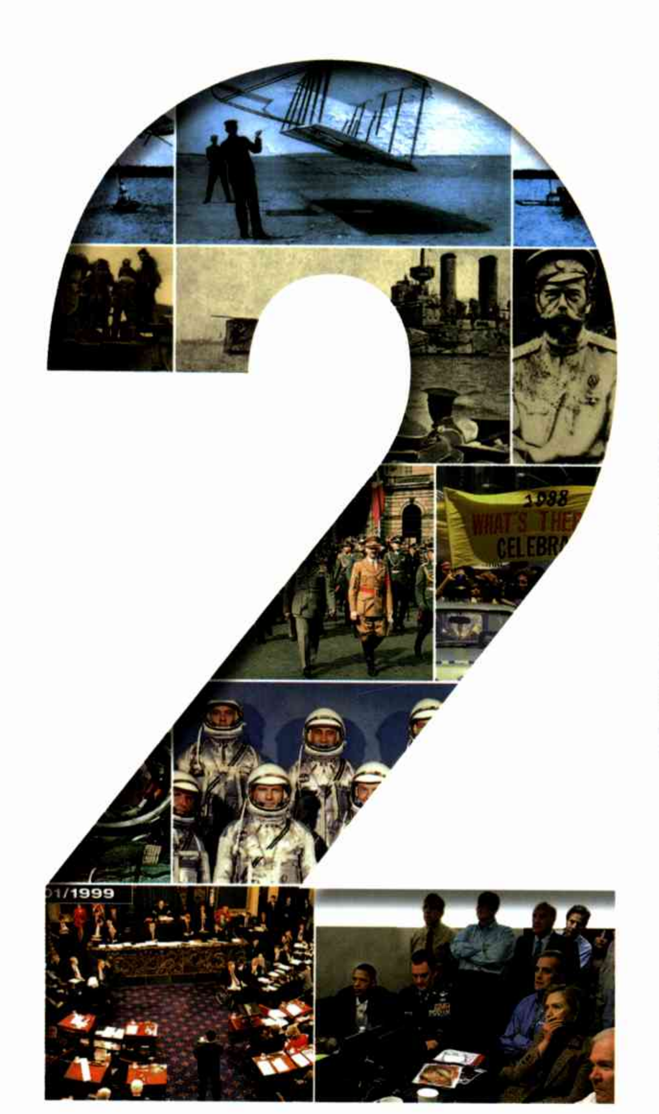
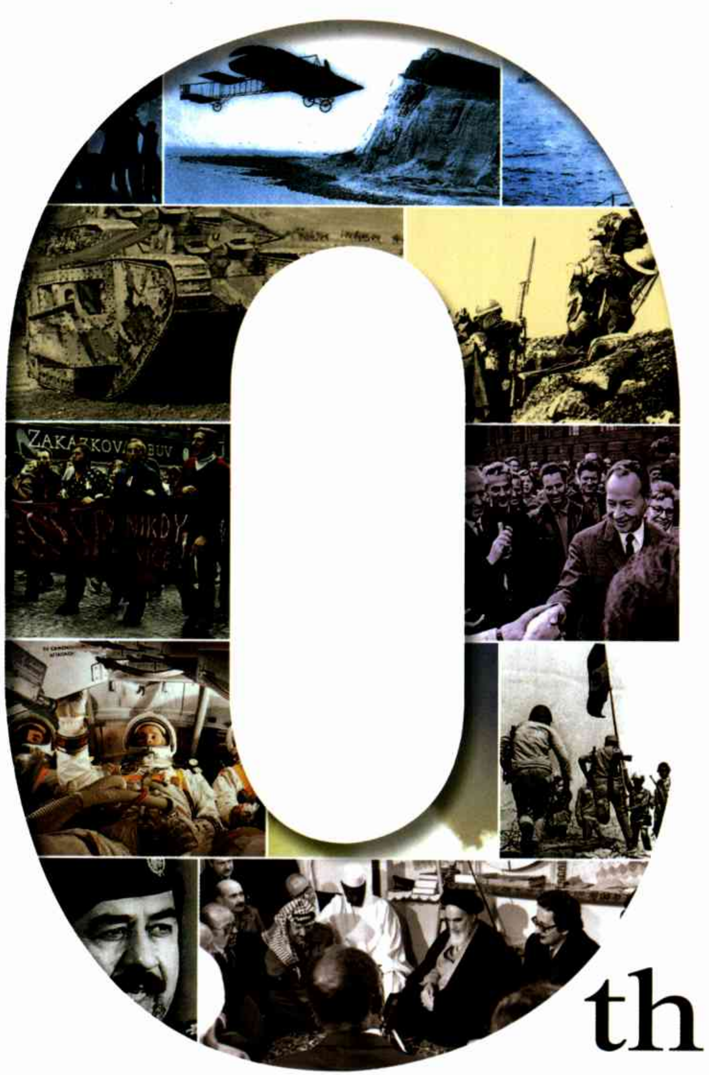
انتشارات سایان





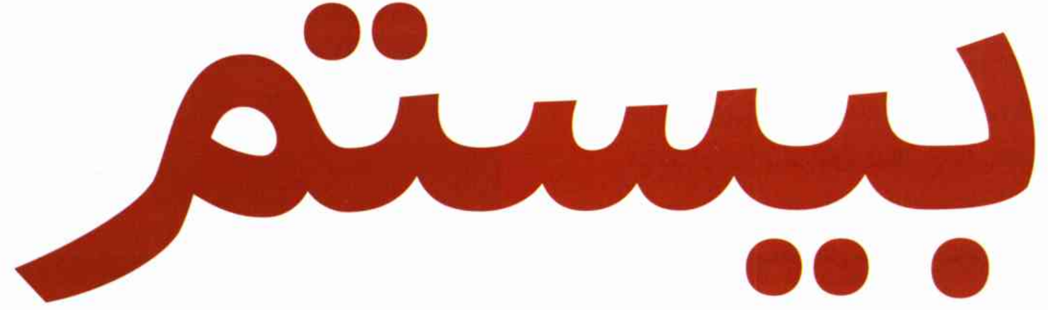
20th CENTURY

دایرة‌المعارف مصور تاریخ

قرن بیستم

تاریخ، آن‌گونه که پیش‌تر هرگز ندیده‌اید

دایرة المعارف مصور تاریخ قرن



تاریخ، آن‌گونه که پیش‌تر هرگز ندیده‌اید


منتدى إقراء الثقافي
www.iqra.ahlamontada.com
للكتب (كوردى , عربي , فارسي)



راهنمای خرید کتاب

دایرةالمعارف مصور تاریخ قرن بیستم

تهران، خیابان کارگر شمالی، نرسیده به بلوار کشاورز، خیابان قدر، پلاک چهار، واحد یک تلفن: ۶۶۴۰۹۸۸۵ - ۶۶۴۰۹۵۵۸

تهران، خیابان دماوند، خیابان سازمان آب، خیابان چهارم غربی، پلاک ۲۸ تلفن: ۷۷۳۵۴۱۰۵

فروش اینترنتی/ www.gbook.ir • www.bookroom.ir

ارسال/ تهران: ۶۶۴۰۹۸۸۵ • شهرستان‌ها: ۶۶۹۷۷۸۳۵

آدرس مراکز فروش این کتاب در کلیه شهرستان‌ها را از این شماره تلفن‌ها بخواهید:

۸۸۲۰۸۲۳۶ • ۷۷۳۵۴۱۰۵

• هرگونه نظر، انتقاد و پیشنهاد خود در مورد این کتاب و سایر آثار انتشارت سایان را به آدرس زیر ارسال نمایید.

afh۱۲۸@yahoo.com

مترجم: داریوش دل آرا

مدیر هنری: شاپور حاتمی / صفحه‌آرایی: الهه یعقوبی نیا

ناشر: انتشارات سایان

لیتوگرافی: اطلس چاپ

چاپ: ستاره سبز

صحافی: نمونه

نوبت چاپ: اول-۱۳۹۵ / شمارگان: ۲۰۰۰

قیمت: ۶۲۰۰۰ تومان



عنوان و نام پدیدآور : دایرةالمعارف مصور تاریخ قرن بیستم : تاریخ آنگونه که پیشتر هرگز ندیده‌اید/ تهیه کننده Dorling Kindersley : مترجم داریوش دل‌آرا.

مشخصات نشر: تهران : نشر سایان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰۴ ص.: مصور، جدول، نمودار؛ ۲۲ × ۲۹ س‌م.

شابک : ۶۲۰۰۰۰:۹۷۸-۶۰۰-۸۲۶۹-۰۰-۷ ریال

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : عنوان اصلی: century ۲۰

موضوع : تاریخ جدید -- قرن ۲۰م. -- مصور

شناسه افزوده : دل‌آرا، داریوش، ۱۳۵۵ - ، مترجم

شناسه افزوده : شرکت انتشاراتی دورلینگ کیندرزلی

شناسه افزوده : Dorling Kindersley Publishing, Inc

رده بندی کنگره : D۴۲۱/د۵ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی : ۹۰۹/۸۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۱۶۰۷۳۹

تاریخ قرن بیستم تاریخ تناقض‌های شگفت‌آور است؛ تاریخ دستاوردهای خارق‌العاده و مصایب تراژیک.

قرن بیستم خشونت‌بارترین عصر تاریخ بود. با این حال، این قرن شاهد سریع‌ترین پیشرفت‌ها در پزشکی، علم، رفاه و امنیت اجتماعی نیز بود. قرن بیستم قرن آزادی زنان بود؛ قرنی که در آن بسیاری از زنان در فقر می‌زیستند و یا مجبور بودند در پوشش و رفتار از معیارهای تحمیلی مردان پیروی کنند. با این حال، در میان همه‌ی این‌ها، بزرگترین تناقض، سلاح اتمی بود که استیلای بشر بر طبیعت را نوید داد، اما برخوردار از قدرتی است که می‌تواند تمدن بشری را از روی کره‌ی زمین نیست و نابود کند.

این قرن قرن وفور اختراعات نیز بود. در سال ۱۹۰۰، پیشرفته‌ترین جوامع در اروپا و آمریکای شمالی از تلفن استفاده می‌کردند، نخستین نسل خودروها را می‌راندند و به نوای فونوگراف گوش می‌دادند. در مناطقی از آمریکای جنوبی، آفریقا، و پُلی‌نزی، قبایلِ برکنار از تمدن، همچنان ابزارهای سنگی را به کار می‌بُردند. امروزه، تلفن‌های همراه، کامپیوترها، و موسیقی دیجیتال فراگیر شده‌اند و این در حالی است که قبایلی که با ابزارهای سنگی کار می‌کنند، در حاشیه‌ی فقیرترِ جهان جدید مصرف‌گرایی به زندگی خود ادامه می‌دهند.

پیشرفت، ایدئولوژی‌ها و مناقشات تازه‌ای به همراه آورد. کارل مارکس، جامعه‌شناس سوسیالیست آلمانی معتقد بود که سرمایه‌داری صنعتی مدرن ذاتاً این الزام و اجبار منحصربه‌فرد





را دارد که خود را جهان‌گستر نماید. رهبران شوروی و چین کوشیدند نادرستی این تفکر مارکس را اثبات کنند و درصدد تأسیس کمونیسمی جهانی برآمدند. کمونیسم در نقطه‌ی اوج خود در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، احتمالاً نیمی از جمعیت جهان را نمایندگی می‌کرد. کمونیسم چنان خطرناک‌تر به حساب می‌آمد که در سال ۱۹۴۱ هیتلر خونین‌ترین حمله‌ی نظامی همه‌ی ادوار را برای نابودی اتحاد جماهیر شوروی تدارک دید، و ایالات متحده و متحدانش پس از سال ۱۹۴۵، به مبارزه با گسترش آن برخاستند. در پایان، ثابت شد که حق با کارل مارکس بوده است. وقتی مردمان بلوک شوروی خواستار آزادی‌های سیاسی و سهمی از رونق و شکوفایی مصرف‌گرایی شدند، اتحاد شوروی فروپاشید و چین نیز شکل خاصی از سرمایه‌داری تهاجمی را پیشه کرد.

سرمایه‌داری مبتنی بر مصرف‌گرایی بسیار فریبنده و مقاومت‌ناپذیر از کار درآمده است، شاید به این دلیل که اغلب با سیاست‌های لیبرال ارتباط دارد. حقوق مدنی و شهروندی مدرن، به‌همراه ارتقای استانداردهای زندگی، رشد یافته‌اند. آزادی انتخاب حکومت، آزادی انتخاب شغل، آزادی انتخاب آنچه می‌خرید و شیوه‌ی آموزش نیز هست. کشورهایی که این انتخاب‌ها در آنها موجود نبوده، شاهد دوره‌های مستمری از دیکتاتوری و سرکوب بوده‌اند و منافع اقلیت حاکم به هزینه‌ی اکثریت تحلیل‌رفته تأمین شده است.

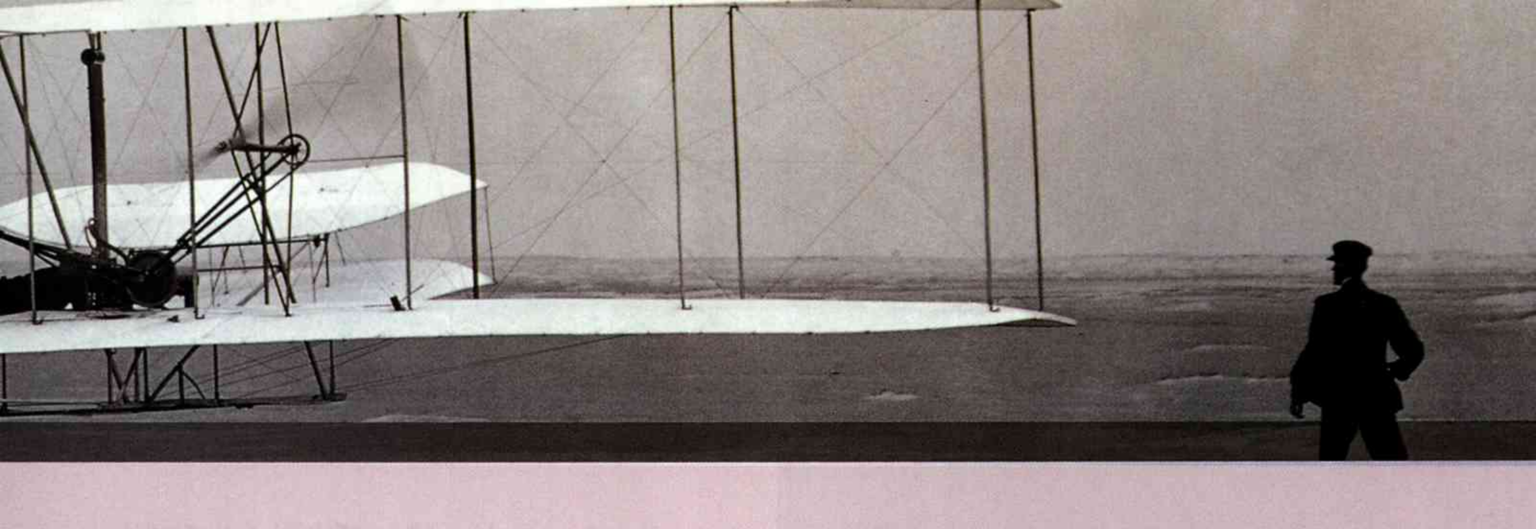
آخرین دهه‌ی قرن بیستم شاهد مجموعه‌ای از کارزارها برای براندازی چنین رژیم‌های خودکامه‌ای بود که عمدتاً در خاورمیانه قرار داشتند. اقدامات نیروهای خارجی برای مداخله در امور این کشورها، اغلب آسیب و گزند به بار آورد تا منفعت و این مقاومت مردم بود که بیشترین موفقیت را در پی داشت. از میان قهرمان‌های بی‌شمار این فرایند، نلسون ماندلا مظهر و نماد درخور توجهی بود که نشان داد فارغ از تمام جنایت‌هایی که رژیم آپارتاید مرتکب می‌شود، کینه‌توزی و نفرت، آفریقای جنوبی بهتری نخواهد ساخت.

تاریخ قرن بیستم از حیث خشونت هیچ کم نداشته است. این کتاب حاوی بی‌شمار تصویر مهیب از خشونت، تبعیض و سرکوبگری است که گویا این عصر را متمایز می‌کند. با این حال، پیش از آن‌که واپسین صدسال تاریخ بشر را «عصر مصایب» نام بنهیم، مهم است که دوره‌های طولانی صلح، جوامعی که به استقلال، خودمختاری، امنیت، و توفیق‌های اقتصادی دست یافته‌اند، پیشرفت‌های پزشکی و کشاورزی که زندگی مردمان بسیاری را نجات داده، و رشد فرهنگ عمومی که به جهان ما حیات و غنا بخشیده‌اند را به یاد آوریم. پایان قرن بیستم، همکاری بین‌المللی برای گسترش آزادی سیاسی، افزایش فرصت‌های اقتصادی و حفظ محیط زیست جهان را نوید داد. اگر این درس‌ها را بیاموزیم، تصاویر قرن بیست‌ویکم شاید داستان درخشان‌تری را برایمان روایت کنند.

ریچارد آوری

پروفسور تاریخ در دانشگاه اِکستر بریتانیا





۱۹۰۰ تا ۱۹۰۹

۱۹۱۰ تا ۱۹۱۹

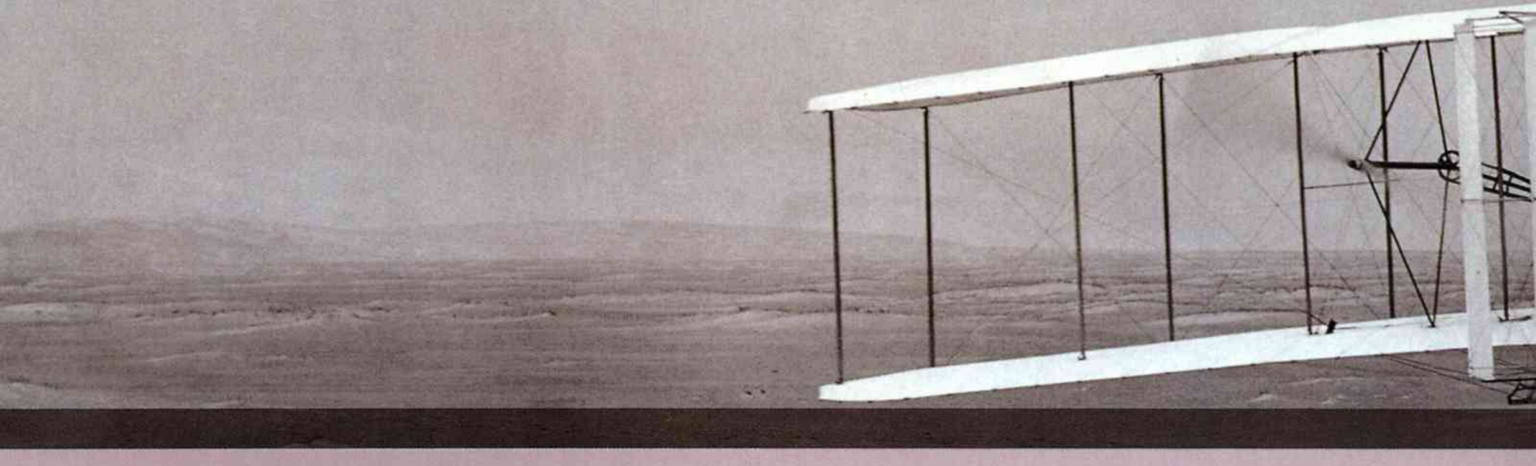
۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹

۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹

۱۹۴۰ تا ۱۹۴۹

۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹







107

۱۹۰۴	۱۹۰۳	۱۹۰۲	۱۹۰۱	۱۹۰۰

قیام مشتزن‌ها
شکست شورشیان چین در گرو قدرت‌های غربی قرار می‌گیرد.

ماجرای دریفوس در فرانسه
سیستم قضایی فرانسه، با زندانی‌کردن یک سرباز یهودی، متهم به یهودستیزی می‌شود.

نمایشگاه جهانی پاریس
از شگفتی‌های هنری و تکنولوژیک سده‌ی جدید رونمایی می‌شود.

عصر ویکتوریا
مرگ ملکه ویکتوریا به عصر جهانگشایی بریتانیایی‌ها پایان می‌دهد.

جنگ دوم بوئر
بریتانیا بیهوده می‌کوشد تا اراده‌اش را بر جمهوری‌های بوئر در آفریقا تحمیل کند.

نخستین ارتباط رادیویی بی‌سیم بین آمریکا و اروپا
گولیلمو مارکونی آسمان را پر از امواج رادیویی می‌کند.

تا عرش آسمان‌ها ... صص ۱۲ و ۱۳
برتری هواپیماها، انقلابی در حمل‌ونقل پدید می‌آورد.

جنگ شوروی و ژاپن ... صص ۱۶ و ۱۷
موازنه‌ی قدرت در آسیا به هم می‌خورد.

۱۹۰۰ تا ۱۹۰۹

۱۹۰۵	۱۹۰۶	۱۹۰۷	۱۹۰۸	۱۹۰۹

نسل‌کشی قبایل هِررو و ناماکوئا
در مستعمره‌ی آفریقایی آلمان، قبایل بومی را از صحنه‌ی روزگار محو می‌کنند.

تئوری نسبیت خاص اینشتین
حرکات و جابجایی کائنات توضیح داده می‌شود.

انقلاب اول روسیه ... صص ۱۸ و ۱۹
امپراتوری بزرگ به لرزه درمی‌آید اما فرو نمی‌پاشد.

زلزله‌ی سان‌فرانسیسکو ... صص ۲۲ و ۲۳
شهر طلایی ایالت کالیفرنیا به تلی از آوار و خاکستر مبدل می‌شود.

مسیر منتهی به جنگ جهانی اول ... صص ۳۸ و ۳۹
برتری‌خواهی میان قدرت‌های بزرگ اروپایی به آتش یک مسابقه‌ی تسلیحاتی دامن می‌زند.

حفر کانال پاناما
یک پروژه‌ی عظیم مهندسی، دو اقیانوس جهان را به هم مرتبط می‌سازد.

افول امپراتوری چین ... صص ۳۲ و ۳۳
قیام داخلی و دخالت‌های بیگانگان یک امپراتوری را از کار می‌اندازد.

پیدایش ترکیه‌ی امروزی ... صص ۷۴ و ۷۵
متجددان می‌کوشند تا امپراتوی عثمانی را از نو شکل دهند.

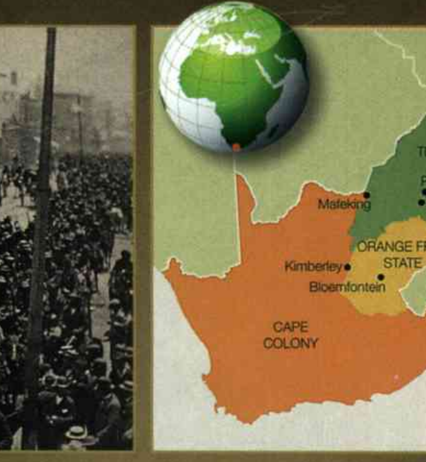
رویداد تونگوسکا در سیبری
اصابت یک سنگ عظیم آسمانی، در شرق روسیه ویرانی به بار می‌آورد.

توسعه‌ی خط تولید مونتاژ خودرو در کمپانی فورد
متدهای نوین صنعتی در دیترویت به عرصه می‌آیند.

جنگ دوم بوئر

۱۸۹۵ تا ۱۹۰۲

در دهه‌ی ۱۸۷۰، اکتشاف طلا در آفریقای جنوبی، جاه‌طلبی‌های استعماری بریتانیایی‌ها را تشدید کرد. این موضوع به کشمکش‌هایی میان بریتانیایی‌ها و مردمان بوئر انجامید که کشاورزانی هلندی‌زبان بودند که در دو قلمرو مستقل «ترانسوال» و «دولت آزاد اورنج» زندگی می‌کردند. نتیجه، جنگی سهمگین بود که سه سال به طول انجامید.





آفریقای جنوبی

در اواسط سده‌ی نوزدهم، مردمان بوئر از کیپ‌کلونی[1] به بخش‌های شمالی مهاجرت کردند تا از حکومت بریتانیایی‌ها بگریزند و سرزمین جدیدی را کشف کنند. در آن‌جا، دو جمهوری مستقل «ترانسوال»[2] و «دولت آزاد اورنج»[3] را پایه‌گذاری کردند. دو قلمرو بریتانیایی کیپ‌کلونی و ناتال تقریباً[4] از جانب این دو جمهوری بوئر نگران بودند و یک بار نیز از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۱ با آنها جنگیده بودند.



«ما علاقه‌ای به احتمال شکست نداریم؛ احتمال شکست وجود ندارد.»

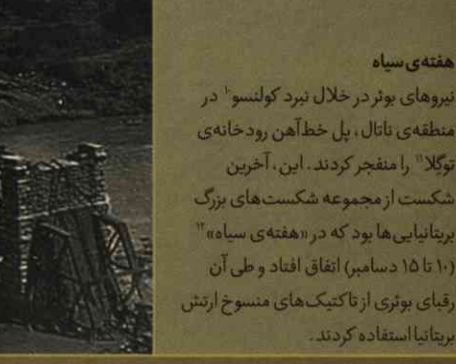


ملکه ویکتوریا، ۱۸۹۹

۱۱ اکتبر ۱۸۹۹

آغاز جنگ

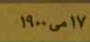
در ۱۱ اکتبر ۱۸۹۹، پُل کروگر[5]، رئیس جمهور جمهوری مستقل ترانسوال، اعلام جنگ کرد و سربازان بوئر در حالی که با لباس زراعت به تن و کلاه شاپوی لبه‌پهن بر سر می‌جنگیدند، از مرز ناتال و کیپ‌کلونی گذشتند. آنها بلافاصله دو شهر پادگانی لیدی‌اسمیث[6] و مافِکینگ[7] را محاصره و به سمت کیمبرلی[8] پیشروی کردند.



۱۵ دسامبر ۱۸۹۹

هفته‌ی سیاه

نیروهای بوئر در خلال نبرد کولنسو[10] در منطقه‌ی ناتال، پل خط‌آهن رودخانه‌ی توگلا[11] را منفجر کردند. این، آخرین شکست از مجموعه شکست‌های بزرگ بریتانیایی‌ها بود که در «هفته‌ی سیاه»[12] (۱۰ تا ۱۵ دسامبر) اتفاق افتاد و طی آن رقبای بوئری از تاکتیک‌های منسوخ ارتش بریتانیا استفاده کردند.



رُوولور جنگ بوئر

رُوولور «وبلی اِم‌کِی ٤»[9] در ۱۸۹۹ عرضه شد و عمدتاً افسران بریتانیایی از آن استفاده می‌کردند.



۱۸ دسامبر ۱۹۰۰

جنگ‌افزار متحرک

بوئری‌ها که ارتشی سنتی داشتند، تغییر تاکتیک دادند. آنها بنا کردند به سازماندهی یورش‌های پارتیزانی و پیش از واکنش حریفشان عقب‌نشینی می‌کردند. بریتانیایی‌ها از قطارهای مسلح برای جابه‌جایی تدارکات استفاده می‌کردند. آنها کشتزارهای وسیع غلات و مراتع را نابود می‌کردند تا گروه‌های پارتیزانی از گرسنگی تلف شوند.

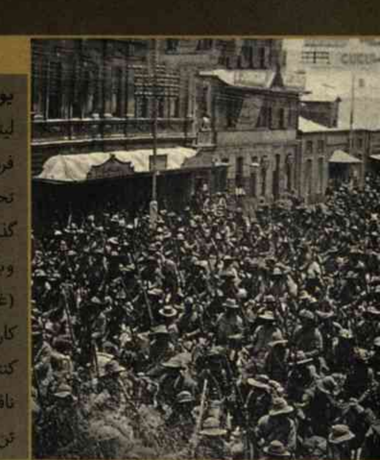


۱۷ می ۱۹۰۰

پایکوبی در لندن

خبر شکست محاصره‌ی مافکینگ پس از ۲۱۷ روز، شور و اشتیاقی چشمگیر در انگلستان به راه انداخت. مردم بریتانیا، رابرت بادن-پاول[13] را که فرماندهی دفاع بریتانیایی‌ها را برعهده داشت، تمجید و ستایش کردند. او از شهرتش بهره‌برداری کرد و در ۱۹۰۷ سازمان پیشاهنگی[14] را بنیان گذاشت.

1.Cape Colony
2.Transvaal
3.Orange Free State
4.Natal
5.Paul Kruger
6.Ladysmith
7.Mafeking
8.Kimberley
9.Webly MK IV
10.Battle of Colenso
11.The Tugela River
12.Black Week
13.Robert Baden-Powell
14.Scouting



۲۹ دسامبر ۱۸۹۵

یورش جامیسن

لیندر استار جامیسن[1]، فرماندار بریتانیایی مستعمرات، فرماندهی یورشی نظامی را برعهده گرفت. نیروهای تحت امرش از مرز رودسیا[2] (زیمبابوه‌ی کنونی) گذشتند و وارد ترانسوال شدند. نقشه‌ی نسنجیده و بد طراحی شده‌ی او، باعث آغاز قیام خارجی‌ها (غیربوئری‌هایی) شد که در مزارع طلای ژوهانسبورگ کار می‌کردند. او سپس توانست آرامش را بازگرداند و کنترل را به دست گیرد. این یورش لاجرم سرهم‌بندی و نافرجام از کار درآمد. پس از یک سری تبادل آتش، ۶۰۰ تن از قوای جامیسن به دست بوئری‌ها اسیر شدند.



۹ اکتبر ۱۸۹۹

اولتیماتوم بریتانیا

در سپتامبر ۱۸۹۹، جوزف چمبرلین[3]، وزیر مستعمرات بریتانیا، به کروگر، رئیس جمهور ترانسوال، التیماتوم داد و خواستار رعایت کامل حقوق ساکنان بریتانیایی در ترانسوال شد. از زمان یورش جامیسن، کروگر ارتشی ساخته و مجهز کرده بود. او اولتیماتوم متقابلی منتشر کرد و به بریتانیایی‌ها ۴۸ ساعت فرصت داد تا قوایشان را از مرز عقب ببرند. بریتانیا با تمسخر با این موضوع برخورد کرد، اما کروگر شوخی نمی‌کرد. روزنامه‌ی تایمز این اقدام را «یک نمایش مضحک برهزینه» نامید.

۱۳ اکتبر ۱۸۹۹

تحت محاصره

بوئری‌ها با گلوله‌های صد پاوندی توپ‌های «لانگ تام»[4] ساخت فرانسه، نیروهای بریتانیایی را بمباران کردند. آنها چهار قبضه توپ داشتند. بریتانیایی‌ها در به‌کارگیری جنگ‌افزارهای جدید آموزش چندانی ندیده نبودند، تجهیزات لازم را نداشتند و برای جنگ آماده نبودند. محاصره تا بهار ۱۹۰۰ به طول انجامید و با تمام شدن آذوقه شرایط بسیار ناگوار شد.

۲۴ نوامبر ۱۸۹۹

خبرنگار جنگ

وینستون چرچیل[5] که در آن زمان ۲۵ سال داشت، از جنگ بوئر برای یک روزنامه‌ی چاپ لندن گزارش تهیه می‌کرد. او در جریان یکی از درگیری‌ها، درون یک قطار مسلح زندانی شد. سپس گریخت و در آزادسازی شهر پادگانی و محاصره‌شده‌ی لیدی اسمیث شرکت کرد. بهره‌برداری مطلوب از تبلیغات برایش شهرتی ملی به همراه آورد.

۲۷ فوریه‌ی ۱۹۰۰

تغییر سرنوشت جنگ

در ۲۷ فوریه‌ی ۱۹۰۰، پیت کران‌یر[6]، ژنرال نامدار بوئری و ۴ هزار از سربازانش، طی نبرد پاردبرگ[7] به محاصره‌ی قوای بریتانیایی درآمدند. شکست آنها نقطه‌ی عطفی در جنگ بود. کران‌یر را به عنوان اسیر جنگی به جزیره‌ی سنت هلنا[8] در اقیانوس اطلس جنوبی فرستادند.



۱۳ مارس ۱۹۰۰

آفند بریتانیایی

پس از آزادسازی شهرهای پادگانی لیدی اسمیث و کیمبرلی، لُرد رابرتس[9]، ارتشبد بریتانیایی، پیشروی به سمت «جمهوری مستقل اورنج» را فرماندهی کرد. در ۱۳ مارس ۱۹۰۰، او بدون درگیری بلوم‌فانتین[10] را تسخیر کرد. در مناطق صعب‌العبور از قطار گاوها برای جابه‌جایی جنگ‌افزارها و تدارکات استفاده می‌کردند.

۱ ژانویه‌ی ۱۹۰۲

اردوگاه‌های کار اجباری

بریتانیایی‌ها زنان، کودکان و سالخوردگان بوئری را جمع‌آوری کردند و در اردوگاه‌هایی مملو از چادرهای نزدیک به هم اسکان دادند تا مانع شوند که به پارتیزان‌های مبارز بوئری غذا برسانند. بیش از ۲۶ هزار نفر در این اردوگاه‌ها بر اثر بیماری و قحطی مُردند.



۳۱ می ۱۹۰۲

هر دو طرف خسته شده بودند. پیمان ورینیگینگ[11] در ۱۹۰۲، کنترل جمهوری‌های بوئر را در اختیار امپراتوری بریتانیا قرار داد، اما وعده‌ی استقلال نهایی این کشور را هم داد. در ۱۹۱۰، لویی بوتا[12]، رهبر عملیات شبه‌نظامیان بوئر، اولین نخست‌وزیر اتحاد آفریقای جنوبی[13] شد.



1.Leander Starr Jameson
2.Rodesia
3.Joseph Chamberlain
4.Long Tom
5.Winston Churchill
6.Piet Cronje
7.The Battle of Paardeberg
8.Saint Helena
9.Lord Roberts
10.Bloemfontein
11.The Treaty of Vereeniging
12.Louis Botha
13.The Union of South Africa

تا عرش آسمان‌ها

۱۹۰۰ تا ۱۹۰۹

در ۱۹۰۰، کم‌تر کسی معتقد بود که پرواز با یک ماشین سنگین‌تر از هوا میسر خواهد بود، اما سه سال بعد، برادران رایت ماشین پرنده‌شان را به آسمان بردند. طی تنها چند سال، مسابقه‌ی آوردن صنعت هوانوردی به جهان، ناممکنی آشکار را تبدیل به جلوه‌ای از زندگی روزمره کرد.

۲ جولای ۱۹۰۰

نخستین هواپیمای زیلین

کنت فُن زیلین[1]، ژنرال آلمانی و از شیفتگان بالون، با یک زیلین برفراز دریاچه‌ی کنستانس[2] در سوییس پرواز کرد. زیلین سبک‌تراز بالن بود و فرمان و موتور منحصربه‌فردی داشت. کشتی‌های هوایی، شگفتی عصر بودند و ظرفیت حمل بیش‌تری از هواپیماهای اولیه فراهم می‌کردند، با این حال، کُند و دست‌وپا گیر بودند. مسابقه‌ای بر سر خلق گزینه‌های سریع‌تر و مطمئن‌تر در جریان بود.

۴ آگوست ۱۹۰۱

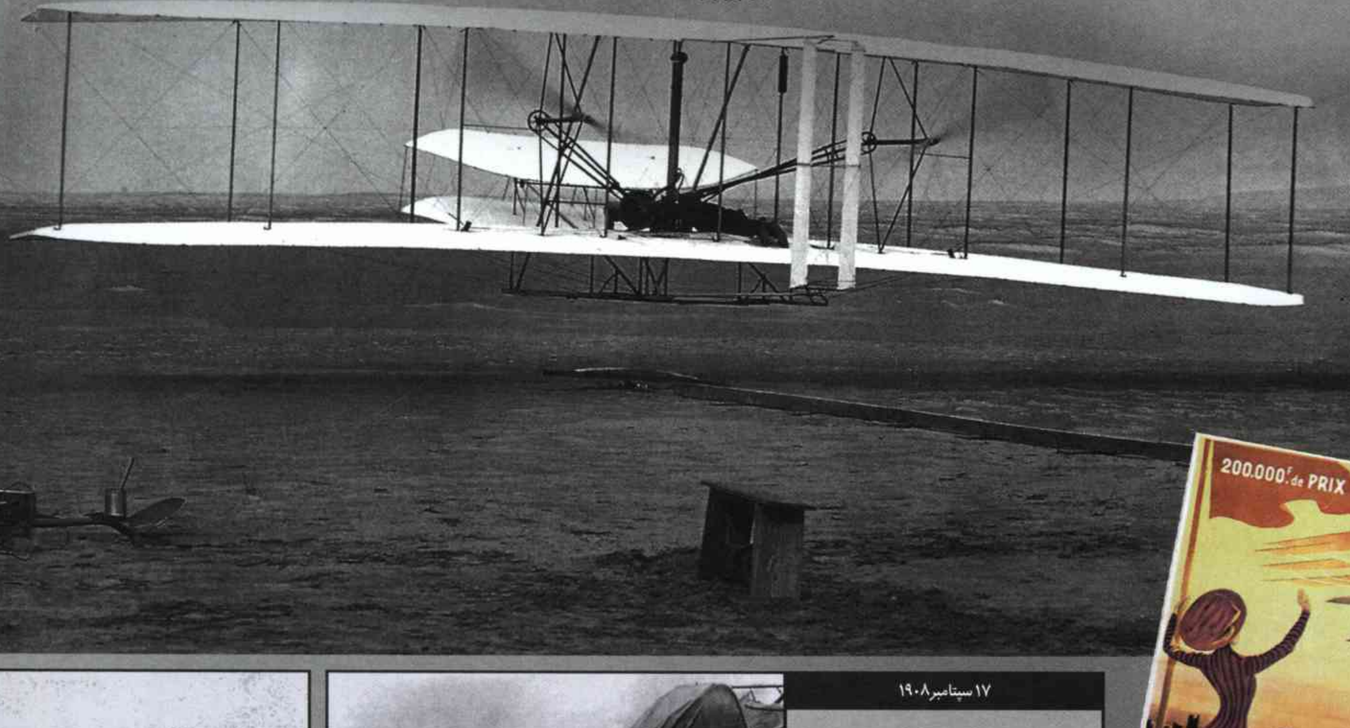
آزمایش گلایدر

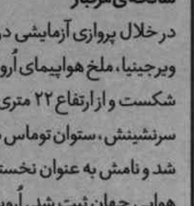
برادران رایت-اُرویل و ویلبر-که یک کارگاه دوچرخه‌سازی در دیتون ایالت اوهایو داشتند، شیفته‌ی پرواز بودند و شروع کردند به آزمایش‌هایی با گلایدرهایی که در کارگاهشان می‌ساختند. آنها تابستان‌ها به تپه‌ماهورهای کیتی‌هاوک[9] در کارولینای شمالی سفر می‌کردند تا محصولات دست‌سازشان را آزمایش کنند که شامل هم هواپیماهای بدون سرنشین بود و هم سرنشین‌دار.

۱۷ دسامبر ۱۹۰۳

موفقیت دوران‌ساز

تا پایان ۱۹۰۳، برادران رایت[3] آماده بودند تا ماشین پرنده‌ی برقی‌شان را آزمایش کنند. ویلبر و اُرویل، شیر یا خط انداختند تا مشخص کنند چه کسی این کار تاریخی را انجام دهد. اُرویل برنده شد و هدایت نخستین پرواز موفق را برعهده گرفت که تنها ۱۲ ثانیه به طول انجامید. فقط پنج نفر شاهد این پرواز بودند.





جشنواره‌ی پرواز

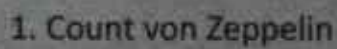
پوستری مربوط به سال ۱۹۰۹ که «هفته‌ی بزرگ هوانوردی»[4] در شهر رنس فرانسه را گرامی می‌دارد و جوایز نقدی کلانی عرضه می‌کند. جایزه‌ی سرعت را گلن کورتیس[5] بُرد که با «ریمز ریسر»[6] پرواز می‌کرد.



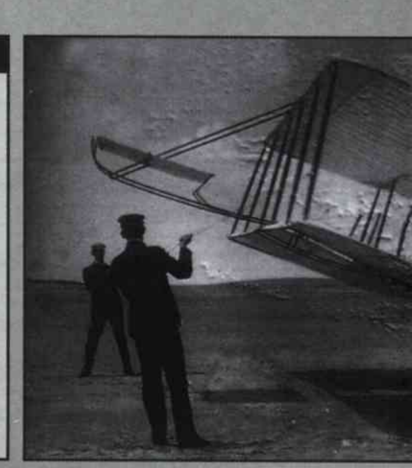
۱۷ سپتامبر ۱۹۰۸

سانحه‌ی مرگبار

در خلال پروازی آزمایشی در فورت میِر[7] ویرجینیا، ملخ هواپیمای اُرویل رایت شکست و از ارتفاع ۲۲ متری سقوط کرد. سرنشینش، ستوان توماس سِلفریج[8]، کشته شد و نامش به عنوان نخستین تلفات هوایی جهان ثبت شد. اُرویل نیز به‌شدت زخمی شد.



1. Count von Zeppelin
2. Lake Constance
3. The Wright brothers
4. Grand Week of Aviation
5. Glemm Curtiss
6. Reims Racer
7. Fort Myer
8. Thomas Etholen Selfridge
9. Kitty Hawk

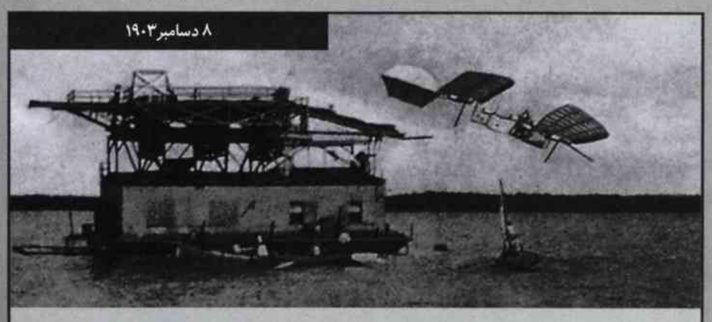


۲۳ مارس ۱۹۰۳

ماشین پرنده

برادران رایت برای یک ماشین پرنده‌ی برقی که در کارگاهشان در حال ساختش بودند، درخواست ثبت اختراع دادند. این ماشین جدید پرنده که مبتنی بود بر موفقیت قبلی‌شان در ساخت گلایدرها، از جنس چوب و کرباس بود و موتوری با تزریق سوخت، نیرویش را تأمین می‌کرد. این موتور از آلومینیوم ساخته شده بود و ۳۶ کیلوگرم وزن داشت و ۱۲ اسب بخار توان تولید می‌کرد.

۸ دسامبر ۱۹۰۳



حس سقوط

دیگر پیشگامان چندان موفق نبودند. آیرودروم[1]، هواپیمای برقی ساخت ساموئل لانگلی[2]، به محض بلند شدن درون رودخانه‌ی پوتومک[3] سقوط کرد.



اعتراف می‌کنم که در سال ۱۹۰۱ به برادرم اُرویل گفتم که بشر تا پنجاه سال دیگر نمی‌تواند پرواز کند.

ویلبر رایت، ۵ نوامبر ۱۹۰۸

۵ اکتبر ۱۹۰۵

موفقیت‌های ویلبر

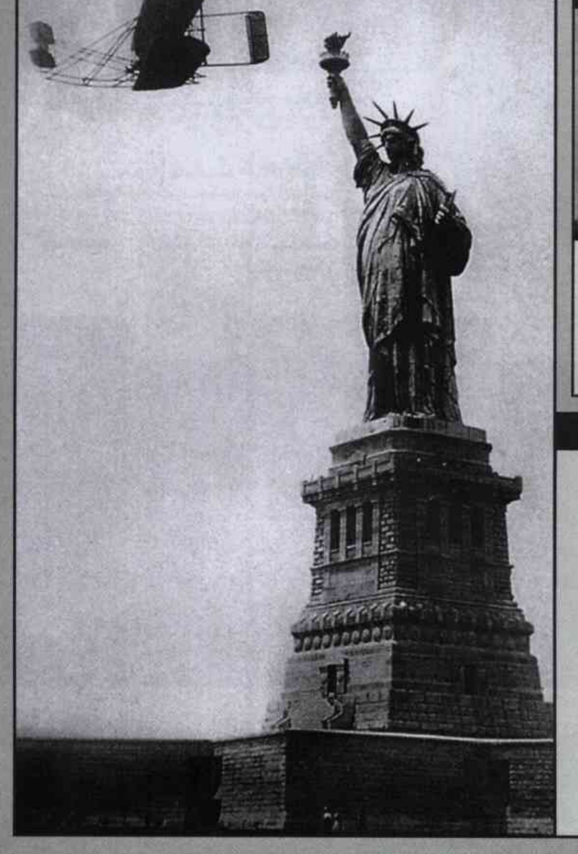
برادران رایت دو سال بعد را صرف تقویت و بهبود هواپیماهایشان کردند. پرواز ۳۸ کیلومتری ویلبر در سال ۱۹۰۵، طولانی‌ترین پرواز تا آن زمان بود. آنها ذاتاً پنهانکار بودند و از انتشار جزییات طرح‌هایشان خودداری می‌کردند و همزمان به دنبال ثبت اختراع ماشین‌های پرنده‌شان بودند. بنابراین، خبر مربوط به موفقیتشان مسکوت ماند. دولت آمریکا پیشنهاد خرید این هواپیما را رد کرد.

۱۲ نوامبر ۱۹۰۶



نقطه‌ی عطف فرانسوی

آلبرتو سانتوس-دومون[4]، خلبان برزیلی‌تبار، در حضور جمعیتی عظیم، با هواپیمای بال‌ثابتش موسوم به «۱۴ بیس»[5]، مسافتی ۲۲۰ متری را در آسمان پاریس پرواز کرد. دستاوردهای برادران رایت عملاً در اروپا گمنام بود و بنابراین، «باشگاه هوانوردی فرانسه» این پرواز را یک رکورد جهانی اعلام کرد.



۴ جولای ۱۹۰۸



جایزه‌ی پرواز

گلن کورتیس با هواپیمایش «جون باگ»[6] بیش از یک کیلومتر پرواز کرد و «جام علمی آمریکا»[7] را بُرد که نخستین جایزه‌ای بود که برای پرواز در ایالات متحده اعطا شد. کورتیس یک طراح نوآور بود و بعد تر هواپیماهای آب‌نشین را تولید کرد.

۲۹ سپتامبر ۱۹۰۹

نمایش نیویورکی

بیش از یک میلیون نیویورکی آمدند تا نمایش ویلبر رایت را تماشا کنند که با هواپیمای «مدل A»اش دو بار دور مجسمه‌ی آزادی پرواز کرد. یک مجله در مورد این شاهکار تیتر زد: «نوع جدیدی از مرغ نوروزی در بندر نیویورک». هوانوردی قدرت تخیل عامه را تسخیر و برای همیشه حمل‌ونقل را دگرگون کرد.

۲۵ جولای ۱۹۰۹

عبور از کانال مانش

لویی بلریو[8]، برای نخستین بار فاصله‌ی ۳۵ کیلومتری بندر کالا [در فرانسه] تا شهر دُوِر [انگلستان] را از فراز کانال مانش با هواپیما در عرض ۳۷ دقیقه طی کرد. او برای بردن جایزه‌ی یک هزار پوندی روزنامه‌ی دیلی‌میل لندن در این رقابت شرکت کرد. او نخستین بار با یک هواپیمای یک‌باله‌ی ساخت خودش به نحو موفقیت‌آمیزی پرواز کرد.



1.Airodrome
2.Samuel Langley
3.Potomac
4. Alberto Santos-Dumont
5.14bis
6. June Bug
7.Scientific American Cup
8. Louis Blériot

قرن پرواز

در نخستین سال‌های سده‌ی بیستم، پرواز نوعی ماجراجویی بود که قهرمان‌های مردم‌پسند و زنان و مردان شجاعی خلق می‌کرد که مبادرت به پروازهای پیشگامانه می‌کردند. به تدریج، پیشرفت تکنولوژی، هواپیماهای برقی را کاربردی‌تر و مطمئن‌تر ساخت. هواپیماهای مسافربری جهان را کوچک‌تر و جمع و جورتر کردند و هواپیماهای نظامی ماهیت جنگ‌ها را دگرگون ساختند. وقتی پرواز بخشی از زندگی هرروزه شد، چالش‌های جدید را برای علم پدید آورد و جبهه‌ی سراسر جدیدی از بهره‌برداری را در فضا گشود.

۱۹۰۰ تا ۱۹۳۰

در ۱۹۰۳، ویلبر و اُرویل رایت، نخستین هواپیمای مستحکم و سنگین‌تر از هوا را در کیتی‌هاوک در کارولینای شمالی ساختند. آزمایش‌هایی با هواپیماهای برقی سبک‌تر از هوا، به‌خصوص توسط کنت فردیناند فن زپلین، در دست انجام بود و برای سال‌ها هواپیماهای بال‌دار و کشتی‌های هوایی دوشادوش هم تولید می‌شدند. تا پایان نخستین دهه‌ی سده‌ی بیستم، جهان گرفتار جنون پرواز بود. انبوه مردم فوج‌فوج به نمایش‌های هوایی رهسپار می‌شدند تا خلبان‌های جسوری را تماشا کنند که با ماشین‌های پرنده‌ی بدون استحکام، زندگی‌شان را به خطر می‌انداختند و روزنامه‌ها برای پرواز در مسافت‌های طولانی‌تر جوایز نقدی عرضه می‌کردند. سوانح متعدد و مکرر بخشی از این هیجان بودند. در ابتدا، هواپیماها استفاده‌ی کاربردی چندانی نداشتند، اما این رویه در خلال جنگ جهانی اول تغییر کرد و تقاضا برای هواپیماها در گشت‌های شناسایی و بمباران اهداف دشمن بالا گرفت. ده‌ها هزار خلبان، تعلیم پرواز دیدند و به جای ساخت دستی هواپیماها در کارگاه‌های کوچک، کارخانه‌ها شروع به تولید هواپیماها در تیراژ انبوه کردند.



پنل تجهیزات

هواپیماهای اولیه تجهیزات انگشت‌شماری در کابین داشتند و معدود تجهیزات موجود نیز اغلب غیرقابل اعتماد بودند. این پنل اولیه، عقربه‌های سرعت‌سنج و ارتفاع‌سنج دارد.

۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵

پس از جنگ، پیشرفت سریع‌تر شد. شرکت‌های ارائه‌دهنده‌ی خدمات مسافربری هوایی بین شهرهای بزرگ اروپایی تأسیس شدند. پروازهای پیشگامانه‌ی بین‌قاره‌ای توسط اشخاصی چون چارلز لیندبرگ[1]، آملیا اِرهارت[2] و امی جانسون[3] جرقه‌ی ایده‌ی پیشگامانه‌ی خطوط هوایی تجاری را زدند. در ابتدا، به نظر می‌رسید کشتی‌های هوایی آمده‌اند تا بر مسافرت‌های راه دور سیطره یابند، چون در دهه‌ی ۱۹۳۰، نخستین خدمات جابه‌جایی هوایی مسافران به آن سوی اقیانوس اطلس را شکل دادند، اما معلوم شد که بسیار کُند و در شرایط بد آب‌وهوایی بسیار آسیب‌پذیرند. نگرانی‌ها در مورد امنیتشان زمانی به اوج رسید که بالون هیندِنبرگ در ۱۹۳۷ دچار حریق شد. در مقابل، هواپیماهای بال‌دارْ بزرگ‌تر، امن‌تر، سریع‌تر، کم‌لرزش و بی‌دردسرتر شدند. به جای چوب و کرباس، هواپیماهایی از جنس فلز تولید و به تجهیزات پروازی و ابزارهای مسیریابی بهتر مجهز شدند.

مسافرت راه دور

این پوستر مربوط به سال ۱۹۳۱، سفرهای هوایی میان اروپا و آمریکای جنوبی را به وسیله‌ی کشتی هوایی زپلین تبلیغ می‌کند. این سفرتنها سه روز طول می‌کشید.

دهه‌ی ۱۹۰۰

هواپیمای تک‌باله‌ی بلریو

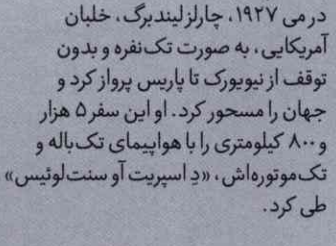
در جولای ۱۹۰۹، لویی بلریو نخستین انسانی بود که با یک ماشین پرنده‌ی سنگین‌تر از هوا، توانست فاصله‌ی بندر کالا [در فرانسه] تا شهر دُوِر [انگلستان] را در عرض ۳۷ دقیقه پرواز کند. هواپیمایش از پارچه، چوب و سیم ساخته شده بود.



دهه‌ی ۱۹۲۰

پیشگام در پرواز راه دور

در می ۱۹۲۷، چارلز لیندبرگ، خلبان آمریکایی، به صورت تک‌نفره و بدون توقف از نیویورک تا پاریس پرواز کرد و جهان را مسحور کرد. او این سفر ۵ هزار و ۸۰۰ کیلومتری را با هواپیمای تک‌باله و تک‌موتوره‌اش، «دِ اسپریت آو سنت لوئیس» طی کرد.





دهه‌ی ۱۹۳۰

هواپیمای جنگی

«مسه‌اشمیت ۱۰۹» ساخت آلمان یکی از مدل‌های نسل جدید هواپیماهای بمب‌افکنی بود که عرصه‌ی جنگ‌افزارها را دگرگون کرد. این هواپیما، تمام‌فلزی، تک‌سرنشین و تک‌بال بود و از تجهیزات فرود [چرخ‌ها و ...] جمع‌شدنی سود می‌برد. حداکثر سرعت این هواپیما ۳۵۰ کیلومتر در ساعت بود.



دهه‌ی ۱۹۴۰

تحول هلی‌کوپترها

نخستین پیش‌نمونه‌های هلی‌کوپترهای اولیه‌ی را لویی برگو، طراح پیشگام فرانسوی، در دهه‌ی ۱۹۳۰ تولید کرد. در ۱۹۴۰، ایگور سیکورسکی نخستین هلی‌کوپترهای تولید انبوه «سیکورسکی آر۴» را عرضه کرد.



1. Charles Lindbergh
2. Amelia Earhart
3. Amy Johnson

۳/۵ ساعت

متوسط زمان پرواز، از لندن به نیویورک با یک هواپیمای کنکورد. همین سفر با یک هواپیمای بوئینگ ۷۴۷ بیش از ۷ ساعت طول می‌کشد.

۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰

در خلال جنگ جهانی دوم، هواپیماها قدرت بلافصل دریا و خشکی بودند. در خلال این جنگ، نخستین هواپیماهای جت، همانند اولین هلی‌کوپترهای کاربردی، از سوی ارتش به خدمت گرفته شدند. در سال‌های بعدی، هوانوردی نظامی پیشتاز بود و در دهه‌ی ۱۹۵۰، با هواپیماهای جت به رکوردهای خارق‌العاده‌ای در سرعت و ارتفاع دست یافت. هوانوردی تجاری به‌کُندی از هواپیماهای ملخ‌دار دست کشید، اما ورود هواپیماهای جتِ دِ هاویلند کامِت[1] در ۱۹۵۲ بی‌تردید مسافرت هوایی با هواپیماهای جت را به عنوان راه‌کار آینده مورد توجه قرار داد.

۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰

جنگ سرد مسابقه‌ی اول‌شدن در سفر به فضا را به همراه آورد. از نخستین سال‌های سده‌ی بیستم، دانشمندان آزمایش‌هایی را با موشک‌ها انجام داده بودند، اما تحقق این اندیشه‌ها، در گرو پیشرفت‌های نظامی جنگ جهانی دوم بود. در ابتدا اتحاد جماهیر شوروی، پیشگام این عرصه شد و یوروی گاگارین[2] نخستین انسانی بود که در ۱۹۶۱ به فضا سفر کرد. پس از آن، نیل آرمسترانگ[3]، فضانورد آمریکایی، در ۱۹۶۹ نخستین انسانی لقب گرفت که قدم روی کره‌ی ماه گذاشت.

۱۹۷۰ تا کنون

از دهه‌ی ۱۹۷۰ تا دهه‌ی پایانی سده‌ی بیستم، تعداد مسافرت‌های هوایی به نحو چشمگیری چندبرابر شد. در دهه‌ی ۱۹۷۰، هواپیماهای مسافربری مافوق‌صوت کنکورد، که یک کمپانی سرمایه‌گذاری مشترک فرانسوی-بریتانیایی است، منتهای تجمل و رفاه را عرضه کردند، اما طولی نکشید که پیشرفت‌های تکنولوژیک به‌تدریج به جای سرعت، بر مصرف بهینه‌ی سوخت، امنیت و اندازه‌ی هواپیماها متمرکز شدند. تا پایان سده‌ی بیستم، شرکت‌های هواپیمایی سالانه در حال جابه‌جایی میلیاردها مسافر بودند. گردشگرهای متمول داشتند به فضا می‌رفتند، در حالی که ایالات متحده مأموریت سفر انسان به مریخ را در دستور کار خود قرار داد.



هواپیمای جاسوسی

«لاکهید SR-۷۱ بلک‌بِرد» یک هواپیمای شناسایی نظامی بود که در ارتفاع فوق‌العاده زیاد و با سرعتی بیش از ۳۶۰۰ کیلومتر بر ساعت پرواز می‌کرد. وقتی لاکهید در ۱۹۶۶ توسط ارتش به خدمت گرفته شد، یک تحول اساسی به حساب می‌آمد.

سفر به فضا

شاتل فضایی، از ۱۹۸۱ تا زمان بازنشستگی‌اش در ۲۰۱۱، ستون فقرات برنامه‌ی فضایی ایالات متحده به حساب می‌آمد.



هواپیماهای جدید بُعد جغرافیایی جدیدی خلق کرده‌اند... جهان کوچک و یکپارچه شده است.



وِندل ویلکی، سیاستمدار آمریکایی، ۱۹۴۳

دهه‌ی ۱۹۵۰

نخستین جت مسافربری

در ۱۹۵۲، «دِ هاویلند کامت» نخستین جت تجاری بود که به پرواز درآمد. هرچند این هواپیما یک دستاورد فنی پیشگامانه بود، دچار مجموعه‌ای از سوانح جنجالی شد و مدل‌های رقیب از آن پیشی گرفتند.

دهه‌ی ۱۹۵۰

جت بمب‌افکن

«انگلیش الکتریک کانبرا» یکی از نخستین جت‌های نظامی پس از جنگ جهانی دوم بود. این هواپیما با برخورداری از حداکثر سرعت ۹۲۰ کیلومتر بر ساعت، علاوه بر این‌که بمب‌افکن بود، همچون یک هواپیمای شناسایی بلند پرواز نیز عمل می‌کرد.



دهه‌ی ۱۹۷۰

پرواز کنکورد

نخستین هواپیمای مسافربری مافوق‌صوت را در ۱۹۷۶ به خدمت گرفتند. کنکورد مسافرت‌های سریع میان اروپا و آمریکا را ممکن کرد، اما افزایش هزینه‌ها و نگرانی‌ها در مورد امنیت، در ۲۰۰۳ به بازنشستگی این ناوگان انجامید.



دهه‌ی ۲۰۰۰

هواپیماهای دوطبقه

در ۲۰۰۷، ایرباس A۳۸۰، بزرگ‌ترین جت مسافربری دنیا به خدمت گرفته شد. این هواپیما قادر به حمل ۸۵۳ مسافر است و انتظار می‌رود که اینْ تجسم آینده‌ی سفر هوایی ارزان و کارآمد باشد.

1.The de Havilland Comet
2.Yuri Gagarin
3.Neil Armstrong

جنگ در شرق آسیا

جنگ در خشکی، در جنوب منچوری در مناطق مورد مناقشه‌ی چین، و در دریا حوالی جزایر کره و ژاپن درگرفت.

جنگ روسیه و ژاپن

۱۹۰۴ تا ۱۹۰۵

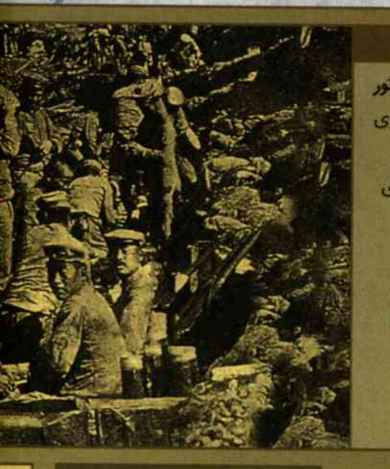
وقتی امپراتوری چین رو به افول ابدی گذاشت، رقابت میان ژاپن و روسیه برای به‌دست‌گیری قدرت در شرق دور به‌تدریج به مناقشه‌ای خونین انجامید. پیروزی مسلم ژاپن در نخستین جنگ بزرگ سده‌ی بیستم، برظهور کشوری هم در قامت یک قدرت بزرگ نظامی و هم به عنوان یک قدرت جدید اقتصادی در شرق دور صحه گذاشت.



۱۱ آوریل ۱۹۰۴

پیش به سوی منچوری

تا ماه آوریل، سه لشکر ارتش ژاپن در سواحل کُره پیاده شده بودند و شروع به پیشروی به سمت شمال کردند. در ماه می، ژاپنی‌ها طی یک نبرد بی‌امان در رودخانه‌ی یالو[1] بر نیروهای روسیه فائق آمدند. پس از آن، ارتش ژاپن از مرز گذشتند و وارد منچوری شدند. سپس بخش کوچکی از ارتش روس‌ها را تا موکدِن[2] (شِن‌یانگ)، پایتخت منچوری، به عقب راندند.



۲۵ می ۱۹۰۴

پیشروی کُند به سمت پورت‌آرتور

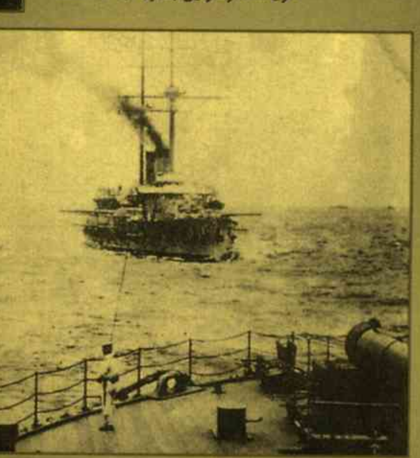
پس از پیروزی در نبرد رودخانه‌ی یالو، ارتش ژاپن شروع به پیاده‌سازی نیرو در شبه‌جزیره‌ی لیائودونگ[3] کرد. ژاپنی‌ها پس از رویارویی با مواضع و استحکامات قوای روس در پیرامون پورت‌آرتور[4]، شروع به حفر خندق کردند و یک سری حملات مستقیم پرتلفات را آغاز کردند.

۱۵ دسامبر ۱۹۰۴

نابودی ناوگان دریایی روسیه

در دسامبر، نیروهای ژاپنی پس از یک درگیری طولانی و پرتلفات، یک تپه‌ی ۲۰۳ متری استراتژیک و مهم را تسخیر کردند. تنها در آخرین حمله‌ی این درگیری مرگبار، ۸ هزار ژاپنی کشته شدند. با تسخیر این تپه، ژاپنی‌ها بر روس‌ها اشراف یافتند و با توپخانه‌شان ناوگان در تله‌افتاده‌ی روس‌ها را بمباران و به استثنای یک رزم‌ناو، همه‌ی کشتی‌هایشان را غرق کردند و بقایای چندین کشتی غرق‌شده را در این بندر به جا گذاشتند.





1.Yalu River
2.Mukden
3.The Liáodōng Peninsula
4.Port Arthur

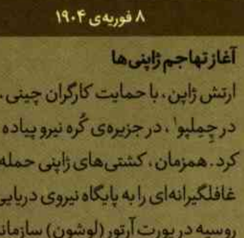
> قاطعانه مطمئنم که روح هوریشیو نلسون[2] در من حلول کرده.

توگو هیهاتشیرو[3]، دریاسالار ژاپنی، خاطرات شخصی، ۱۹۰۵

۸ فوریه‌ی ۱۹۰۴

آغاز تهاجم ژاپنی‌ها

ارتش ژاپن، با حمایت کارگران چینی، در چملپو[1]، در جزیره‌ی کُره نیرو پیاده کرد. همزمان، کشتی‌های ژاپنی حمله‌ی غافلگیرانه‌ای را به پایگاه نیروی دریایی روسیه در پورت آرتور (لوشون) سازماندهی کردند. این پایگاه نیروی دریایی که در شبه‌جزیره‌ی لیائودونگ قرار داشت و روس‌ها در ۱۸۹۸ تصرفش کرده بودند، تهدیدی برای اهداف جاه‌طلبانه‌ی ژاپن در شبه‌جزیره‌ی کره بود.







۱ آگوست ۱۹۰۴

محاصره‌ی پورت آرتور

تا ماه آگوست، ارتش ژاپن از جانب خشکی حلقه‌ی محاصره‌ی پورت آرتور را کامل کرد و همزمان، نیروی دریایی‌اش مسیر آبی این بندر را مسدود کردند. استحکامات بندر عبارت بودند از حلقه‌های دژهای به‌خوبی سنگربندی‌شده، سیم خاردار و خندق. ژاپنی‌ها چند سری توپخانه‌ی سنگین با خود آوردند تا مواضع روس‌های محاصره‌شده را درهم بکوبند.



پروپاگاندای ژاپن

در این پوستر، اثر کوبایاشی کیوچیکا، دست یک افسر نیروی دریایی را می‌بینیم که آماده می‌شود تا پورت آرتور را تصاحب کند.



۲۰ فوریه‌ی ۱۹۰۵

اضمحلال ارتش روسیه در موکدن

با سقوط پورت آرتور، ارتش اصلی ژاپن راه شمال را در پیش گرفت تا با قوای روسیه در موکدن رودررو شود. در واپسین نبرد بزرگ زمینی این جنگ که بر سر یک جبهه‌ی ۱۴۰ کیلومتری درگرفت، ژاپنی‌های مهاجم به‌تدریج خطوط روس‌ها را محاصره کردند. وقتی روس‌ها سلاح‌ها و تدارکاتشان را تسلیم کردند، نبرد به سرعت به یک تارومار کامل مبدل شد.

۲ ژانویه‌ی ۱۹۰۵

سقوط پورت آرتور

به‌رغم این‌که تعداد تلفات ژاپنی‌ها در درگیری‌ها عظیم بود، پس از نابودی ناوگان دریایی روسیه، اراده‌ی روس‌ها برای جنگیدن به‌تدریج سست شد. در حالی که لاشه‌ی کشتی‌های غرق‌شده همچنان در بندر جلوی چشمشان بود و بسیاری از ۵۰ هزار سرباز درون استحکامات آنها کشته شده بودند، سرلشکر آناتولی استیسل[4]، پورت آرتور را به ژاپنی‌ها تسلیم کرد.



۲۸ می ۱۹۰۵



نبرد تسوشیما

رزم‌ناوهای قدرتمند ژاپنی، در آبراه باریک تسوشیما[6] ناوگان دریایی روس‌ها را درهم کوبیدند. مذاکرات صلح با میانجی‌گری روزولت، رئیس جمهور آمریکا، آغاز شد. روسیه تحقیر شد درحالی جاه‌طلبی‌های امپراتوری ژاپن در دهه‌های پیش رو افزایش یافت.

۱۸ آوریل ۱۹۰۵

ناوگان جدید نیروی دریایی روسیه

روس‌ها آخرین امیدشان را برای پیروزی به ناوگان دریایی‌شان در دریای بالتیک گره زده بودند. پس از شش ماه سفر دریایی، رزم‌ناوهایشان به دریای جنوب چین رسیدند که برای کمک به پورت آرتور خیلی دیر بود. درعوض، آنها با سرعت مسیر بندر ولادی‌وُستوک[5] روسیه را در پیش گرفتند. آنها برای آن‌که شناسایی نشوند، فقط شب‌ها حرکت می‌کردند، اما ژاپنی‌ها پیدا ایشان کردند و مخفیانه به پیام‌هایشان گوش می‌کردند.

1.Chemulpo
3. Tōgō Heihachirō
4.Anatoly Stessel
5.Vladiwostock
6.Tsushima

۲.Horatio Nelson: یکی از بزرگ‌ترین دریاسالاران امپراتوری بریتانیا. در زمان او، نیروی دریایی بریتانیا، نیروی دریایی فرانسه و اسپانیا را شکست داد و سیادت کامل بر دریاهای جهان به دست آورد. ـ م.

انقلاب اول روسیه

۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶

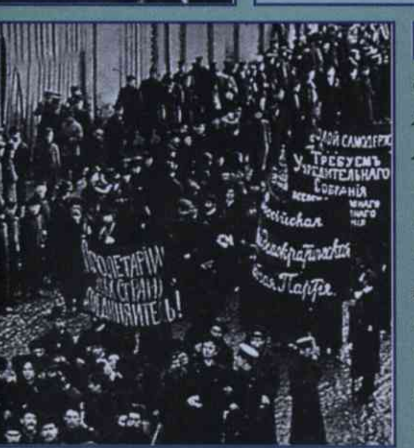
روسیه به مدت چند سده یک حکومت ظالم و استبدادی بود که تزارها برآن حکم می‌راندند. اما تا اوایل دهه‌ی ۱۹۰۰، تغییراتی در شرف تکوین بود. سیاستمداران لیبرال از تزار نیکولای دوم خواستند قدرت را به یک پارلمان منتخب مردمی تسلیم کند. همزمان، جنبش‌های سوسیالیست، ملهم از اندیشه‌های کارل مارکس، نظریه‌پرداز آلمانی، خواستار قیام کارگران شدند. قیامی که در ادامه روی داد، صحنه‌ی سیاست روسیه را دگرگون کرد و بذرهای انقلاب آتی را افشاند.



۲۹ دسامبر ۱۹۰۴

نخستین اعتصاب

اولین نشانه‌های قیام زمانی بروز کرد که اعتراض به اخراج چهار کارگر در کارخانه‌ی پوتیلوف[1] در سنت‌پترزبورگ بالا گرفت و به یک اعتصاب تمام‌عیار مبدل شد. اعتصاب‌کنندگان خواستار دستمزد و شرایط کاری بهتر و تشکیل کمیته‌ای از نمایندگان منتخب کارگران برای حل‌وفصل این مناقشه شدند.



۲۲ ژانویه‌ی ۱۹۰۵

یکشنبه‌ی خونین

گاپون[2] هدایت یک تظاهرات مسالمت‌آمیز را برعهده گرفت تا عریضه‌ای را به «وینتر پالاس»[3]، اقامتگاه تزار در سنت‌پترزبورگ، تحویل دهد. مقامات عصبانی به نیروهای ارتش دستور دادند تا مانع رسیدن جمعیت تظاهرکننده به کاخ شوند. وقتی جمعیت رو به جلو فشار آوردند، سربازها به رویشان آتش گشودند. این کشتارِ «یکشنبه‌ی خونین» مبدل به نماد سرکوب و استبداد شد و در فیلمی سینمایی جاودانه شد.



دیگر خدایی وجود ندارد.
دیگر تزاری در کار نیست.



پدر گاپون، در یکشنبه‌ی خونین، وقتی قزاق‌ها به روی مردم آتش گشودند.



۲۷ ژوئن ۱۹۰۵

شورش در رزم‌ناو پوتمکین

ناآرامی‌ها در ارتش زمانی به اوج رسید که ملوان‌های رزم‌ناو پوتمکین به خاطر غذایی با گوشت فاسد تمرد کردند. آنها کنترل رزم‌ناو را به دست گرفتند و به سمت بندر اودسا در دریای سیاه حرکت کردند. این شورش تبدیل به یکی دیگر از نمادهای سرافرازنه‌ی انقلاب شد و مورد تکریم حاکمان شوروی در سال‌های بعدی قرار گرفت.



انقلاب در یک فیلم سینمایی

سرگئی آیزنشتاین، کارگردان روس، فیلم صامت «رزم‌ناو پوتمکین» را در ۱۹۲۵ ساخت تا بیستمین سالگرد این «شورش» را در یادها زنده نگاه دارد.

۱۷ اکتبر ۱۹۰۵

مانیفست اکتبر

همزمان که دامنه‌ی انقلاب گسترده‌تر می‌شد، کنت سرگئی ویته[4]، سیاستمدار بانفوذ، به جرگه‌ی موافقان اصلاحات پیوست. او خواستار مصالحه شد و تزار را متقاعد کرد که «مانیفست اکتبر» را امضا کند که براساس آن آزادی مطبوعات و دیگر حقوق اساسی اجتماعی به رسمیت شناخته و از همه مهم‌تر، یک پارلمان منتخب ملی (دوما) تشکیل می‌شد.



۷ دسامبر ۱۹۰۵



قیام مسکو

گروه‌های انقلابی ـ منشویک[5] و بلشویک[6] ـ با مردود شمردن «مانیفست اکتبر» به عنوان یک «ننگ شرم‌آور»، قیام مسلحانه‌ای را در مسکو سازماندهی کردند. دانشجویان و کارگران بمب‌های آتش‌زا ساختند و در خیابان‌ها سنگر برپا کردند.

1.Putilov
2.Georgi Apollonovich Gapon
3.The Winter Palace
4.Count Sergei Witte
5.Mensheviks
6.Bolsheviks

۷ ژانویه‌ی ۱۹۰۵



گسترش جنبش

تا ماه ژانویه، مناقشه همچنان لاینحل باقی ماند و کارگران کارخانه‌های سراسر شهرها برای همدلی با انقلابیون، به اعتصاب پیوستند. گئورگ گاپون، یک کشیش ارتدوکس، رهبری اعتراض‌ها را برعهده گرفت. وقتی حمایت مردمی افزایش یافت، ده‌ها هزار کارگر به اعتصاب سراسری پیوستند و صنعت سنت‌پترزبورگ را فلج کردند.

۱ فوریه‌ی ۱۹۰۵



گسترش ناآرامی‌ها

وقتی اخبار مربوط به کشتار «یکشنبه‌ی خونین» پراکنده شد، اعتصاب‌های کارگران در سراسر کشور فوران کرد. دانشگاه‌ها تعطیل شدند و دانشجویان به معترضان پیوستند. همزمان که اعتصاب‌های عمومی و قیام دهقان‌ها اقتصاد روسیه را به‌آرامی فلج می‌کرد، ناآرامی و شورش‌ها در سراسر بهار و تابستان گسترش یافت. احزاب سوسیالیستِ بلشویک و منشویک، از میان معترضان حامیان فراوانی گرد آوردند.

۱۰ مارس ۱۹۰۵

جنگ فرسایشی

انتشار اخبار مربوط به شکست ارتش روسیه از ژاپن در نبرد موکدن در منچوری، به‌شدت از محبوبیت تزار کاست. مسئولیت جنگ با ژاپن که به‌سرعت داشت به‌ضرر روسیه تمام می‌شد، عمدتاً بر دوش تزار بود. نیروهای نظامی برای رویارویی با قیام مردم، در آخرین استراحتگاه تزار مستقر شدند، اما روحیه‌شان در کم‌ترین سطح بود.



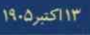
۲۹ ژوئن ۱۹۰۵



آتش‌سوزی اودسا

در اودسا، اعتصاب‌کنندگان که امید داشتند ملوان‌ها به یاری‌شان خواهند آمد، فوج‌فوج به سمت بندر حرکت کردند. وقتی اغتشاش بالا گرفت، نیروهای ارتش به روی جمعیت آتش گشودند و بخش‌هایی از شهر گرفتار آتش شد.

۱۳ اکتبر ۱۹۰۵



تشکیل شورای کارگران در سن‌پترزبورگ

لئون تروتسکی[1]، انقلابی مارکسیست که در تبعید به سر می‌برد، مخفیانه به روسیه بازگشت و به سن‌پترزبورگ رفت. در آن‌جا به سازماندهی اولین «شورای کارگران»[2] کمک کرد. طولی نکشید که «شوراهای کارگران» مشابهی در پنجاه شهر دیگر تشکیل شد.

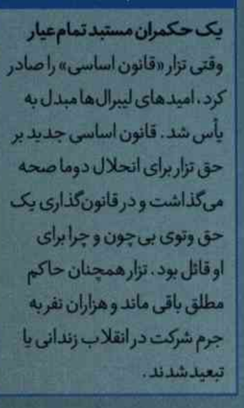


۱۹ دسامبر ۱۹۰۵

گلوله‌باران پرسنیا

وقتی ارتش را برای بازپس‌گیری شهر پرسنیا[3] فرستادند، جنگ بی‌امان خیابانی بیش از یک هفته به طول انجامید. در یک مقطع، شش ایستگاه راه‌آهن شهر به دست شورشیان افتاد. سپس ارتش توپخانه آورد و ناحیه‌ی کارخانه‌ای پرسنیا، مهم‌ترین دژ کارگران را بمباران کرد و مقاومت کارگران را درهم کوبید. از مناطق بزرگ مسکو جز ویرانه چیزی باقی نماند.

۱۹ سپتامبر ۱۹۰۶



یک حکمران مستبد تمام‌عیار

وقتی تزار «قانون اساسی» را صادر کرد، امیدهای لیبرال‌ها مبدل به یأس شد. قانون اساسی جدید بر حق تزار برای انحلال دوما صحه می‌گذاشت و در قانون‌گذاری یک حق وتوی بی‌چون و چرا برای او قائل بود. تزار همچنان حاکم مطلق باقی ماند و هزاران نفر به جرم شرکت در انقلاب زندانی یا تبعید شدند.



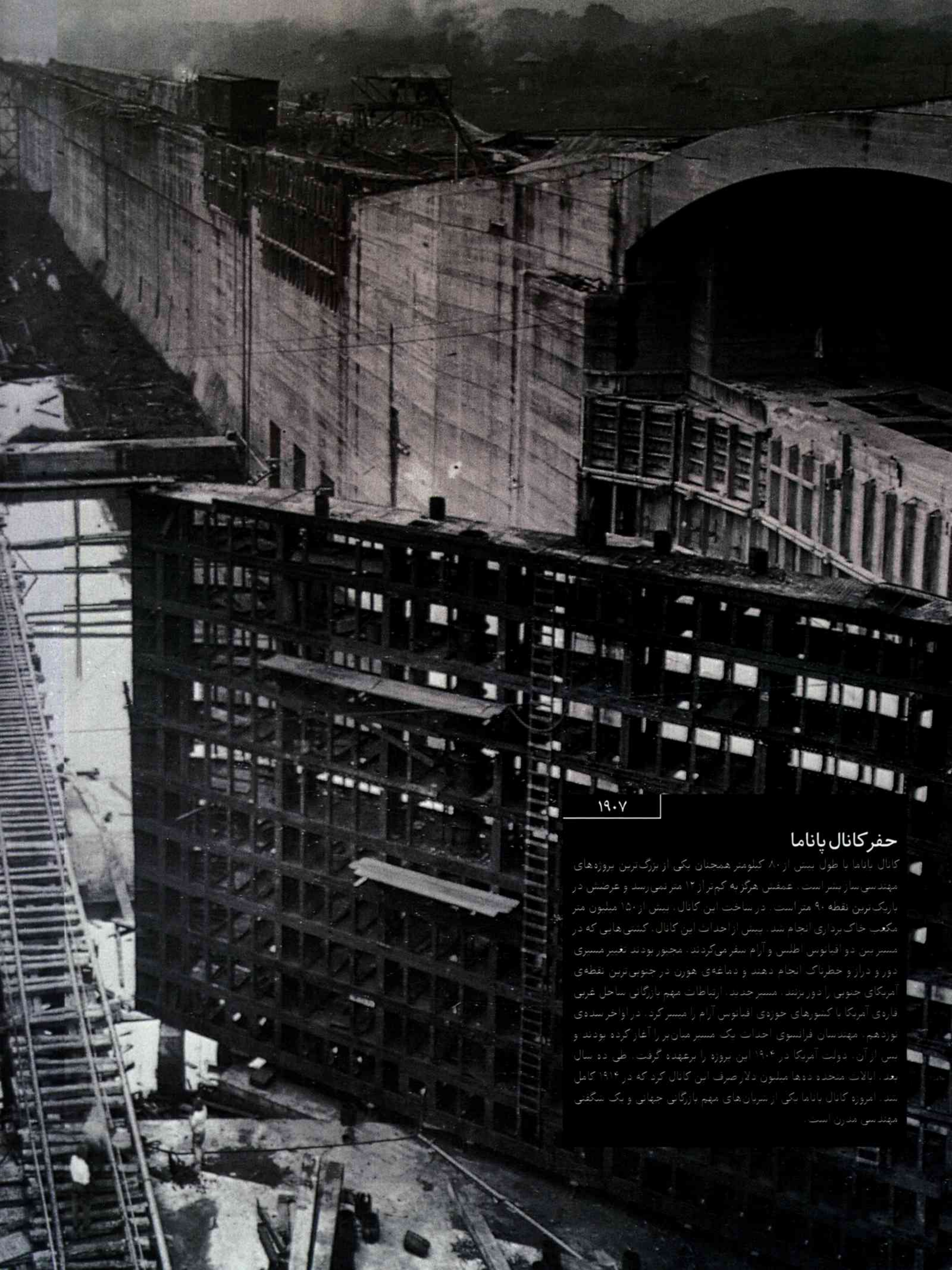
۱۹ سپتامبر ۱۹۰۶



محاکمه

تروتسکی و دیگر رهبران «شورای کارگران» سنت‌پترزبورگ محاکمه و به منطقه‌ی پرت و سردسیر سیبری در شمالی‌ترین نقطه‌ی روسیه تبعید شدند. در ۱۹۰۷، تروتسکی فرار کرد و ده سال دیگر در تبعید ماند.

1.Leon Trotsky
2.soviet
3.Presnia



۱۹۰۷

حفر کانال پاناما

کانال پاناما با طول بیش از ۸۰ کیلومتر همچنان یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های مهندسی ساز بشر است. عمقش هرگز به کم‌تر از ۱۲ متر نمی‌رسد و عرضش در باریک‌ترین نقطه ۹۰ متر است. در ساخت این کانال، بیش از ۱۵۰ میلیون متر مکعب خاک‌برداری انجام شد. پیش از احداث این کانال، کشتی‌هایی که در مسیر بین دو اقیانوس اطلس و آرام سفر می‌کردند، مجبور بودند تغییر مسیری دور و دراز و خطرناک انجام دهند و دماغه‌ی هورن در جنوبی‌ترین نقطه‌ی آمریکای جنوبی را دور بزنند. مسیر جدید، ارتباطات مهم بازرگانی ساحل غربی قاره‌ی آمریکا با کشورهای حوزه‌ی اقیانوس آرام را میسر کرد. در اواخر سده‌ی نوزدهم، مهندسان فرانسوی احداث یک مسیر میان‌بر را آغاز کرده بودند و پس از آن، دولت آمریکا در ۱۹۰۴ این پروژه را برعهده گرفت. طی ده سال بعد، ایالات متحده ده‌ها میلیون دلار صرف این کانال کرد که در ۱۹۱۴ کامل شد. امروزه کانال پاناما یکی از شریان‌های مهم بازرگانی جهانی و یک شگفتی مهندسی مدرن است.



زلزله‌ی سان فرانسیسکو

۱۹۰۶

در ساعت ۵ و ۱۳ دقیقه‌ی صبح هجدهم آوریل، زلزله‌ای مهیب با قدرت ۷/۹ تا ۸/۲۵ ریشتر شهر سان فرانسیسکو را لرزاند. این تکانش شدید را که ۴۸ ثانیه به طول انجامید، ساکنان اورگان در شمال تا لس‌آنجلس در جنوب و حتی تا مرکز ایالت نوادا احساس کردند. وقتی لرزش‌ها فروکش کرد، از شهر متمول سان‌فرانسیسکو ـ بزرگ‌ترین شهر ساحل غربی و نهمین شهر بزرگ ایالات متحده ـ تلی از ویرانه به جا مانده بود و بیش‌تر جمعیتش بی‌خانمان و مستأصل شده بودند.



آتش‌نشان‌ها دیوانه‌وار می‌کوشیدند تا بر اهریمن آتشینی که از هر سو سربرآورده بود و زوزه می‌کشید مقابله کنند.

روزنامه‌ی سان فرانسیسکو کرانیکل، ۱۸ آوریل ۱۹۰۶





۱۸ آوریل ۱۹۰۶

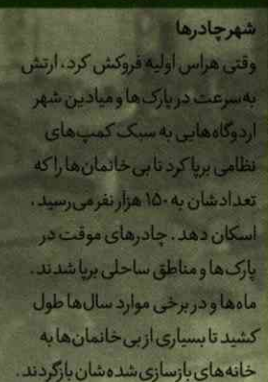
فرار از شعله‌های آتش

نیروهای نجات ناامیدانه با آتش که سه روز مشتعل بود، می‌جنگیدند. سرانجام ۱۵ هزار خانه ویران شدند که بسیاری‌شان را با دینامیت منفجر کردند تا مانع از گسترش شعله‌های آتش شوند. بازماندگان از هر آنچه توانستند از خانه‌هایشان بیرون بکشند محافظت می‌کردند. هزاران نفر نیز از طریق خلیج سان فرانسیسکو گریختند.

۱۸ آوریل ۱۹۰۶

هشدار به غارتگران

شهردار یوجین اشمیتز[1]، بیانیه‌ای پیرامون شهر پخش کرد و به غارتگران هشدار داد که به محض رویت، به آنها تیراندازی خواهد شد. او همچنین تا زمان تعمیر تیرهای چراغ برق خیابان‌ها، ساعت محدودیت آمد و شد شبانه وضع کرد و نسبت به خطر بروز آتش‌سوزی از دودکش‌های معیوب و نشت گاز از لوله‌های شکسته هشدار داد.



۱۸ آوریل ۱۹۰۶

شهر چادرها

وقتی هراس اولیه فروکش کرد، ارتش به سرعت در پارک‌ها و میادین شهر اردوگاه‌هایی به سبک کمپ‌های نظامی برپا کرد تا بی‌خانمان‌ها را که تعدادشان به ۱۵۰ هزار نفر می‌رسید، اسکان دهد. چادرهای موقت در پارک‌ها و مناطق ساحلی برپا شدند. ماه‌ها و در برخی موارد سال‌ها طول کشید تا بسیاری از بی‌خانمان‌ها به خانه‌های بازسازی شده‌شان بازگردند.



۲۱ آوریل ۱۹۰۶

ارزیابی خسارت‌ها

زلزله تمام مناطق شهر را با خاک یکسان و آتش، مناطق پیرامونی را ویران کرد. برآوردها، خسارت را بیش از ۲۰۰ میلیون دلار ارزیابی کردند. گزارش‌های رسمی تعداد کشته‌ها را ۳۷۵ نفر اعلام کردند تا از هراس عمومی جلوگیری کنند، اما آمار واقعی احتمالاً نزدیک به ۳ هزار نفر بود.

1.Eugene Schmitz

۱۸ آوریل ۱۹۰۶

ابتلائات زلزله

نخستین لرزش‌ها، شهروندان هراسان سان‌فرانسیسکو را بیدار کرد. شهر، هم مرکز فرهنگی بود و هم مرکز بازرگانی و یکی از بنادر بزرگ صنعتی ساحل غربی و طبقه‌ی کارگر و جمعیت مهاجر فراوانی را در خود جای داده بود. زلزله هم به ثروتمندان آسیب رساند و هم به فقرا.



۱۸ آوریل ۱۹۰۶



شهر در شعله‌های آتش

شکستن لوله‌های گاز سبب بروز حریق شد و سراسر شهر را درنوردید. سرباز کردن لوله‌های گاز و کمبود آب، کار آتش‌نشان‌ها را مختل می‌کرد.

۱۸ آوریل ۱۹۰۶

ابر تیره‌ای از دود

وقتی دامنه‌ی آتش سراسر شهر را درنوردید، ژنرال فانستون[1]، فرمانده نیروهای ارتش در منطقه، مسئولیت عملیات نجات را برعهده گرفت. نوب هیل[2]، ثروتمندترین منطقه‌ی شهر، به‌شدت آسیب دیده و چایناتاون تقریباً ویران شده بود.

۲۳ آوریل ۱۹۰۶

آغاز پاک‌سازی

کار پاک‌سازی آسیب‌ها بلافاصله آغاز شد. دسته‌های کارگران، کپه‌های خاک را که همگی از ساختمان‌های منطقه‌ی پیرامون خیابان مونتگمری به جا مانده بودند جابه‌جا کردند.



۲۳ آوریل ۱۹۰۶

بازسازی شهر

معمارها طرح‌های بلندپروازانه‌ای برای بازسازی تسلیم کردند، اما در پایان، مختصات خیابان اصلی را حفظ کردند. کار به سرعت به اتمام رسید، اما توسعه‌ی ایالت کالیفرنیا به سمت جنوب (به طرف شهر لس‌آنجلس، در جنوب) تمایل پیدا کرده بود. سان‌فرانسیسکو در قامت شهری جدید سر برافراشت، اما خط سیر آینده‌اش ناگزیر تغییر کرد.

1.Frederick Funston
2.Nob Hill

۱۹۱۴	۱۹۱۳	۱۹۱۲	۱۹۱۱	۱۹۱۰

انقلاب مکزیک ... صص ۲۶ و ۲۷
قیام مردم و سقوط دیکتاتور، به سال‌ها اغتشاش و ناآرامی می‌انجامد.

حفر کانال پاناما.... صص ۲۰ و ۲۱
یک نمونه‌ی موفق مهندسی مبدل به یکی از شگفتی‌های جهان مدرن می‌شود.

مسابقه‌ی رسیدن به قطب جنوب.... صص ۲۸ و ۲۹
موفقیت و تراژدی برای کاوشگران در پهنه‌ای یخ‌زده.

افول امپراتوری چین.... صص ۳۲ و ۳۳
با فروپاشی نظم قدیم، یک جمهوری متولد می‌شود.

حق رأی زنان... صص ۳۴ و ۳۵
کمپینی جهانی، زنان را وارد روندهای سیاسی می‌کند.

جنگ‌های بالکان
امپراتوری عثمانی قلمروهایش را در اروپا از دست می‌دهد.

مسیر منتهی به جنگ جهانی اول.... صص ۳۸ و ۳۹
مرگ ولیعهد اتریش، جرقه‌ی وقوع جنگی را می‌زند که به «جنگی برای پایان‌دادن به همه‌ی جنگ‌ها» معروف شد.

جبهه‌بندی‌ها مشخص می‌شوند.... صص ۴۰ و ۴۱
نخستین نبردهای بزرگ جنگ جهانی اول.

۱۹۱۰ تا ۱۹۱۹

۱۹۱۹	۱۹۱۸	۱۹۱۷	۱۹۱۶	۱۹۱۵

جنگ جهانی اول

هواپیماها وارد جنگ می‌شوند... صص ۴۴ و ۴۵
هنر جنگ بُعد جدیدی می‌یابد.

نبرد گالیپولی .... صص ۴۶ و ۴۷
امپراتوری عثمانی جلوی نیروهای مهاجم را می‌گیرد.

نبرد سُم..... صص ۴۸ و ۴۹
ارتشی داوطلبانه، طی نبردی مرگبار درس عبرتی تلخ می‌گیرد.

قیام عید پاک ایرلند ... صص ۵۰ و ۵۱
جمهوری خواهان فرصتی برای تحقق رؤیاهایشان پیدا می‌کنند.

قیام اعراب..... صص ۵۲ و ۵۳
قبایل صحرانشین به پا می‌خیزند.

نبرد وردن ... صص ۵۴ و ۵۵
فرانسه در نبردی فرسایشی شیره‌ی حریف را می‌کشد.

انقلاب روسیه... صص ۵۶ و ۵۷
بلشویک‌ها روسیه را از دامان جنگ بیرون می‌کشند و به ورطه‌ی ناکجاآباد می‌کشانند.

جنگ پایان می‌یابد... صص ۵۸ و ۵۹
تفنگ‌ها آرام می‌گیرند و کشتار جنگ جهانی اول خاتمه می‌یابد.

همه‌گیری آنفولانزای اسپانیایی... صص ۶۰ و ۶۱
تراژدی جدید بر جهان سایه می‌افکند.

ظهور استالین... صص ۷۰ و ۷۱
یک دیکتاتور بی‌رحم، بر اتحاد جماهیر شوروی جدید حاکم می‌شود.

انقلاب مکزیک

۱۹۱۰ تا ۱۹۲۰

رئیس‌جمهور پورفیریو دیاس[1]، بیش از سی سال با مشتی آهنین بر مکزیک حکم می‌راند. در ۱۹۱۰، او به هشتاد سالگی نزدیک می‌شد و امیدها برای بازنشستگی‌اش افزایش یافته بود. در عوض، او بار دیگر برای ریاست جمهوری کاندید شد و در انتخاباتی ساختگی اعلام پیروزی کرد. اما این بار، خشم مردم فوران کرد و انقلابی مردمی علیه فساد دولت به جریان افتاد. اعتراض‌ها به جنگی داخلی مبدل شد که به‌نوبه‌ی خود قهرمان‌هایی خلق کرد، جرقه‌ی برتری‌خواهی‌های خیانتکارانه را زد و راه را برای دهه‌ها خشونت و بی‌ثبات سیاسی هموار کرد.



۸ جولای ۱۹۱۰

انتخابات دزدیده شده

مهم‌ترین رقیب دیاس، فرانسیسکو مادِرو[2]، نماینده‌ی ثروتمند پارلمان، بود. با آغاز انتخابات، مادِرو مطمئن از پیروزی، کمپین سرسختانه‌ای را علیه رئیس جمهور به راه انداخت. در عوض، دیاس او را به زندان انداخت و خود را فرد پیروز اعلام کرد. معدودی ادعای او را باور کردند و اعتراض‌ها بالا گرفت.





۷ ژوئن ۱۹۱۱

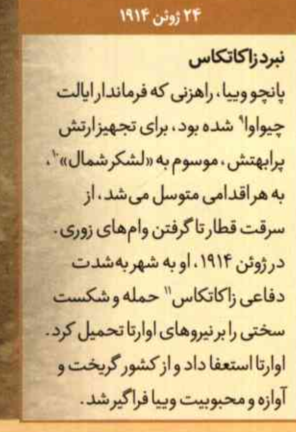
بازگشت قهرمان

مادِرو پیروزمندانه وارد مکزیکوسیتی شد. او را به عنوان رئیس جمهور انتخاب کردند، اما اوضاع خوب پیش نرفت. او به دهقان‌های هم‌پیمانش وعده‌ی اصلاحات ارضی داده بود و ناکامی‌اش در تحقق این وعده به ناآرامی‌های فزون‌تر انجامید. در ۱۹ فوریه‌ی ۱۹۱۳، ژنرال ارتش ویکتوریانو اوارتا[3] دولت مادِرو را سرنگون کرد و خود را رئیس جمهور نامید.

۲۶ فوریه‌ی ۱۹۱۳

ازسرگیری جنگ

از منظر پانچو ویا[4] و امیلیانو ساپاتا[5]، حاکمیت نظامی اوارتا ابداً بهتر از دیکتاتوری دیاس نبود. از این رو، جنگ چریکی‌شان را از سر گرفتند. وِنوستیانو کارانسا[6]، حقوق‌دان، و آلوارو اُبرگون[7]، ملاک و کشاورز متمول نیز علیه رژیم به پا خاستند و برای پیوستن به جنگ «ارتش مشروطه‌خواه»[8] خاص خود را سازماندهی کردند. ویا، ساپاتا، کارانسا و اُبرگون ـ موسوم به «چهار بزرگ» ـ ائتلافی متزلزل شکل دادند.



۲۱ آوریل ۱۹۱۴

دخالت ایالات متحده

ایالات متحده، پرنفوذترین همسایه‌ی مکزیک، با دقت این مناقشه را زیر نظر داشت. مجادله‌ای دیپلماتیک با اوارتا منجر به این شد که رئیس جمهور وُودرو ویلسون، تحریم‌هایی در مورد صادرات جنگ‌افزار به مکزیک وضع کند. نیروی دریایی آمریکا به منظور اعمال این تحریم، بندر وراکروز را اشغال و اوارتا را از تدارکات اساسی محروم کرد.

۲۴ ژوئن ۱۹۱۴

نبرد زاکاتکاس

پانچو ویا، راهزنی که فرماندار ایالت چیواوا[9] شده بود، برای تجهیز ارتش پرابهتش، موسوم به «لشکر شمال»[10]، به هر اقدامی متوسل می‌شد، از سرقت قطار تا گرفتن وام‌های زوری. در ژوئن ۱۹۱۴، او به شهر به‌شدت دفاعی زاکاتکاس[11] حمله و شکست سختی را بر نیروهای اوارتا تحمیل کرد. اوارتا استعفا داد و از کشور گریخت و آوازه و محبوبیت ویا فراگیر شد.



۱۵ آوریل ۱۹۱۵

فروپاشی ائتلاف

با شکست اوارتا، «چهار بزرگ» به‌تدریج از هم جدا شدند. اُبرگون و کارانسا که از پیشینه‌ای متمول برخوردار بودند، به ویا و ساپاتا که خواستار رعایت بهتر حقوق دهقان‌ها بودند بدگمان شدند. اُبرگون سواره‌نظام ویا را در نبرد سلایا[12] شکست داد و خشونت‌های بلندمدت بار دیگر آغاز شد.

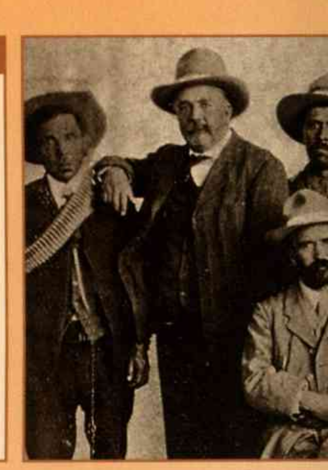


۱۵ مارس ۱۹۱۶

نمایش قدرت

نیروهای ویا، در کمال استیصال، حمله‌ای را در مرز آمریکا برای تأمین تدارکات سازماندهی کردند. پرشینگ[13]، ژنرال آمریکایی در کسوت فرمانده «نیروی اعزامی آمریکا» برای دستگیری ویا اعزام شد. به‌رغم معرفی تکنولوژی جدیدِ هواپیماهای نظامی، پرشینگ نتوانست این ارتش چریکی را عقب براند.

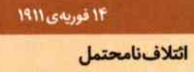
1. Porfirio Díaz
2. Francisco I. Madero
3. Victoriano Huerta
4. Pancho Villa
5. Emiliano Zapata
6. venustiano carranza
7. Álvaro Obregón
8. The Constitutional Army
9. Chihuahua
10. The Division of the North
11. Zacatecas
12. Celaya
13. John Joseph Pershing



۶ اکتبر ۱۹۱۰

اعلام انقلاب

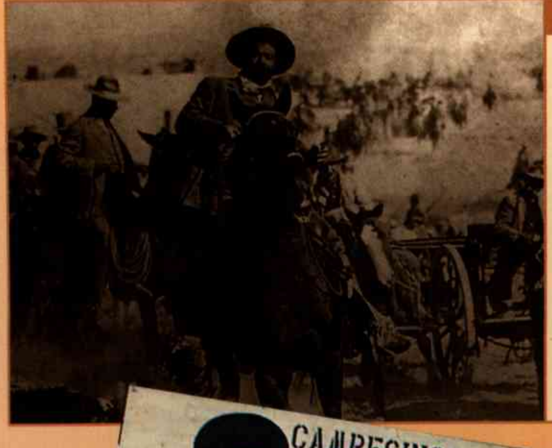
مادِرو از زندان گریخت و قاچاقی از مرز عبور کرد و به تکزاس رفت. در آن‌جا، او انتخابات را فاقد وجاهت قانونی اعلام کرد و با انتشار بیانیه‌ای از مردم مکزیک خواست به پا خیزند و در ساعت ۶ بعدازظهر ۲۰ نوامبر انقلابی مسلحانه را آغاز کنند. مردم مکزیک همچنان این روز را به عنوان «روز انقلاب» گرامی می‌دارند.



۱۴ فوریه‌ی ۱۹۱۱

ائتلاف نامحتمل

مادِرو که به ارتش نیاز داشت، به نیروهای پانچو ویبا پیوست که پیش‌تر یک راهزن بود. آنها امیلیانو ساپاتا را نیز به خدمت گرفتند که در راه کسب حقوق دهقان‌ها می‌جنگید و ارتشی چریکی در جنوب سازماندهی کرده بود. آنها به‌اتفاق رئیس جمهور دیاس را شکست دادند و مجبورش کردند تا در ۲۵ می از ریاست جمهوری استعفا دهد.





مبارزه‌ی دهقان‌ها

روی این پوستر ساپاتا نوشته: «زمین‌های زراعی باید متعلق به کسانی باشد که رویشان کار می‌کنند.»

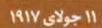


مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت.



امیلیانو ساپاتا، ۱۹۱۳





۱۱ جولای ۱۹۱۷

یک رئیس جمهور جدید

وقتی کارانسا براساس قانون اساسی جدید به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد، دستیابی به صلح نزدیک به نظر می‌رسید. با این حال، نیروهای شورشی ساپاتا به مبارزه ادامه دادند و تلاش‌های کارانسا برای کشتن ساپاتا را نقش برآب کردند و سرانجام در ۱۰ آوریل ۱۹۱۹، ساپاتا را در یک کمین کشتند. یک سال بعد، اُبرگون کارانسا را برکنار کرد و مدعی شد که به قانون اساسی خیانت کرده است. کارانسا که می‌کوشید از کشور بگریزد کشته شد.



۱ دسامبر ۱۹۲۰

آغاز تازه

با کشته شدن کارانسا و ساپاتا و بازنشستگی ویبا، اُبرگون آخرین بازمانده‌ی «چهار بزرگ» بود و در ۱۹۲۰ به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. او که دست راستش را در مبارزه علیه ویبا از دست داده بود، رهبری محبوب از کار درآمد. درحالی که ناآرامی و بی‌ثباتی در برخی مناطق ادامه داشت، انتخاب او به انقلاب مکزیک پایان داد.

مسابقه‌ی رسیدن به قطب جنوب

۱۹۱۱ تا ۱۹۱۲

از ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۲، ۱۶ سفر بزرگ اکتشافی برای رسیدن به جنوبگان (قطب جنوب) آغاز شد. «عصر حماسه‌آفرینِ اکتشاف قطب جنوب» مردانی از سراسر جهان به خود دید که به‌مدد تجهیزات ابتدایی، با منتها درجه‌ی سرما و شرایط دشوار دست و پنجه نرم می‌کردند. تا ۱۹۱۰، وضعیت زمین‌شناختی و هواشناسی این منطقه را عمدتاً مورد کاوش قرار داده بودند، اما همه‌ی سفرهای اکتشافی تا مختصات جغرافیایی ۸۸ درجه و ۲۳ ثانیه انجام شده بود و کاوشگران همچنان ۱۶۰ کیلومتر با قطب جنوب فاصله داشتند. در ۱۹۱۲، دو مرد، رابرت اسکات[1] بریتانیایی و روئال آمونسن[2] نروژی، مصمم بودند تا این رکورد را بشکنند و به قطب جنوب برسند. این اتفاق جرقه‌ی رقابت مأیوسانه‌ای را زد که با پیروزی یکی و ناکامی تراژیک دیگری به پایان رسید.



۳ آوریل ۱۹۱۱

در انتظار بهار

دو کاوشگر، کمپ‌های اصلی‌شان را برپا کردند و تا پایان‌یافتن سرمای شدید و توفان‌های سخت زمستان قاره‌ی جنوبگان به انتظار نشستند. از آوریل تا اکتبر، تیم‌ها تجهیزاتشان را با دقت بازبینی و نوسازی کردند و تدارکات خود را تحویل گرفتند، در حالی که سخنرانی‌های دانشمندان در باب زمین‌شناسی و فوتبال روی یخ، آنها را دچار ملال و خستگی روحی و فکری کرده بود.



پرچم آمونسن

این پرچم نروژی را یک کاوشگر بعدی از قاره‌ی جنوبگان بازگرداند.



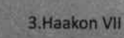


۱۴ دسامبر ۱۹۱۱

آمونسن برنده‌ی رقابت می‌شود

روئال آمونسن و چهار هم‌سفرش، به‌همراه ۱۶ سگ دیرپا، پرچم نروژ را در قطب جنوب نصب کردند. سفرشان از میان یخ‌ها ۵۵ روز طول کشید. آنها پیش از آغاز سفر موفقیت‌آمیز بازگشتشان، برای اسکات و پادشاه نروژ ـ هاکون هفتم[3] ـ نامه‌ای به جا گذاشتند. در بازگشت، از آنها به عنوان قهرمان تجلیل کردند.





1.Robert Falcon Scott
2.Roald Amundsen
3.Haakon VII

رابرت اسکات



اسکات، ناخدا یکم نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا بود و پیش‌تر رهبری یک سفر اکتشافی چهارساله (۱۹۰۴-۱۹۰۱) را برای بررسی دقیق شرایط آب‌وهوایی جنوبگان برعهده داشت.

روئال آمونسن



آمونسن نروژی، یک کاوشگر باتجربه‌ی قطب بود که پیش‌تر به خاطر اکتشاف‌های قطبی‌اش مشهور شده بود.

۱۹ ژانویه‌ی ۱۹۱۱



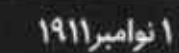
ورود یک جبهه‌ی هوای سرد

هر دو طرف مسابقه، در ژانویه‌ی ۱۹۱۱، در خلال تابستان قطب جنوب، به نقطه‌ی آغاز خود رسیدند. روئال آمونسن به همراه خدمه‌ی کشتی «فریم»[1]، اردوگاه اصلی خود را در «خلیج وال‌ها»[2] برپا کردند. تیم اکتشافی اسکات نیز که به ترا نووا[3] رسیده بودند، اردوگاهشان را در راس آیلند[4]، حدود دویست کیلومتر به سمت غرب، در دورترین کناره‌ی «راس آیس شلف»[5] -بزرگ‌ترین سکوی یخی جنوبگان- برقرار کردند.



«پیروزی در انتظار کسی است که همه‌چیز را مرتب و منظم کرده باشد - مردم به آن می‌گویند حُسن اتفاق.»

روئال آمونسن، کتاب «در قطب جنوب»، ۱۹۱۲



۱ نوامبر ۱۹۱۱

آغاز سفر

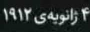
در ۱۹ اکتبر، آمونسن و چهار هم‌سفرش با چهار سورتمه که هر کدامشان را یک دسته‌ی سیزده‌تایی از سگ‌های سورتمه‌کش می‌کشیدند، رهسپار قطب جنوب شدند. وقتی سگ‌ها از توان می‌افتادند، آنها را با گلوله می‌کشتند و از گوشتشان برای غذا استفاده می‌کردند. از قبل، در طی مسیر یک سری انبار تدارکات برپا کرده بودند. اسکات سفرش را در اول نوامبر آغاز کرد، اما بلافاصله با دشواری‌هایی روبه‌رو شد. او به سورتمه‌های مکانیکی و اسب‌های کوچک وابسته بود. سورتمه‌ها به‌سرعت خراب شدند و دسته‌ی اسب‌های کوچک ظرف چند روز در اثر سرما و خستگی مفرط از پا درآمدند.



۴ ژانویه‌ی ۱۹۱۲

آغاز مبارزه‌ی اسکات

اسکات که خبر نداشت مسابقه را به آمونسن باخته، به مبارزه‌اش ادامه داد. وقتی تیم‌های پشتیبان به اردوگاه بازگشتند، تعداد گروهش به نصف تقلیل یافت. تا ۴ ژانویه، یک تیم پنج نفره باقی مانده بود تا آخرین مرحله‌ی پیشروی به سمت قطب جنوب را انجام دهد. بسیاری از مردانش با آن‌که خود را در لباس‌های کلفت پشمی پیچیده بودند، در سرمای شدید دچار سرمازدگی شدند.



۷ ژانویه‌ی ۱۹۱۲

ورود تلخ

وقتی رابرت اسکات و چهار هم‌سفرش به قطب جنوب رسیدند، دریافتند که آمونسن طی سفری ۳۵ روزه آنها را شکست داده است. آنها که خسته و ازپادرآمده و درمانده بودند، دو روز بعدی را استراحت کردند و سپس سفر طولانی بازگشت به اردوگاه اصلی‌شان در راس آیلند را آغاز کردند.





۱۷ فوریه‌ی ۱۹۱۲

بازگشت

ابتدا، گروه پیشروی خوبی داشت و ۵۰۰ کیلومتر از مسیر ۱۳۰۰ کیلومتری بازگشت به راس آیلند را سه هفته‌ای طی کرد. اما سرازیری دراز، توان‌فرسا و دشوار یخچال بیئردمور[6] همچنان پیش رو بود. در ۱۷ فوریه، این یخچال طبیعی نخستین تلفات سفر اکتشافی را گرفت و ادگار ایوانز[7] پس از سقوط از ارتفاع کشته شد. اعضای باقی‌مانده‌ی تیم، با شرایط هولناکی دست‌وپنجه نرم می‌کردند.

۱۰ مارس ۱۹۱۲

واپسین روزها

چهار کاوشگر به انتهای یخچال جنوبگان رسیدند، اما همچنان یک سفر ۶۷۰ کیلومتری در پیش داشتند تا از «راس آیس شلف» عبور کنند. تایتوس اوتس[8] که به سختی قادر به راهپیمایی بود، داوطلبانه از گروه جدا شد و در ۱۶ مارس به سوی مرگ قدم نهاد. در ۱۹ مارس، رابرت اسکات، ادوارد ویلسن[9] و هنری بائر[10] دچار بوران شدند و به‌اجبار پیشروی را متوقف کردند. سه کاوشگر که تدارکات نداشتند و نمی‌توانستند چادرشان را ترک کنند، در اثر سرما، گرسنگی و خستگی از پا درآمدند و مُردند.



ساعت آفتابی اسکات

اسکات طیفی از ابزارهای رصد آب‌وهوا و مسیریابی را با خود حمل می‌کرد.

1.Frame
2.The Bay of Whales
3.Terra Nova
4.Ross Island
5.Ross Ice Shelf
6.The Beardmore Glacier
7.Edgr Evans
8.Titus Oates
9.Edward Wilson
10.Henry Bower

قرن کشاورزی

در سده‌ی بیستم، تکنولوژی‌های جدید و پیشرفت‌های علمی با هم درآمیختند و انقلابی در کشاورزی به همراه آوردند. در جهان توسعه‌یافته، بازده محصولات زراعی فراتر از انتظار کشاورزان افزایش یافت و نواحی وسیعی از زمین‌های پیش‌تر لم‌یزرع به زیر کشت رفت. تجهیزات جدید و متدهای نوین کشت و زرع در سراسر کره‌ی زمین اشاعه یافت، به طوری که تا پایان این سده، افزایش ناگهانی محصولات غذایی به رشد بی‌سابقه‌ی جمعیت جهان دامن زد.



۹۲۵ میلیون نفر

تعداد گرسنگان جهان در سال ۲۰۱۰، براساس آمار «سازمان غذا و کشاورزی سازمان ملل متحد» (فائو).



بسیج غذا
در طی جنگ جهانی دوم، محدودیت‌ها در خصوص تأمین غذا در کشورها، سبب تشویق زراعت بیش از حد شد. همزمان که مردان در جبهه‌های خارج از کشور می‌جنگیدند، «ارتش زنان زارع» خلأ نیروی کارگر را پر می‌کردند.

۱۹۰۰ تا ۱۹۳۰

دگرگونی‌های بنیادین در زراعت با پیشرفت تراکتورها و کمباین‌ها آغاز شد. در بخش هزینه‌ها، ماشین‌آلات به‌سرعت و در مقیاسی وسیع جای نیروی کار انسانی و حیوانات را گرفتند.

کودهای شیمیاییِ جدید که به شیوه‌ای صنعتی تولید می‌شدند، جایگزین کودهای طبیعی[1] و مرغی[2] شدند و باروری مزارع را به نحو چشمگیری افزایش دادند.

همزمان، بهبود ارتباطات ترابری و پیشرفت سردخانه‌ها و کانتینرهای حمل‌ونقل، نقل و انتقال کالاها به بازارهای دوردست و تأمین نیازهای شهرهای در حال رشد را به‌مراتب آسان‌تر کرد.

استاندارد جدید
در ۱۹۱۷، کمپانی خودروسازی فورد که در شهر دیترویت قرار دارد، «فوردسان» را به بازار عرضه کرد که نخستین تراکتور جهان بود که در تیراژی انبوه تولید می‌شد.

شیوه‌ی تک‌کِشتی بزرگ‌مقیاس ـ که در آن یک محصول در سراسر یک ناحیه‌ی وسیع کشت می‌شود ـ نظام غالب زراعت در کشورهای توسعه‌یافته شد.

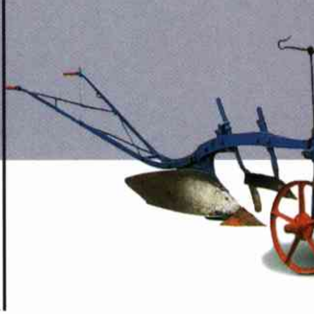
۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰

رکود بزرگ اقتصادی، برای میلیون‌ها کشاورز عسرت و تنگدستی به بار آورد. در ایالات متحده و کانادا، خشکسالی و توفان‌های شن که خاک‌های حاصلخیز زراعی را تخریب و باریکه‌های پهناور زراعی را بلااستفاده کردند، این مشکلات را وخیم‌تر ساختند. تک‌کِشتی مفرط، مقصر اصلی این مصایب و بلایا شناخته شد، چون به نظام‌های ریشه‌دار که خاک را به نحو مناسب و در جای معمول خود نگه می‌داشتند آسیب زد. جنگ جهانی دوم، بازرگانی جهانی را مختل کرد و اغتشاش فزون‌تری به همراه آورد. بسیاری از کشورها دچار کمبود غذا شدند و این مسأله اشاعه‌ی تکنیک‌های متمرکز زراعی را تسریع کرد.



دهه‌ی ۱۹۰۰

پیش از سال ۱۹۰۰، کشاورزی کوچک‌مقیاس و متکی بر نیروی کار بود. کشاورزان برای عمده‌ی کارهای سنگین به حیوانات وابسته بودند.



دهه‌ی ۱۹۱۰

پیشگام عرصه‌ی شیمی
در ۱۹۱۰، فریتس هابر، شیمی‌دان آلمانی، راهی برای سنتز آمونیاک کشف کرد. این شیوه امکان تولید ارزان‌تر کودهای شیمیایی را در مقیاس صنعتی میسر کرد.



دهه‌ی ۱۹۲۰

تراکتور فوردسان
اختراع موتورهای بنزین‌سوز، صنعت ماشین‌آلات را بر آن داشت تا تراکتورهای همه‌کاره‌ای در تیراژ انبوه تولید کند. این تراکتورها به کشاورزان معمولی امکان دادند تا امور زراعی‌شان را مکانیزه کنند.



دهه‌ی ۱۹۴۰

بهبود آفت‌کش‌ها
سمپاشی با هواپیما در دهه‌ی ۱۹۲۰ آغاز شد، اما از ۱۹۴۰ متدهای بهتر و پیشرفته‌تر به‌کارگیری آفت‌کش‌ها به افزایش باروری و میزان محصول انجامید.



1.manure
2.guano



اسب مدرن مزارع

ماشین‌آلات فوق‌العاده مکانیزه‌ی کشاورزی نظیر این تراکتور که از سری Case IH ساخت کمپانی مگنوم است، به نحو چشمگیری محصول و سودآوری زمین‌های زراعی را افزایش داده است.

استاندارد جدید

پرورش مفرط مرغ سبب تولید تخم‌مرغ‌هایی در مقیاس صنعتی شد، با این حال نگرانی‌ها در مورد بهزیستی حیوانات را افزایش داد

۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰

دوره‌ی جدید رونق و شکوفایی در غرب فراگیر شد و نوآوری‌هایی را به همراه آورد، از جمله سوپرمارکت‌ها و یخچال‌های خانگی. رشد فزاینده و پیچیده‌ی پرورش و اصلاح برخی از نباتات، به خلق محصولات زراعی قوی‌تر و پربارتر انجامید.

دهه‌ی ۱۹۶۰، شاهد انقلابی در عرصه‌ی کشاورزی بود. مبارزانی نظیر نورمن بورلاگ[1]، دانشمند آمریکایی، در جست‌وجوی آن برآمدند تا این تکنولوژی‌ها را در سراسر جهان اشاعه دهند. این مسأله به نحو چشمگیری تولید غذا در آفریقا و آسیا را افزایش داد. با این حال، همزمان که شیوه‌های متمرکز زراعی باروری را فزون‌تر می‌ساخت، دانشمندان به نحو روزافزونی به هزینه‌هایی که این شیوه‌ها به طبیعت و محیط زیست وارد می‌سازند واقف شدند. تک‌کِشتی به تخریب زمین‌های زراعی سنتی و نواحی طبیعی و حفاظت‌شده انجامید. معلوم شد آفت‌کُش‌هایی چون د.د.ت پیامدهای پیش‌بینی‌نشده دارند و پرندگان و پستانداران را مسموم می‌کنند. یک جنبش نوظهور حفاظت از محیط زیست، خواستار کشاورزی مسئولیت‌پذیر و تغذیه‌ی جهان بدون قربانی‌کردن حیوانات یا اکوسیستم‌های طبیعی شد.

۱۹۷۰ تا کنون



پیشرفت‌های جدید علمی محصولات به لحاظ ژنتیکی اصلاح‌شده خلق کردند که در آنها دی‌ان‌ای را دستکاری می‌کردند تا محصول حاصل را بهبود بخشند. در سوی دیگر این طیف، یک جنبش نوظهور [محصولات] ارگانیک، کودهای شیمیایی صنعتی و آفت‌کش‌ها را کنار گذاشت و بر تولید بیش‌تر محصولات «طبیعی» تمرکز کرد. تا اوایل سده‌ی بیست‌ویکم، مدیریت علمی تولید غذا، تغذیه‌ی بنیادین را ارزان‌تر و امن‌تر از گذشته کرده بود، اما میلیون‌ها نفر همچنان غذای کافی نداشتند. این چالش، نیاز گرسنگان به تولید پایدار غذا را متوازن کرد؛ مشکلی که همچنان محل بحث و مناقشه است.



> **نخستین جزء بنیادین عدالت اجتماعی، تأمین غذای کافی برای همه‌ی بشر است.**
>
> نورمن بورلاگ، فعال حوزه‌ی کشاورزی، ۱۹۷۰

دهه‌ی ۱۹۵۰

رونق مصرف

بهبود استانداردهای زندگی، لوازم خانگی نظیر یخچال را بیش‌تر در دسترس مردم قرار داد و عادات مصرف را دگرگون کرد.

دهه‌ی ۱۹۶۰

زراعت اشتراکی

تجارب و آزمایش‌هایی با مدیریت دولت در حوزه‌ی زراعت سهمیه‌محور سبب شیوع قحطی در چین شد.



دهه‌ی ۱۹۸۰

غذای آلوده

هراس آلوده‌کننده‌ها در دهه‌ی ۱۹۸۰ به افزایش نظارت و قانون‌گذاری در حوزه‌ی زراعت انجامید. متعاقب بحران بیماری جنون گاوی، گوشت‌های دام و طیور را مورد آزمایش قرار دادند.



دهه‌ی ۱۹۹۰

اصلاح ژنتیکی

غذاهای اصلاح‌شده از طریق ژنتیکی احتمالاً حدود و ثغور و تعریف کشاورزی را در سده‌ی بیست‌ویکم مشخص می‌سازند، اما نگرانی‌ها در خصوص امنیت این محصولات همچنان به قوت خود باقی است.



1.Norman Ernest Borlaug

افول امپراتوری چین

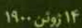
۱۸۹۸ تا ۱۹۱۲

همزمان که سده‌ی نوزدهم به پایان خود نزدیک می‌شد، امپراتوری چین که خاندان چینگ بر آن حکم می‌راند، در سراشیبی تُند سقوط قرار داشت. نارضایتی عمومی از بیگانگان که بازرگانی خارجی چین را در کنترل داشتند و ناخشنودی از شمار فزاینده‌ی میسیونرهای مسیحی، در قیامی خشونت‌بار به اوج رسید که «قیام مشتزن‌ها» نامیده شد. صدها شورش وحشیانه در مناطق روستایی درگرفت و سپس تظاهرکنندگان به سمت پکن حرکت کردند. گرچه این قیام ناکام ماند، اما افول حکومت پادشاهی را تسریع کرد.

۱ مارس ۱۸۹۸

غائله‌ی دهقان‌ها

در سراسر شمال چین، دهقان‌های ناراضی گروه‌گروه به نیروهای نظامی پیوستند. آنها انجمنی سرّی شکل دادند به نام «انجمن مشت‌های درستکار و هماهنگ»[1] که بعدها به «مشتزن‌ها» مشهور شدند. مشتزن‌ها نفوذ خارجی‌ها را تهدیدی برای سبک سنتی زندگی‌شان می‌دانستند و خواستار پایان یافتن حکومت پادشاهی بودند.



۱۴ ژوئن ۱۹۰۰

تحت محاصره

ملکه تزو شی[2]، به اصرار مشاوران محافظه‌کارش، به دلیل استثمار چین، علیه همه‌ی نیروهای غربی اعلان جنگ کرد. مشتزن‌ها و سربازان ارتش امپراتوری برای محاصره‌ی [محله‌ی پرجمعیت «لگاسیون کوآرتر»[3] با هم متحد شدند محله‌ای در پکن که از ۱۸۶۱ تا ۱۹۵۹ محل استقرار سفارت‌خانه‌های کشورهای خارجی در چین بود]. نیرویی متشکل از ۴۰۰ سرباز نیروی دریایی اروپایی، با تکیه بر تنها یک توپ کوچک، حمله‌ی مهاجمان به خلیج را دفع کردند.





۱۵ آگوست ۱۹۰۰

پیامدهای خشونت‌بار

در پی شکست «قیام مشتزن‌ها»، پکن به‌کلی غارت شد. نیروهای اشغالگر ـ متشکل از سربازان ژاپنی، روسی، بریتانیایی، فرانسوی، آمریکایی، آلمانی، اتریشی و ایتالیایی ـ صدها نفر از اعضای مظنون به شرکت در قیام مشتزن‌ها را شتابزده اعدام کردند.





۱۵ نوامبر ۱۹۰۸

امپراتور جدید

ملکه تزو شی، در سال‌های پایانی عمرش، پوئی[4]، برادرزاده‌ی دوساله‌ی امپراتور پیشین کوآنکشو را به عنوان امپراتور جدید انتخاب کرد. امپراتور کوآنکشو[5] به طور مشکوکی یک روز قبلش به قتل رسیده بود. پوئی را برای زندگی به «شهر ممنوعه» بردند. در تصویر پوئی را به‌همراه پدرش زایفنگ و برادر نوزادش می‌بینید.



1.The Leage of Righteous and Harmonious Fists
2.Tzu-hsi
3.Legation Quarter.
4.Puyi
5.The Guangxu Emperor





۲۱ سپتامبر ۱۸۹۸

فریب و تزویر

«مشتزن‌ها» که قسم یاد کرده بودند چین را از لوث خارجی‌ها پاک کنند، شروع به قتل عام میسیونرهای مسیحی کردند. آنها از حمایت تزو شی، ملکه‌ی خاندان چینگ، برخوردار بودند که پس از مرگ برادرزاده‌اش -امپراتور اصلاح‌طلب کوآنگشو- قدرت را غصب کرده بود. تزو شی علاقه‌مند بود تا آشوب مشتزن‌ها را از خانواده‌ی سلطنتی دور سازد و به خودشان بازگرداند.



۲۰ ژوئن ۱۹۰۰

قیام گسترش می‌یابد

آشوب‌ها از مناطق روستایی به شهرهای مهم کشیده شد. صدها نفر از مشتزن‌ها دست به ترکتازی و غارت زدند، کلیسا را به آتش کشیدند و تاراج کردند و به مسیحیان حمله‌ور شدند. بسیاری از میسیونرها و نوگرویده‌ها از ترس جانشان به محله‌ی «لگاسیون کوآرتر» گریختند که محل استقرار سفارتخانه‌های خارجی بود.

۱۴ جولای ۱۹۰۰

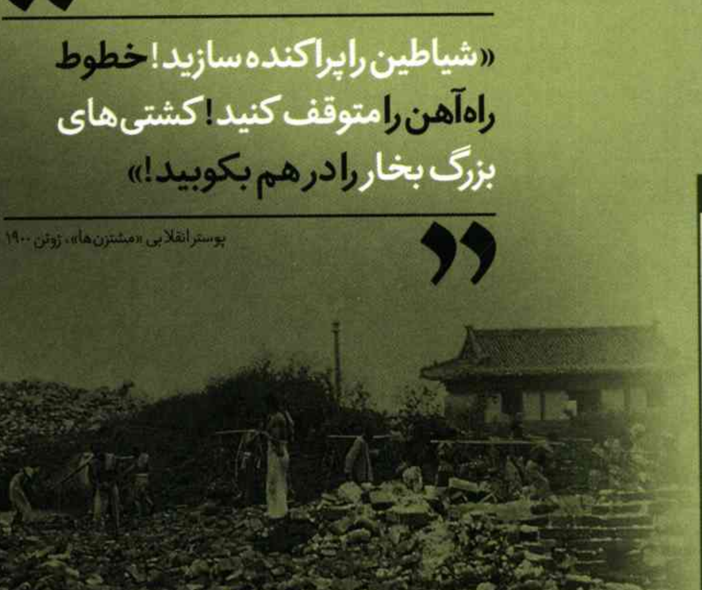
نبرد تین جین

«ارتش ائتلافی هشت کشور»، را به نمایندگی از تمام ملت‌هایی که در «لگاسیون کوآرتر» در محاصره بودند، برای شکست حصر و محافظت از منافع غربی‌ها به چین اعزام کردند. هزاران نفر از نیروهای مسلح ائتلاف به سمت لگاسیون پیشروی کردند و شهر تین جین[1] را که در کنترل «مشتزن‌ها» بود اشغال کردند و حدود ۲ هزار نفر از خارجی‌های محاصره‌شده‌ی این شهر را آزاد ساختند.

۱۴ آگوست ۱۹۰۰

آزادسازی پکن

قوای بین‌المللی به پکن حمله بردند و از ویرانی‌های دروازه‌ی بخش مرکزی شهر کیان‌مِن[2] کاستند. ملکه تزو شی، در لباس دهقان‌ها، از کاخ سلطنتی گریخت و به پایتخت باستانی شی‌آن[3] فرار کرد.



> «شیاطین را پراکنده سازید! خطوط راه‌آهن را متوقف کنید! کشتی‌های بزرگ بخار را در هم بکوبید!»
>
> پوستر انقلابی «مشتزن‌ها»، ژوئن ۱۹۰۰



۷ سپتامبر ۱۹۰۱

شرایط تنبیهی

براساس معاهده‌ی «پروتکل مشتزن‌ها»، کشورهای خارجی از شرایط تجاری مطلوبی برخوردار شدند و اجازه یافتند تا نیروهای نظامی‌شان را در پکن مستقر کنند. همچنین چین را مجبور به پرداخت مبلغ ۴۵۰ میلیون تیل نقره[4] (معادل ۶/۶ میلیون دلار امروزی) کردند. تزو شی اجازه یافت ملکه‌ی چین باقی بماند و دست به اصلاحات دیرهنگام بزند، اما آشوب‌ها برای همیشه سلسله‌ی چینگ را تضعیف کرده بود.



۱۰ اکتبر ۱۹۱۱

قیام وُوچانگ

افسران ارتش که از موج جدیدی از انقلاب‌ها حمایت می‌کردند، کودتایی را در ووچانگ[5] در استان هوبی[6] ترتیب دادند و کنترل شهر را در دست گرفتند. واکنش دربار چینگ، بسیار کُند بود و تا نوامبر بیش‌تر استان‌های جنوب به انقلاب پیوستند. مبارز ملی‌گرا سون یات‌سن[7] از تبعید بازگشت و در شهر نانجینگ رئیس جمهوری جدید چین شد.



۱۰ مارس ۱۹۱۲

جمهوری چین

سون یات‌سن با واگذاری قدرت به یوآن شیکای[8]، ژنرال بانفوذ و فرمانده جدید ارتش موافقت کرد. یوآن، پوئی را از سلطنت خلع کرد و به عنوان رئیس جمهور «جمهوری خلق چین» معرفی شد. این رویداد مقارن شد با پایان ۴ هزار سال حکومت پادشاهی و ایجاد چین امروزی.

1.Tianjin
2.Qianmen
3.Xi›an
4. Tael نوعی واحد اندازه‌گیری در چین. - م.
5.Wuchang
6.Hubei
7.Sun Yat-sen
8.Yuan Shikai

حق رأی زنان

۱۹۱۲ تا ۱۹۲۱

تا ۱۹۱۲، بیش از نیم قرن بود که زنان برای برخورداری از حق رأی مبارزه می‌کردند، اما فقط معدودی از کشورها با این مطالبه موافقت کرده بودند. جنبش‌های حق رأی زنان، خشمگین از وعده‌های محقق‌نشده‌ی سیاستمداران مرد، به نحو فزاینده‌ای سرسخت و ستیزه‌جو شدند. تا پایان این دهه، این جنبش از قلمرو کشورهای غربی فراتر رفت و به دغدغه‌ی زنان آسیایی مبدل شد.





۴ مارس ۱۹۱۲

شکستن شیشه‌ی ویترین مغازه

مبارزان و فعالان کارزار بریتانیایی «گروه زنان مدافع حق رأی برای زنان»[1] به خاطر اعتراضات شدید و قهرآمیزشان اسم و رسم به هم زده بودند. در یکی از روزهای خشونت‌بار، آنها شیشه‌ی مغازه‌های منطقه‌ی وست‌اِند لندن را شکستند و به ساختمان‌های دولتی حمله کردند. بسیاری از آنها دستگیر و زندانی شدند.





۴ ژوئن ۱۹۱۳

تراژدی در اپسم

در بریتانیا، امیلی داویسن[2]، مدافع حق رأی برای زنان، در اپسم دربی[3] خود را جلوی اسب پادشاه انداخت و کشته شد. هزاران نفر در مراسم تشییع جنازه‌ی او شرکت کردند.

۲۸ ژانویه‌ی ۱۹۱۴

پارلمان زنان

نلی مک‌کلانگ[4]، فعال اجتماعی کانادایی، نمایشنامه‌ی هجوی را با موضوع پارلمان زنان در وینیپگ[5] در استان مانیتوبا[6]ی کانادا به روی صحنه برد. این نمایشنامه که در آن بحث می‌کردند که آیا باید به مردان حق رأی بدهند یا نه، سیاستمداران مرد و نگرششان نسبت به زنان را دست می‌انداخت. در ۱۹۱۶، مانیتوبا به نخستین استان کانادا مبدل شد که حق رأی برای زنان را به رسمیت می‌شناخت.

Heraus mit dem Frauenwahlrecht

FRAUEN-TAG

8. MÄRZ 1914

Sonntag den 8. März 1914 nachmittags 3 Uhr

9 öffentl. Frauen-Versammlungen

روز جهانی زن

این پوستر آلمانی متعلق به سال ۱۹۱۴، زنان را ترغیب می‌کند تا برای حمایت از حق رأی تظاهرات کنند.





۱۰ ژانویه‌ی ۱۹۱۷

زنان کارگر

در خلال جنگ جهانی اول، زنان در سراسر اروپا و ایالات متحده بسیاری از مشاغل ضروری و مهمی را که به واسطه‌ی اعزام مردان به جبهه‌های جنگ خالی مانده بود پر کردند. آنها در کارخانه‌ها و معادن زغال‌سنگ مشغول به کار شدند یا مشاغلی در ترن‌ها و اتوبوس‌ها یافتند. نگرش‌ها تغییر کرد، به طوری که وقتی جنگ به پایان رسید، بسیاری از کشورها آماده بودند تا حق رأی برای زنان را به رسمیت بشناسند.



رنگ‌های جنبش مدافعان حق رأی برای زنان

این گردن‌آویز جواهرنشان چندرنگ را امیلین پینکرست[7] برای جنبش مدافعان حق رأی زنان برگزید ـ ارغوانی برای متانت، سفید برای خلوص و سبز برای امید.



۶ ژوئن ۱۹۲۱

دامنه‌ی جنبش به ژاپن گسترش می‌یابد

در ۱۹۲۱، پارلمان ژاپن اصل پنجم «قانون امنیت پلیس» را ملغی کرد و حقوق زنان برای حضور در میتینگ‌های سیاسی را به رسمیت شناخت. این مسأله شمار گروه‌های زنان را که برای کسب حق رأی زنان مبارزه می‌کردند به ناگهان افزایش داد. تحقق مطالبات آنها تا سال ۱۹۴۵ به طول انجامید.

1.The Suffragette
2.Emily Wilding Davison
3.Epsom Derby
4.Nellie McClung
5.Winnipeg
6.Manitoba
7.Emmeline Pankhurst




۶ می ۱۹۱۲

راهپیمایی زنان

راهپیمایی زنانِ خواهان برخورداری از حق رأی در نیویورک رویدادی سالانه بود. زنان تنها در معدودی از ایالت‌های آمریکا و تنها در برخی از انتخابات سراسری از حق رأی برخوردار بودند.

۲ ژانویه‌ی ۱۹۱۳

اقدام رادیکال

آلیس پل[1] و لوسی برنز[2] «اتحادیه‌ی پارلمانی فمینیست‌ها»[3] را در ایالات متحده تأسیس کردند و خواستار تصویب یک متمم قانون اساسی شدند که حق رأی برای زنان را به رسمیت بشناسد. آنها، متأثر از جنبش حق رأی زنان در بریتانیا، از نافرمانی مدنی دفاع کردند و برای تبلیغ آرمان خود در جلوی کاخ سفید دست به اعتصاب زدند.

۳ مارس ۱۹۱۳

راهپیمایی در واشنگتن

اینز مایلهولند[4]، حقوق‌دادن فمینیست، یک روز قبل از آغاز به کار کابینه‌ی وودرو ویلسون، رئیس جمهور آمریکا، رهبری یک راهپیمایی عظیم در واشنگتن دی‌سی را در دفاع از حق رأی برای زنان بر عهده گرفت. نیم میلیون نفر به تماشای این راهپیمایی آمدند و ۲۰۰ نفر زخمی شدند. ابتکار آلیس پل، برگزاری راهپیمایی‌هایی بود که حمایت‌ها از حقوق زنان را عمیق‌تر کرد.




۲۶ آوریل ۱۹۱۴

کارزار فرانسوی

ماریا ورون[5] حقوق‌دان بود و رئیس «اتحادیه‌ی حقوق زنان» در فرانسه. جنبش مدافعان حق رأی برای زنان در فرانسه، عمدتاً در میان طبقه‌ی متوسط و مردم شهرنشین شکل گرفت. گرچه به نظر می‌رسید این جنبش مترصد موفقیت است، به دلیل محافظه‌کاری ریشه‌دار جمعیت مردان فرانسوی، تحقق حق رأی برای زنان تا سال ۱۹۴۵ به تعویق افتاد.

۲۲ می ۱۹۱۴

رهبر جنبش دستگیر می‌شود

امیلین پین‌کرست[6]، رهبر «اتحادیه‌ی سیاسی و اجتماعی زنان»[7] خارج از کاخ باکینگهام دستگیر شد. این اقدام یکی از بی‌شمار دستگیری‌ها در برخورد شدید بریتانیایی‌ها با مدافعان حق رأی زنان بود. با آغاز جنگ جهانی اول، پین‌کرست کارزار دفاع از حق رأی زنان را معلق کرد و فعالیتش را معطوف به جنگ کرد.







۱۸ آگوست ۱۹۲۰

موفقیت نهایی

آلیس پُل، فعال و مبارز آمریکایی، و حامیانش از اخبار مربوط به تصویب متمم قانون اساسی در ایالت تنسی استقبال کردند. این متمم، محرومیت شهروندان ایالت متحده از حق رأی براساس جنسیت را ممنوع کرد. این سی‌وششمین متمم قانون اساسی بود و ایالت‌های آمریکا را موظف می‌کرد تا برابری حق رأی زنان را محترم بشمارند.

> «من قانون‌شکنم چون می‌خواهم قانونی [به ظاهر خلاف] را به تصویب برسانم.»
>
> آن کوبدن ساندرسن[8]، سخنرانی در صحن مجلس، اکتبر ۱۹۰۶

1.Alice Paul
2.Lucy Burns
3.The Feminist Congressional Union
4. Inez Milholland
5.Maria Vérone
6.Emmeline Pankhurst
7.The Women›s Social and Political Union (WSPU
8. Anne Cobden Sanderson



۱۹۱۳

انقلاب در کارخانه‌ی خودروسازی فورد

در سده‌ی نوزدهم، پیدایش کارخانه‌ها، جهان صنعت را دستخوش تحولی بنیادین کرد. با این حال، محصولات پیچیده‌ای چون ماشین‌آلات را همچنان در کارگاه‌ها و توسط تیم‌هایی از مکانیک‌ها می‌ساختند که همزمان در یک بخش واحد کار می‌کردند. هنری فورد، کارخانه‌دار و تولیدکننده‌ی خودرو، این وضعیت را به‌کلی دگرگون کرد. ایده‌ی او ساده بود. به جای آن‌که مکانیک‌ها از یک دستگاه خودرو به سراغ دستگاه دیگر بروند، خودِ دستگاه‌ها روی یک مسیر مستقیم حرکت می‌کردند و در هر بخش متوقف می‌شدند تا کارگران یک کار واحد و اختصاصی رویشان انجام دهند. به‌یک‌باره، نرخ تولید محصول به نحو چشمگیری افزایش یافت و بهای هر دستگاه خودرو بسیار پایین آمد. خط مونتاژ متحرک، فورد «مدل تی»[1] را مبدل کرد به نخستین خودروی بسیار ارزان‌قیمت و مناسب جیب خریداران که قطعات لوکس نداشت. نوآوری فورد ادامه یافت و نه‌تنها به تولید انبوه خودرو بلکه طیف عظیمی از کالاهای مصرفی به همین شیوه انجامید و درها را به روی فرهنگ جدید مصرف گشود.

1.Model T



مسیر منتهی به جنگ جهانی اول

۱۹۰۶ تا ۱۹۱۴

در آستانه‌ی آغاز سده‌ی بیستم، اروپا شبکه‌ی پیچیده‌ای از ائتلاف‌ها و ضدائتلاف‌ها بود. ترور آرشیدوک فرانتس فردیناند، ولیعهد امپراتوری اتریش.مجارستان، این توازن قدرت متزلزل را برهم زد و آغازگر جنگی شد که سراسر جهان را درنوردید.

۹ فوریه‌ی ۱۹۰۶

برتری خواهی تسلیحاتی

همزمان که قدرت‌های اروپایی برای کسب موقعیت برتر با هم درمی‌افتادند، برای ساخت بزرگ‌ترین و جدیدترین جنگ‌افزارها نیز با هم رقابت می‌کردند. دِردنات اچ‌ام‌اس[1]، ساخت بریتانیا، مجهز به جنگ‌افزارهای سنگین و توپ‌های عظیم که با نیروی محرکه‌ی توربین‌های بخار حرکت می‌کرد، نخستین رزم‌ناو مدرن جهان به حساب می‌آمد. آلمانی‌ها با صرف مبالغ کلان بر روی ناوگان کشتی‌هایشان واکنش نشان دادند. همزمان که روحیه‌ی نظامی‌گری بر اروپا حاکم می‌شد، وقوع جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.



بحران بوسنی

وضعیت شبه‌جزیره‌ی بالکان را می‌توان در این کارتون فرانسوی به‌خوبی مشاهده کرد. فرانتس جوزف، پادشاه امپراتوری اتریش. مجارستان دارد بوسنی را از سلطان عثمانی می‌دُزد، در حالی که پادشاه بلغارستان اعلام استقلال کرده است. کشورهای همسایه‌ی صربستان پیش‌تر با روسیه ائتلاف کرده بودند.



۱۰ آگوست ۱۹۱۳

فروپاشی عثمانی

جرقه‌ی مناقشه در بالکان، به تحریک موج ناسیونالیسم اسلاوها، در ۱۹۱۲ و زمانی زده شد که کشورهای بالکان به امپراتوری عثمانی حمله کردند. عثمانی تقریباً همه‌ی قلمروهایش را در این منطقه از دست داد. پس از پایان مناقشه در ۱۹۱۳، زندانیان عثمانی در خیابان‌های پایتخت صربستان تظاهرات کردند.

۱۷ آگوست ۱۹۱۴

پیاده‌سازی نیروی نظامی

در سراسر اروپا، ارتش‌های آماده‌ی اقدام شروع به پیشروی کردند. در اواسط آگوست ۱۹۱۴، «نیروی اعزامی بریتانیا» (BEF) در فرانسه نیرو پیاده کرد. سربازان BEF، همانند دیگر قوای کشورها، بر این باور بودند که جنگ به‌زودی به پایان خواهد رسید. متأسفانه معلوم شد اشتباه می‌کردند.

> **«چراغ‌ها دارند در سراسر اروپا خاموش می‌شوند. ما دیگر در عمرمان روشن‌شدن‌شان را نخواهیم دید.»**
>
> سرادوارد گری، وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، ۳ آگوست ۱۹۱۴





اتریش ـ مجارستان درصدد بود کنترل بوسنی ـ هرزگوین در شبه جزیره‌ی بالکان را در اختیار بگیرد، اما امپراتوری عثمانی (ترکیه‌ی امروزی) ادعای مالکیت این منطقه را داشت. وقتی امپراتوری‌ها وارد رقابت شدند، بسیاری از دولت‌های بالکان خواستار استقلال شدند.

۳۱ آگوست ۱۹۰۷

دو اردوگاه

قدرت‌های پهناور پادشاهی بر اروپا سیطره داشتند و برای کسب مستعمرات و منافع اقتصادی با هم رقابت می‌کردند. آلمان، اتریش ـ مجارستان، و ایتالیا در قالب «اتحاد مثلث» به هم پیوستند و میان بریتانیا و فرانسه در غرب و روسیه در شرق نیز یک سپر دفاعی شکل گرفت. در ۱۹۰۷، با امضای معاهده‌ی ائتلاف بین انگلستان، روسیه و فرانسه، یک اتحاد مخالف به نام «ائتلاف مثلث» شکل گرفت. کشورهای مستقل و کوچک‌تر، از جمله بلژیک، با امضای معاهده با همسایگان بزرگشان درصدد حفاظت از خود برآمدند.



۲۳ جولای ۱۹۱۴

دومینو فرو می‌ریزد

اتریش ـ مجارستان دولت صربستان را به حمایت از قاتل‌ها متهم و التیماتومی منتشر کرد و این کشور را به حمله‌ی نظامی تهدید کرد، مگر این‌که عدالت را برقرار سازد و قاتل را محاکمه کند. فعالیت‌های دیپلماتیک شتابزده و پرتب‌وتابی روی داد. آلمان وعده داد که در صورت اقدام نظامی علیه صربستان، از این کشور حمایت خواهد کرد. روسیه نیز قول داد از صربستان حمایت کند. اعضای «ائتلاف مثلث» و «اتحاد مثلث» درگیر این مناقشه شدند و بحران عن‌قریب بود که سراسر اروپا را فرا گیرد.

۲۸ ژوئن ۱۹۱۴

جرقه زده می‌شود

همزمان که اتریش ـ مجارستان و روسیه به کسب منافع بیش‌تر از وضعیت بالکان چشم دوخته بودند، کشمکش‌ها بالا گرفت. آرشیدوک فرانتس فردیناند، ولیعهد امپراتوری اتریش ـ مجارستان، به همراه همسرش در حال بازدید از سارایوو، پایتخت بوسنی، بودند که به ضرب گلوله به قتل رسیدند. قاتل، گاوریلو پرینتسیپ[۲]، یک ملی‌گرای نوزده ساله‌ی بوسنیایی ـ صرب بود. اتریش از صربستان خواست پرینتسیپ و هم‌دستانش را تحویل دهد.



۱ آگوست ۱۹۱۴

گسترش جنگ

فرانسه در حمایت از روسیه ارتش را بسیج کرد. سپس آلمان علیه فرانسه اعلان جنگ داد و به بلغارستان حمله کرد تا به مرز فرانسه برسد. بریتانیا نیز علیه آلمان اعلان جنگ کرد. ایتالیا از «اتحاد مثلث» خارج شد و عثمانی به جرگه‌ی آلمان و امپراتوری اتریش ـ مجارستان پیوست و «دول محور» را شکل داد.



۲۸ جولای ۱۹۱۴



اعلان جنگ

امپراتوری اتریش ـ مجارستان، با اتکا به وعده‌های هم‌پیمان‌هایش، علیه صربستان اعلان جنگ داد. یک روز بعد، گلوله‌های توپ بلگراد را بمباران کردند. همان‌طور که انتظار می‌رفت، روسیه قوایش را به حمایت از صربستان بسیج کرد و در اول آگوست، آلمان علیه روسیه اعلان جنگ کرد.

عقاب امپراتوری

این کلاه‌خود میخ‌دار را با یک عقاب سلطنتی که نماد امپراتوری آلمان است، آذین کرده‌اند.



1.HMS Dreadnought
2.Gavrilo Princip

جبهه‌بندی‌ها مشخص می‌شوند

۱۹۱۴

وقتی آلمانی‌ها در آگوست ۱۹۱۴ جنگ را آغاز کردند، نقشه‌شان این بود که فرانسه را شکست دهند و سپس رو به شرق آورند و با روسیه رودررو شوند. آنها روس‌ها را در تاننبرگ[1] در شرق پروس شکست دادند، اما فرانسوی‌ها آنها را در شهر مِرن[2] عقب راندند.

۴ آگوست ۱۹۱۴

مهیای جنگ

تا آگوست ۱۹۱۴، بسیاری از کشورهای اروپایی میلیون‌ها سرباز را مهیای جنگ کرده بودند که تلفیقی بودند از سربازان آموزش‌دیده‌ی حرفه‌ای، سربازان وظیفه و داوطلبان غیرنظامی که آموزش رزم دیدند. این ارتش‌های عظیم را با کفایت و سرعتی حیرت‌انگیز به خطوط جبهه حرکت دادند. بیش‌ترشان انتظار داشتند ـ چه مغلوب شوند و چه فاتح ـ این جنگ تا کریسمس به پایان برسد.





۲۳ آگوست ۱۹۱۴

نبرد تاننبرگ

روس‌ها نیروهایشان را سریع‌تر از انتظار بسیج کردند و از مرز آلمان گذشتند و به سمت شرق پروس پیشروی کردند. آلمانی‌ها نخستین هواپیماها را وارد میدان کردند تا تحرکات روس‌ها را به دقت زیر نظر بگیرند. ارتش آلمان با فرماندهی ژنرال پاول فون هیندنبورگ[3] و رئیس ستادش، اریش لودن‌دورف[4]، در یک پیروزی دور از انتظار، روس‌ها را در تاننبرگ در تنگنا قرار دادند.

۵ سپتامبر ۱۹۱۴

تاکسی‌هایی به سمت جبهه‌های نبرد

از ۵ سپتامبر، ژنرال ژوزف گالیانی[6]، فرمانده قرارگاه ارتش فرانسه در پاریس، از هر سو با یورش آشکار نیروهای آلمانی رودررو بود که از بخش شرقی پاریس می‌گذشتند و به سمت مِرن پیش می‌رفتند. در طی این درگیری، گالیانی به زور تاکسی‌ها و اتوبوس‌ها را مصادره می‌کرد تا نیروهای ذخیره را به سرعت از پاریس به جبهه‌ی جنگ برساند. این تاکسی‌ها به «تاکسی‌های مِرن» مشهور شدند.



> سربازی را که دیگر نمی‌تواند پیشروی کند، باید همان‌جا کشت تا عقب‌نشینی نکند و بر موضع خود باقی بماند.
>
> ژوزف ژوفر[5]، ژنرال فرانسوی، ۵ سپتامبر ۱۹۱۴





۲۵ دسامبر ۱۹۱۴

آتش‌بس موقت در کریسمس

تا پایان ۱۹۱۴، ارتش‌های متخاصم در جبهه‌ی غرب، شبکه‌ای از خندق‌ها حفر کرده بودند. سربازها با یکدیگر در منطقه‌ای باریک می‌جنگیدند که «منطقه‌ی ممنوعه» نام داشت. در کریسمس برخی‌ها به صورت خودانگیخته آتش‌بس موقتی اعلام کردند. آنها از خندق‌ها بالا آمدند و هدایایی با هم رد و بدل کردند و با هم فوتبال بازی کردند. اما این آتش‌بس به سرعت به پایان رسید و جنگ درحالی ادامه یافت که پیروزی هیچ‌کدام از طرفین نزدیک به نظر نمی‌رسید.



۱۲ سپتامبر ۱۹۱۴

جنگ در ایپر

دامنه‌ی جنگ گسترش یافت و به دریا کشید. مجموعه‌ای از نبردها در نزدیکی ساحل شمالی درگرفت و در یک مصاف خونین در شهر ایپر[7] در غرب بلژیک به پایان رسید. در این شهر، درگیری طرفین عملاً متوقف شد. نیروهای متحد (انگلستان، فرانسه و روسیه) بیش از ۳۰۰ هزار نفر از نیروهایشان را در چهار ماه نخست این جنگ از دست دادند.

1.Tannenberg
2.Marne
3.Paul von Hindenburg
4.Erich Ludendorff
5.Joseph Joffre
6. Joseph Gallieni
7. Ypres

۴ آگوست ۱۹۱۴

تهاجم به بلژیک

آلمانی‌ها که قصد داشتند به سرعت به سمت فرانسه پیشروی کنند، به بلژیک که اعلام بی‌طرفی کرده بود حمله کردند، اما با درگیری سختی از سوی ارتش کوچک بلژیک مواجه شدند. در شهر لیژ[1]، آلمانی‌ها مجبور شدند سلاح‌های غول‌آسایی را به میدان بیاورند تا استحکامات بلژیکی‌ها را در هم بکوبند. قوای آلمان، درمانده از مقاومت بلژیکی‌ها، بسیاری از غیرنظامیان را کشتند و کتابخانه‌ی دانشگاه لون[2] را به آتش کشیدند.



۹ آگوست ۱۹۱۴

تلفات فرانسه و بریتانیا

نیروهای فرانسوی در امتداد مرز فرانسه، با ارتش آلمان درگیر شدند. آنها که یونیفرم‌های براق پوشیده بودند، اهداف آسانی برای مسلسل‌های آلمانی بودند و متحمل تلفات عظیمی شدند. «نیروهای اعزامی بریتانیا» که از دریای مانش گذشته بودند تا به فرانسه کمک کنند، خود را در مسیر پیشروی آلمانی‌ها به سمت بلژیک یافتند. پس از نبردی سخت در مُنس[3]، نیروهای بریتانیایی عقب‌نشینی کردند.



۳۰ آگوست ۱۹۱۴

شکست‌های روسیه

بیش از ۹۰ هزار سرباز روس در تاننبرگ محاصره و اسیر شدند. ژنرال الکساندر سامسونوف[4]، فرمانده قشون روسیه، خودکشی کرد. در آلمان، هیندنبورگ و لودندورف را قهرمانان ملی نامیدند. با این حال، روسیه حتی پس از شکستی دیگر در نبرد دریاچه‌ی مازوری[5]، به جنگ ادامه داد.



۱ سپتامبر ۱۹۱۴

عقب‌نشینی متفقین

در جبهه‌ی غرب، آلمانی‌ها با پیشروی در خاک بلژیک وارد فرانسه شدند. تا اوایل سپتامبر، نیروهای فرانسوی و بریتانیایی تا رودخانه‌ی مرن، در شرق پاریس عقب نشستند. اما پیاده‌روی طولانی، قوای آلمان را خسته و آشفته کرد. ژنرال ژوزف ژوفر، فرمانده قوای فرانسه، آماده‌ی ضد حمله شد.

۵ سپتامبر ۱۹۱۴

بریتانیایی‌ها در مرن

«نیروی اعزامی بریتانیا»، همتای نیروهای فرانسوی تحت امر ژوفر، رو به ضد حمله آوردند. حمله‌ی گالیانی از جناحین، قوای آلمان را از هم پاشاند و مجبورشان کرد مسیری معکوس در پیش بگیرند و عقب‌نشینی کنند. امیدهای آلمانی‌ها به پیروزی سریع در جبهه‌ی غرب از دست رفت.





گُرز فرانسوی

وقتی قوای دشمن در اقامتگاه‌های نزدیک به هم متشکل می‌شدند، فرانسوی‌ها سلاح‌هایی ابتدایی برای استفاده در حمله به خندق‌های دشمن سرهم‌بندی می‌کردند.



1.Liege
2.Leuven
3.Mons
4.Alexander Samsonov
5. masurian lake



۱۹۱۴

جنگ در خندق

روزهای نخست جنگ جهانی اول، شاهد تلفات دهشتناک در هر دو طرف بود، چون تاکتیک‌های منسوخ نظامی، رویاروی قدرت بی‌سابقه‌ی کشتار سلاح‌های مکانیزه قرار گرفت. یگان‌های پیاده‌نظام و سواره‌نظام که در زمین‌های بدون حفاظ به دشمن یورش می‌بردند، طعمه‌ی راحتی برای مسلسل‌های و توپ‌ها بودند. یک مسابقه‌ی جدید تسلیحاتی آغاز شد که این بار دفاعی بود. خندق‌ها از یک خط ساده‌ی پوشش‌دهنده، نظیر این پُست دیده‌وری که در آن نیروهای آلمانی خوابیده‌اند، مبدل به سازه‌های فوق‌العاده پیچیده‌ی زیرزمینی شدند که رزمندگان در آنها زندگی می‌کردند و کشته می‌شدند. شرایط بسیار فلاکت‌بار بود: خندق‌ها پُر بودند از گِل، برف، موش، گلوله و تک‌تیرانداز و حملات شیمیایی می‌توانستند در کسری از ثانیه مرگ را به همراه آورند. تا پایان جنگ، سلاح‌های جدیدی نظیر تانک‌ها و تاکتیک‌های نوین، همچون سد خزنده‌ی آتشبار توپخانه پدید آمدند تا مانع از پشت سر گذاشتن خطوط دفاعی شوند. چهره‌ی جنگ، به بهای جان نسلی از سربازان جوان، برای همیشه دگرگون شده بود.



ورود هواپیماها به جنگ

۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸

اولین بار در ۱۹۱۱ از هواپیما در جنگ استفاده شد و طی آن خلبان‌های ایتالیایی، در لیبی بر سر نیروهای ارتش عثمانی بمب انداختند. در آغاز جنگ جهانی اول در آگوست ۱۹۱۴، کشورهای پیکارگر مجموعاً تنها چند صد هواپیما داشتند. تا پایان جنگ، صدها هزار هواپیما در صحنه‌ی نبرد فعال بودند.

۱ نوامبر ۱۹۱۱



هواپیماهای بدوی

تا آغاز جنگ جهانی اول، هواپیماهای نظامی ماشین‌هایی بی‌دوام و حادثه‌خیز بودند که سرعتشان حداکثر به ۱۰۰ کیلومتر در ساعت می‌رسید. یکی از این هواپیماها «رومپلر تاب»[1] بود که با بال‌های پرنده‌مانند و پس‌خمیده‌اش قابل تشخیص بود.



سیم زپلین

از سیم‌های یک کشتی هوایی آلمانی ساقط شده برای ساخت سنجاق سینه استفاده می‌کردند و از محل فروششان هزینه‌های سازمان هلال احمر بریتانیا را تأمین می‌کردند.

۸ سپتامبر ۱۹۱۵




حمله‌ی هوایی زپلین

در ۱۹۱۵، آلمانی‌ها به مدد زپلین و کشتی‌های هوایی شوته .لانتس[2] حملاتی هوایی به شهرهای بریتانیا ترتیب دادند. این ماشین‌های عظیم‌الجثه‌ی سبک‌تر از هوا، در مقایسه با هواپیماهای آن عصر، بمب‌های سنگینی را حمل می‌کردند و خسارات فراوانی را به بار می‌آوردند. در هشتم سپتامبر ۱۹۱۵، در یک حمله‌ی هوایی به لندن ۲۲ غیرنظامی کشته شدند.

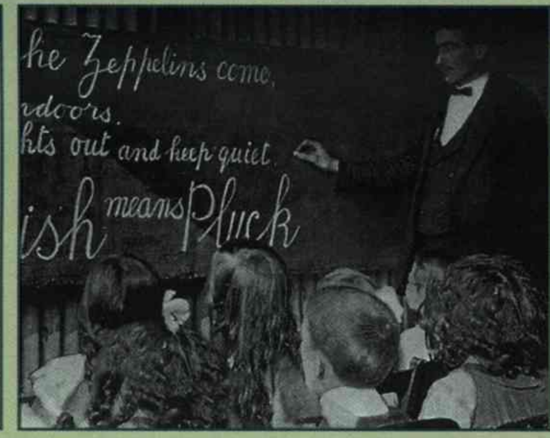
۳ آگوست ۱۹۱۷



متفقین در آسمان

پیش از آن که ایالات متحده در ۱۹۱۷ وارد جنگ شود، صدها خلبان آمریکایی داوطلبانه دوشادوش فرانسوی‌ها می‌جنگیدند. معروف‌ترین اسکادران‌شان «لافایت اسکادریل»[3] بود که در خلال نبرد وردن (۱۹۱۶) افتخار و شهرت عظیمی به دست آورد. در ۱۹۱۷، این اسکادران را در نیروی هوایی ارتش آمریکا ادغام کردند.

۲۸ جولای ۱۹۱۷



عبرت‌های زمان جنگ

به کودکان دبستان‌های بریتانیا، با تأکید بر «نترسیدن»، یاد می‌دادند که چگونه نسبت به بمباران‌ها واکنش نشان دهند. در طی حملات سنگین هوایی، خاموشی اعمال می‌شد و غیرنظامیان به پناهگاه‌های زیرزمینی پناه می‌بردند. در خلال جنگ جهانی اول، در مجموع، ۱۴۱۴ بریتانیایی در حملات هوایی آلمانی‌ها کشته شدند.

۲۲ آوریل ۱۹۱۸



تدفین جنازه‌ی یک سرباز

در آوریل ۱۹۱۸، هواپیمای بارون فون ریشتهوفن بر فراز خطوط متفقین هدف قرار گرفت و سرنگون شد. دشمنانش او را با تشریفات کامل نظامی دفن کردند.

۳۱ اکتبر ۱۹۱۷



بارون سرخ

بارون فون ریشتهوفن[4]، افسر پیشین سواره‌نظام، یکی از برجسته‌ترین خلبان‌های تک‌خال آلمانی در جنگ جهانی اول بود. او فرماندهی یگان هوایی «سیرک پرنده» را در ۱۹۱۷ برعهده داشت و به خاطر هواپیمای جنگنده‌ی سرخ‌رنگش، با نام مستعار «بارون سرخ» معروف بود. او با سرنگونی ۸۰ هواپیمای دشمن اسم و رسمی به هم زد.

1.Rumpler Taube
2.Schütte-Lanz
3.Lafayette Escadrille
4.Manfred von Richthofen



۲۹ آوریل ۱۹۱۵

رصد دشمن

در ابتدا، هواپیماها را به عنوان وسیله‌ای برای شناسایی از فراز آسمان به خدمت گرفتند. از ۱۹۱۵ به بعد، هواپیماهای کُندرو به دوربین‌های سنگینی مجهز شدند که بر فراز جبهه‌ی غرب، به همراه هواپیما اوج می‌گرفتند و پایین می‌آمدند و عکس‌هایی از خندق‌های دشمن می‌گرفتند. در روزهای نخست جنگ، هوانوردی دریایی هم آغاز شد و حملات هوایی از فراز یک رزم‌ناو هواپیمابر آغاز شدند.



۵ ژوئن ۱۹۱۵

بمب‌افکن‌های اولیه

در ابتدا، تکنیک‌های بمباران هوایی ابتدایی بودند و خلبان‌ها نارنجک‌ها را از یک سمت هواپیما با دست به پایین می‌انداختند. هرچه از آغاز جنگ گذشت، بمب‌افکن‌های پیشرفته‌تری ساخته شدند که مجهز به مکانیزم‌های آزادسازی خودکار بمب و ابزارهای هدف‌گیری بودند. اثربخشی بمباران‌ها محدود شد؛ چون به بمب‌های کم‌وزنی که هواپیماهای آن زمان می‌توانستند حمل کنند. با این حال، برخی بمب‌افکن‌های بزرگ‌تر دو یا چهارموتوره نیز ساخته شدند تا مأموریت حمله به شهرهای دشمن را به انجام برسانند.

۳۱ مارس ۱۹۱۶

سقوط کشتی هوایی

وقتی سیستم دفاعی بریتانیا در مقابل حملات هوایی بهبود یافت، هواپیماهای کُندرو در مقابل هواپیماهای بمب‌افکن و ضدهوایی‌ها آسیب‌پذیر نشان دادند. این «زپلین L۱۵» آلمانی، از جمله‌ی آنهایی است که با توپ‌های ضدهواپیما بر فراز مصب رودخانه‌ی تیمز ساقط شدند.

۱ آگوست ۱۹۱۷

سیرک‌های پرنده

تا پایان ۱۹۱۷، هواپیماهای مسلسل‌دار وارد نبردهای هوایی بر فراز جبهه‌ی غرب شدند. موفق‌ترین اسکادران جنگنده‌ی آلمان «یاستا۱۱»[1] بود. این اسکادران بخشی از «سیرک پرنده» را شکل می‌داد که اصطلاحاً به رنگ‌های درخشانی گفته می‌شد که آلمانی‌ها هواپیماهایشان را با آن رنگ‌آمیزی می‌کردند.



ماکس آبی

خلبان‌های «تک‌خال» ـ که حداقل پنج هواپیمای دشمن را سرنگون کرده بودند ـ تبدیل به قهرمان‌های مردمی می‌شدند و به عنوان «شوالیه‌ی آسمان‌ها» مورد تقدیر قرار می‌گرفتند. در آلمان، به تک‌خال‌ها «مدال لیاقت» اهدا می‌کردند که نشانی غبطه‌برانگیز بود و به «ماکس آبی» شهرت داشت.



> «تا آخرین قطره‌ی خون و آخرین ضربان قلب بجنگید و پرواز کنید.»
>
> مانفرد فون ریشتهوفن، خلبان «تک‌خال» آلمانی، وقتی به افتخار خلبان‌های همکارش می‌نوشت، ۱۹۱۷

1. Jasta 11

نبرد گالیپولی

۱۹۱۴ تا ۱۹۱۶

در اکتبر ۱۹۱۴، عثمانی به عنوان هم‌پیمان آلمان وارد جنگ جهانی اول شد. وینستون چرچیل، مسئول امور نیروی دریایی بریتانیا که در کابینه به دنبال راه‌حلی برای به بن‌بست کشاندن جبهه‌ی غرب بود، پیشنهاد حمله به ترک‌ها را مطرح کرد. با این حال، این حمله یک پیروزی آسان نبود و پیاده‌سازی نیرو در گالیپولی در ۲۵ آوریل ۱۹۱۵، یک فاجعه‌ی نظامی پرهزینه از کار درآمد و پای نیروهای نظامی استرالیا و نیوزیلند را به جنگ گشود.



۱۸ مارس ۱۹۱۵

تلاش برای نفوذ به داردانل

رزم‌ناوهای فرانسوی و بریتانیایی کوشیدند از تنگه‌ی داردانل[1] عبور کنند و وارد دریای مرمره شوند و قسطنطنیه، پایتخت عثمانی را بمباران کنند. آتش توپ‌های مستقر در ساحل، آنها را وارد یک منطقه‌ی مین‌گذاری‌شده کرد. سه رزم‌ناو غرق شدند و مأموریت شکست خورد.

۲۵ آوریل ۱۹۱۵

پیاده‌سازی نیرو در خلیج آنزاک

سربازان ارتش‌های مشترک استرالیا و نیوزیلند (آنزاک) در شمالی‌ترین بخش ساحل شبه جزیره‌ی گالیپولی پیاده شدند، منطقه‌ای که «خلیج آنزاک» نام گرفت. سد دفاعی نیروهای عثمانی، صخره‌های پرشیب بود. نیروهای آنزاک نمی‌توانستند خود را از سرپل ساحلی تُرک‌ها نجات دهند و پشت سر نیز دریا قرار داشت.



۲۵ آوریل ۱۹۱۵

اعزام نیروهای پیاده‌نظام به گالیپولی

متفقین جزیره‌ی لمونز[2] در دریای اژه را به پایگاه مقدمشان برای حمله تبدیل کردند. در این جا بود که نیروهای پیاده سوار کشتی شدند تا به شبه‌جزیره‌ی گالیپولی اعزام شوند. سر ایان همیلتون[3] تصمیم گرفته بود تا در چند منطقه که به اعتقادش مقاومت تُرک‌ها در آنها ضعیف‌تر بود نیرو پیاده کند.



۲۵ آوریل ۱۹۱۵

پیشروی قوای بریتانیا

بیش‌تر نیروهای بریتانیا در کیپ هلز[4] در رأس جنوبی گالیپولی به ساحل رسیدند. آنها در خلال پیاده‌سازی نیرو متحمل تلفات سنگینی از ناحیه‌ی آتشبار ترک‌ها شدند و پس از آن، پیشروی به داخل خشکی بسیار کُند بود. این مسأله به ترک‌ها زمان داد تا سد دفاعی نفوذناپذیری در امتداد این شبه جزیره تا شمال منطقه‌ی پیاده‌سازی نیرو شکل دهند.

1.Dardanelles
2.Lemons
3.Sir Ian Hamilton
4.Cape Helles



۲۵ آوریل ۱۹۱۵

تجدید حملات

اندکی پس از پیاده‌سازی نیروها، درگیری در گالیپولی جای خود را به جنگی به‌بن‌بست‌رسیده در خندق‌ها داد. وقتی نیروها با سرنیزه‌ها به خندق‌های دشمن یورش بردند، بسیاری‌شان توسط آتش مسلسل‌ها قتل‌عام شدند.

۲۶ می ۱۹۱۵

اخراج چرچیل

تا اواخر می ۱۹۱۵، معلوم شد که مأموریت کارزار گالیپولی با دشواری‌های جدی روبه‌رو است. وینستون چرچیل، سیاستمدار بریتانیایی که به نحو بسیار فعالانه‌ای این عملیات را ترویج کرده بود، به‌اجبار از کابینه کناره‌گیری کرد. اما بریتانیا مایل نبود از گالیپولی صرف‌نظر کند. در ششم آگوست، نیروهای تازه‌نفس، به خلیج سُولا [1] در ساحل دریای اژه هجوم آوردند تا آتش این نبرد را بار دیگر گرم کنند.



نارنجک تُرک‌ها

در گالیپولی، نیروها اغلب در سنگرهای نزدیک به هم می‌جنگیدند و نارنجک‌هایی نظیر این نمونه‌ی ترکیه‌ای را به سوی خندق‌های دشمن پرتاب می‌کردند.

۴ آگوست ۱۹۱۵

سلاح‌های سرهم‌بندی‌شده

پیاده‌سازی نیرو در خلیج سُولا و ازسرگیری حملات در دیگر مناطق گالیپولی نتوانست جنگ را از بن‌بست خارج کند. نیروها در گرمای تابستان در خندق‌های کثیف گرفتار شدند و علاوه بر این که در درگیری‌ها تلفات سنگینی می‌دادند، بیماری نیز جان بسیاری را می‌گرفت. تدارکات و آب و غذا ناکافی بود و سربازان با قوطی‌های خالی کنسرو بمب‌های سرهم‌بندی‌شده می‌ساختند.

۶ آگوست ۱۹۱۵

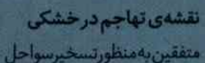
اسرای تُرک

در ماه آگوست، پس از یک درگیری دلیرانه، نیروهای استرالیایی کنترل خندق‌های تُرک‌ها در لون پاین [2] را در اختیار گرفتند و هفت استرالیایی موفق به دریافت مدال «صلیب ویکتوریا» [3] شدند. بسیاری از سربازهای عثمانی به اسارت درآمدند، اما متفقین همچنان به دستاورد قاطعی دست نیافتند.

۲۲ مارس ۱۹۱۵

اولین تجربه‌ی سخت

با آغاز جنگ جهانی اول، دولت‌های استرالیا و نیوزیلند از بریتانیا حمایت کردند و مردها فوج‌فوج داوطلب اعزام به خدمت در خارج از کشور شدند. این افراد در قالب «آنزاک» [4] (سربازان ارتش‌های مشترک استرالیا و نیوزیلند) ادغام شدند و تهاجم به گالیپولی، نخستین صف‌آرایی نظامی‌شان در این جنگ بود.



نقشه‌ی تهاجم در خشکی

متفقین به منظور تسخیر سواحل داردانل تصمیم به پیاده‌سازی نیرو گرفتند تا امکان عبور کشتی‌های نیروی دریایی از این آبراه را فراهم کنند. ژنرال بریتانیایی سِر ایان همیلتون به فرماندهی این عملیات منصوب شد و پیاده‌سازی همزمان در چند نقطه را طرح‌ریزی کرد. آنها اطلاعات دقیقی در مورد شرایطی که احتمالاً با آن مواجه می‌شدند نداشتند و این حمله حکم تیری در تاریکی بود.

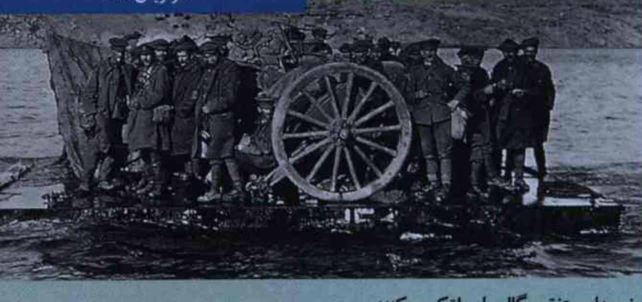
Aegean Sea
Gallipoli Peninsula
Suvla Bay
Chunuk Bair
Anzac Cove
Lone Pine
Dardanelles
Cape Helles
پیشروی نیروهای بریتانیا / آنزاک
پیشروی نیروهای فرانسه
مواضع تُرک‌ها



نفرین بر داردانل! آن‌جا قبرستان ما خواهد شد!

دریاسالار لُرد جان فیشر، در نامه‌ای به چرچیل، ۵ آوریل ۱۹۱۵





۹ ژانویه‌ی ۱۹۱۶

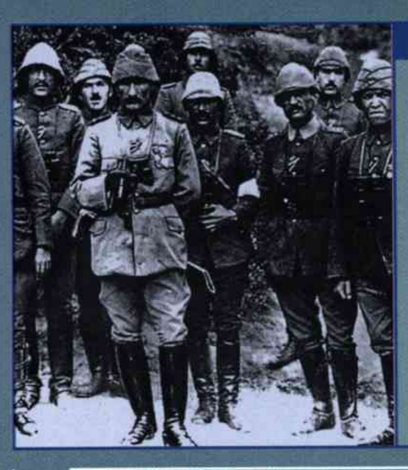
نیروهای متفقین گالیپولی را ترک می‌کنند

نیروهای متفقین سرانجام در ژانویه‌ی ۱۹۱۶ گالیپولی را تخلیه کردند. این عقب‌نشینی که بدون تلفات چشمگیر انجام شد، بهترین بخش اجراشده‌ی کل عملیات بود.

۷ آگوست ۱۹۱۵

قهرمان جسور

مصطفی کمال، فرمانده مصمم ارتش تُرک‌ها در گالیپولی بود. او مقاومت اولیه در مقابل پیاده‌سازی نیرو را رهبری کرد و پس از آن، روحیه‌ی توأم با تعصبش الهام‌بخش سربازانش در خلال دوره‌ی طولانی درگیری بود. شهرتی که مصطفی کمال در گالیپولی کسب کرد، کمکش کرد مبدل به رهبر ملی عثمانی در جنگ جهانی اول شود.



1.Suvla
2.Lone Pine
3.Victoria Cross
4.The Australian and NewZealand Army Corps (ANZAC)

نبرد سُم

۱۹۱۶

نخستین روز نبرد سُم کشتاری بی‌سابقه به بار آورد. مسلسل‌های خودکار ده‌ها هزار سرباز را که بسیاری‌شان برای اولین بار وارد جنگ شده بودند و به خندق‌های آلمانی‌ها یورش می‌بردند، قتل‌عام کردند. این نبرد پنج ماه ادامه یافت و طی آن تعداد عظیمی جان خود را از دست دادند و سرآغاز خوفناک هراس از جنگ مکانیزه شد.





۴ آگوست ۱۹۱۴

لشکر کیچنر

در هنگام وقوع جنگ جهانی اول، ارتش بریتانیا نسبتاً کوچک و متشکل از سربازان حرفه‌ای بود. لُرد هوریشیو کیچنر[1]، وزیر جنگ بریتانیا، برای جذب سربازان داوطلب فراخوانی عمومی در سراسر کشور داد. این افراد نخستین لشکر عظیم مردمی بریتانیا را شکل دادند.

۳۰ می ۱۹۱۶

سربازان در خط مقدم جبهه

جنگ در اروپا به بن‌بست رسیده بود و هر دو طرف، خندق‌های مستحکم و سنگربندی شده حفر کرده بودند. داگلاس هیگ[2]، فرمانده‌ی بریتانیایی، نقشه‌ای طرح‌ریزی کرد تا از ارتش جدیدی برای شکست این بن‌بست استفاده کند.

۱ جولای ۱۹۱۶

برفراز خندق‌ها

در ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه صبح اول جولای ۱۹۱۶، پیاده‌نظام پرسازوبرگ بریتانیا از خندق‌هایشان بالا آمدند و شروع به حمله کردند. آلمانی‌ها، که جان‌پناه‌های عمیق آنها را از آتش توپخانه مصون داشته بود، مسلسل‌های خودکار را بیرون آوردند و شروع به شلیک کردند. مسلسل‌ها هزاران نفر از نیروهایی که پیشروی می‌کردند قتل‌عام کردند. تنها در عرض یک روز، تقریباً ۲۰ هزار نفر کشته شدند.

> «کشور باید آماده‌ی دیدن **فهرست تلفات** باشد.»
>
> ژنرال داگلاس هیگ، ژوئن ۱۹۱۶

1.Horatio Kitchener
2.Douglas Haig

18 دسامبر 1915

صف‌های طویل ثبت‌نام

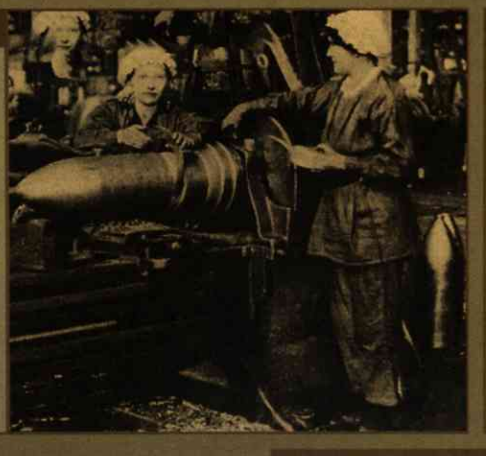
صدها هزار بریتانیایی هجوم آوردند تا برای خدمت در ارتش نام‌نویسی کنند، به طوری که شمار آنها در ابتدا بیش از تعداد سلاح‌ها و یونیفرم‌ها بود.
سربازگیری و آموزش نیروها تا 1915 ادامه یافت. بسیاری از داوطبان، از شهرستان‌ها، کارخانه‌ها، و حتی باشگاه‌های ورزشی به همقطارانشان ملحق شدند. این گروه‌ها را «گردان‌های رفقا» می‌نامیدند.



۲۸ آوریل ۱۹۱۶

زنان در محل کار

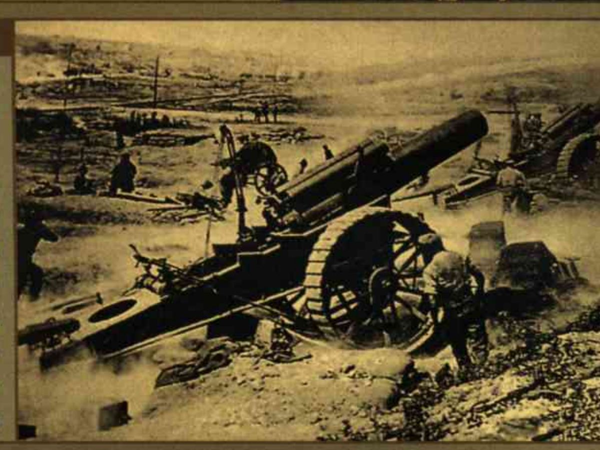
ارتش به‌سرعت در حال رشد، به مقادیر انبوهی تجهیزات احتیاج داشت. از این رو، کارخانه‌های بریتانیا در مقیاسی عظیم شروع به ساخت مهمات، سلاح، فشنگ و گلوله‌ی توپ کردند. از آن جا که مردان به جبهه‌ی جنگ پیوسته بودند، زنان بسیاری از مشاغل را که به طور سنتی مردانه تلقی می‌شد اشغال کردند. تا پایان جنگ، تقریباً نیم میلیون زن در کارخانه‌های سلاح‌سازی استخدام شدند.



۲۳ ژوئن ۱۹۱۶

سد آتش توپخانه

هیگ به عنوان پیش‌درآمد یورش پیاده‌نظام، دستور بمباران عظیم توسط توپخانه را صادر کرد. بیش از ۲ هزار گلوله‌ی توپ طی هشت روز به سمت خطوط آلمانی‌ها شلیک شد. هیگ معتقد بود نیروهای آلمانی درهم کوبیده شده‌اند و سربازانش به‌راحتی وارد خندق‌های دشمن خواهند شد. متأسفانه اشتباه می‌کرد.



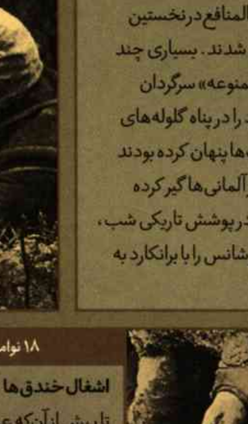


تلفن در میدان جنگ
خطوط تلفن، تنها ابزار ارتباطی بین فرمانده‌ها و نیروها بودند.

۱ جولای ۱۹۱۶

زخمی‌ها

بیش از ۳۵ هزار نفر از سربازان بریتانیا و کشورهای مشترک‌المنافع در نخستین روز نبرد سُم زخمی شدند. بسیاری چند روز در «منطقه‌ی ممنوعه» سرگردان افتاده بودند و خود را در پناه گلوله‌های عمل‌نکرده‌ی توپ‌ها پنهان کرده بودند یا میان سیم خاردار آلمانی‌ها گیر کرده بودند. امدادگران در پوشش تاریکی شب، زخمی‌های خوش‌شانس را با برانکارد به عقب برگرداندند.



۲۸ جولای ۱۹۱۶

جنگ ادامه می‌یابد

در ماه‌های آتی، نیروهای بریتانیا و هم پیمانان فرانسوی‌شان به تهاجم نظامی ادامه دادند. هر دو طرف در حملاتشان از بمب‌های شیمیایی استفاده کردند تا استحکامات دشمن را درهم بکوبند و ترس از دست دادن جان را هم به جبهه‌ی غرب افزودند.



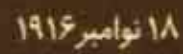
۱۸ نوامبر ۱۹۱۶

اشغال خندق‌ها

تا پیش از آن‌که عملیات سُم در ماه نوامبر لغو شود، سربازان بریتانیایی و فرانسوی داشتند خندق‌های پیشین آلمانی را اشغال می‌کردند. اما این تسخیرهای کوچک ارضی آنها، به قیمت نیم میلیون کشته و زخمی تمام شده بود. آلمانی‌ها نیز در پاتک‌های غیرعاقلانه و نسنجیده متحمل تلفات مشابهی شده بودند.



۱۵ سپتامبر ۱۹۱۶





نخستین استفاده از تانک

در طی نبرد سُم بود که تانک‌ها برای نخستین بار وارد جنگ شدند. بریتانیا ۳۲ تانک کُندرو و غیرقابل اعتماد «مارک۱»[1] ساخت، تا در حمله‌ی فلِر-کورسِلِت[2] در ۱۵ سپتامبر جلودار نیروها باشند.

1.Mark I
2.Flers-Courcelette

قیام عید پاک ایرلند

۱۹۱۴ تا ۱۹۲۲

ایرلند در آستانه‌ی اعطای استقلال جزئی یا «خودمختاری» از سوی بریتانیا بود که آغاز جنگ جهانی اول در آگوست ۱۹۱۴ آن را به تأخیر انداخت. در عید پاک ۱۹۱۶، اقلیت جمهوری خواهان ایرلندی قیام مسلحانه‌ای را در دوبلین به راه انداختند. این آشوب سرکوب شد، اما مردم ایرلند جنوبی را به خیابان‌ها کشاند تا استقلال کامل از بریتانیا را طلب کنند.



۲۵ آوریل ۱۹۱۴

داوطلبان مسلح

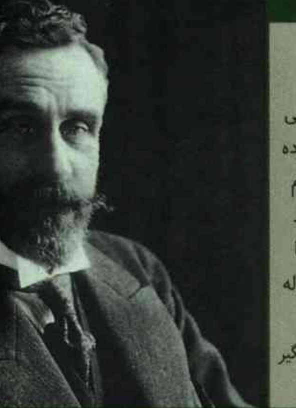
کاتولیک‌های ایرلندی از خودمختاری استقبال کردند، اما پروتستان‌ها که از سلطه‌ی کاتولیک‌ها بیم داشتند با آن مخالفت کردند. پروتستان‌ها «ارتش داوطلبان اولستر»[1] را تشکیل دادند تا در برابر خودمختاری مقاومت کنند و با سلاح‌هایی که غیرقانونی وارد کرده بودند خود را مسلح کردند. کاتولیک‌ها نیز ارتش شبه‌نظامی خاص خود موسوم به «ارتش داوطلبان ایرلند»[2] را شکل دادند.



۱ آگوست ۱۹۱۵

فراخوان برای انقلاب

برعکس، اقلیت کاتولیک‌های ایرلندی جنگ را فرصتی برای قیام علیه حکومت بریتانیا می‌دانستند. پاتریک پیرز[3]، رهبر «ارتش داوطلبان ایرلند» و سازمان سرّی «برادری جمهوری خواهان ایرلند»[4]، هدایت مقدمات قیام را که از سوی نیروهای کوچک «ارتش شهری»[5] جیمز کانولی[6] حمایت می‌شد برعهده گرفت.



۲۱ آوریل ۱۹۱۶

کمک خارجی

راجر کیسمنت[7]، دیپلمات سابق بریتانیایی که خود را وقف آرمان ملی‌گرایی ایرلند کرده بود، کوشید حمایت آلمانی‌ها را برای قیام در ایرلند کسب کند. آلمان که علاقه‌مند بود فعالیت جنگی بریتانیا را مختل کند، با کشتی برای معترضان ایرلندی یک محموله سلاح فرستاد، اما بریتانیا این کشتی را رهگیری و متوقف کرد. کیسمنت را دستگیر کردند و به دار آویختند.

۲۴ آوریل ۱۹۱۶

تبادل آتش

نیروهای بریتانیایی با شورشیان وارد جنگ بی‌امان مسلحانه شدند و تلفات سنگینی را متحمل شدند. بیش از ۵۰۰ سرباز کشته یا مجروح شدند. ارتش، توپخانه آورد تا مواضع شورشیان را که در برابر حملات پیاده نظام مقاومت می‌کردند بمباران کند.

۲۹ آوریل ۱۹۱۶

تسلیم

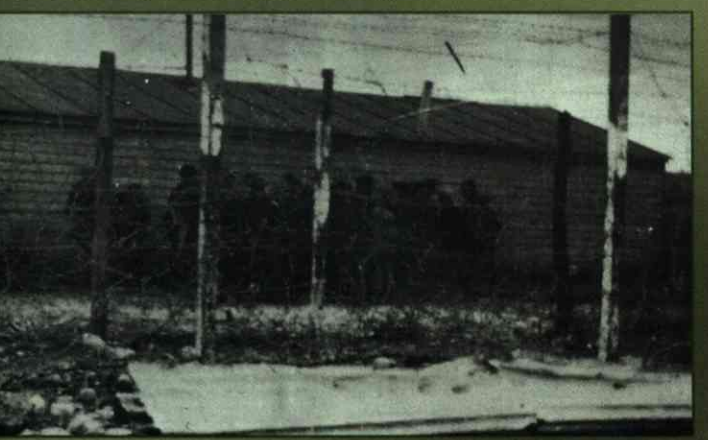
در ۲۹ آوریل، شورشیان که مقرهایشان در «اداره‌ی مرکزی پُست» در آتش می‌سوخت، تسلیم شدند. ۱۵ رهبر قیام، از جمله پیرز و کانولی پس از محاکمه در یک دادگاه نظامی، به دست جوخه‌ی آتش تیرباران شدند. ایمون دِ والرا[8] (که بعدها پس از استقلال، نخستین رئیس جمهور دولت آزاد ایرلند شد) عفو شد.

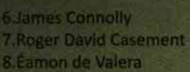


۳۰ آوریل ۱۹۱۶

دوبلین پس از نبرد

بیش‌تر مرکز دوبلین در جریان درگیری‌ها ویران شد و بمباران‌ها و آتش‌سوزی‌ها ساختمان‌ها را تخریب کردند. این درگیری بیش از ۲ هزار تلفات غیرنظامی به جا گذاشت.





صلیبی از پوکه‌ی گلوله‌ها

این صلیب برنجی را از پوکه‌های گلوله‌هایی ساخته‌اند که طی قیام عید پاک از تفنگ‌های سربازان بریتانیایی شلیک شده‌اند.

1.The Ulster Volunteer Force (UVF)
2.The Irish Volunteers
3.Patrick Pearse
4.The Irish Republican Brotherhood
5.Citizen Army
6.James Connolly
7.Roger David Casement
8.Éamon de Valera

۴ آگوست ۱۹۱۴

جنگ با آلمان

وقوع جنگ جهانی اول در آگوست ۱۹۱۴، ذهن‌ها را از بروز یک مناقشه‌ی مسلحانه‌ی محتمل بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌های ایرلند منحرف کرد. شیفتگی ابتدایی برای جنگ، مردانی از هر دو فرقه‌ی مذهبی را دور هم گرد آورد. لایحه‌ی خودمختاری تبدیل به قانون شد، اما اجرایش در خلال جنگ به تأخیر افتاد.

۱ سپتامبر ۱۹۱۴

پیش به سوی فرانسه

پروتستان‌های «ارتش داوطلبان اولستر» در کسوت «لشکر سی‌وششم اولستر» مستقیماً در ارتش بریتانیا ادغام شدند. بسیاری از کاتولیک‌های «ارتش داوطلبان ایرلند» نیز به هم پیوستند و «لشکر شانزدهم ایرلند» را تشکیل دادند. هر دو لشکر قدم‌رو به سمت جنگ حرکت کردند و در جنگ خندق‌ها در فرانسه کشته شدند.



۲۴ آوریل ۱۹۱۶

بیانیه‌ی استقلال

در دوشنبه‌ی عید پاک ۱۹۱۶، پاتریک پیرز در اداره‌ی مرکزی پُست دوبلین، بیانیه‌ی استقلال ایرلند را قرائت کرد. شورشیان مسلح ساختمان‌های مهم شهر را اشغال کردند.

THE PROVISIONAL GOVERNMENT
OF THE
IRISH REPUBLIC
TO THE PEOPLE OF IRELAND.

۲۴ آوریل ۱۹۱۶

درگیری خیابانی

وقتی نیروهای بریتانیایی برای بازپس‌گیری دوبلین اعزام شدند، بیش‌تر اعضای «ارتش داوطلبان ایرلند» به قیام نپیوسته بودند. اما حدود ۱۶۰۰ شورشی خیابان‌ها را با موانع بستند و ساختمان‌ها را سنگربندی کردند.



ایرلند، به مدد ما، فرزندان خود را به قیام دور پرچم و کسب آزادی فرامی‌خواند.

پاتریک پیرز، بیانیه‌ی دولت موقت، ۲۴ آوریل ۱۹۱۶

۲ می ۱۹۱۶

زندانیان شورشی

حدود ۱۵۰۰ شورشی را بدون تفهیم اتهام به زندان فرستادند. بیش‌ترشان در ۱۹۱۶ آزاد شدند و به خط مقدم مبارزه‌ی روزافزون برای کسب استقلال ایرلند بازگشتند. تا دسامبر ۱۹۱۸، حزب جمهوری‌خواه شین‌فن توانست در انتخابات سراسری بریتانیا، بیش‌تر صندلی‌های نمایندگان ایرلند جنوبی را از آن خود کند و پارلمان خاص خود را در دوبلین تأسیس نماید.

۱ ژوئن ۱۹۲۲

شهدای ایرلند

پس از قیام عید پاک، یاد و خاطره‌ی شورشی‌های اعدامی را به عنوان شهیدان آرمان ایرلند گرامی داشتند و بر سر مزارشان هر ساله مراسم‌های یادبود برگزار کردند. تا ژوئن ۱۹۲۲ که تاج گلی را بر مزار پیرز قرار دادند، ایرلند جنوبی در مسیر کسب استقلال و تأسیس «دولت آزاد ایرلند» حرکت می‌کرد.



قیام اعراب

۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹

در ۱۹۱۴، عثمانی بر بیش‌تر سرزمین‌های عربی خاورمیانه حکم می‌راند. وقتی تُرک‌ها به طرفداری از آلمان وارد جنگ جهانی اول شدند، بریتانیا اعراب را تشویق به قیام مسلحانه کرد و به آنها وعده‌ی کسب استقلال پس از پایان جنگ داد، وعده‌ای که تنها به بخشی از آن عمل کرد.



فیصل بن حسین

شاهزاده فیصل[1]، از سلسله‌ی هاشمی و یکی از رهبران سنتی حجاز عربستان و رهبر قیام بود.



توماس ادوارد لارنس

لارنس[2] یک افسر اطلاعاتی بریتانیا بود که در ۱۹۱۶ به فیصل پیوست و در جنگ علیه تُرک‌های عثمانی نزدیک‌ترین هم‌پیمانش شد.

یونیفرم ارتش

نیروهای پیاده نظام عثمانی یونیفرم‌های خاکی‌رنگ برتن می‌کردند. نیم‌تنه‌ی قهوه‌ای و کمربندهای سیاه چرمی، مشابه یونیفرم‌های آلمانی بود، اما کلاه قهوه‌ای گُلباش[3] به آنها یک حس متمایز ترکی می‌داد.



۱۲ مارس ۱۹۱۷

حمله به راه‌آهن حجاز

رزمندگان عرب شاه فیصل، که زیر نظر لارنس آموزش جنگ‌های چریکی دیده بودند، یک مأموریت خرابکاری و جنگ و گریز را به انجام رساندند. راه‌آهن حجاز که دمشق را به مدینه متصل می‌کرد، هدف وسوسه‌کننده‌ای بود. رزمندگان تعلیم‌دیده از کمین‌گاه حمله کردند و بخشی از خط راه‌آهن را چندبار منفجر کردند.

۱ اکتبر ۱۹۱۷

فعالیت مداوم سواره‌نظام اعراب

خلیج عقبه، پایگاه اصلی اعراب بود و نیروهای شترسوار شاه فیصل که اکنون به «ارتش شمال» معروف بودند، حملات دور و درازی را به سرزمین‌های دورتر نظیر سوریه آغاز و از ارتش بریتانیا که در حال پیشروی به سمت مصر بود پشتیبانی کردند.



1.Faisal Ibn Hussein
2.Thomas Edward Lawrence
3.Kalabash hat



هذا منشورنا العام الى كافة اخواننا المسلمين

بیانیه‌ی قیام

در ۲۷ ژوئن ۱۹۱۶، حسین بن علی، امیر و حکمران مکه و پدر شاه فیصل، با انتشار یک بیانیه‌ی رسمی آغاز قیام اعراب را اعلام کرد. او وعده داد که اعراب را از «زیر یوق حکومت اجنبی‌ها» آزاد سازد و از دین اسلام پاسداری کند.



۱۵ دسامبر ۱۹۱۶

مشاور نظامی شاه فیصل

لارنس، باستان‌شناس و کارشناس پیشین خاورمیانه، در میان قبایل عرب زندگی کرده و با آنها خو گرفته بود. او لباس و پوشش سنتی اعراب را برتن می‌کرد و دوشادوش آنها می‌جنگید. او به شاه فیصل مشاوره‌ی نظامی می‌داد و رابط اعراب و بریتانیایی‌ها بود. پس از کمک به دفاع از بندر آشوب‌زده‌ی ینبع[1] در دسامبر ۱۹۱۶، لارنس توانست اعتماد کامل فرماندهان قیام را جلب کند.

> **ملت‌های عرب‌زبان باید به عنوان کشورهای خود مختار و مستقل به رسمیت شناخته شوند...**
>
> فیصل بن حسین، رهبر قیام اعراب، ژانویه‌ی ۱۹۱۹



۶ جولای ۱۹۱۷

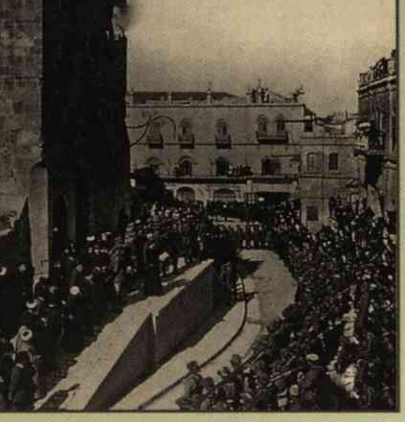
اشغال عقبه

در جولای ۱۹۱۷، رزمنده‌های عرب طی یک نبرد سخت در صحرا، بندر عقبه را تسخیر کردند. این بندر امکان رسیدن کشتی‌های تدارکاتی حامل پول و سلاح به اعراب از سوی کشور مصر را که تحت کنترل بریتانیا بود ممکن کرد. فیصل مقرهایش را به عقبه انتقال داد و این بندر مبدل به پایگاه اصلی عملیات‌های او در نبردهای بعدی شد.

۲ نوامبر ۱۹۱۷

تُرک‌ها در سوریه

در نوامبر ۱۹۱۷، ارتش عثمانی در نبردی بزرگ در غزه از نیروهای بریتانیا و مشترک‌المنافع شکست خورد، اما تُرک‌ها همچنان برای حفظ فلسطین و سوریه مصمم بودند. ارتش عثمانی در خیابان‌های دمشق، پایتخت سوریه، رژه رفتند.



۳۰ دسامبر ۱۹۱۷

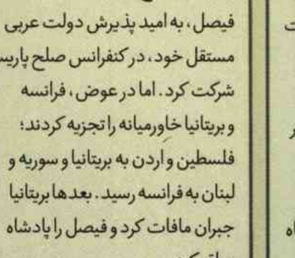
تسخیر بیت‌المقدس به دست بریتانیا

در دسامبر ۱۹۱۷، ژنرال بریتانیایی ادموند آلنبی[2] لشکرش را به سمت بیت‌المقدس هدایت کرد. اشغال این شهر مقدس، یک پیروزی بزرگ نمادین برای بریتانیا بود، اما مقدمه‌ای برای مناقشات آتی شد. بریتانیا به یهودیان وعده‌ی یک میهن در فلسطین را داده بود که با وعده‌هایی که به اعراب داده بود تناقض داشت.

۳ اکتبر ۱۹۱۸

جنگ به پایان می‌رسد

در اکتبر ۱۹۱۸، رزمندگان شاه فیصل به کمک سواره‌نظام استرالیا که تحت فرماندهی آلنبی عمل می‌کردند، دمشق را تسخیر کردند. اندکی پس از آن، عثمانی تسلیم شد و جنگ در خاورمیانه به پایان رسید. یک سال بعد، فیصل دولت عربی مستقلی را در دمشق پایه‌گذاری و خود را پادشاه سوریه اعلام کرد.



۱۸ ژانویه‌ی ۱۹۱۹

کنفرانس صلح

فیصل، به امید پذیرش دولت عربی مستقل خود، در کنفرانس صلح پاریس شرکت کرد. اما در عوض، فرانسه و بریتانیا خاورمیانه را تجزیه کردند؛ فلسطین و اردن به بریتانیا و سوریه و لبنان به فرانسه رسید. بعدها بریتانیا جبران مافات کرد و فیصل را پادشاه عراق کرد.

تغییر دادن مرزها

جنگ جهانی اول، به سیطره‌ی امپراتوری عثمانی در خاورمیانه پایان داد. پس از جنگ، به رغم اعتراض اعراب، بریتانیا و فرانسه، تحت قیمومت سازمان تازه‌تشکیل «جامعه‌ی ملل»[3]، کنترل مناطق وسیعی از این ناحیه را در اختیار گرفتند.

OTTOMAN EMPIRE
SYRIA
Mediterranean Sea
Damascus
MESOPOTAMIA
PALESTINE
Jerusalem
Aqaba
ARABIA
EGYPT
Red Sea
Medina
امپراتوری عثمانی ۱۹۱۴
راه‌آهن حجاز

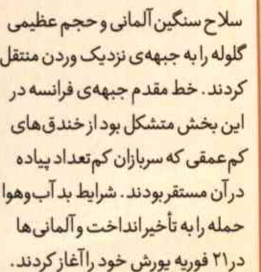
1.Yanbu port
2.Edmund Allenby
3.League of Nations

نبرد وردن

۱۹۱۶

تا ۱۹۱۶، جنگ در فرانسه به بن‌بست رسیده بود، چون نیروهای آلمانی با قوای فرانسوی و بریتانیایی در خطوط ایستایی از خندق‌ها روبه‌رو شده بودند. ژنرال آلمانی اریش فون فالکن‌هاین[1]، نقشه‌ی یک حمله‌ی بزرگ به جبهه‌ی فرانسوی‌ها را طرح‌ریزی کرد و شهر ـ قلعه‌ی نظامی وردن[2]، نزدیک مرز شمال شرقی فرانسه را به عنوان هدف خود برگزید. حدود ۷۰۰ هزار نفر جان خود را در این نبرد فرسایشی از دست دادند.





۲۰ ژانویه‌ی ۱۹۱۶

آلمانی‌ها مهیای حمله می‌شوند

در ژانویه‌ی ۱۹۱۶، حدود ۱۲۰۰ قبضه سلاح سنگین آلمانی و حجم عظیمی گلوله را به جبهه‌ی نزدیک وردن منتقل کردند. خط مقدم جبهه‌ی فرانسه در این بخش متشکل بود از خندق‌های کم‌عمقی که سربازان کم‌تعداد پیاده در آن مستقر بودند. شرایط بد آب‌وهوا حمله را به تأخیر انداخت و آلمانی‌ها در ۲۱ فوریه یورش خود را آغاز کردند.

«قوای فرانسه از شدت خونریزی خواهند مُرد.»

رئیس ستاد ارتش آلمان، اریش فون فالکن‌هاین، سخنرانی نزد قیصر ویلیام





۲۴ فوریه‌ی ۱۹۱۶

قوای فرانسه دست به حمله‌ی متقابل می‌زنند

فرماندهان عالی ارتش فرانسه، با گزینه‌ی عقب‌نشینی از وردن مخالفت کردند و در عوض تصمیم گرفتند به هر قیمتی شده از این جبهه محافظت کنند. ژنرال فیلیپ پتن[3]، نیروهایش را در موقعیت حمله نگه داشت. آنها پشت دیوارهای شهر ماندند و مهاجمان آلمانی را با آتش توپخانه بمباران کردند. پیشروی آلمانی‌ها متوقف شد. همزمان، قوای کمکی فرانسه به‌سرعت به میدان جنگ هجوم آوردند.

۶ مارس ۱۹۱۶

دفاع بی‌امان فرانسه

از ماه مارس به بعد، نیروهای فرانسه حملات پیاپی را تاب می‌آوردند. پس از آن‌که درگیری به درازا کشید، خط‌الرأس مورهوم[4] در حاشیه‌ی شمال غربی وردن در پایان ماه می به دست آلمانی‌ها افتاد. در ۷ ژوئن، حدفاصل شمال شرقی، تا فورت وُو[5] که ماه‌ها در مقابل بمباران‌های سنگین تاب آورده بود، سرانجام به دست نیروهای آلمانی افتاد.



۷ ژوئن ۱۹۱۶

استحکامات دفاعی

فرانسه میزان تولید گلوله‌های توپ خود را افزایش داد تا بتواند تقاضای روزافزون برای مهمات در نبرد وردن را تأمین کند، اما در سراسر ماه ژوئن، معلوم شد آلمانی‌ها فرانسوی‌ها را به‌زور به عقب‌نشینی وادار خواهند کرد. در ماه جولای، بریتانیا حمله به سُم را آغاز کرد و آلمانی‌ها مجبور شدند نیروهایشان را از وردن منتقل کنند. نیروهای آلمانی دیگر توان نداشتند به پیروزی قاطعی دست یابند.





۲۱ اکتبر ۱۹۱۶

فرانسه مناطقی را بازپس می‌گیرد

در آخرین مرحله‌ی نبرد وردن، ابتکار عمل به دست فرانسوی‌ها افتاد. نیروهای فرانسوی، با هدایت فرمانده تازه منصوب‌شده ژنرال روبر نیول[6]، با انجام مجموعه‌ای از حملات سرسختانه بیش‌تر مناطق از دست‌رفته را بازپس گرفتند. حتی پرتاب سنگ‌های بزرگ، به شیوه‌ی مطمئنی از درگیری در سنگرهای نزدیک به هم تبدیل شد.

1.Erich von Falkenhayn
2.Verdun
3.Philippe Pétain
4.Mort-Homme
5.Fort Vaux
6.Robert Nivelle



۲۴ فوریه‌ی ۱۹۱۶

موفقیت اولیه‌ی آلمانی‌ها

آلمانی‌ها با آتشبار عظیم توپخانه، خندق‌های قوای فرانسه را درهم کوبیدند و سپس پیاده نظام آلمان در مسیر بی‌وقفه‌ی پیشروی‌شان همه چیز را نابود کردند. آنها از خندق‌های فرانسه گذشتند و بدون شلیک حتی یک گلوله به سرعت فورت دومِن[1] را اشغال کردند. فورت دومِن، بزرگ‌ترین حلقه از استحکاماتی بود که از وردن محافظت می‌کرد.

۲۵ دسامبر ۱۹۱۵

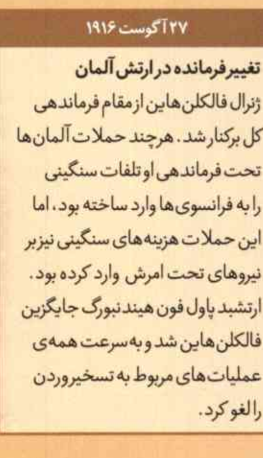
نقل‌وانتقال تدارکات از طریق جاده‌ی مقدس

تدارکات بزرگ‌ترین مسأله‌ی ارتش فرانسه در نبرد وردن بود. تنها یک جاده بود که میدان جنگ را به مناطق پشت جبهه متصل می‌کرد. انتقال تک تک سربازان، همه‌ی تفنگ‌ها و نقل‌وانتقال مهمات باید در امتداد این مسیر باریک که «جاده‌ی مقدس»[2] نام گرفت انجام می‌گرفت. کامیون‌ها و وانت‌های فرانسوی دائماً در حال رساندن تدارکات بودند و به طور متوسط هر ۱۴ ثانیه یک کامیون از این جاده عبور می‌کرد. فشار بر رانندگان و وسایط نقلیه بسیار شدید بود.

۲۵ فوریه‌ی ۱۹۱۶

جنگ بی‌امان

تلفات فرانسوی‌ها در تک‌ها و پاتک‌های مکرر سنگین بود. ژنرال پتن برای حفظ روحیه‌ی سربازانش یک سیستم گردشی نیروها ایجاد کرد که براساس آن هر سرباز معمولاً بیش از هشت روز در خط مقدم جبهه نمی‌جنگید.





۲۷ آگوست ۱۹۱۶

تغییر فرمانده در ارتش آلمان

ژنرال فالکن‌هاین از مقام فرماندهی کل برکنار شد. هرچند حملات آلمان‌ها تحت فرماندهی او تلفات سنگینی را به فرانسوی‌ها وارد ساخته بود، اما این حملات هزینه‌های سنگینی نیز بر نیروهای تحت امرش وارد کرده بود. ارتشبد پاول فون هیندنبورگ جایگزین فالکن‌هاین شد و به سرعت همه‌ی عملیات‌های مربوط به تسخیر وردن را لغو کرد.

۱۹ دسامبر ۱۹۱۶

نبرد پرتلفات

نبرد وردن در مقیاسی باورناپذیر ویرانی به بار آورد. افزون بر کشته‌شدگان، بیش از ۴۰۰ هزار نفر زخمی شدند و بسیاری به نحو مهیبی در معرض حملات شیمیایی یا انفجارهای شدید قرار گرفتند. یک سال بعد، ارتش فرانسه از مهمات‌های عظیمی سود بُرد تا مانع تلفات تحمل‌ناپذیر شود.





تیربار فرانسوی

تیربار فرانسوی «هوچکیس مایل»[3] ساخت ۱۹۱۴، که با فشار گاز باروت مسلح می‌شد، نمونه‌ای از سلاح‌هایی بود که دو طرف نبرد وردن از آن استفاده می‌کردند. تعداد شلیک گلوله‌ی این تیربار در هر دقیقه، تلفات سنگینی را بر نیروهایی که در مناطق باز در حال پیشروی بودند وارد کرد.

1. Fort Douaumont
2. Voie Sacrée
3. Hotchkiss Mile

انقلاب روسیه

۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲

تزارها به مدت چند قرن در کسوت پادشاهان مطلق بر امپراتوری روسیه حکمرانی می‌کردند، اما انقلابی در شرف وقوع بود. قیام سال ۱۹۰۵، تزار نیکولاس دوم را وا داشت تا برخی از اختیارات تامه‌ی خود را به پارلمان مشروطه واگذار کند، اما اقتدار و ثروت همچنان در اختیار طبقه‌ی اشراف باقی ماند. وقتی کارگران و سربازان به اعتصاب بزرگ سن‌پترزبورگ پیوستند، حکومت سلطنتی فرو پاشید و جرقه‌ی یک درگیری خونین زده شد و مقدمات روی کار آمدن نخستین دولت کمونیستی جهان فراهم آمد.



۸ مارس ۱۹۱۷

سرنگونی تزار

در سن‌پترزبورگ، کارگران در اعتراض به کمبود غذا خواستار اعتصابی سراسری شدند. سربازها که دستور داشتند معترضان را دستگیر کنند، به جرگه‌ی اعتصاب‌کنندگان پیوستند. شورشیان «شورای پتروگراد»[1] را شکل دادند و با افزایش قدرتشان تزار را مجاب کردند که از سلطنت کناره‌گیری کند.

۵ ژانویه‌ی ۱۹۱۸

رد دموکراسی

در ژانویه‌ی ۱۹۱۸، «شورای منتخب قانون اساسی» در پتروگراد تشکیل جلسه داد که تنها معدودی از آنها بلشویک بودند. لنین که عزمش را جزم کرده بود تا دولت تک‌حزبی‌اش را حفظ کند، به زور سرنیزه موجبات انحلال شورا را فراهم کرد و بدین ترتیب امیدها برای روسیه‌ی دموکراتیک بر باد رفت.

۱ سپتامبر ۱۹۱۷

مسلح کردن گارد سرخ

«شورای پتروگراد» رقیب اقتدار «دولت موقت» بود. موقعیت این شورا زمانی قدرتمند شد که کرنسکی[2]، از ترس کودتای ارتش روسیه، به اعضای این شورا اجازه داد سلاح در دست بگیرند. از وقوع کودتا جلوگیری شد، اما «گارد سرخ» که تازه شکل گرفته بود اکنون یک نیروی نظامی به حساب می‌آمد.



۱۶ دسامبر ۱۹۱۷

جنگ داخلی روسیه

بلشویک‌ها پس از به دست گرفتن قدرت در پتروگراد، عزم کردند قدرت و اقتدارشان را در بقیه‌ی امپراتوری روسیه بسط دهند. متعاقب آن، وقوع جنگ داخلی میان ارتش سرخ بلشویکی و نیروهای «سفید» ضد بلشویک، بیش از سه سال به طول انجامید و کشتار عظیم و ویرانی‌های گسترده‌ای در مناطق روسیه به بار آورد.

۱۶ جولای ۱۹۱۸

قتل تزار و خانواده‌اش

تا تابستان ۱۹۱۸، نیکولاس دوم، تزار پیشین روسیه، زندانی بلشویک‌ها بود. در شانزدهم جولای، نیکولاس، همسرش و پنج فرزندش را در سرداب خانه‌ای در اِکاترین بورگ[3] در مرکز روسیه تیرباران کردند. پزشک خانواده‌ی سلطنتی و سه خدمتکار نیز به قتل رسیدند.



نشان ارتش سرخ

بلشویک‌ها ستاره‌ی سرخ و چکش و داس را به عنوان نشان خود برگزیدند.

۳۰ دسامبر ۱۹۲۲

تأسیس اتحاد جماهیر شوروی

تا ۱۹۲۲، بلشویک‌ها به «کمونیست‌ها» تغییر نام دادند و حکومت خود را بر بیش‌تر امپراتوری روسیه تثبیت کردند. در پایان سال ۱۹۲۲، کمونیست‌ها جمهوری‌های اتحاد سوسیالستی شوروی[4] را پایه‌گذاری کردند و لنین[5] رهبری دولت تک‌حزبی را برعهده گرفت.

۱ آگوست ۱۹۱۹

نیروهای بیگانه در روسیه

از تابستان ۱۹۱۸، قدرت‌های بیگانه، از جمله نیروهای آمریکایی، در امور روسیه مداخله و در جنگ داخلی از قوای «سفید» طرفدار تزار حمایت می‌کردند. نیروهای نظامی بیگانه چندان نجنگیدند، با این حال نتوانستند مانع شکست نهایی «سفیدها» از ارتش سرخ بلشویکی شوند.





1. Petrograd Soviet
2. Kerensky
3. Ekaterinburg
4. The Union of Soviet Socialist Republics
5. Vladimir Lenin



۱۶ آوریل ۱۹۱۷

بازگشت لنین

جنبش بلشویک های سوسیالیست از مدت ها قبل هوادار انقلاب در روسیه بود. ولادیمیر لنین، رهبر تبعیدی آنها، به کمک آلمان با شتاب به کشور بازگشت. پارلمان روسیه روی کار آمدن یک دولت موقت را اعلان کرد تا جایگزین تزار شود، اما لنین جز یک انقلاب کامل سوسیالیستی اندیشه‌ای در سر نداشت.



۱ جولای ۱۹۱۷

تهاجم ناکام

الکساندر کرنسکی، در کسوت شخصیت برجسته‌ی دولت موقت به عرصه آمد. در ۱۹۱۷، او مشارکت روسیه در جنگ جهانی اول را ازسرگرفت و به گالیسیا نیروی نظامی فرستاد. حمله‌ی ارتش روسیه شکست خورد و سربازان خسته و درمانده شورش کردند و کمیته‌های منتخب یا «شوراها» را شکل دادند.



۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷

تروتسکی مهیای کودتا می شود

هرچه کودتا بیش تر با ناکامی مواجه می شد، بلشویک ها اکثریت شورای پتروگراد را بیشتر کسب می کردند. با فرار لنین به فنلاند، متحد او لئون تروتسکی کنترل جنبش سوسیالیستی را به دست گرفت. او به سرعت سازماندهی قیام مسلحانه برای سرنگونی دولت موقت کرنسکی را آغاز کرد.



۷ دسامبر ۱۹۱۷

لنین قدرت را غصب می کند

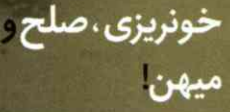
لنین در ماه اکتبر به روسیه بازگشت. در هفتم نوامبر، سربازان، ملوان ها، و گاردهای سرخ که فرمانبردار «شورای پتروگراد» بودند، کنترل سن پترزبورگ را در دست گرفتند و دولت موقت را از میدان به در کردند. لنین خود را رهبر دولت جدید بلشویکی اعلام کرد که تمام اعضای آن را «کمیسرهای خلق» تشکیل می دادند.

۱۶ جولای ۱۹۱۷

تیراندازی به معترضان در پتروگراد

در جولای ۱۹۱۷، سربازها به روی جماعت مردم در پتروگراد آتش گشودند و شورش ها علیه دولت موقت را سرکوب کردند. بلشویک ها مقصر این اغتشاش ها معرفی شدند و لنین برای فرار از دستگیری بار دیگر از کشور گریخت.

> **خونریزی، صلح و میهن!**
>
> شعار بلشویک ها، ۱۹۱۷

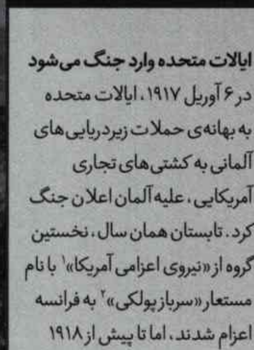


پایان جنگ جهانی اول

۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹

پس از مجموعه‌ای از نبردهای سهمگین در خلال سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸، آلمان به دلیل شکست‌های نظامی و دگرگونی‌های عمیق سیاسی فروپاشید. قدرت‌های فاتح در کنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹، نقشه‌ی اروپا را از نو رسم کردند، اما در استقرار یک صلح پایدار ناموفق بودند.





۶ آوریل ۱۹۱۷

ایالات متحده وارد جنگ می‌شود

در ۶ آوریل ۱۹۱۷، ایالات متحده به بهانه‌ی حملات زیردریایی‌های آلمانی به کشتی‌های تجاری آمریکایی، علیه آلمان اعلان جنگ کرد. تابستان همان سال، نخستین گروه از «نیروی اعزامی آمریکا»[1] با نام مستعار «سرباز پولکی»[2] به فرانسه اعزام شدند، اما تا پیش از ۱۹۱۸ وارد نبرد نشدند.



۱ ژوئن ۱۹۱۸

تفنگداران دریایی آمریکا در بِلو وُود

ژنرال آمریکایی جان پرشینگ[3] نیروهای خود را با شتاب به جبهه‌ی نبرد گسیل کرد تا مانع پیشروی آلمان‌ها شوند. در اوایل ژوئن ۱۹۱۸، تفنگداران آمریکایی چنان در بلو وود[4] در فرانسه بی‌امان می‌جنگیدند که آلمانی‌ها نام «سگ‌های شرور» را بر آنها نهادند. در ماه سپتامبر، نیروهای آمریکایی، تحت امر ژنرال پرشینگ، حمله‌ای را به سن‌میهل[5] در شمال شرق فرانسه آغاز کردند. تا پایان جنگ، یک میلیون و ۴۰۰ هزار نیروی نظامی آمریکایی در اروپا حضور داشتند.



۲ اکتبر ۱۹۱۸

پیروزی متفقین

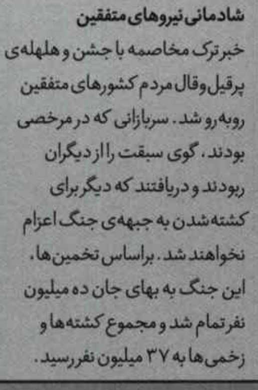
از آگوست تا نوامبر ۱۹۱۸، متفقین مجموعه‌ای از حملات موفق را انجام دادند که به «تهاجم صدروزه»[6] معروف شد. آنها با به‌کارگیری تانک، هواپیما، پیاده‌نظام تازه‌نفس و تاکتیک‌های توپخانه به خطوط دفاعی نیروهای هیندنبورگ، ژنرال آلمانی، نفوذ کردند. سربازان بریتانیایی، کانال سن‌کوئنتین[7]، یکی از مجموعه آبراه‌های نقل‌وانتقال نیروهای آلمانی را اشغال کردند.

۸ نوامبر ۱۹۱۸

شورش ملوان‌ها

در یک سری حوادث، ملوان‌های آلمانی شورش کردند و از اجرای فرامین مأموریت حساس و نهایی حمله به ناوگان بریتانیا سرباز زدند. شورش ملوان‌ها در بندر کیل[8]، جرقه‌ی قیام در شهرهای سراسر آلمان را زد. قیصر ویلهلم دوم[9]، پادشاه آلمان، به خارج گریخت. در نهم نوامبر، آلمان تبدیل به یک کشور جمهوری شد.





۱۱ نوامبر ۱۹۱۸

شادمانی نیروهای متفقین

خبر ترک مخاصمه با جشن و هلهله‌ی پرقیل‌وقال مردم کشورهای متفقین روبه‌رو شد. سربازانی که در مرخصی بودند، گوی سبقت را از دیگران ربودند و دریافتند که دیگر برای کشته شدن به جبهه‌ی جنگ اعزام نخواهند شد. براساس تخمین‌ها، این جنگ به بهای جان ده میلیون نفر تمام شد و مجموع کشته‌ها و زخمی‌ها به ۳۷ میلیون نفر رسید.

1.The American Expeditionary Force
2.doughboys
3.John Pershing
4.Belleau Wood
5.Saint-Mihiel
6. Hundred Days Offensive
7.Saint-Quentin
8.Kiel
9.Wilhelm II



۱۲ اکتبر ۱۹۱۷

بن‌بست پاسچندیل

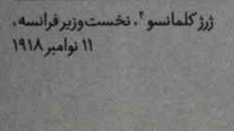
نیروهای بریتانیا و کشورهای مشترک‌المنافع، مجموعه‌ای از حملات را در منطقه‌ی فلاندر آغاز کردند که در نبرد معروف پاسچندیل[1] به اوج خود رسید. آنها در شرایط افتضاح در میدان نبردی مملو از گِل و لای می‌جنگیدند و به قیمت هراس‌انگیز کشته و زخمی شدن بسیاری، توانستند چند کیلومتر خاک به دست آورند.



۲۱ مارس ۱۹۱۸

حمله‌ی ارتش آلمان

در بهار ۱۹۱۸، آلمانی‌ها برای یک حمله‌ی بی‌امان بزرگ، نیروهایشان را در جبهه‌ی غرب جمع کردند. این حمله آخرین امیدشان برای پیروزی در جنگ بود. در ۳۱ مارس، آنها «تهاجم بهار»[2] یا «نبرد قیصر»[3] را آغاز کردند. این عملیات موفقیت بزرگی از کار درآمد و متفقین را تا پاریس عقب نشاند، اما نتوانست پیروزی نهایی را محقق کند.



ما در جنگ فاتح شده‌ایم. اکنون باید در صلح نیز فاتح باشیم.

ژرژ کلمانسو[4]، نخست‌وزیر فرانسه، ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸



۱ جولای ۱۹۱۸

اسرای جنگی

بیش از ۳۰۰ هزار سرباز آلمانی، که به دلیل چشم‌انداز شکست‌ها روحیه‌شان را باخته بودند، در ماه‌های پایانی جنگ خود را تسلیم کردند و در اردوگاه‌های اسرای جنگی در فرانسه زندانی شدند.



یادبود فراموش نشدنی

... سیاه خشک شده ... ک ماد، سرجوخه‌ی ... یایی، پیش از آن‌که در ... جندیل کشته شود برای ... فرستاد. شقایق سیاه به ... دبود کشته شدگان جنگ جهانی اول مبدل شد.



۱۰ نوامبر ۱۹۱۸

امضای قرارداد ترک مخاصمه

در شب دهم نوامبر، نمایندگان سیاسی و نظامی آلمان قرارداد آتش‌بس موقت را امضا و موافقت کردند براساس شرایط وضع‌شده از سوی متفقین به جنگ پایان دهند. این قرارداد در یک واگن قطار در جنگل کومپیئِنی[5] در شرق فرانسه امضا شد. جنگ در ساعت ۱۱ صبح ۱۱ نوامبر به پایان رسید.

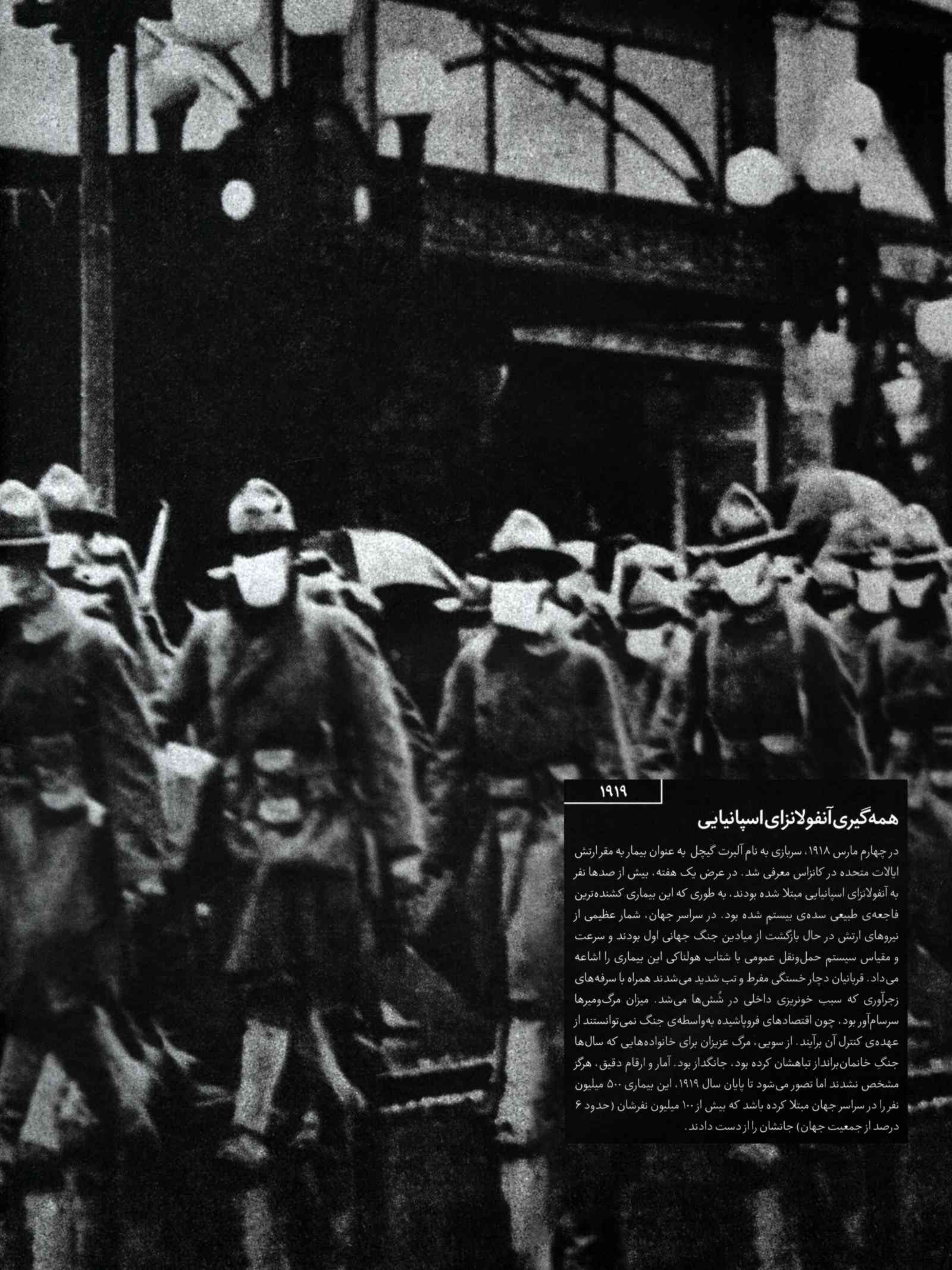


۲۸ ژوئن ۱۹۱۹

امضای معاهده‌ی ورسای از سوی آلمان‌ها

در حالی که تماشاگران می‌کوشیدند چشم‌اندازی از این رخداد داشته باشند، نمایندگان آلمان معاهده‌ی صلح را در سالن آیینه در قصر ورسای فرانسه امضا کردند. بیش‌تر آلمانی‌ها از شرایط تحمیلی بر کشورشان دلخور بودند، به‌خصوص تقاضای پرداخت غرامت و بند مربوط به «مقصر جنگ» که این مناقشه را به گردن آلمان می‌انداخت.

1.The Battle of Passchendaele
2.Spring Offensive
3.Kaiserschlacht
4. Georges Clemenceau
5.Compiegne

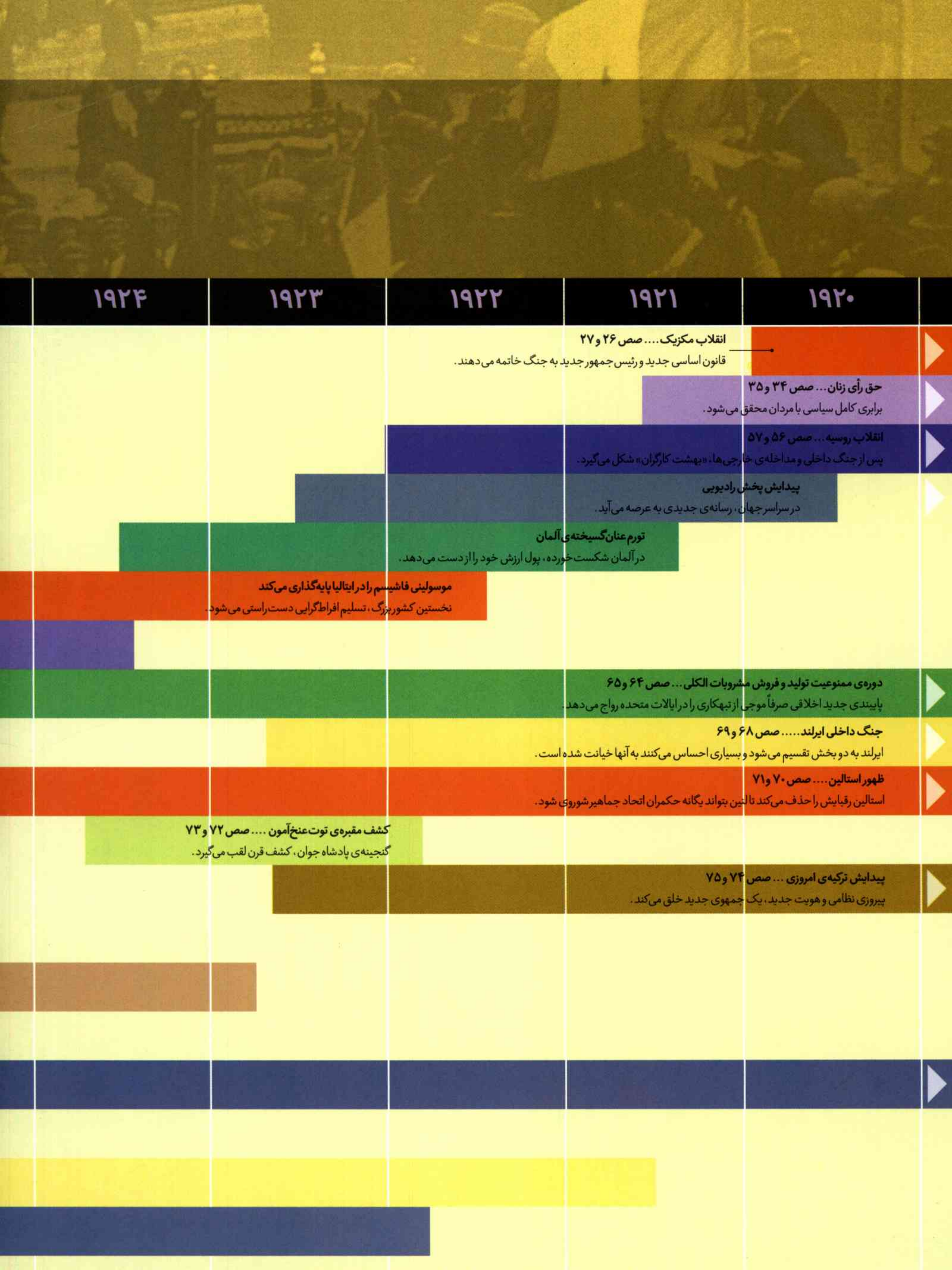


۱۹۱۹

همه‌گیری آنفولانزای اسپانیایی

در چهارم مارس ۱۹۱۸، سربازی به نام آلبرت گیچل به عنوان بیمار به مقر ارتش ایالات متحده در کانزاس معرفی شد. در عرض یک هفته، بیش از صدها نفر به آنفولانزای اسپانیایی مبتلا شده بودند، به طوری که این بیماری کشنده‌ترین فاجعه‌ی طبیعی سده‌ی بیستم شده بود. در سراسر جهان، شمار عظیمی از نیروهای ارتش در حال بازگشت از میادین جنگ جهانی اول بودند و سرعت و مقیاس سیستم حمل‌ونقل عمومی با شتاب هولناکی این بیماری را اشاعه می‌داد. قربانیان دچار خستگی مفرط و تب شدید می‌شدند همراه با سرفه‌های زجرآوری که سبب خونریزی داخلی در شُش‌ها می‌شد. میزان مرگ‌ومیرها سرسام‌آور بود، چون اقتصادهای فروپاشیده به‌واسطه‌ی جنگ نمی‌توانستند از عهده‌ی کنترل آن برآیند. از سویی، مرگ عزیزان برای خانواده‌هایی که سال‌ها جنگِ خانمان‌برانداز تباهشان کرده بود، جانگداز بود. آمار و ارقام دقیق، هرگز مشخص نشدند اما تصور می‌شود تا پایان سال ۱۹۱۹، این بیماری ۵۰۰ میلیون نفر را در سراسر جهان مبتلا کرده باشد که بیش از ۱۰۰ میلیون نفرشان (حدود ۶ درصد از جمعیت جهان) جانشان را از دست دادند.





۱۹۲۰
۱۹۲۱
۱۹۲۲
۱۹۲۳
۱۹۲۴
انقلاب مکزیک.... صص ۲۶ و ۲۷
قانون اساسی جدید و رئیس جمهور جدید به جنگ خاتمه می دهند.
حق رأی زنان... صص ۳۴ و ۳۵
برابری کامل سیاسی با مردان محقق می‌شود.
انقلاب روسیه... صص ۵۶ و ۵۷
پس از جنگ داخلی و مداخله‌ی خارجی‌ها، «بهشت کارگران» شکل می‌گیرد.
پیدایش پخش رادیویی
در سراسر جهان، رسانه‌ی جدیدی به عرصه می‌آید.
تورم عنان‌گسیخته‌ی آلمان
در آلمان شکست‌خورده، پول ارزش خود را از دست می‌دهد.
موسولینی فاشیسم را در ایتالیا پایه‌گذاری می‌کند
نخستین کشور بزرگ، تسلیم افراط‌گرایی دست‌راستی می‌شود.
دوره‌ی ممنوعیت تولید و فروش مشروبات الکلی... صص ۶۴ و ۶۵
پایبندی جدید اخلاقی صرفاً موجی از تبهکاری را در ایالات متحده رواج می‌دهد.
جنگ داخلی ایرلند..... صص ۶۸ و ۶۹
ایرلند به دو بخش تقسیم می‌شود و بسیاری احساس می‌کنند به آنها خیانت شده است.
ظهور استالین.... صص ۷۰ و ۷۱
استالین رقبایش را حذف می‌کند تا لنین بتواند یگانه حکمران اتحاد جماهیر شوروی شود.
کشف مقبره‌ی توت‌عنخ‌آمون .... صص ۷۲ و ۷۳
گنجینه‌ی پادشاه جوان، کشف قرن لقب می‌گیرد.
پیدایش ترکیه‌ی امروزی ... صص ۷۴ و ۷۵
پیروزی نظامی و هویت جدید، یک جمهوری جدید خلق می‌کند.

۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹

۱۹۲۹	۱۹۲۸	۱۹۲۷	۱۹۲۶	۱۹۲۵

در جست‌وجوی صلح پایدار
برنامه‌ها و معاهده‌ها می‌کوشند امور و مسائل اروپا را به صورت ماندگار حل‌وفصل کنند.

رکود بزرگ... صص ۷۸ و ۷۹
بازارهای بورس سرسام‌آور رشد می‌کنند و سپس براثر پیامدهای فاجعه‌بار جهانی سقوط می‌کنند.

ظهور نازی‌ها... صص ۸۶ و ۸۷
وقتی فاجعه‌ی اقتصادی پدیدار می‌شود، نیروهای ناشناخته در دموکراسی شکننده‌ی آلمان گرد هم می‌آیند.

لیندبرگ عرض اقیانوس اطلس را با هواپیما طی می‌کند
در قرن پرواز، یک قهرمان مسحورکننده‌ی جدید به عرصه می‌آید.

مبارزه‌ی گاندی علیه حکومت بریتانیا... صص ۸۲ و ۸۳
مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز برای آزادی هندوستان.

ناطق شدن فیلم‌ها انقلابی در سینما پدید می‌آورد
تکنولوژی، عصر کوتاه سینمای صامت را از جلوه می‌اندازد.

چین در جنگ... صص ۸۸ و ۸۹
ژاپن جاه‌طلب و حریص، به دنبال درانداختن امپراتوری در چین است.

تهاجم موسولینی به اتیوپی... صص ۹۲ و ۹۳
یکی از آخرین دولت‌های مستقل آفریقا تسلیم امپراتوری جدید روم می‌شود.

دوره‌ی ممنوعیت تولید و فروش مشروبات الکلی

۱۹۱۹ تا ۱۹۳۳

در ۱۹۱۹، ایالات متحده کوشید با هدف کاهش جرم و رفتارهای غیراخلاقی، مشروبات الکلی را ممنوع کند. با این حال، این «تجربه‌ی اصیل»، نامی که به آن معروف شد، یک ناکامی بزرگ بود. این قانون به نحو چشمگیری نقض می‌شد و گانگسترها و قاچاقچی‌ها دائماً مشروبات الکلی را در اختیار کلوب‌های جدید قرار می‌دادند.





۱۲ می ۱۹۱۹

تلاش برای ممنوعیت

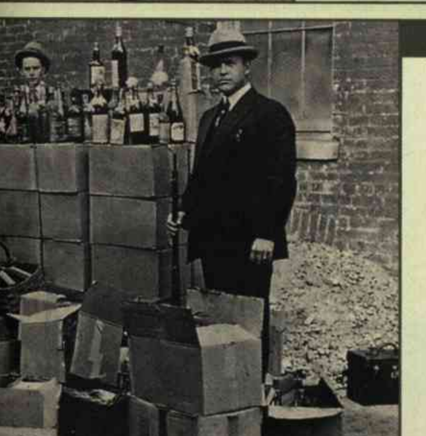
وقتی نواحی صنعتی شهری گسترش یافتند، جامعه‌ی آمریکا به تدریج دگرگون شد. الکلیسم در شرف ظهور بود و جنبش ممنوعیت تولید و مصرف مشروبات الکلی، به‌مثابه کوششی برای مبارزه با آسیب‌های اجتماعیِ میگساری مفرط سربرآورد. یکی از مدافعان فوق‌العاده سرسخت کشیشی بود به نام بیلی ساندی[1] که موعظه‌های پرشورش هم حمایت به همراه آورد و هم تمسخر.



۱۶ مارس ۱۹۲۱

پیدایش مشروب‌فروشی‌های غیرمجاز

طولی نکشید که مردم از قانون ممنوعیت خسته شدند. مشروب‌فروشی‌های غیرمجاز، یا پاتوق‌های غیرقانونی مشروب‌خواری و به تبع آن، خرید و فروش پرجنب‌وجوش، در اغلب محلات همچون قارچ سربرآورد. بسیاری از این پاتوق‌ها حتی مخفی هم نبودند، چون رشوه به پلیس عادی شده بود. در خلال دوره‌ی ممنوعیت، فقط در شهر نیویورک حدود ۳۰ هزار مشروب‌فروشی غیرمجاز افتتاح شدند.



۲۵ آوریل ۱۹۲۳

اجرای قانون ممنوعیت

مأموران فدرالِ مسئول اجرای قانون ممنوعیت، مرتب به مشروب‌فروشی‌های غیرمجاز یورش می‌بردند و هم مالکان و هم مشتریان را دستگیر می‌کردند. اما پلیس‌های فاسد اغلب از قبل به گردانندگان پاتوق‌ها درباره‌ی این یورش‌ها خبر می‌دادند. به‌علاوه، وقتی یک مشروب‌فروشی غیرمجاز تعطیل می‌شد، طولی نمی‌کشید پاتوق دیگری جایش پدیدار می‌شد.



۶ ژوئن ۱۹۲۵

آبجوسازی خانگی

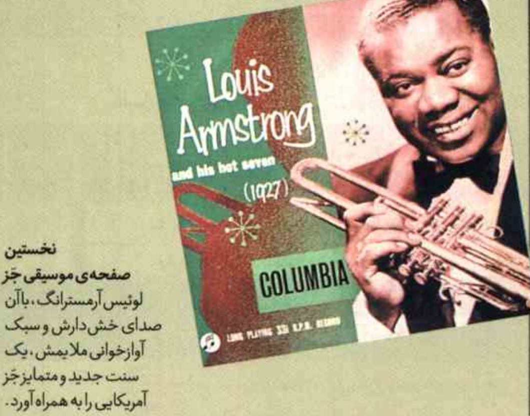
همزمان که قانون ممنوعیت اجرایی شد، تأمین‌کنندگان غیرقانونی مشروبات الکلی به سراغ جایگزین‌های دیگر رفتند. مون‌شاین[2] - یا مشروب قاچاق عمل‌آمده در منزل- را از گیاهان و تکه‌های چوب تولید می‌کردند. ویسکی ذرت و جینِ «عمل‌آمده در وان حمام»، منجر به افزایش مرگ‌ومیرهای مرتبط با مشروبات الکلی شد. مقامات کوشیدند تا جلوی گسترش کارگاه‌های آبجوسازی خانگی را بگیرند، اما چندان موفق نبودند.



۱۴ فوریه‌ی ۱۹۲۹

جنگ گانگسترها

دارودسته‌های قاچاقچی و اتحادیه‌های تبهکاری که مشروب موردنیاز میخانه‌های مخفی را تأمین می‌کردند اغلب به درگیری مسلحانه متوسل می‌شدند. آلفونسو «آل» کاپون[3]، معروف به «صورت‌زخمی»، اهل شیکاگو، معروف‌ترین گانگستر این عصر بود. چنان که مشهور است او طی ماجرایی که به «کشتار روز سنت‌ولنتاین»[4] معروف شد، هفت تن از رقبای خود را به قتل رساند.



نخستین صفحه‌ی موسیقی جز

لوئیس آرمسترانگ، باآن صدای خش‌دارش و سبک آوازخوانی ملایمش، یک سنت جدید و متمایزِ جز آمریکایی را به همراه آورد.

۲۶ فوریه‌ی ۱۹۲۶

عصر جَز

سده‌ی پرجنب‌وجوش بیستم با ممنوعیت مشروبات الکلی آغاز شد، اما مردم مصمم بودند خوش بگذرانند. مشروب‌فروشی‌های غیرمجاز به گروه‌های موسیقی نیاز داشتند تا برای مشتریانشان بنوازند. از این رو، بیش‌تر نوازندگان جَز آن عصر به‌آسانی شغل می‌یافتند.

1.Billy Sunday
2.Moonshine
3.Alphonse Al Capone
4.The Saint Valentine›s Day Massacre

۲۸ اکتبر ۱۹۱۹

ممنوعیت آغاز می‌شود

بیلی ساندی و مبارزان همفکرش، با تصویب «قانون منع فروش مشروبات الکلی»[1] به هدفشان دست یافتند، به‌رغم آن‌که رئیس جمهور ویلسون مخالف این قانون بود. این قانون تولید، خرید و فروش و تأمین هر گونه نوشیدنی حاوی بیش از نیم درصد الکل را قدغن کرد. نبرد بر سر مشروبات الکلی آغاز شده بود.

۱ فوریه‌ی ۱۹۲۱

نابود کردن مشروبات

در ابتدا، نمایندگان قضایی، با ذوق و شوق پی‌گیر اجرای این قانون بودند و همه جا از خانه‌ها تا میخانه‌ها را برای یافتن مشروبات الکلی غیرمجاز زیرورو می‌کردند. آنها بسیاری از بشکه‌های مشروبات را تا قطره‌ی آخر در فاضلاب می‌ریختند.



قانون ممنوعیت چیزی جز دردسر به همراه نیاورده است.

ال کاپون، گانگستر معروف



۱۳ نوامبر ۱۹۲۵

جریان قانون با لباس مبدل

برای قانون ممنوعیت تقریباً ناممکن ... د. دو مأمور نیویورکی به نام‌های ... ی آینستاین[2] و مو اسمیت[3]، در طول ... رش‌هایشان تغییر قیافه می‌دادند؛ ... ک بار با هیبت زن و بار دیگر با لباس ... دانه. رکوردشان ۴ هزار و ۳۹۲ مورد ... ستگیری و توقیف ۵ میلیون بطری ... شروب، گواهی است بر این‌که خود را ... ف این کار کرده بودند. آنها از دریافت ... شوه هم امتناع می‌کردند.

۲۶ ژانویه‌ی ۱۹۲۶

اختفای مشروبات الکلی

بسیاری، این قانون را با حمل فلاسک‌های مشروب غیرمجاز و ابداع متدهای نوآورانه‌ی قاچاق مشروبات الکلی نادیده می‌گرفتند. اصطلاح «جاسازی مشروب»[4] به عمل اختفای بطری‌های مشروب درون پوتین‌ها اشاره می‌کرد. زنان می‌توانستند فلاسک‌ها را با تسمه میان پاها، زیر دامن‌ها یا در پالتوهایشان پنهان کنند.

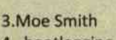




اختفای مشروب غیرمجاز

در خلال دوره‌ی ممنوعیت، مشروب قوی بسیار پرطرفدار بود، چون در میزان کمی از نوشیدنی درصد بالایی از الکل داشت. این ست بطری و گیلاس را هوشمندانه در این وزنه‌ی ورزشی مخفی کرده‌اند.

۳۱ اکتبر ۱۹۳۱



وضعیت تغییر می‌کند

در دهه‌ی ۱۹۳۰، آمریکا در گرداب «رکود بزرگ» فرو رفت. مردم دنبال آرامش می‌گشتند و از این ممنوعیت نسنجیده بیزار بودند. شورش در هوا منتشر بود. چند شهر بزرگ، راهپیمایی «ما آبجو می‌خواهیم» راه انداختند و برای لغو این قانون فشار آوردند.

۱ آوریل ۱۹۳۳

پایان ممنوعیت

قانون ممنوعیت در سال ۱۹۳۳ متوقف شد. این قانون یک تجربه‌ی اجتماعی شکست خورده به حساب می‌آمد، اجرایش بسیار دشوار بود و بستری برای درآمدزایی گانگسترها فراهم کرده بود. فرانکلین روزولت برای ریاست جمهوری کاندید شد و وعده داد که موضوع مشروبات الکلی را قانونی می‌کند. او به همراه چندین پرونده در مورد «آبجوی قانونی» به کاخ سفید راه یافت.



1.Volstead Act
2.Izzy Einstein
3.Moe Smith
4. bootlegging

قرن هنر

تغییرات بی‌شمار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی سده‌ی بیستم، بیان هنری را به‌کلی دگرگون کردند. در ۱۹۰۰، پاریس پایتخت هنری جهان به شمار می‌آمد. امپرسیونیست‌های فرانسوی به جای فرمالیسم سنتیِ محافل آکادمیک، اولویت را به «نور» و «حرکت» دادند. آثار آنها را آثاری انقلابی دانستند، اما این تنها نخستین موج از مجموعه‌ی گسترده‌ی تغییرات نظریه و عمل در حوزه‌ی هنر بود. تا پایان این سده، هنر دیگر به فرم‌های سنتی منحصر نماند و شیوه‌های جدید و شگفت‌انگیزی دَر بیان هنری خلق شدند.



«شهر به پا می‌خیزد» (۱۹۱۰)
این تابلو اثر امبرتو بوچّونی[12] اشتغال ذهنی فوتوریست‌های ایتالیایی را در مورد سرعت بازتاب می‌دهد.

۱۹۰۰ تا ۱۹۱۵

نخستین چالش بزرگ امپرسونیست‌ها را کوبیسم خلق کرد که پابلو پیکاسو و ژرژ براک[1] شخصیت‌های پیشگام آن بودند. این سبک نقاشی رادیکال، تمام سنت‌های پیشین در مورد پرسپکتیو را نادیده می‌گرفت و سوژه را همزمان از چندین نقطه‌ی دید به تصویر می‌کشید. کوبیسم الهام‌بخش بسیاری از دیگر جنبش‌ها شد، از جمله فوتوریسم[2] و سوررئالیسم[3]. این سبک همچنین به پیدایش شیوه‌ی آبستراکسیون ناب

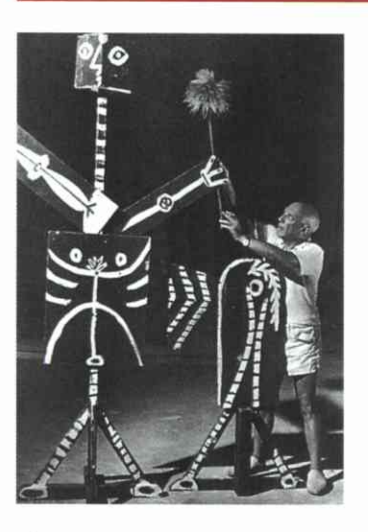
کازیمیر مالویچ[4] و پیت موندریان[5] انجامید که در آثارشان به جای اشیا، احساسات را به تصویر می‌کشیدند. حدود همین دوره، آنری ماتیس[6] و آندره دورن[7] (معروف به نماینده‌ی فوویسم[8] یا «جانور وحشی»)، داشتند در تابلوهایشان رنگ‌های تُند و روشن به کار می‌بردند. آنها معتقد بودند که رنگ باید احساسات هنرمند در مورد سوژه را بازتاب دهد، نه این‌که صرفاً توصیف‌گر آن باشد. آثار این دو هنرمند، تأثیر بزرگی بر اکسپرسیونیست‌های آلمانی گذاشتند، از جمله واسیلی کاندینسکی[9] و پل کِلی[10].

۲۵ هزار

تعداد تقریبی آثار هنری که پیکاسو در سراسر عمرش خلق کرد، از جمله ۱۳ هزار و ۵۰۰ تابلوی نقاشی، سرامیک، تصویر چاپی و مجسمه.

۱۹۱۵ تا ۱۹۴۵

گروهی از نویسندگان و هنرمندان، موسوم به «دادائیست»[11] ها، به هراس‌های جنگ جهانی اول واکنش نشان دادند و به شوک‌های روانی و برانگیختن احساسات پرداختند. آثار ضد جنگ آنها که تشکیل شده بود از کلاژها، مونتاژها و



«سناتور چوبی» (۱۹۵۵)
آثار کوبیستی پابلو پیکاسو، او را به یکی از تأثیرگذارترین هنرمندان سده‌ی بیستم مبدل کرد.

مجسمه‌های متحرک، بعدها در ادامه‌ی این سده بسیار تأثیرگذار از کار درآمدند. سوررئالیسم که در دهه‌ی ۱۹۲۰ سربرآورد، تا اندازه‌ای در نفی یأس و بدبینی دادائیسم بود. هدف سوررئالیسم، آزادسازی تخیل هنرمندان از طریق به‌کارگیری ذهن ناخودآگاه بود تا واقعیات برتر (فرا-واقعیت) را کشف کند.

دهه‌ی ۱۹۱۰

جنبش ضد هنر

در ۱۹۱۷، مارسل دوشامپ[13] به عنوان نمونه‌ای از هنر «معمولی»، آبریزگاهی چینی به نام «چشمه» را در یک نمایشگاه در معرض دید گذاشت. این اثر یک تودهنی به هنر سنتی به حساب می‌آمد.



دهه‌ی ۱۹۳۰

آثار سوررئالیستی

سالوادور دالی، هنرمند سورئالیست اسپانیایی، اندیشه‌های فروید در مورد ذهن ناخودآگاه را از طریق نقاشی، مجسمه، عکاسی و سینما کاوید. او یک خودتبلیغاتچی افراطی بود که به خاطر رفتار خودنمایانه‌اش مشهور شد.



دهه‌ی ۱۹۴۰

نقاشی کنشی

جکسون پولاک معتقد بود یک تابلوی نقاشی حیات خاص خود را دارد که از خلال فرایند آفرینندگی پدید می‌آید. او تابلوهایش را از طریق پاشیدن رنگ روی بوم پدید می‌آورد.



1.Georges Braque
2.Futurism
3.Surrealism
4.Kazimir Malevich
5.Piet Mondriaan
6.Henri Matisse
7.André Derain
8.Fauvism
9.Wassily Kandinsky
10.Paul Klee
11.Dadaist
12.Umberto Boccioni
13.Marcel Duchamp

۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰

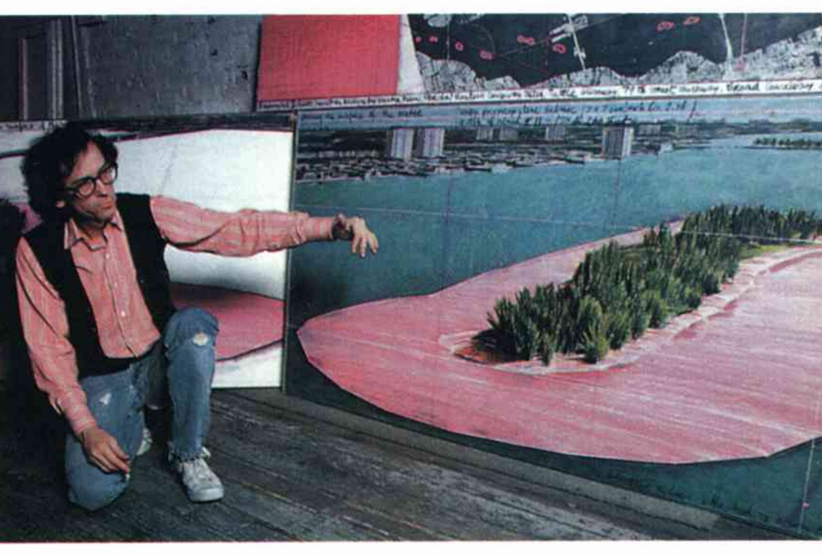
در اتحاد جماهیر شوروی، هنر در سیطره‌ی رئالیسم سوسیالیستی بود که عبارت بودند از آثار تأییدشده از سوی مقامات حکومتی که از طبقه‌ی کارگر تمجید می‌کردند. برعکس، پس از ۱۹۴۵ اکسپرسیونیسم انتزاعی بر هنر مدرن غربی سیطره یافت و در نیویورک و در میان گروهی از نقاشان از جمله جکسون پولاک[1] و مارک روتکو[2] ظهور کرد. هدف این سبک به‌شدت آنارشیستی و عاطفی، تجسم فراگردهای احساسی از طریق عملِ نقاشی بود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰، یک جنبش مخالف در قالب «پاپ آرت»[3] پدید آمد که با تصاویر اسطوره‌ای رسانه‌های گروهی نظیر بازیگران مشهور سینما و لوگوی تبلیغاتی بازی می‌کرد و می‌کوشید مرزهای میان هنر والا[4] و فرهنگ مردمی[5] را محو کند.

۱۹۶۰ تا کنون

از دهه‌ی ۱۹۶۰، هنر مفهومی[6] مورد توجه قرار گرفت. هنرمندان برای کار روی فُرم یا متریال موردنظرشان خود را آزاد دیدند و مفهوم آثارشان بر ملاحظات زیبایی‌شناسانه برتری و ارجحیت یافت. آثار هنری از لاشه‌ی حیوانات، مدفوع و یا خون ساخته شدند تا واکنش فطری بیننده را برانگیزانند. همزمان، هنرمندانی چون فرانسیس بیکن[7] و لوسین فروید[8] کار روی نقاشی و بوم را ادامه دادند. تا پایان سده‌ی بیستم، مفهوم «هنر» بسط یافت و همه‌چیز از تجربیات دیجیتال تا گرافیتی‌های خیابانی را دربرگرفت و تنوع بی‌نظیری از فُرم‌ها و پیام‌ها را خلق کرد.



هنرخیابانی
مجموعه‌ی «رد داگ»[9] اثر کیت هرینگ[10]، ملهم از فرهنگ خیابانی نیویورک در دهه‌ی ۱۹۸۰ بود.



«جزایر محصور» (۱۹۸۳)
دو هنرمند به نام‌های کریستو و ژان کلود برای این اینستالیشن (اثر نمایشی)، با پارچه‌هایی به رنگ صورتی یازده جزیره در فلوریدا را محصور کردند.



> هیچ نوع **هنر انتزاعی نداریم**. ابتدا باید از چیزی شروع کنید. سپس می‌توانید تمام نشانه‌های **واقعیت** را **محو** کنید.

پابلو پیکاسو، ۱۹۳۴

دهه‌ی ۱۹۵۰

مجسمه‌ی فیگوراتیو
تندیس‌های برنزی باریک و درازی که آلبرتو جاکومتی[11]، هنرمند سوررئالیست سوییسی، در دهه‌ی ۱۹۵۰ خلق کرد، تنهایی و انزوای تجربه‌ی بشری را بازتاب می‌داد.



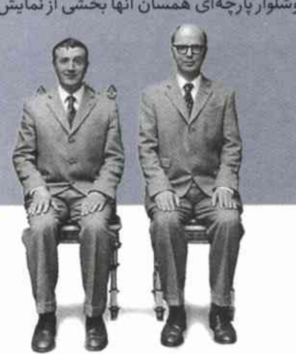
دهه‌ی ۱۹۶۰

پاپ آرت
آثار چاپ سیلک اندی وارهول[12] مبدل به شمایل پاپ آرت شد که در آنها از تصاویری از فرهنگ مردمی و تبلیغات (مثل غذاهای کنسروی و کامیک بوک‌ها) به عنوان زیربنای هنر استفاده می‌شد.



دهه‌ی ۱۹۷۰

هنر نمایشی
گیلبرت و جورج که به عنوان دانشجوی هنر با هم آشنا شدند، متأثر از هنر مفهومی خود را «مجسمه‌های زنده» نامیدند. کت‌وشلوار پارچه‌ای همسان آنها بخشی از نمایش بود.



1. Jackson Pollock
2. Mark Rothko
3. Pop Art
4. High art
5. Popular culture
6. Conceptual art
7. Francis Bacon
8. Lucian Michael Freud
9. Red Dog
10. Keith Haring
11. Alberto Giacometti
12. Andy Warhol

جنگ داخلی ایرلند

۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳

در ۱۹۱۹، شین‌فن، حزب ملی‌گرای ایرلند، با تشکیل جمهوری مستقل ایرلند از حکومت بریتانیا اعلام استقلال کرد. این رویداد با یک جنگ ناگوار استقلال همراه شد که بین شبه‌نظامیان «ارتش جمهوری خواه ایرلند» و سربازان اعزامی بریتانیا در گرفت که برای سرکوب استقلال‌طلبان به این کشور اعزام شده بودند. این جنگ در جولای ۱۹۲۱ به پایان رسید، اما در عرض چند ماه یک جنگ خونین داخلی میان خودِ ایرلندی‌ها درگرفت که این کشور را تجزیه کرد.

۲۱ ژانویه‌ی ۱۹۱۹

تقسیم ایرلند

جمهوری‌خواهان ایرلند به رهبری شین‌فن[1] بیانیه‌ای صادر کردند و خواستار استقلال کل ایرلند شدند. با این حال، هواداران اتحاد ایرلند که در شش شهر بزرگ پروتستان‌نشین در شمال ایرلند زندگی می‌کردند، به دنبال حفظ اتحاد با بریتانیا بودند. جنگ بین «ارتش جمهوری خواه ایرلند»[2] از یک سو و نیروهای بریتانیایی و حامیانش در سوی دیگر درگرفت.



۶ دسامبر ۱۹۲۱

تأسیس یک دولت آزاد

پس از آتش‌بس، بر سر «معاهده‌ی انگلستان- ایرلند»[3] توافق به عمل آمد و دولت آزاد ایرلند به عنوان یک قلمرو خودمختار درون امپراتوری بریتانیا تأسیس شد. آرتور گریفیتس[4] و مایکل کالینز[5]، رهبران شین‌فن، هدایت هیأت مذاکره‌کننده‌ی ایرلندی را برعهده داشتند. با این حال، از نظر برخی جمهوری‌خواهان، این معاهده همه‌ی مطالبات را محقق نکرد.



۱۲ فوریه‌ی ۱۹۲۲

حمله به معاهده

دِوالرا[6]، از مخالفان بلندپایه، طی یک سری سخنرانی این معاهده را خیانت به استقلال دانست و بندهایی را که به نظر می‌رسید محتوایشان از سیطره‌ی بریتانیا حمایت می‌کند برجسته کرد، به‌خصوص عبارتی را که اعضای پارلمان ایرلند را موظف می‌کرد تا برای وفاداری به تاج‌وتخت بریتانیا سوگند یاد کنند.



۱۴ آوریل ۱۹۲۲

فور کورتس به تصرف درمی‌آید

جمهوری‌خواهان تهدید کردند که اقدامات خشونت‌بارشان را از سر خواهند گرفت. گروهی کوچک متشکل از ۲۰۰ سرباز ارتش جمهوری‌خواه ایرلند به فرماندهی رُوری اوکانر[7]، فور کورتس را به تصرف درآوردند که ساختمانی در مرکز دوبلین و محل استقرار دادگاه‌های قضایی ایرلند بود.

۲۸ آگوست ۱۹۲۲

مراسم تدفین مایکل کالینز

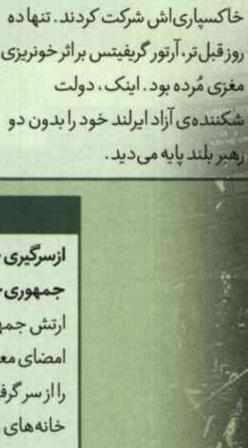
وقتی خشونت‌ها از سرگرفته شد، مایکل کالینز در یک کمین‌گاه در کانتی‌کُرک[8] به دست نیروهای جمهوری‌خواه مخالف معاهده به قتل رسید. بیش از ۵۰۰ هزار نفر در مراسم خاکسپاری‌اش شرکت کردند. تنها ده روز قبل‌تر، آرتور گریفیتس بر اثر خونریزی مغزی مُرده بود. اینک، دولت شکننده‌ی آزاد ایرلند خود را بدون دو رهبر بلندپایه می‌دید.



۲۴ می ۱۹۲۳

ازسرگیری خرابکاری‌های مسلحانه‌ی ارتش جمهوری‌خواه ایرلند

ارتش جمهوری‌خواه ایرلند در مخالفت با امضای معاهده، تاکتیک‌های پارتیزانی خود را از سر گرفت و خطوط راه‌آهن را منفجر کرد و خانه‌های هواداران دولت آزاد ایرلند را به آتش کشید. دولت آزاد، با برپایی محاکم نظامی و اعدام فوری به این اقدام واکنش داد. با این حال، نیروهای نظامی مخالف امضای معاهده، نتوانستند حمایت مردمی وسیعی کسب کنند و این کارزار تا بهار با شکست کامل روبه‌رو شد.



1.Sinn Fenn
2.Irish Repubican Army (IRA)
3.Anglo-Irish Treaty
4.Arthur Griffiths
5.Michael Collins
6.De Valera
7.Rory O'Conner
8.County Cork



۱۴ اکتبر ۱۹۲۰

بریتانیا

جمهوری خواه ایرلند از تاکتیک های پارتیزانی استفاده می‌کرد. آنها نیروهای بریتانیایی را ترور می‌کردند ب به آنها حمله می‌کردند. بریتانیا و حامیانشان با قساوت واکنش نشان می‌دادند. سربازان اعزامی ا به خاطر حملات تلافی جویانه‌شان در قبال غیرنظامیان بسیار معروف بودند.



۹ جولای ۱۹۲۱

توافق بر سر آتش بس

سرانجام، دو طرف از کشمکش‌های خونین خسته شدند و با صلح موافقت کردند. وقتی ایمون دِوالرا، رئیس جمهور جمهوری ایرلند و آرتور گریفیتس، رهبر شین فن، برای امضای آتش‌بس با دولت بریتانیا به دوبلین آمدند، جمعیت کثیری از مردم در این شهر جمع شدند.

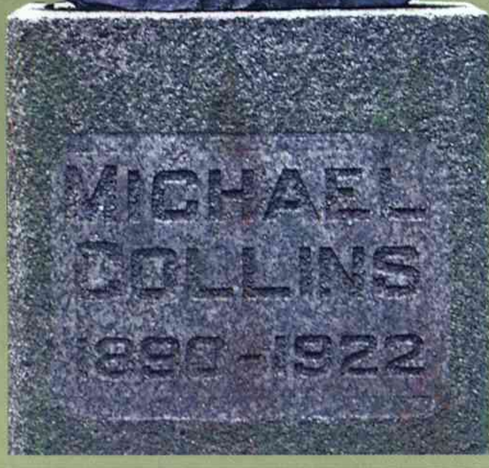


> بگذارید مطلبی برایتان بگویم؛ امروز صبح زود من حکم مرگ خودم را امضا کردم.
>
> مایکل کالینز، سیاستمدار ایرلندی، درباره‌ی معاهده‌ی انگلستان ـ ایرلند، ۱۹۲۱



تندیس یادبود

تندیس یادبود مایکل کالینز در مِرین اسکوئر[2] در دوبلین ایرلند نصب شده است.



۲۸ ژوئن ۱۹۲۲

جنگ داخلی آغاز می‌شود

کالینز در پی فشار بریتانیا برای اخراج سربازان ارتش جمهوری خواه ایرلند، دستور بمباران «فور کورتس»[1] [ساختمان دادگاه عالی ایرلند و مقر استقرار جمهوری خواهان] را صادر کرد. واکنش‌ها سبب تشنج اوضاع شد. درگیری‌های خیابانی در دوبلین هشت روز به طول انجامید تا این‌که ارتش دولت آزاد ایرلند کنترل اوضاع را در دست گرفت. سپس دامنه‌ی درگیری‌ها به شمال و جنوب ایرلند کشیده شد.



۱۵ آگوست ۱۹۲۳

دِوالرا به زندان می‌افتد

جنگ داخلی زخم‌های عمیقی به جا گذاشت. حدود ۵ هزار نفر کشته شدند. این میزان دو برابر تعداد کشته‌های جنگ با بریتانیا بود. ایمون دِوالرا به همراه هزاران نفر از مبارزان مخالف معاهده دستگیر شدند. رؤیای شین فن برای یک ایرلند کاملاً مستقل تا ۱۹۳۷ محقق نشد.

1.Four Courts
2.Merrion Square



ظهور استالین

۱۹۱۷ تا ۱۹۳۹

ژوزف استالین با نام یوسیف ویسارینویچ جوگاشویلی[1] از پدری پینه‌دوز اهل گرجستان به دنیا آمد. تا اواسط دهه‌ی ۱۹۲۰، او یکی از قدرتمندترین مردان جهان و رهبر اتحاد جماهیر شوروی شد. روی کار آمدن سریع او به قدرت، مبتنی بود بر پروپاگاندای ماهرانه و یک عزم مصمم برای سرکوب رقبای سیاسی‌اش با توسل به هر ابزاری که لازم می‌دید. از نظر بسیاری از مردم معمولی روسیه، دوره‌ی حکومت استالین یک مصیبت بود. سیاست‌های اقتصادی‌اش به قحطی گسترده‌ای انجامید و هوس‌های پارانویایی‌اش در حوزه‌ی سیاست میلیون‌ها کشته و زندانی و تبعیدی برجا گذاشت. با این اوصاف، تبحر و هوشمندی‌اش در دستکاری افکار عمومی از او یک قهرمان در اذهان مردم ساخت و سینه‌چاک‌های شخصیتش دهه‌ها پایدار ماندند.



۱۹۲۴

تدفین لنین

با مرگ لنین، در سراسر اتحاد جماهیر شوروی عزای عمومی گسترده‌ای حاکم شد. در جریان کشمکش‌های پس از مرگ لنین بر سر قدرت، استالین وصیت‌نامه‌ی لنین را پنهان ساخت و در مبارزه‌اش برای در اختیار گرفتن قدرت شروع به جمع‌آوری هم‌پیمان کرد. مهم‌ترین رقیبش لئون تروتسکی بود که فرماندهی ارتش سرخ را در جریان جنگ داخلی برعهده داشت. استالین برای بی‌اعتبار کردن او نقشه کشید.



۱۹۲۷

حذف تروتسکی

دسیسه‌های سیاسی و ماهرانه‌ی استالین، تروتسکی و حامیانش را در حزب کمونیست شوروی به حاشیه راند. در ۱۹۲۷، تروتسکی از حزب اخراج و پس از آن به اجبار تبعید شد. اعضای خانواده‌اش را به قتل رساندند یا به زندان انداختند و خودِ او نیز سرانجام در مکزیکوسیتی به دست یک مأمور روس به قتل رسید.



۱۹۳۵

قهرمان طبقه‌ی کارگر

استالین برنامه پنج‌ساله‌ی خود را پی گرفت. ماشین تبلیغاتی‌اش داستان‌های موفقیت‌آمیزی در مورد این برنامه تولید می‌کرد. می‌گفتند الکسی استاخانوف[2] معدن‌چی رکورد استخراج ۱۰۲ تُن زغال‌سنگ را تنها ظرف شش ساعت ثبت کرده که ۱۴ برابر سهمیه‌اش بوده است. استاخانوف به یک قهرمان ملی تبدیل شد و دولتمردان از کارگران همقطارش مصرانه می‌خواستند تا سعی و جهد او را سرمشق خود قرار دهند.



۱۹۳۲

یک قحطی ساخت بشر

«کشاورزی اشتراکی» یک ناکامی تراژیک از کار درآمد. غلاتی را که در زمین‌های زراعی اشتراکی کشت می‌شدند، به عنوان سهمیه‌ی دولت برمی‌داشتند و هیچ غله‌ای برای دهقان‌های کارگر باقی نمی‌گذاشتند. بهره‌وری به نحو چشمگیری پایین آمد و اوکراین، مهم‌ترین ناحیه‌ی کشت غلات اتحاد جماهیر شوروی، دچار قحطی ویرانگری شد که طی آن میلیون‌ها نفر تلف شدند.



۱۹۳۹

حذف از عکس‌ها

آنهایی که مورد غضب واقع شدند، صرفاً کشته نشدند، بلکه از صحنه‌ی تاریخ محو شدند. نیکولای یژوف[3]، یکی از رؤسای پلیس مخفی بود که به خاطر شیوه‌های وحشیانه‌ی بازجویی‌هایش پرآوازه بود. وقتی او مورد غضب واقع شد، استالین دستور داد تصویرش را از عکس‌های رسمی حذف کنند و همه‌ی سوابق دوستی‌شان را نابود سازند.

1.Joseb Besarionis Dze Jugashvili
2. Alexey Stakhanov
3.Nikolai Yezhov

۱۹۱۷

وادار وفادار حزب

الیت‌های انقلابی استالین سبب شد
لت تزاری چهار بار به سیبری تبعیدش
. او در کسوت سردبیر «پرودا»[1]،
رنامه‌ی حزب کمونیست، در جریان
قلاب اکتبر» از لنین حمایت کرد و
ن با انتصاب او به سمت دبیرکل حزب
ونیست این کارش را تلافی کرد؛ پُستی که
تالین هرگز واگذارش نکرد.

۱۹۲۲



استالین و لنین

در خلال آخرین بیماری لنین، استالین بارها برای ملاقات به کلبه‌ی ییلاقی‌اش رفت. لنین شروع کرد به ترسیدن از استالین که داشت از سمت دبیرکلی حزب برای ایجاد یک پایگاه شخصی قدرت استفاده می‌کرد. لنین در آخرین وصیت‌نامه‌اش نوشت فرد دیگری باید به سمت دبیرکلی انتخاب شود.

جنگ واژگان

روی این پوستر تبلیغاتی نوشته شده: «موفقیت برنامه‌ی پنج ساله مشتی است بر دهان سرمایه‌داری.»

۱۹۲۸

برنامه‌ی پنج ساله

استالین که یگانه حاکم شوروی بود، برنامه‌ی پنج ساله‌ای را آغاز کرد که کارزاری برای تقویت صنعت شوروی بود. به کارگران کارخانه‌ها اهداف جاه‌طلبانه‌ی روزانه برای تولید می‌دادند و کارگرانی که نمی‌توانستند به میزان تولید موردنظر برسند در ملأعام توبیخ و تحقیر می‌شدند.

۱۹۲۹

هپیمایی به سمت زمین‌های زراعی

ین‌های زراعی اشتراکی انبوهی به وجود آمدند. این اراضی را از کولاک‌ها[2] هقان‌های متمول زمین‌دار- گرفتند و پنج میلیون نفر از آنها را به اردوگاه‌های ر اجباری تبعید کردند.



ندیشه قدرتمندتر از سلاح است.

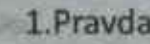
ژوزف استالین، ۱۹۴۲



۱۹۳۸

پاکسازی بزرگ

استالین از بیم مخالفانش کارزاری را برای نابودی دشمنان سیاسی‌اش -چه واقعی و چه خیالی- آغاز کرد. دگراندیش‌های مظنون را دستگیر و شکنجه کردند. برخی از قربانیان را مجبور کردند تا در دادگاه‌های نمایشی در مسکو رسماً اعلام کنند که مجرم‌اند. در این پاکسازی سیاسی بیش از ۷۰۰ هزار نفر کشته شدند.



1.Pravda
2.Kulaks

کشف مقبره‌ی توت‌عنخ‌آمون

۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴

در آستانه‌ی ورود به سده‌ی بیستم، بسیاری از باستان‌شناسان معتقد بودند که گورستان فراعنه‌ی مصر باستان موسوم به «دره‌ی پادشاهان»، دیگر اسرار نامکشوف ندارد. با این حال، هوارد کارتر، باستان‌شناس بریتانیایی، مأموریت مادام‌العمری را برای یافتن مقبره‌ی فرعون جوانی به نام توت‌عنخ‌آمون آغاز کرد. او مطمئن بود که این فرعون جایی زیر یک صخره‌ی آهکی با قدمتی چند هزارساله آرمیده است.

هوارد کارتر

هوارد کارتر[1]، باستان‌شناس بریتانیایی، از ۱۹۱۴ به دنبال کشف مقبره‌ی توت‌عنخ‌آمون بود، اما تا آن مقطع توفیق چندانی نیافته بود.

۲۳ نوامبر ۱۹۲۲

کارنارون از سایت بازدید می‌کند

کارنارون[2] به همراه دخترش، بانو اِولین هربرت[3]، بلافاصله به مصر سفر کرد. درِ مهروموم‌شده‌ی ورودی را گشودند. دالانی پدیدار شد که به درِ مهروموم‌شده‌ی دیگری منتهی می‌شد که رویش نقش و نشان سلطنتی توت‌عنخ‌آمون[4] مشخص بود. کارتر در حالی که کارنارون کنارش ایستاده بود، از میان درِ دوم عبور کرد.



> با دستانی لرزان شکاف کوچکی ایجاد کردم... طلا- همه جا سرشار از تلألو طلا بود.



هوارد کارتر، شرح گشودن مقبره، ۲۶ نوامبر ۱۹۲۲

۳ نوامبر ۱۹۲۴

مومیایی پدیدار می‌شود

بیش از یک سال طول کشید تا کارتر دو لایه‌ی بیرونی تابوت سنگی را باز و مستند کند. وقتی سرانجام او تابوت سوم را گشود، با جسد مومیایی‌شده‌ی توت‌عنخ‌آمون روبه‌رو شد که پوشیده از طلسم‌ها و جواهرات بود. مومیایی را آرام بیرون آوردند، اندازه گرفتند و از آن عکاسی کردند و سپس دوباره مثل قبل باندپیچی کردند و درون تابوت قرار دادند.



نقاب خاکسپاری

نقاب باشکوه تدفین توت‌عنخ‌آمون که درون تابوت سنگی‌اش کشف شد، از دو لایه طلای چکش‌خورده ساخته و با سنگ‌های نیمه‌قیمتی خاتم‌کاری شده بود. وزن این نقاب ۱۰ کیلوگرم بود.

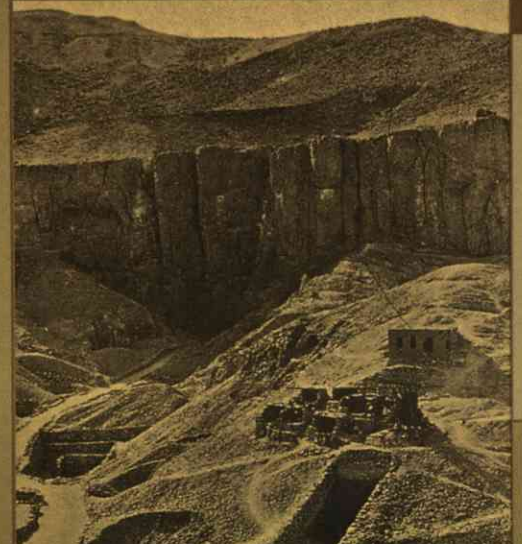
1. Howard Carter
2.Carnarvon
3.Lady Evelin Herbert
4.Tutankhamun

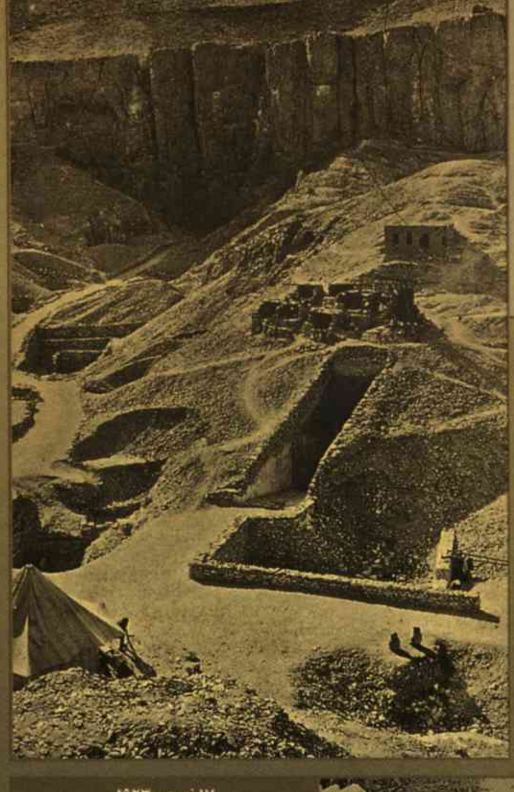


۹ ژانویه‌ی ۱۹۲۳

معامله

طولی نکشید که توجه رسانه‌ها در کار گروه اختلال به وجود آورد. کارنارون بر سر معامله‌ای انحصاری با روزنامه‌ی «تایمز» به توافق رسید؛ روزنامه‌ای که خبرنگارانش بیش از دیگران مزاحم بودند. با این حال، این اتفاق سبب درآمدزایی بیش‌تری هم شد و کارتر را قادر ساخت تیمی از متخصصان موزه گرد آورد و در مجاور مقبره‌ی خالی سِتی دوم[1]، یک لابراتوار صحرایی راه بیندازد.





۴ نوامبر ۱۹۲۲

کار حفاری و کاوش

پس از هفت سال کار بی‌ثمر در «دره‌ی پادشاهان»، لُرد کارنارون، ولی‌نعمت و حامی کارتر، تهدید کرد که از این پروژه کنار خواهد کشید. او برای پیدا کردن مقبره‌ی فرعون جوان تنها سه ماه دیگر فرصت داد. وقتی تیم کارتر در کلبه‌های کارگران در مقر مقبره‌ی رامسس ششم[2] سردرگم دور خود می‌چرخیدند، شانس به کارتر روی خوش نشان داد. حفاری‌ها یک پلکان ۱۶ تایی را نمایاند که به یک در ورودی روی دیواری محصور منتهی می‌شد. این در با مهروموم گورستان‌های سلطنتی لاک و مهر شده بود.

۲۷ نوامبر ۱۹۲۲

کشف پیش‌تالار

وقتی حفره‌ی روی درِ دوم بزرگ‌تر شد، کارتر توانست به دقت درون تالار را نگاه کند. او، با شمع کوچکی در دست، از دیدن پیش‌تالاری مملو از گنجینه‌ها مبهوت مانده بود. اسباب و وسایل طلا، ارابه‌های جنگی شکسته و اشیای زیبا روی کف زمین پخش‌وپلا بودند. این جا، یکی از چهار اتاق پیش‌تالار بود و اکتشاف قرن لقب گرفت.

۳۰ نوامبر ۱۹۲۲

هجوم انبوه گردشگرها به سایت

وقتی خبر این اکتشاف به مطبوعات رسید، گردشگرهای مشتاق فوج‌فوج به سمت این منطقه سرازیر شدند تا برای لحظه‌ای شیء کشف‌شده را ببینند. افراد کارتر مجبور بودند، زیر نگاه خیره و مشتاق عکاسان و خبرنگاران، در کمال دقت گنجینه‌ها را از مقبره بیرون بیاورند و با برانکار حمل کنند.





۱۷ فوریه‌ی ۱۹۲۳

کارتر در تالار تدفین را می‌گشاید

بیش از ده هفته طول کشید تا کارتر و تیمش بتوانند مکشوفات دو اتاق از چهار اتاق تالار را با دقت تخلیه و فهرست‌برداری کنند. با این حال، هرگونه اقدام برای گشودن اتاق آخر که به اعتقاد کارتر تالار تدفین پادشاه بود، مستلزم انتظار برای کسب مجوز از مقامات حکومت مصر بود. در فوریه‌ی ۱۹۲۳، کارتر و لُرد کارنارون، در معیت مقامات دولتی، در مهروموم‌شده را گشودند و تابوت سنگی توت‌عنخ‌آمون را کشف کردند.



۵ آوریل ۱۹۲۳

نفرین مومیایی

تنها هفت هفته پس از گشودن تالار تدفین، کارنارون بر اثر مسمومیت خون مُرد. این به شایعاتی در مورد یک «نفرین مومیایی» باستانی دامن زد که هرکس مزاحم مقبره‌ی فرعون شود، مجازات خواهد شد. با این حال، این شایعات احتمالاً ابزارهای پیشگیرانه‌ای بودند برای ایجاد هراس در میان سارقان مقبره‌هایی که به دنبال گنج می‌گشتند.

۱۹ فوریه‌ی ۱۹۲۳



کشف گنج‌های گرانبها

تالار تدفین، مجموعه‌ی شگفت‌انگیزی از گنجینه‌ها را در خود جای داده بود. این تالار یک کپسول زمان بود از هنر مصر باستان و حاوی زیارتگاه‌هایی مملو از طلا، جواهرات، مجسمه‌ها و لباس‌های طلایی.

1. Seti II
2. Ramesses VI

پیدایش ترکیه‌ی امروزی

۱۹۰۸ تا ۱۹۲۳

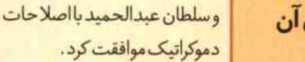
در سال ۱۹۰۸، امپراتوری عثمانی، سراسر آناتولی (ترکیه‌ی امروزی)، بیش‌تر خاورمیانه و نواحی جنوبی بالکان را دربرمی‌گرفت. تُرک‌ها براین امپراتوری حکم می‌راندند و جمعیت آن را اعراب، یونانی‌ها، ارامنه، کُردها، یهودیان و دیگراقلیت‌های قومی تشکیل می‌دادند. با این حال، این امپراتوریِ روزگاری قدرتمند ـ که یک خلیفه‌ی اسلامی در کسوت یک سلطان مستبد برآن حکومت می‌کرد ـ در سرازیری افول بود. جنبشی جدید در پی آن بود تا ترکیه را به جهان مدرن ملحق کند. پیشگام این جنبش، «جمعیت اتحاد و ترقی»[1] قرار داشت که اعضای آن گروهی از افسران تحصیل‌کرده‌ی ارتش بودند که به «تُرک‌های جوان»[2] مشهور شدند.

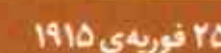


۳ جولای ۱۹۰۸

قیام تُرک‌های جوان

این قیام، به رهبری دو تن از افسران جنبش «تُرک‌های جوان»، انور پاشا و نیازی بی[7]، آغاز شد؛ سربازان یک هنگ نظامی مستقر در مقدونیه شورش کردند و به مناطق مرتفع گریختند. نیازی بی، پیشاپیش نیروها به استانبول لشکر کشید و خواهان تغییر قانون اساسی شد. شورش و ناآرامی‌ها گسترش یافت و سلطان عبدالحمید با اصلاحات دموکراتیک موافقت کرد.





۳ آگوست ۱۹۱۴

هم‌پیمان آلمان

امپراتوری عثمانی از آلمان مشاوره و کمک نظامی می‌گرفت. با وقوع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، انور پاشا[3]، وزیر جنگ، تصمیم گرفت متحد و هم‌پیمان آلمان باشد.

۲۵ فوریه‌ی ۱۹۱۵

قتل عام ارامنه

جنگ جهانی اول، درون امپراتوری عثمانی کشمکش‌های قومی پدید آورد. متعاقب قیام هواداران روسیه در شهر وان، دولت دستور اخراج کل جمعیت ارامنه‌ی شرق آناتولی را صادر کرد. یک میلیون نفر از خانه‌هایشان رانده شدند و حدود ۸۰۰ هزار نفر جان خود را از دست دادند.

۷ ژانویه‌ی ۱۹۱۷

در کانون جنگ

با ادامه‌ی جنگ، نیروهای عثمانی در چند جبهه می‌جنگیدند: در قفقاز علیه روس‌ها، در اروپا در بالکان و جبهه‌ی شرق، در گالیپولی و در صحرای سینا و بین‌النهرین. معلوم شد که شکست امپراتوری در حال افول، دشوارتر از آن چیزی است که متفقین انتظار داشتند.



۱۳ نوامبر ۱۹۱۸

اشغال استانبول

در خلال جنگ، هواپیماهای بریتانیا استانبول پایتخت عثمانی را بمباران کردند. متعاقب تسلیم عثمانی، ناوگانی از کشتی‌های بریتانیایی به سمت استانبول حرکت و این شهر را اشغال کردند که ضربه‌ی سنگینی به غرور تُرک‌ها وارد کرد.

۱۸ ژانویه‌ی ۱۹۱۹

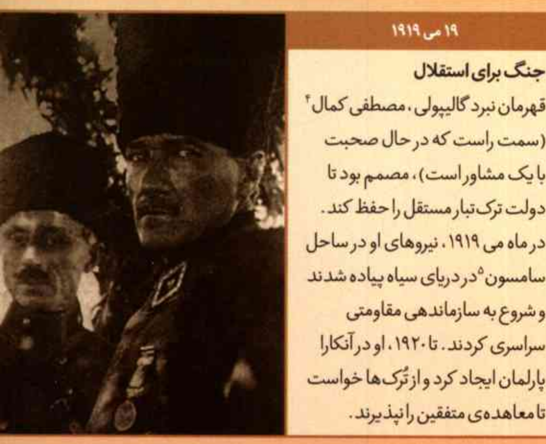
تجزیه‌ی امپراتوری

طی مذاکرات صلح در پاریس، متفقین در مورد تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی بحث کردند. خاورمیانه را میان فرانسه و بریتانیا تقسیم کردند، یونان به سواحل اژه پیوست و ارامنه صاحب کشور مستقل خود شدند. آنها تصور می‌کردند تُرک‌ها آن‌قدر ازهم‌گسیخته هستند که در برابر این تصمیم مقاومت نخواهند کرد.

۱۹ می ۱۹۱۹

جنگ برای استقلال

قهرمان نبرد گالیپولی، مصطفی کمال[4] (سمت راست که در حال صحبت با یک مشاور است)، مصمم بود تا دولت ترک‌تبار مستقل را حفظ کند. در ماه می ۱۹۱۹، نیروهای او در ساحل سامسون[5] در دریای سیاه پیاده شدند و شروع به سازماندهی مقاومتی سراسری کردند. تا ۱۹۲۰، او در آنکارا پارلمان ایجاد کرد و از تُرک‌ها خواست تا معاهده‌ی متفقین را نپذیرند.



۲۶ آگوست ۱۹۲۲

تهاجم یونانی‌ها

نخستین چالش مصطفی کمال، تهاجم نیروهای یونان بود که ساکنان یونانی‌تبار شهر اسمرینا[6] (ازمیر کنونی) از آن استقبال کردند. مهاجمان پس از پیشروی عمیق در آناتولی، از ارتش کمال شکست خوردند و به‌اجبار به سواحل گریختند.



۱۳ سپتامبر ۱۹۲۲

اسمرینا در آتش

چهار روز پس از آن‌که ارتش عثمانی کنترل اسمرینا را به دست گرفت، این شهر بندری توسط توپخانه ویران شد. کشتی‌های متفقین به‌شدت رعایت بی‌طرفی را می‌کردند؛ بنابراین قوای یونانی و ارمنی که می‌کوشیدند فرار کنند، از جانب ساحل به تله افتادند. هزاران نفر کشته شدند. مناقشه هنوز بر سر این‌که چه کسی آغازگر جنگ بود، ادامه دارد.



1.The Committee of Union and Progress (CUP)
2.The Young Turks
3.Enver pasha
4.Mustafa Kemal
5.Samsun
6.Smyrna
7.Niyazi Bey

۲۸ آوریل ۱۹۰۹

سرنگونی سلطان عبدالحمید

اصلاحات سلطان عبدالحمید شورشیان را راضی نکرد. او را خلع کردند و برادرش محمد پنجم[1] را بر تخت نشاندند. تُرک‌های جوانِ «جمعیت اتحاد و ترقی» مسئولیت امپراتوری را برعهده گرفتند و تغییرات بنیادینی آغاز کردند تا از قدرت سلطان بکاهند.

۸ اکتبر ۱۹۱۲



جنگ‌های بالکان

مردمان بالکان قیام را فرصتی برای استقلال می‌دیدند. تُرک‌ها هم با آنها وارد جنگ شدند و نیروهای نامنظم نظیر این آلبانیایی‌ها را به خدمت گرفتند. با این حال، تمام قلمروهایشان را در بالکان از دست دادند.

۲۶ اکتبر ۱۹۱۸

پایان جنگ

سرانجام ارتش ائتلافی اعراب و بریتانیا سربازان عثمانی در سوریه را شکست دادند. چهار روز بعد، با امضای آتش‌بس در مودروس[2] جنگ در خاورمیانه پایان یافت. در این جنگ، عثمانی‌ها بیش از ۷۰۰ هزار کشته دادند و امپراتوری‌شان در شرف ویرانی بود.

> **نباید حتی از یک وجب خاک وطن دست بکشید.**
>
> مصطفی کمال آتاتورک، طی فرمانی به ارتش ترک، ۲۶ آگوست ۱۹۲۲

۲۴ جولای ۱۹۲۳



تُرک‌ها جشن می‌گیرند

وحشی‌گری بی‌سابقه‌ی ارتش تُرک‌ها، یونانی‌ها را مجبور به عقب‌نشینی کرد. در یکم نوامبر ۱۹۲۲، حامیان مصطفی کمال جشن پیروزی گرفتند. معاهده‌ی لوزان[3]، که در ۲۴ جولای به امضا رسید، مرزهای جدید حکومت ترکیه‌ی امروزی را مشخص کرد؛ کشوری جمهوری که کمال رئیس جمهورش شد.

وداع با کلاه فینه

مصطفی کمال به عنوان بخشی از اصلاحات مدرنیزاسیون خود، استفاده از «فینه»، کلاه سنتی عثمانی‌ها را ممنوع اعلام کرد. او خط لاتین را خط ملی اعلام کرد و به سراسر کشور سفر کرد و الفبای جدید را آموزش داد.

1.Mehmed V
2.mudros
3.Treaty of Lausanne



بحران اقتصادی آلمان

۱۹۲۴

پس از جنگ جهانی اول، دولت جدید آلمان ـ جمهوری وایمار ـ کوشید اقتصاد این کشور را بازسازی کند. متفقین که فاتح جنگ بودند، خواهان پرداخت غرامت نقدی و جنسی بودند. از سویی، بدهی کلان جنگ نیز بر دوش آلمان سنگینی می‌کرد. در ۱۹۲۲، اعتماد بین‌المللی به «مارک»، پول رایج آلمان، فروپاشید و سبب بروز تورم عنان‌گسیخته و مهارناپذیر شد. تا نوامبر ۱۹۲۳، یک قرص نان میلیاردها مارک قیمت داشت. اسکناس‌ها تنها چند هفته پس از چاپ بی‌ارزش می‌شدند و صرفاً به درد کاغذ یادداشت، درست‌کردن آتش یا بادبادک بچه‌ها می‌خوردند. دولت بدهی‌هایش را با اسکناس‌های بی‌ارزش‌شده پرداخت و در اواخر سال ۱۹۲۳، ارز جدیدی عرضه کرد. آلمانی‌هایی که حساب بانکی یا دارایی نقدی داشتند به خاک مذلت نشستند، اما طولی نکشید که تولید و اشتغال به بیش‌ترین میزان خود رسید. سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹، که «سال‌های متلاطم دهه‌ی ۱۹۲۰» لقب گرفتند، عصر شکوفایی اقتصادی و فرهنگی در آلمان بودند تا این‌که سقوط وال‌استریت در ۱۹۲۹، آشوب و اغتشاش را در سراسر جهان غرب حکمفرما کرد. هرج‌ومرج و نابسامانی اقتصادی و سیاسی که متعاقب آن آمد، بستر را برای ظهور هیتلر فراهم کرد.



رکود بزرگ

۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱

آمریکای شمالی نسبتاً با چالاکی از رکود پس از جنگ جهانی اول رهایی یافت. در حالی که در دهه ی ۱۹۲۰ کشورهای اروپایی با مشکلات بسیاری دست‌وپنجه نرم می‌کردند، کارخانه‌های ایالات متحده رو به تولید کالاهای مصرفی آوردند و اقتصاد این کشور نشانه‌هایی از رشد پایدار را نشان داد. با این حال، وقتی آمریکایی‌های معمولی، به امید این‌که سریع ثروتمند شوند، شروع به سرمایه‌گذاری کلان در بازار سهام نیویورک کردند، رونق و شکوفایی اقتصادی به‌سرعت مبدل به ورشکستگی شد.



۲۹ اکتبر ۱۹۲۹

سقوط وال استریت

قیمت سهام، پس از ماه‌ها سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز و پرتب‌وتاب، شروع به کاهش شدید کرد و در ۲۹ اکتبر حباب مالی ترکید. وقتی ۱۶ میلیون سهام تنها در یک روز فروخته شد و سرمایه‌گذاران نگران و پریشان به خیابان‌ها هجوم آوردند، هراس وال‌استریت را درنوردید. بانک‌ها مجبور به تعطیلی شدند و یک‌شبه میلیون نفر را به خاک سیاه نشاندند.



۲۹ ژانویه‌ی ۱۹۳۲

تظاهرات اعتراض‌آمیز

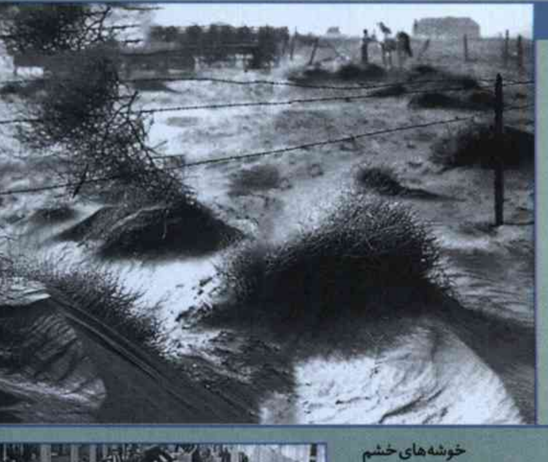
افزایش نرخ بیکاری خشم مردم را در بسیاری از بخش‌های جهان به دنبال آورد. در لندن و دیگر شهرهای بزرگ، کارگرانِ نومید تظاهرات‌های اعتراض‌آمیز منظمی سازماندهی کردند. مردم اعتمادشان به دولت‌های دموکراتیک را از دست دادند و این به ظهور گروه‌های افراطی، از جمله نازی‌ها در آلمان، انجامید.



۷ جولای ۱۹۳۲

هوورویلز

شهرک‌های بزرگ زاغه‌نشین در سراسر ایالات متحده برای اسکان بی‌خانمان‌ها پدید آمدند که تا ۱۹۳۲ تعدادشان به دو میلیون می‌رسید. این شهرک‌ها را با تمسخر «هوورویلز»[3] [ویلاهای هوور] می‌نامیدند، چون رئیس جمهور هربرت هوور[4] را به نحو گسترده‌ای به خاطر ناتوانی در حل این بحران مقصر می‌دانستند. یکی از بزرگ‌ترین زاغه‌نشین‌ها را در گریت لاون[5] در سنترال پارک نیویورک برپا کردند که بعدها به یک دریاچه‌ی مصنوعی خالی از آب مبدل شد.



۹ می ۱۹۳۴

بیابان برهوت

در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰، توفان‌های شدید گردوخاک «صحرای بزرگ»[6] ایالات متحده را درنوردید و مصایب رکود بزرگ اقتصادی را وخیم‌تر کرد. سال‌های متوالی خشکسالی، خاک این ناحیه را در معرض بادهای مضر فرسایش‌آور قرار داد. توفان گردوغبار، میزان قابل توجهی از خاک حاصلخیز زراعی را از بین برد و کشتزارها و خانه‌ها را در دریایی از گردوخاک مدفون ساخت.

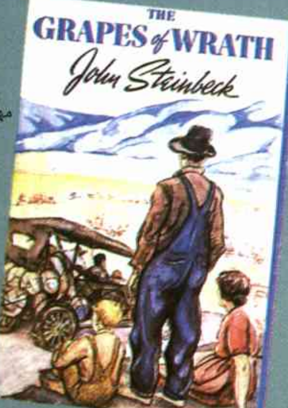
۱۸ می ۱۹۳۳

اجرای «سیاست جدید»

احداث یک سد عظیم به همت شهرداری تنسی وَلی[1]، یکی از بی‌شمار برنامه‌هایی بود که ذیل بسته‌ی اصلاحات رئیس جمهور روزولت موسوم به «سیاست جدید»[2] آغاز شد. بیش از ۶ میلیارد دلار صرف پروژه‌های عمومی بزرگ‌مقیاس شد تا به رونق فعالیت‌های اقتصادی در سراسر کشور کمک کند.







خوشه‌های خشم

جان اشتاین‌بک، نویسنده‌ی برنده‌ی نوبل ادبیات، در رُمانش محنت و رنج‌های مهاجرانی را که از مزارع اوکلاهاما آمده بودند توصیف کرد.

1.The Tennessee Valley
2.New Deal
3.Hoovervilles
4.Herbert Clark Hoover
5.The Great Lawn
6.Great Plains

۸ نوامبر ۱۹۳۰

بیکاری گسترده

متعاقب سقوط وال‌استریت و در پی آن فروپاشی بانک‌ها، کسب‌وکارهای سراسر ایالات متحده شروع به اخراج کارگران کردند. در نیویورک افراد بی‌کارشده به خیابان‌ها آمدند، در حالی که بنرهایی روی خود نصب کرده بودند که شغلشان را روی آنها نوشته بودند و این‌که حاضرند به ازای هفته‌ای یک دلار کار کنند. تا ۱۹۳۳، ۲۵ درصد از کارگران آمریکایی بی‌کار شدند.

۱۲ مارس ۱۹۳۰

کسادی اقتصادی در جهان

در پی سقوط وال‌استریت در ۱۹۲۹، سرمایه‌گذاری در آمریکا تحلیل رفت و واردات به کم‌ترین میزان ممکن رسید. این رویداد یک دهه کسادی اقتصادی شدید به همراه آورد که در سراسر جهان نیز محسوس بود. مردم شغل و پس‌اندازهایشان را از دست دادند. رکود اقتصادی در بحران مسکن به اوج خود رسید، چون مردم از پس بازپرداخت اقساط وام خانه‌هایشان برنمی‌آمدند. در کانادا، کارگران بی‌خانمان برای آن‌که بتوانند از پس اجاره‌ها برآیند از اتاق‌های اشتراکی استفاده می‌کردند.



۴ مارس ۱۹۳۳

فرانکلین روزولت رئیس جمهور می‌شود

فرانکلین دی. روزولت[1]، فرماندار محبوب نیویورک، پس از انتخابات سال ۱۹۳۲، جایگزین رئیس جمهور هربرت هوور شد. محور مبارزات انتخاباتی او وعده‌ی اجرای «یک سیاست جدید در قبال مردم آمریکا» بود. او بعدها برای اولین بار از طریق یک برنامه‌ی رادیویی با مردم آمریکا صحبت کرد تا بتواند حمایت مردم آمریکا را برای برنامه‌هایش کسب کند.

۱۴ آوریل ۱۹۳۵

رو به سوی غرب

هزاران کشاورز به دلیل ویرانی‌های حاصل از توفان‌های گردوغبار مهاجرت کردند تا در کالیفرنیا کار فصلی بیابند. از آن‌جا که بسیاری‌شان از اوکلاهاما می‌آمدند، به «اوکی‌ها»[2] معروف شدند. کشاورزان با تمام اعضای خانواده‌شان جاده‌های غرب را در پیش گرفتند و تنها اسباب و اثاثیه‌هایی را که در اتومبیل‌هایشان جا می‌شدند با خود بردند.



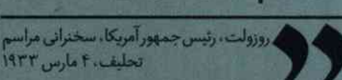




از تنها چیزی که باید بترسیم، خودِ ترس است.



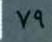
روزولت، رئیس جمهور آمریکا، سخنرانی مراسم تحلیف، ۴ مارس ۱۹۳۳



۱۷ آوریل ۱۹۴۱

بهبود اقتصادی در دوره‌ی جنگ

در بخش‌هایی از جهان، رکود اقتصادی زودتر از جاهای دیگر به پایان رسید. ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم پس از واقعه‌ی پرل‌هاربر[3]، مسیر اقتصاد ایالات متحده را تغییر داد، چون صنایع به سرعت گسترش یافتند تا بتوانند نیازهای زمان جنگ را تأمین کنند. کارخانه‌هایی که وسایل نقلیه و مهمات تولید می‌کردند، در سراسر کشورهای صنعتی هزاران شغل خلق کردند.



1.Franklin Delano Roosevelt
2.Okies
3.Pearl Harbor

۱۹۳۴	۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰

دوره‌ی ممنوعیت تولید و فروش مشروبات الکلی... صص ۶۴ و ۶۵
این تجربه‌ی اجتماعی آمریکا، به ناکامی مبدل می‌شود.

جنگ چاکو
بولیوی و پاراگوئه در آمریکای جنوبی بر سر اختلافات مرزی می‌جنگند.

ظهور استالین.. صص ۷۰ و ۷۱
یک دیکتاتور، در عصر اعدام‌ها و هراس، پایه‌های قدرتش را مستحکم می‌کند.

رکود بزرگ.... صص ۷۸ و ۷۹
با فروپاشی اقتصادهای جهان، یأس و نامیدی حاکم می‌شود.

مبارزه‌ی گاندی علیه حکومت بریتانیا.... صص ۸۲ و ۸۳
زورگویی و مصالحه در دوره‌ای که بریتانیا می‌کوشد انسجام امپراتوری‌اش را حفظ کند.

ظهور نازی‌ها... صص ۸۶ و ۸۷
از پهنه‌ی انتخابات تا قدرت مطلق در زمانه‌ی افراط‌گری.

جنگ در چین... صص ۸۸ و ۸۹
جنگ داخلی چین عمیق‌تر می‌شود.

موسولینی به اتیوپی حمله می‌کند... صص ۹۲ و ۹۳
مقاومت دلیرانه برای نجات یک کشور آفریقایی از سیطره‌ی ایتالیا شکست می‌خورد.

جنگ داخلی اسپانیا.... صص ۹۸ و ۹۹
نبرد راست‌گراها و چپ‌گراها بر سر روح اسپانیا.

۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹

۱۹۳۹	۱۹۳۸	۱۹۳۷	۱۹۳۶	۱۹۳۵

تظاهرات طولانی مائو
کمونیست‌های چینی برای بقا می‌جنگند.

«سیاست جدید» روزولت
سیاست‌های بنیادین و مداخله‌ی دولت در ایالات متحده.

بحران کناره‌گیری... صص ۹۶ و ۹۷
پادشاه بین مسئولیت و عشق دست به انتخاب می‌زند.

استقلال هندوستان و پاکستان... صص ۱۳۶ و ۱۳۷
با پریشان‌خاطری بریتانیا، هندی‌ها بر فشارها می‌افزایند.

جنگ جهانی دوم

مسیر منتهی به جنگ جهانی دوم.... صص ۱۰۲ و ۱۰۳
آلمان، بی‌قرار و مطمئن است و اروپای مبهوت، رو به قهقرا می‌رود.

از جنگ برق‌آسا تا مقاومت .... صص ۱۰۴ و ۱۰۵
با روشن‌کردن آتش جنگ از سوی آلمان، انقیاد یک قاره آغاز می‌شود.

جنگ در اقیانوس اطلس.... صص ۱۱۰ و ۱۱۱
نیروی دریایی بریتانیا مهیای دفاع از میهن می‌شود.

هولوکاست.... صص ۱۲۸ و ۱۲۹

پرده‌ی آهنین افراشته می‌شود... صص ۱۳۲ و ۱۳۳
اتحاد شوروی بر اروپای شرقی سیطره می‌یابد.

مبارزه‌ی گاندی علیه حکومت بریتانیا

۱۹۱۷ تا ۱۹۳۷

مهانداس کارامچاند گاندی[1]، مردی ریزنقش با کلامی آرام، شکوه و عظمت امپراتوری بریتانیا را به چالش کشید. سیاست مقاومت مسالمت‌آمیز او، میلیون‌ها هوادار پیرامونش جمع کرد و او را نه‌تنها قهرمان مردم هندوستان بلکه قهرمان مبارزات حقوق مدنی در سراسر جهان کرد.

۲۰ آوریل ۱۹۱۷

ساتیاگراها آغاز می‌شود

گاندی ۲۱ سال به عنوان وکیل دعاوی در آفریقای جنوبی مشغول به کار بود و سپس در ۱۹۱۵ به هندوستان بازگشت. تجربه‌هایش در خارج از کشور به تفکرات سیاسی او شکل داد. در بازگشت، گاندی کمپین ساتیاگراها[2] [«پافشاری بر حقیقت» یا «مقاومت مسالمت‌آمیز»] را از چامپاران[3] در ایالت بِهار[4] آغاز کرد. او دوشادوش دهقان‌های بدون‌زمین قیام کرد و نام ماهاتما (روح بزرگ) را برگزید. این دهقان‌ها برای شرایط بهتر در مزارع نیل[5] که زیر نظر بریتانیایی‌ها اداره می‌شد مبارزه می‌کردند.





۲۷ مارس ۱۹۳۰

راهپیمایی نمک

بریتانیایی‌ها، به منظور حفظ مالیات‌های بالای نمک، قانونی تصویب کردند که تولید یا جمع‌آوری نمک را غیرقانونی اعلام می‌کرد. گاندی در یکی از مشهورترین اقداماتِ «اعتراض بدون خشونت» خود، ۳۸۵ کیلومتر مسیر منتهی به دریا را راهپیمایی کرد تا مقداری نمک جمع‌آوری کند. جمعیت عظیمی در این سفر ۲۴ روزه به روستای ساحلی داندی[6] در گُجرات[7]، به او پیوستند.

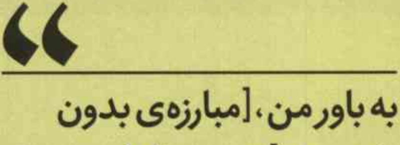




۱۴ سپتامبر ۱۹۳۱

گفت‌وگوهای لندن

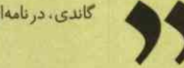
گاندی پس از آزادی، به نمایندگی از «کنگره‌ی ملی هندوستان» ـ حزبی که رهبری‌اش را برعهده داشت ـ در کنفرانسی در لندن شرکت کرد. گفت‌وگوها که به منظور بحث بر سر سراج (استقلال هندوستان) انجام می‌گرفت، نتوانست به عقد توافق‌نامه‌ای بین هندوها، مسلمان‌ها و بریتانیایی‌ها بینجامد و گاندی را مأیوس اما مصمم به ادامه‌ی مبارزه کرد.



۲ فوریه‌ی ۱۹۳۷

انتخابات ایالتی

«قانون حکومتی هند»[8] (۱۹۳۵) به ایالت‌های هند حق اداره‌ی امورشان را اعطا کرد. اکثر هندوهای «کنگره‌ی ملی هندوستان» در نخستین انتخابات سال ۱۹۳۷ وارد پارلمان شدند و ترسِ در حاشیه قرار گرفتن را در دل گروه‌های مسلمان انداختند. گاندی که حزب «کنگره‌ی ملی هندوستان» را ترک کرده بود، مُصرانه از مسلمان‌ها و رهبران «کنگره‌ی ملی هندوستان» خواست تا اختلافات خود را کنار بگذارند. تلاش‌های مسالمت‌آمیز او برای کسب استقلال هندوستان بی‌وقفه ادامه داشت.





> «به باور من، [مبارزه‌ی بدون خشونت] هم وسیله است و هم هدف.»
>
> گاندی، در نامه‌ای به یک هوادار، ۲۶ ژوئن ۱۹۳۳

1.Mohandas Karamchand Gandhi
2.Satyagraha
3.Champaran
4.Bihar
5.indigo
6.Dandi
7.Gujarat
8. The Government of India Act



مرد ساده‌زیست

گاندی زندگی‌اش را بر اساس اصول زاهدانه استوار کرد و بنابراین مال و دارایی بسیار اندکی داشت. ردای سفید، صندل‌های ساده و عینک پنسی گردش تبدیل به شمایل مبارزه برای استقلال هندوستان شد.

۳۱ جولای ۱۹۲۲

تحریم منسوجات وارداتی

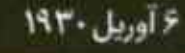
واردات ارزان داشت صنایع سنتی هندوستان را نابود می‌کرد. گاندی در اقدامی برای تأکید بر خودکفایی، توده‌ای از پارچه‌های خارجی را به آتش کشید. پیروانش از این اعتراض نمادین علیه واردات به نحو چشمگیری تقلید کردند. او از مردم هندوستان خواست «خادی»[1] تولید کنند و بپوشند که پارچه‌ای بود که در منازل بافته می‌شد.



۶ آوریل ۱۹۳۰

لغو قانون نمک

اقدام اعتراض‌آمیز گاندی هزاران نفر را ترغیب کرد تا از این قانون سرپیچی کنند. زنان به معترضان پیوستند و کوزه‌های آب در حال جوش دریا را به خیابان‌ها آوردند تا نمک غیرقانونی درست کنند. برخی از اعتراض‌ها بیرون از دفاتر «کنگره‌ی ملی هندوستان»[2] در بمبئی به وقوع پیوست که حزب سیاسی جلودار در جنبش استقلال هندوستان بود.

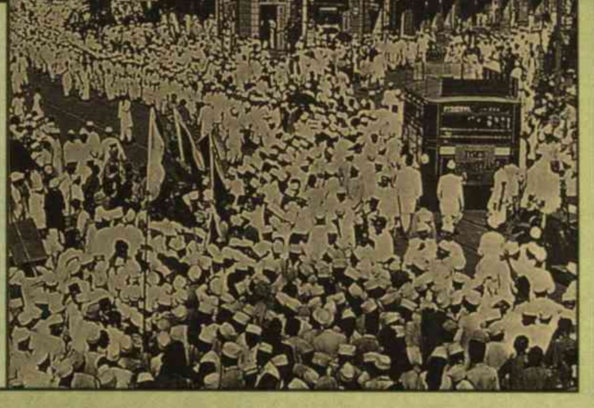


۵ می ۱۹۳۰

گاندی دستگیر می‌شود

وقتی گاندی راهپیمایی اعتراضی دیگری را برای نمک آغاز کرد، دستگیر و زندانی شد. خبر دستگیری‌اش اعتراض‌های گسترده و یک تظاهرات طولانی در بمبئی علیه حاکمان بریتانیایی به راه انداخت. از سرگیری گسترده‌ی ساتیاگراها به دستگیری هزاران نفر از پیروان گاندی انجامید.





۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱

سفر به لنکشایر

گاندی در بریتانیا از کارخانه‌های نخ‌ریسی در لنکشایر بازدید کرد که تحت تأثیر تحریم واردات پارچه از سوی هندی‌ها قرار گرفته بود. او از مصایب هندی‌ها با کارگران کارخانه‌های نخ‌ریسی صحبت کرد. تن‌پوش ساده‌اش به‌شدت مورد توجه روزنامه‌ها قرار گرفته بود، اما وینستون چرچیل، سیاستمدار بریتانیایی، به طور تحقیرآمیزی او را «درویش نیمه عریان» نامید و به حضور نپذیرفت.





۷ آوریل ۱۹۳۴

قهرمان فقرا

گاندی به وطن بازگشت و «اتحادیه‌ی صنایع روستایی سراسر هندوستان» را راه انداخت تا توسعه‌ی روستاها را ترویج کند. او استفاده از چرخ نخ‌ریسی برای تولید پارچه‌ی خادی را تشویق می‌کرد. گاندی همچنین بی‌وقفه به نفع «نجس‌ها»[3] مبارزه می‌کرد که در نظام طبقاتی جامعه‌ی هندوستان، فرودست‌ترین طبقه بودند و با محبت از آنها به عنوان «هریجان» (فرزندان پروردگار) یاد می‌کرد.

1.khadi
2.INC
3.Untouchables



۱۹۳۰

اولین دوره‌ی جام جهانی فوتبال

فدراسیون بین‌المللی فوتبال (فیفا) از سال ۱۹۰۴ به دنبال آن بود تا یک تورنمنت جهانی ترتیب دهد، اما این رؤیا تا پیش از ۱۹۳۰ محقق نشد. در جولای، پس از ماه‌ها آماده‌سازی ۱۳ تیم به مونته‌ویدئو در اروگوئه رسیدند: ۷ تیم از آمریکای جنوبی، ۴ تیم از اروپا، به‌همراه مکزیک و ایالات متحده که این فهرست را تکمیل کردند. این تورنمنت یک موفقیت مهیج و شورانگیز بود و طی ۱۸ روز ۱۸ مسابقه برگزار شد. بازی فینال نیز در یک استادیوم اختصاصی نوساز برگزار شد. حدود ۹۳ هزار تماشاگر برای تماشای بازی اروگوئه در مقابل همسایه‌ی رقیبش، آرژانتین، در ورزشگاه چپیده بودند. در نیمه‌ی اول، این تیم میهمان بود که با نتیجه‌ی ۱ - ۲ پیش افتاد. اما صحبت‌های پرشور و مهیج کاپیتان تیم اروگوئه، الهام‌بخش میزبان شد تا در نیمه‌ی دوم جنگده‌تر به بازی برگردد. گل دقیقه‌ی آخر هکتور کاسترو، پیروزی ۲ - ۴ را به نفع اروگوئه رقم زد. جام جهانی به‌خوبی به عنوان یکی از پرطرفدارترین رویدادهای ورزشی جهان جایگاهش را تثبیت کرد.



ظهور نازی‌ها

۱۹۲۳ تا ۱۹۳۴

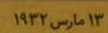
در ۱۹۲۱، آدولف هیتلرِ پیش‌تر سرباز، رهبر حزب افراطی نازی شد. او که سخنرانی پرشور و الهام‌بخش و سیاستمداری بی‌رحم بود، این حزب کوچک را به نماینده‌ی پیشرو ناسیونالیسم آلمانی مبدل کرد. هیتلر به مدد وضعیت وخامت‌بار اقتصادی، قدرت را در اختیار گرفت و یک دیکتاتوری تک‌حزبی در ۱۹۳۳ برپا کرد.



۸ نوامبر ۱۹۲۳

کودتای میخانه‌ای

نام هیتلر ابتدا در نوامبر ۱۹۲۳ در سراسر آلمان بر سرزبان‌ها افتاد، زمانی که در جریان تلاش برای به دست گرفتن قدرت، حزب «کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان»[1] (نازی) را رهبری کرد. این کودتا که از میخانه‌ای در مونیخ آغاز شد، به‌آسانی توسط ارتش و پلیس سرکوب شد.

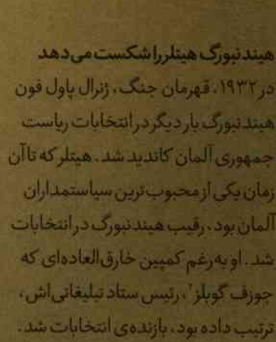




۲۰ آگوست ۱۹۲۷

نخستین رژه‌ی نورنبرگ

نازی‌ها مجموعه‌ای از رژه‌های تبلیغاتی ترتیب دادند، زمانی که حزب کوچکی بودند، کم‌تر از ۳ درصد از مجموع آرای انتخابات سراسری آلمان را به دست آوردند. بیکاری گسترده به همراه کمپین مؤثرشان برای به راه‌انداختن ترس از کمونیسم، به سرعت بر شمار پیروانشان افزود.



۱۳ مارس ۱۹۳۲

هیندنبورگ هیتلر را شکست می‌دهد

در ۱۹۳۲، قهرمان جنگ، ژنرال پاول فون هیندنبورگ بار دیگر در انتخابات ریاست جمهوری آلمان کاندید شد. هیتلر که تا آن زمان یکی از محبوب‌ترین سیاستمداران آلمان بود، رقیب هیندنبورگ در انتخابات شد. او به‌رغم کمپین خارق‌العاده‌ای که جوزف گوبلز[2]، رئیس ستاد تبلیغاتی‌اش، ترتیب داده بود، بازنده‌ی انتخابات شد.



۲ آگوست ۱۹۳۴

مرگ رئیس جمهور

در ۱۹۳۴، هیندنبورگ رئیس جمهور کهنسال درگذشت. هیتلر، پس از انجام یک سوگواری عمومی مفصل، خود را رسماً «پیشوا»ی رایش سوم (آلمان نازی) خواند. افسران ارتش آلمان سوگند وفاداری خوردند تا بی‌چون و چرا و در کمال وفاداری به او خدمت کنند.

1.The National Socialist German Workers
2.Joseph Goebbels



نبرد من

هیتلر در کتابش که در خلال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۶ منتشر شد، تنفرش از یهودیت و کمونیسم و اعتقادش را به ضرورت به دست آوردن «لبنسراوم»[6] یا «فضای زندگی» برای مردم آلمان از طریق تأسیس امپراتوری در شرق آشکارا بیان کرد.

۲۱ فوریه‌ی ۱۹۲۴

هیتلر در زندان

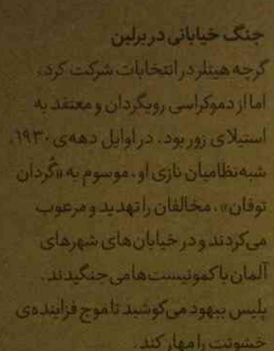
پس از کودتای مونیخ، هیتلر دستگیر و به جرم خیانت محاکمه شد. او از جریان دادرسی‌اش بهره‌برداری کرد و نطق‌های طولانی ایراد کرد که روزنامه‌ها به طور گسترده‌ای آنها را پوشش دادند و طی آنها اندیشه‌های سیاسی‌اش را علنی و تبلیغ کرد. او را مجرم شناختند و به ۵ سال حبس محکوم کردند. محکومیتی که کم‌تر از ۹ ماه به طول انجامید. در دوره‌ی محکومیتش در زندان لندزبرگ[4] فراغت داشت و روی کتاب خاطرات سیاسی‌اش، «نبرد من»[5]، کار کرد.



۲۷ فوریه‌ی ۱۹۳۳

آتش‌سوزی، رایشتاگ را ویران می‌کند

در فوریه‌ی ۱۹۳۳، رایشتاگ[7] (ساختمان پارلمان آلمان) دچار حریق شد. هیتلر از این رویداد به عنوان دستاویز بهره‌برداری کرد و برای خود قدرت استثنایی اضطراری قائل شد. در ماه مارس، پارلمان عملاً رأی به انحلال خود داد و تا تابستان، نازی‌ها تنها حزب سیاسی قانونی در آلمان بودند.



۱۶ مارس ۱۹۳۲

جنگ خیابانی در برلین

گرچه هیتلر در انتخابات شرکت کرد، اما از دموکراسی رویگردان و معتقد به استیلای زور بود. در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰، شبه‌نظامیان نازی او، موسوم به «گردان توفان»[1]، مخالفان را تهدید و مرعوب می‌کردند و در خیابان‌های شهرهای آلمان با کمونیست‌ها می‌جنگیدند. پلیس بیهوده می‌کوشید تا موج فزاینده‌ی خشونت را مهار کند.



۲۲ مارس ۱۹۳۳

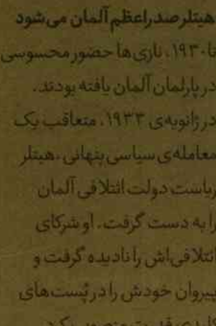
گشایش اردوگاه کار اجباری

پلیس نازی، هزاران نفر از فعالان کمونیست، سوسیالیست و اتحادیه‌های کارگری را دستگیر و جمع‌آوری کرد. اولین اردوگاه کار اجباری آلمان در داخائو راه‌اندازی شد و در آن‌جا زندانیان را به عنوان عمله‌ی مفت به کار گرفتند.

۳۰ ژانویه‌ی ۱۹۳۳

هیتلر صدراعظم آلمان می‌شود

تا ۱۹۳۰، نازی‌ها حضور محسوسی در پارلمان آلمان یافته بودند. در ژانویه‌ی ۱۹۳۳، متعاقب یک معامله‌ی سیاسی پنهانی، هیتلر ریاست دولت ائتلافی آلمان را به دست گرفت. او شرکای ائتلافی‌اش را نادیده گرفت و پیروان خودش را در پست‌های کلیدی قدرت منصوب کرد.



۱۰ می ۱۹۳۳

کارزار کتاب‌سوزی

در بهار و تابستان ۱۹۳۳، هم‌زمان که هیتلر جایگاهش را در قدرت مستحکم کرد، دانشجویان هوادار حزب نازی، مراسم‌هایی ترتیب دادند و در آنها هزاران کتاب به قلم نویسندگان یهودی و چپ‌گرا را در ملأعام سوزاندند. این کتاب‌سوزی‌ها ظاهراً عزم نازی‌ها را برای ریشه‌کنی همه‌ی عناصر «غیرژرمنی» در فرهنگ ملی این کشور نشان داد.



۲۹ ژوئن ۱۹۳۴

شب دشنه‌های بلند

ارتش آلمان، از «گردان توفان»، به فرماندهی ارنست روم[2]، بیزار بود و آن را رقیب خود می‌پنداشت. هیتلر به حمایت ارتش نیاز داشت و در ژوئن ۱۹۳۴، دستور داد روم و دیگر رهبران گردان توفان را به همراه دیگر مخالفان سیاسی به قتل برسانند. این قتل‌ها بعدها به «شب دشنه‌های بلند»[3] معروف شد.



“

> هر کس بتواند بر مردم **کوچه و بازار سیطره یابد**، روزی **بر کل کشور سیطره** خواهد یافت.



جوزف گوبلز، مسئول تبلیغات حزب نازی، ۱۹۳۱

1.Storm Battalion (SA)
2.Ernst Röhm
3.The Nght of Long Knives
4.Landsberg
5.Mein Kampf
7.Reichstag
6.Lebensraum
در لغت به معنای «فضای زندگی» اما در اصل به زمین و مواد اولیه اشاره دارد. یکی از اصلی‌ترین اندیشه‌های سیاسی آدولف هیتلر، و بخش مهمی از ایدئولوژی نازی‌ها بود. این ایده در خدمت سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی آلمان نازی، با هدف ارائه‌ی فضای اضافی برای رشد جمعیت آلمان قرار گرفت. هیتلر در کتاب «نبرد من»، اعتقاد خود را مبنی بر این که مردم آلمان نیاز به لبنسراوم (زمین و مواد اولیه) دارند و اینکه باید آن را از شرق تأمین کنند به تفصیل بیان می‌کند. ـ م.

چین در جنگ

۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱

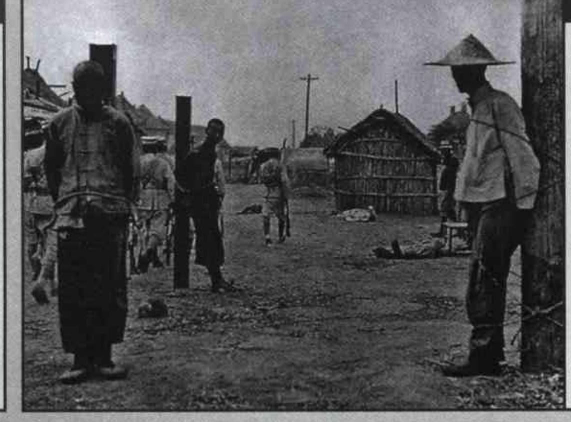
پس از خلع پوئی، آخرین امپراتور چین از سلطنت در ۱۹۱۲، این کشور تجزیه شد. مناقشه‌ی سه جانبه‌ای درگرفت بین «حزب خلق ملی چین»[1] (کومینتانگ)[2]، «حزب کمونیست چین»[3] و ژاپنی‌هایی که چین را به سمت نه تنها یک نزاع خونین داخلی بلکه به نبرد بزرگ‌تر جنگ جهانی دوم سوق می‌دادند.

پهنه‌ی مناقشه

در سراسر دهه‌ی ۱۹۲۰، ارتش کمونیست‌ها و کومینتانگ‌ها علیه جنگ سالارهای شمال چین با هم متحد شدند. با این حال، در پایان این جنگ، قوای کمونیست که کاملاً تحت امر متحدان سابقشان بودند، در سراسر کشور پراکنده شدند. ژاپن که به دنبال بهره‌برداری از این مناقشه‌ی داخلی بود، پایگاه قدرتش را گسترش داد.



۹ سپتامبر ۱۹۲۶



شکست جنگ سالارها

از ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸، چیانگ کای ـ شِک[4]، به مدد مانورهای استادانه‌ی سیاسی و یک سری نبردهای برجسته‌ی نظامی، جنگ سالارهای منطقه‌ای را تارومار کرد. حزب کومینتانگ موفق شد کنترل کشور را در اختیار بگیرد و چینی‌هایی که دوشادوش طرف مخالف می‌جنگیدند، نمی‌توانستند انتظار بخشش داشته باشند.

۱۲ آوریل ۱۹۲۷



قتل عام کمونیست‌ها

در ۱۹۲۷، چیانگ کای ـ شِک با متحدان کمونیستش درافتاد. ارتش کومینتانگ، فعالان کمونیست را در شانگهای قتل عام و قیام کمونیست‌ها در کانتون را وحشیانه سرکوب کردند. کمونیست‌ها از شهرها بیرون آمدند و به مناطق دوردست روستایی پناه بردند.

۱۳ دسامبر ۱۹۳۷



تجاوز به نانجینگ

در دسامبر ۱۹۳۷، نیروهای ژاپنی نانجینگ پایتخت کومینتانگ‌ها را تسخیر کردند و در آن جا خشونتی لجام‌گسیخته به راه انداختند که جهان را شوکه کرد. سربازان ژاپنی هزاران زن و دختر جوان چینی را پس از تجاوز به قتل رساندند. از اسرای جنگی نیز به عنوان تمرین نیزه‌اندازی استفاده کردند یا آنها را زنده زنده سوزاندند. این قتل عام و کشتارها، شش هفته به طول انجامید.

۷ جولای ۱۹۳۷



جنگ دوم چین و ژاپن

در ۱۹۳۷، جنگ تمام عیاری بین ژاپن و چین آغاز شد. پس از زد و خوردهایی نزدیک پکن در ماه جولای، جنگی بی‌وقفه در شانگهای درگرفت و جنگنده‌های ژاپنی این شهر را بمباران کردند. ارتش کومینتانگ‌ها خیابان به خیابان می‌جنگیدند تا این‌که ژاپن یک یگان تهاجمی در ساحل پیاده کرد و آنها را تهدید به محاصره کرد. چیانگ کای ـ شِک در ماه نوامبر شانگهای را تسلیم کرد.

۸ دسامبر ۱۹۴۱

چین به متفقین می‌پیوندد

ایالات متحده از کومینتانگ‌ها در جنگ علیه تهاجم ژاپنی‌ها حمایت کرد. وقتی ایالات متحده در دسامبر ۱۹۴۱ علیه ژاپن وارد جنگ شد، چیانگ کای ـ شِک را به عنوان یکی از رهبران نیروهای متفقین به رسمیت شناختند. جنگ در چین مبدل به بخشی از مناقشه‌ی گسترده‌ی جنگ جهانی دوم شد.

۲۳ می ۱۹۳۹



چینی‌ها به مقاومت ادامه می‌دهند

به رغم عظمت ویرانی و مصیبت، چینی‌ها به مقاومت در برابر نیروهای ژاپنی ادامه دادند. کومینتانگ‌ها و کمونیست‌ها جنگ داخلی خود را به حالت تعلیق درآوردند تا از درون پایگاه‌هایی در مناطق داخلی چین با مهاجمان بجنگند.

تمبر راهپیمایی طولانی

این تمبر، «راهپیمایی طولانی» را به عنوان دستاوردی تاریخی گرامی می‌دارد.

1.The Chinese Nationalist Party
2.The Kuomintang
3.The Chinese Communist Party (CPC)
4.Chiang Kai-Shek
5.Jiangxi
6.Mao Zedong
7.Long March
8. Shaanxi
9.Mao Zedong
10.Shandong
11.The May Fourth Movement
12.Manchukuo
13.Puyi



پوستر کومینتانگ
این پوستر تبلیغاتی مربوط به سال ۱۹۲۷، «مأموریت شمال» چیانگ کای ـ شِک را تشویق می‌کند که نبردی بود که در آن ارتش کومینتانگ‌ها کنترل شهر پکن را در اختیار گرفتند.

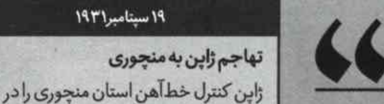
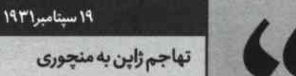


چیانگ کای ـ شک

چیانگ کای ـ شِک، فرمانده بی‌رحم ارتش که از ۱۹۲۵ رهبر حزب کومینتانگ بود.

مائوتسه‌تونگ

مائوتسه‌تونگ[9] عضو مؤسس «حزب کمونیست چین» بود و در دهه‌ی ۱۹۳۰ رهبر این حزب شد.

۱۹ سپتامبر ۱۹۳۱

تهاجم ژاپن به منچوری

ژاپن کنترل خط‌آهن استان منچوری را در اختیار داشت. در سپتامبر ۱۹۳۱، ارتش ژاپن با توسل به اتهام دروغین حمله‌ی چین به این خط‌آهن در موکدن، به منچوری حمله کرد و آن‌جا را اشغال کرد. سپس، ژاپنی‌ها این استان را تبدیل به دولت مانچوکوئو[12] کردند و پوئی[13] را عنوان حاکم دست‌نشانده بر کرسی حکومت نشاندند. از این منطقه بود که ژاپنی‌ها کنترل بر همه‌ی شمال چین را دنبال می‌کردند.

> «قتل‌عام غیرنظامیان اسفناک است. تجاوز به عنف و قساوت فراتر از تصور است.»
>
> رابرت او. ویلسون، جراح آمریکایی که در بیمارستان نانجینگ مشغول به کار بود، دسامبر ۱۹۳۷

۲۹ ژانویه‌ی ۱۹۳۲

درگیری در شانگهای

در ژانویه‌ی ۱۹۳۲، نیروهای ژاپن از هوا، دریا و خشکی به شهر بندری شانگهای در شمال چین حمله کردند. گفته می‌شد آنها داشتند به تهاجم چینی‌ها به مناطق شهری تحت کنترل ژاپن پاسخ می‌دادند. امضای توافق‌نامه‌ی صلح در ماه مارس، سبب شد نیروهای ژاپنی در این شهر بمانند.




۲۳ جولای ۱۹۲۱

ظهور کمونیسم

در ۱۹۱۹ و پس از جنگ جهانی اول، دانشجویان چینی علیه واگذاری استان شاندونگ چین به ژاپن دست به اعتراض زدند. این اعتراض به غلیان ناگهانی رادیکالیسم سیاسی انجامید که به «جنبش چهارم می» معروف شد. در ۱۹۲۱، رادیکال‌ها، ملهم از اندیشه‌های ضدامپریالیستی، نخستین کنگره‌ی «حزب کمونیست چین»[10] را برگزار کردند.

۱۶ اکتبر ۱۹۳۴

جنگ داخلی چین

همزمان، چیانگ کای ـ شِک به جنگ خود علیه کمونیست‌ها ادامه داد. در پاییز ۱۹۳۴، نیروهای کمونیست در استان جیانگ‌شی[5] به رهبری مائوتسه‌تونگ[6]، یک «راهپیمایی طولانی»[7] به سمت شمال را آغاز کردند تا از اسارت بگریزند. آنها پس از طی یک سفر پرمخاطره‌ی ۱۲ هزار و ۵۰۰ کیلومتری به استان شآنشی[8] رسیدند.

قرن معماری

آهنگ پرشتاب صنعتی‌سازی و شهرنشینی، چالش‌ها و افق‌های جدیدی پیش روی معماران گشود. جوامع در حال تغییر، انواع جدیدی از ساختمان‌سازی را اقتضا می‌کردند، نظیر آپارتمان‌ها و مجتمع‌های اداری، سینماها و فرودگاه‌ها. همزمان، مواد و مصالح جدید ساختمان‌سازی، به سبک‌های نوآورانه‌ی معماری مجال بروز دادند. ساختمان‌ها به صورت عمودی قد افراشتند. تا دهه‌ی ۱۹۵۰، مدرنیسم سبک غالب بود، اما در دو دهه‌ی واپسین سده‌ی بیستم شاهد نوآوری‌های خیره‌کننده‌ای بودیم.



رسیدن به آسمان

در دهه‌ی ۱۹۳۰، نیویورکی‌ها به‌شدت درگیر مسابقه‌ی ساخت بلندترین آسمان‌خراش بودند. کارگران عمرانی در حالی که بربالای ساختمان‌های خیابان‌های منهتن در هوا معلق بودند دیده می‌شدند.



نمایشگاه پاریس در ۱۹۰۰

ورودی‌های مشهور آهنی-شیشه‌ای که هکتور گیمار[14] برای متروی پاریس طراحی کرد، برای این نمایشگاه ساخته شدند. این نمایشگاه تجلیلی بود از سبک معماری «آرنوو».

۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰

در آستانه‌ی ورود به سده‌ی بیستم، اصلی‌ترین سبک معمارانه «آرنوو»[1] بود که از طبیعت الهام می‌گرفت. قوس‌ها و تزیینات گیاه‌مانند شیشه‌ای و فلزی این سبک متمایز می‌کرد. ساختمان‌ها به لحاظ سبک معمارانه، از فرم‌های اُرگانیک ویلاهای آنتونی گُودی[2] در بارسلونا تا عمارت برج‌مانند «دانشکده‌ی هنر گلاسگو»[3]ی چارلز رنی مکینتاش[4] را شامل می‌شدند. تکنیک‌های مدرن صنعتی به کار گرفته شدند تا هنر و زیبایی را به فضای شهری بیاورند و دکوراسیون اهمیت مضاعفی یافت.

۱۹۱۰ تا ۱۹۲۰

همزمان که شمار فزاینده‌ای از معماران به‌تدریج به این دیدگاه مخالف گرایش یافتند که ساختمان‌ها باید پراکنده، نامتراکم و ساده باشند و جذابیت بصری باید از خودِ بنا نشأت گیرد، جنبش مدرنیستی متولد شد. معماران برجسته‌ی مدرنیستی عبارت بودند از فرانک لوید رایت[5]، لودویگ میس فَن دِر روهه[6] و والتر گروپیوس[7]. عمارت‌های مدرنیستی نوعاً بام مسطح و ردیفی از پنجره‌های افقی داشتند و آنها را با ستون‌های فلزی یا بتنی سرپا نگه می‌داشتند.

۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰

در دهه‌ی ۱۹۲۰، سبک «آرت دِکو»[8] به نحو گسترده‌ای پرطرفدار شد. این سبک که آمیزه‌ی اعجاب‌آوری بود از تأثیرات دیگر سبک‌های معماری، از کوبیسم تا مصر باستان، آرمان‌های عصر ماشینی‌شدن[9] را در خود گنجاند و با جادوی کاربردگرایی[10] تلفیقشان کرد. آرت دکو به نحو برجسته‌ای در عمارت حلزونی‌شکل و فولادیِ «کرایسلربیلدینگ»[11] (ساختمان اصلی کمپانی خودروسازی کرایسلر) در نیویورک بروز و ظهور یافت.

۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰

وقتی پس از جنگ جهانی دوم شهرهای پراکنده‌ی اروپایی بازسازی شدند، معماری مدرنیستی اشاعه یافت. بسیاری از معماران، سبک بروتالیستی[12] لوکوربوزیه[13]، معمار مدرنیستی فرانسوی را در پیش گرفتند که دیوارها و پلکان‌های بُتنیِ خاکستری‌رنگ متمایزش می‌کردند. معمارها به نحو فزاینده‌ای خود را

دهه‌ی ۱۹۱۰

کاسا میلا

آنتونی گُودی کار احداث این «خانه‌ی شهری» را در ۱۹۰۶ آغاز و چهار سال بعد تکمیلش کرد. این عمارت خطوط مستقیم منفرد ندارد و بالکن‌های موج‌دارش مانند یک سری موج به نظر می‌رسند.



دهه‌ی ۱۹۲۰

کارخانه‌ی فیات در لینگوتو[15]

طراحی ماته تروکو[16] برای کمپانی خودروسازی فیات در تورین ایتالیا، کوششی برای تجسم‌کردن یک سبک زندگی جدید و آینده‌گرایانه بود.

دهه‌ی ۱۹۳۰

فالینگ‌واتر

شاهکار مدرنیستی فرانک لوید رایت در ۱۹۳۴، این باور او را تجسم می‌بخشید که معماری باید در هماهنگی با طبیعت باشد.



دهه‌ی ۱۹۵۰

ساختمان سیگرام

این آسمان‌خراش شیشه‌ای-برنزی با فریم‌های فولادی را میس فَن دِر روهه به عنوان دفتر مرکزی شرکت سیگرام در نیویورک طراحی کرد.



1.Art Nouveau
2.Antoni Gaudi
3.Glasgow School of Art
4.Charles Rennie Mackintosh
5.Frank Lloyd Wright
6.Ludwig Mies van der Rohe
7.Walter Gropius
8.The Art Deco
9.Machine Age
10.functionality
11.The Chrysler Building
12.Brutalist architecture
13.Le Corbusier
14.Hector Guimard
15.Lingotto
16.Giacomo Matté-Trucco



معماری سبز
تا پایان سده‌ی بیستم، حفظ و حراست از منابع انرژی دغدغه‌ای مهم شد. ساختمان «سان دیال»[4] در شهر دِژو[5] در چین، بزرگ‌ترین ساختمان جهان است که با انرژی خورشیدی کار می‌کند.



معمار تأثیرگذار
لوکوربوزیه معتقد بود بلوک‌های مسکونی مرتفع که برجسته‌ترین شان را می‌توان در مجتمع مسکونی و مدرنیستی «اونیته دِ آبیتاسیون»[3] در شهر مارسی دید، معماری آینده هستند.

برنامه‌ریز منظر شهری می‌پنداشتند و می‌کوشیدند بر سبک زندگی مردم جامعه تأثیر بگذارند و آن را بهبود دهند. به اسکار نیمار[1]، معمار برزیلی، فرصتی دادند تا کل پایتخت این کشور، برزیلیا، را طراحی کند. تا ۱۹۶۰، آسمان‌خراش‌های یکپارچه‌ی فولادی ـ شیشه‌ای به‌تدریج بر خطوط افق مراکز تجاری شهرهای سراسر جهان از تورنتو تا هنگ‌گنگ سیطره یافته بودند.

۱۹۷۰ تا کنون

پیشرفت معماری های‌تِک (فناوری برتر) در دهه‌ی ۱۹۷۰، تمام هنجارهای معمارانه را شکست. ساختمان‌ها به‌کلی دستخوش دگرگونی شدند و سازه‌های داخلی و سیستم‌های خدمات در بیرون قرار گرفتند. یکی از مشهورترین نمونه‌ها، ساختمان مرکز ژُرژ پومپیدو[2] در پاریس است. در دهه‌ی ۱۹۸۰، گروهی از معماران تأثیرگذار آمریکایی از مفهوم مدرنیستی کاربردگرایی دست کشیدند و دکوراسیون و فردیّت را به فضای ساختمان بازگرداندند. این جنبش به‌سرعت با نام پُست‌مدرنیسم شناخته شد. مصالح و مواد و تکنولوژی‌های تازه، به‌خصوص نرم‌افزارهای کامپیوتری طراحی، در معماری انفجاری از نوآوری‌ها به‌پا کردند. در سده‌ی بیست‌ویکم، به نظر می‌رسد معماری، «گرانش» را به مقابله می‌طلبد و انحناهای بلندپروازانه و سازه‌هایی با نماهای شکننده و آسیب‌پذیر بر خطوط افق آینده‌گرایانه سیطره یافته‌اند.

۱۱۴۱ ساختمان

تعداد ساختمان‌هایی که فرانک لوید رایت طی هفتاد سال کار حرفه‌ای خود طراحی کرد. ۵۳۲ ساختمان تکمیل شدند و ۴۰۹ تایشان هنوز برقرار هستند.



> **فضا، نور و نظم. این‌ها عناصری هستند که انسان درست به همان اندازه‌ای که به نان و مکانی برای خواب نیاز دارد، به آنها احتیاج دارد.**



لوکوربوزیه، معمار فرانسوی، ۱۹۲۳

دهه‌ی ۱۹۶۰

اسمبلی هال
«سالن اجلاس» لوکوربوزیه، بخشی از طراحی‌هایش برای چندیگر، پایتخت جدید ایالت پنجاب هندوستان بود. او در این ساختمان به‌شدت از بتون خام استفاده کرد و آن را به شکل قوس‌های فراگیر قالب‌ریزی نمود.

دهه‌ی ۱۹۷۰

اُپراخانه‌ی سیدنی
اسکلت‌ها و بدنه‌های بتونی روی بامِ این عمارت افسانه‌ای که یورن اوتزان[6] آن را طراحی کرده است، با شکل بادبان‌های کشتی‌های مستقر در بندر سیدنی همگون است. این طراحی مرزهای تکنولوژی را در آن دوره جلوتر برد.



دهه‌ی ۱۹۸۰

ساختمان لوید
ریچارد راجرز[7] آسانسورها، کانال‌های برق و لوله‌کشی‌های آب این ساختمان های‌تِک در لندن را در بیرون از ساختمان قرار داده است. این ساختمان در ابتدا شبیه یک پالایشگاه نفت بود.



دهه‌ی ۱۹۹۰

برج‌های پتروناس
از ۱۹۸۸ تا ۲۰۰۴، این آسمان‌خراش ۴۵۲ متری در کوآلالامپور مالزی، مرتفع‌ترین آسمان‌خراش جهان بود.





1.Oscar Niemeyer
2.Pompidou Centre
ساختمان یک مؤسسه‌ی هنری و فرهنگی که در سال ۱۹۷۷ به‌نام ژرژ پمپیدو رئیس جمهور فرانسه در پاریس برپا شد. این گالری بزرگ‌ترین موزه‌ی هنر مدرن در جهان است که ۱۷۷۰۰ متر مربع سطح زیربنا دارد. م.
3.Unité d›Habitation
4.The Sun Dial
5.Dezhou
6.Jørn Oberg
7.Richard George Rogers

تهاجم موسولینی به اتیوپی

۱۹۲۲ تا ۱۹۳۶

پس از جنگ جهانی اول، بنیتو موسولینی جنبش فاشیستی را در ایتالیا تأسیس کرد. او به زور خود را به درون لایه‌های قدرت تحمیل کرد و در جست‌وجوی شکوه و عظمت ارتش و امپراتوری برآمد. از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۶، ارتش او کشور مستقل و آفریقایی اتیوپی را اشغال کرد و هایله سلاسی، پادشاه این کشور را به زور بیرون کرد. این تهاجم، موسولینی را از بریتانیا و فرانسه دور کرد و او را به سمت ائتلاف مهلک با آلمان نازی سوق داد. ایتالیا تا ۱۹۴۱ بر اتیوپی حکم می‌راند. در این سال، نیروهای بریتانیایی، ارتش ایتالیا را در شرق آفریقا شکست دادند و هایله سلاسی را به تاج‌وتختش بازگرداندند.

۲ نوامبر ۱۹۳۰



ظهور یک امپراتور

در اتیوپی ـ تنها کشور مستقل آفریقایی در این دوره ـ راس تافاری[1] تاج سلطنت بر سر نهاد. او نام هایله سلاسی[2] را برای خود برگزید و اقدام به اصلاحات سیاسی کرد و دستور داد اولین قانون اساسی اتیوپی را بنویسند. او همچنین به دنبال مدرنیزاسیون ارتش و اقتصاد نیز بود.

۲۳ فوریه‌ی ۱۹۳۵



استقرار نیرو برای حمله

موسولینی هزاران نیروی نظامی و هواپیما به اریتره و سومالی‌لند[3] در شرق آفریقا فرستاد. این مستعمرات مرزهای مشترکی با اتیوپی داشتند و یک پایگاه نظامی برای تهاجم ایتالیا فراهم می‌کردند.

۱۴ آوریل ۱۹۳۵

پیمان اِسترزا

بریتانیا و فرانسه که ظهور نازی‌ها تهدیدشان می‌کرد، مایل بودند روابط حسنه‌ی خود را با ایتالیا حفظ کنند. رهبران انگلستان و فرانسه در شهر استرزا[4]ی ایتالیا، پیمانی با موسولینی امضا کردند تا جلوی جاه‌طلبی‌های نازی‌ها در اروپا بایستند. موسولینی گمان می‌کرد که در عوض، ایتالیا و فرانسه اشغال اتیوپی توسط او را خواهند پذیرفت.

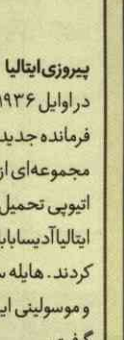
۲۵ دسامبر ۱۹۳۵



رزمندگان بی‌سلاح

هایله سلاسی ارتش بزرگی بسیج کرد تا از کشور دفاع کنند، اما آنها برای استفاده از تجهیزات مدرن آموزش ندیده بودند. بیش‌ترشان جنگجویان قبایل بودند که نیزه و سپر داشتند و نمی‌توانستند در مقابل پیشروی قوای ایتالیا مقاومت کنند.

۲۶ آوریل ۱۹۳۶





پیروزی ایتالیا

در اوایل ۱۹۳۶، ایتالیایی‌ها با رهبری فرمانده جدید، ژنرال پیترو بادوگیلو[5]، مجموعه‌ای از شکست‌ها را به نیروهای اتیوپی تحمیل کردند. تا ماه می، قوای ایتالیا آدیس‌آبابا، پایتخت اتیوپی، را اشغال کردند. هایله سلاسی از کشور تبعید شد و موسولینی این پیروزی را در رم جشن گرفت.

۲۶ آوریل ۱۹۳۶

ارتش وحشی

پیروزی ایتالیایی‌ها به سلاح‌های برتر از جمله بمب‌های شیمیایی متکی بود. بمب‌های شیمیایی را از روی هواپیماها به پایین می‌انداختند و تلفات شدیدی را بر اتیوپی‌های ناآماده وارد می‌کردند. قساوت این جنگ کمک کرد نظر افکار عمومی در بریتانیا و فرانسه نسبت به رهبر ایتالیا تغییر یابد.

۳۰ ژوئن ۱۹۳۶



یک استدعای احساسی

هایله سلاسی «جامعه‌ی ملل» را خطاب قرار داد و با لحنی احساسی تقاضای کمک کرد. این سخنرانی، همدردی گسترده‌ای برای او به همراه داشت، اما هیچ حمایت مؤثری صورت نگرفت. «جامعه‌ی ملل» که برای حفظ صلح از طریق اقدام مشترک کشورها علیه تهاجم تشکیل شده بود، با وضع تحریم‌های اقتصادی که تأثیر ناچیزی داشتند، به تهاجم ایتالیا واکنش نشان داد.

1. Ras Tafari
2. Haile Selassie
3. Somaliland
نام بخشی از آفریقای غربی که شامل شمال غربی کشور سومالی و جیبوتی و غرب اتیوپی بود. ـ م.
4. Stresa
5. Pietro Badoglio



۲۲ اکتبر ۱۹۲۲

رژه‌ی فاشیست‌ها

موسولینی تهدید کرد که با «لباس سیاه‌ها»[1]ی فاشیستش در رم رژه برپا خواهد کرد. ویکتور امانوئل[2]، پادشاه ایتالیا که مرعوب شده بود، موسولینی را به عنوان نخست‌وزیر منصوب کرد. این رژه به یک جشن پیروزی مبدل شد.



۲۴ دسامبر ۱۹۲۵

ظهور یک دیکتاتور

موسولینی با سرکوب مخالفان، یک حکومت دیکتاتوری در پیش گرفت و خود را «دوچه»[3]، رهبر حزب فاشسیت و رژیم خواند. او می‌خواست تا ایتالیایی «پرشکوه، محترم و ترسناک» بسازد و از این رو، هدفش را درانداختن یک امپراتوری در آفریقا و پیرامون مدیترانه اعلام کرد.

۳ اکتبر ۱۹۳۵

آغاز تهاجم

یگان‌های پیاده‌ی ایتالیا با پشتیبانی بیش از ۵۰۰ فروند هواپیما، تهاجم همه‌جانبه‌ای را از اریتره و سومالی‌لند به اتیوپی آغاز کردند. با این حال، نیروهای موتوردارشان در مناطق کوهستانی به دلیل شمار اندک جاده‌های قابل استفاده پیشروی کُندی داشتند.

۲۵ اکتبر ۱۹۳۶

محور اتحاد متولد می‌شود

افکار عمومی، دولت‌های بریتانیا و فرانسه را مجبور کرد تا با تهاجم ایتالیا به اتیوپی مخالفت کنند. موسولینی که رنجیده بود، از «پیمان استرزا» خارج شد و در جست‌وجوی ائتلاف با آلمان نازی برآمد. در اکتبر ۱۹۳۶، هیتلر و موسولینی توافق‌نامه‌ای امضا کردند که «اتحاد رم-برلین» را خلق کرد. ایجاد این محور ائتلاف و ناکامی «جامعه‌ی ملل» در ممانعت از تهاجم، بستر را برای ورود اروپا به مسیر جنگ جهانی دوم فراهم کرد.

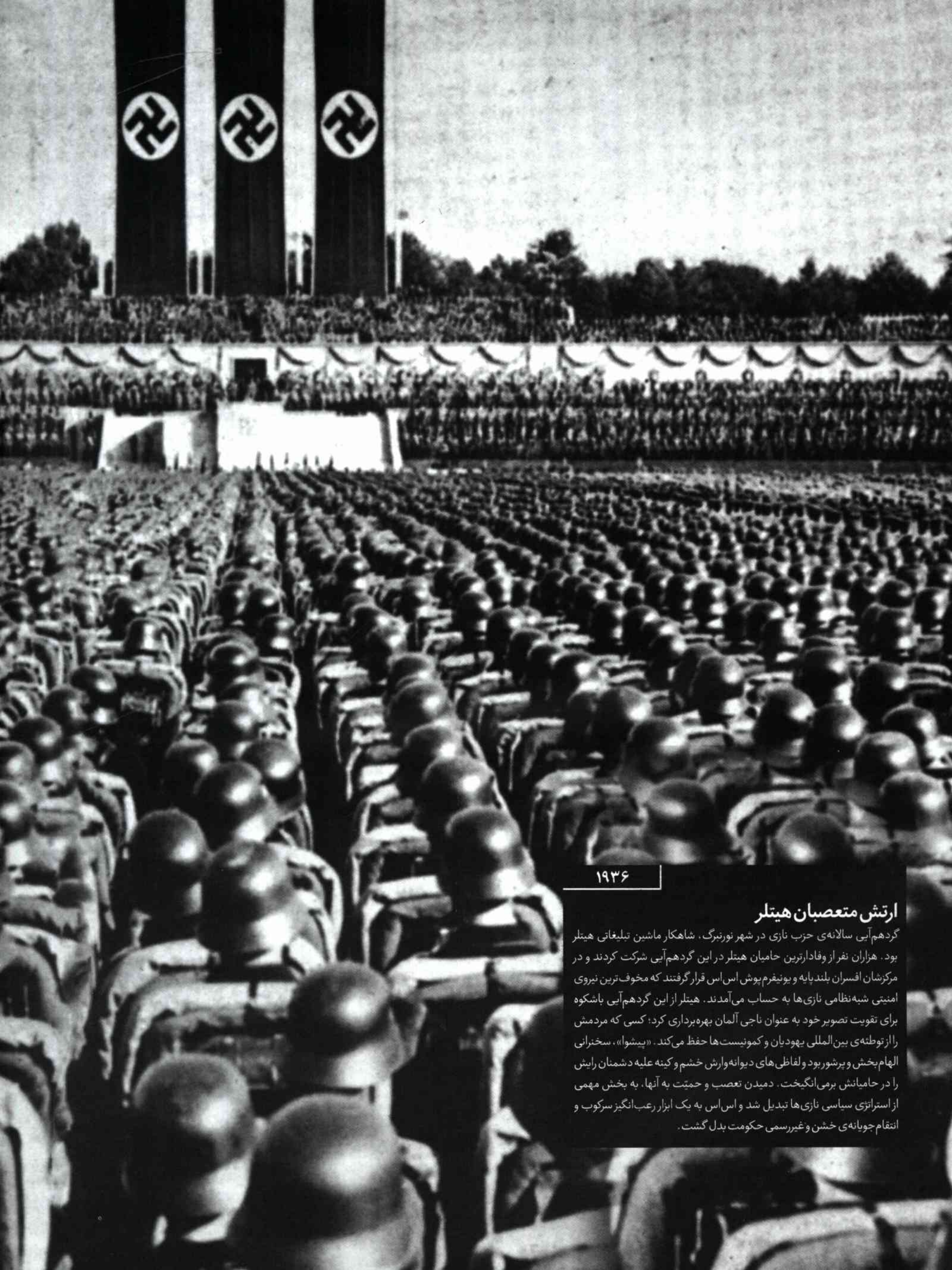


این یک اصل اخلاقی بین‌المللی است که به مخاطره افتاده است.



هایله سلاسی، امپراتور اتیوپی، سخنرانی در «جامعه‌ی ملل»، ژوئن ۱۹۳۶

1.Blackshirts
2.Victor Emmanuel
3.Duce



۱۹۳۶

ارتش متعصبان هیتلر

گردهم‌آیی سالانه‌ی حزب نازی در شهر نورنبرگ، شاهکار ماشین تبلیغاتی هیتلر بود. هزاران نفر از وفادارترین حامیان هیتلر در این گردهم‌آیی شرکت کردند و در مرکزشان افسران بلندپایه و یونیفرم‌پوش اس‌اس قرار گرفتند که مخوف‌ترین نیروی امنیتی شبه‌نظامی نازی‌ها به حساب می‌آمدند. هیتلر از این گردهم‌آیی باشکوه برای تقویت تصویر خود به عنوان ناجی آلمان بهره‌برداری کرد؛ کسی که مردمش را از توطئه‌ی بین‌المللی یهودیان و کمونیست‌ها حفظ می‌کند. «پیشوا»، سخنرانی الهام‌بخش و پرشور بود و لفاظی‌های دیوانه‌وارش خشم و کینه علیه دشمنان رایش را در حامیانش برمی‌انگیخت. دمیدن تعصب و حمیّت به آنها، به بخش مهمی از استراتژی سیاسی نازی‌ها تبدیل شد و اس‌اس به یک ابزار رعب‌انگیز سرکوب و انتقام‌جویانه‌ی خشن و غیررسمی حکومت بدل گشت.



بحران کناره‌گیری

۱۹۳۶ تا ۱۹۳۷

وقتی ادوارد هشتم تاج سلطنت بریتانیا را بر سر نهاد، به نظر می‌رسید همه چیز دارد؛ چهره‌ی زیبا، جذابیت بی دردسر و محبوبیت. ملت بی صبرانه منتظر خبر ازدواج او بودند، اما رابطه‌ی نامشروعش با یک زن مطلقه، بریتانیا و مستعمرات این کشور را به ورطه‌ی یک بحران اساسی کشاند. این بحران سرانجام با کناره‌گیری او از سلطنت به پایان رسید.



۲۸ ژانویه‌ی ۱۹۳۶

مرگ یک پادشاه

هزاران نفر در مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری جورج پنجم شرکت کردند. دوران سلطنت او به دلیل محافظه‌کاری اخلاقی‌اش مشهور بود. جورج پنجم، شخصیتی کناره‌گیر و غیراجتماعی بود و هرگز با پسر ارشدش ـ که اکنون ادوارد هشتم لقب گرفته بود ـ صمیمی نبود. پادشاه جدید، چهل و یک ساله، مجرد و به خوشگذرانی و عیاشی شهره بود. روابط نامشروعش با والیس سیمپسون[1]، بانوی آمریکایی که دو بار ازدواج کرده و شهره‌ی مجالس بود، چند سال قبل آغاز شده بود.



۱۸ نوامبر ۱۹۳۶

یک پادشاه محبوب

ادوارد خوش‌رو و خوش‌تیپ، مهر و علاقه‌ی طبقه‌ی کارگر در بریتانیا را به دست آورد. وقتی از ساوت ولز بازدید می‌کرد، به گروهی از معدن‌چی‌های بی‌کار دلگرمی داد: «به شما کمک خواهم کرد. باید حتماً کاری برایتان انجام دهند.» اقداماتی نظیر این به محبوبیت او میان مردم استحکام بخشید.

۲ دسامبر ۱۹۳۶

اوج‌گیری بحران

کلیسا و نخست‌وزیر هر دو با رابطه‌ی نامشروع پادشاه مخالفت کردند. اسقف اعظم کانتربری، در کسوت بالاترین مقام کلیسای انگلستان، صراحتاً اعلام کرد که ادوارد نمی‌تواند با یک زن مطلقه ازدواج کند. بالدوین[2]، نخست‌وزیر، رک و بی‌پرده به شاه گفت که سه گزینه دارد: از ازدواج با خانم سیمپسون صرف نظر کند؛ علی‌رغم صلاحدید وزرایش با این خانم ازدواج کند که در این صورت وزرا فوراً استعفا خواهند داد؛ یا این‌که از سلطنت کناره‌گیری کند.

۱۱ دسامبر ۱۹۳۶

اعتراض عمومی

بیانیه‌ی رسمی ادوارد کشور را به ورطه‌ی بحران کشاند. این مسأله مردم را به چند دسته تقسیم کرد: مردم طبقات متمول و متوسط با موضع دولت موافق بودند، در حالی که طبقه‌ی کارگر معتقد بودند که با پادشاه ناعادلانه رفتار شده است.





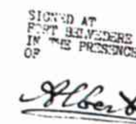
INSTRUMENT OF ABDICATION

I, Edward the Eighth, of Great Britain, Ireland, and the British Dominions beyond the Seas, King, Emperor of India, do hereby declare My irrevocable determination to renounce the Throne for Myself and for My descendants, and My desire that effect should be given to this Instrument of Abdication immediately.

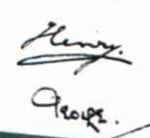
In token whereof I have hereunto set My hand this tenth day of December, nineteen hundred and thirty six, in the presence of the witnesses whose signatures are subscribed.

SIGNED AT FORT BELVEDERE IN THE PRESENCE OF

Edward R I



Albert



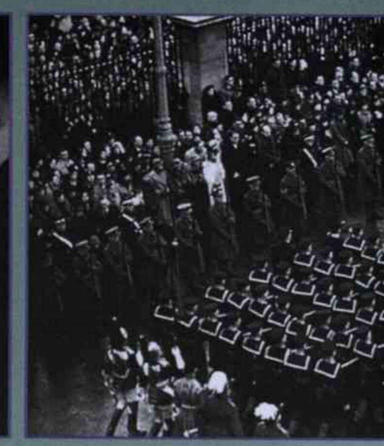
Henry.

George.

سند کناره‌گیری از سلطنت

در دهم دسامبر ۱۹۳۶، ادوارد در حضور سه برادرش در مقام شهود «سند کناره‌گیری از سلطنت» را امضا کرد.

1. Wallis Simpson
2. Stanley Baldwin





۱ آگوست ۱۹۳۶

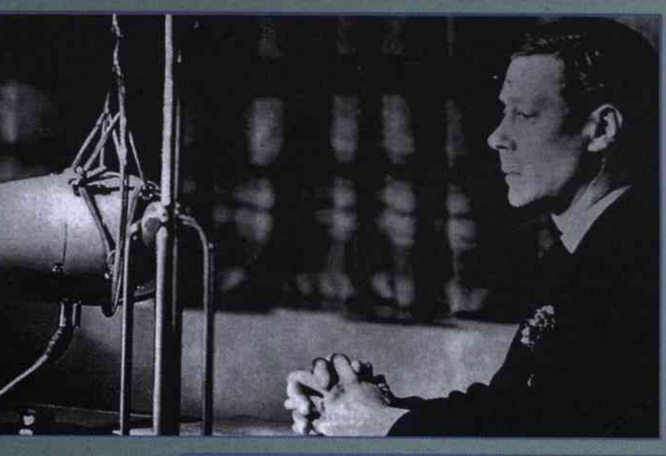
یک رابطه‌ی عاشقانه‌ی ناپنهان

این زوج در یک سفر تفریحی در سواحل مدیترانه با هم عکس گرفتند که در سراسر مطبوعات آمریکا و اروپا به طور چشمگیری چاپ شد، اما مطبوعات بریتانیایی خود را درگیر ماجرا نکردند. گرچه نخست‌وزیر استنلی بالدوین و دیگر شخصیت‌های طبقه‌ی حاکم همگی از این رابطه باخبر بودند، عامه‌ی مردم را در بی‌خبری نگاه داشتند.

۳ دسامبر ۱۹۳۶

خبر صفحه‌ی اول

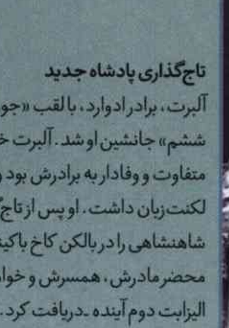
مطبوعات بریتانیایی با علم به این‌که دیگر نمی‌توان این ماجرا را لاپوشانی کرد، ممنوعیت خودخواسته‌شان را نقض و خبر این رابطه‌ی عاشقانه را منتشر کردند. در این جا بود که اولین بار عامه‌ی مردم از این ماجرا آگاه شدند. وقتی ماجرا عمومی شد، تیتر اصلی اخبار را به خود اختصاص داد. روزنامه‌ها گزارش‌های مفصل روزانه‌ای از بحث‌های بی‌وقفه و دیوانه‌وار و خبرهای داغ پرآب‌وتاب چاپ کردند. وقتی ادوارد با افزایش فشارها مواجه شد، ناچار از تصمیم‌گیری شد.



۱۱ دسامبر ۱۹۳۶

نطق کناره‌گیری از سلطنت

در ۱۱ دسامبر، یک روز پس از امضای «سند کناره‌گیری»، ادوارد تصمیم خود برای کناره‌گیری از سلطنت را به اطلاع ملت رساند. او اعلام کرد هرگز نمی‌تواند مسئولیت یک پادشاه را «بدون پشتیبانی زنی که عاشقش است» بر دوش بکشد. اولین بار در تاریخ بود که پادشاه بریتانیا داوطلبانه از تاج و تخت کناره‌گیری می‌کرد. ادوارد تنها ۳۲۷ روز پادشاه بود و هنوز تاج‌گذاری نکرده بود.



۱۲ می ۱۹۳۷

تاج‌گذاری پادشاه جدید

آلبرت، برادر ادوارد، با لقب «جورج ششم» جانشین او شد. آلبرت خجالتی، متفاوت و وفادار به برادرش بود و مشکل لکنت زبان داشت. او پس از تاج‌گذاری، تاج شاهنشاهی را در بالکن کاخ باکینگهام در محضر مادرش، همسرش و خواهر بزرگش - الیزابت دوم آینده - دریافت کرد.

۳ ژوئن ۱۹۳۷

ادوارد با والیس ازدواج می‌کند

ادوارد که با کناره‌گیری از سلطنت ملقب به دوک ویندزر شد، جلای وطن کرد. در ژوئن ۱۹۳۷، او و والیس در شاتو دو کوندی[1] در فرانسه ازدواج کردند. والیس پس از ازدواجشان دوشس ویندزر شد، اما لقب «والاحضرت» را نپذیرفت. این تصمیم، دوک را به تلخی آزرد.

> **بشنو که فرشتگان مبشر آواز سر می‌دهند که خانم سیمپسون شهنشاه ما را قاپید!**



نسخه‌ی از سرود کریسمس که بچه‌ها موقع بازی می‌خواندند، دسامبر ۱۹۳۶





نشان عشق

این گل سینه‌ی الماس‌نشان را که در آن زمرد سبز و یاقوت هم به کار رفته، دوک برای بیستمین سالگرد ازدواجشان سفارش داد.

1.Château de Candé

جنگ داخلی اسپانیا

۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹

در فوریه‌ی ۱۹۳۶، دولت چپ‌گرای «جبهه‌ی ملی» پس از پیروزی در انتخابات، قدرت را در اسپانیا به دست گرفت. در واکنش، ژنرال‌های ناسیونالیست راست‌گرای ارتش دست به کودتایی نظامی زدند. گروه‌های جمهوری خواه چپ‌گرا و ناسیونالیست‌های مناطق کاتالان و باسک با کودتاچیان به مبارزه پرداختند و برای یک جنگ داخلی خونین صحنه چینی کردند. این جنگ چند دهه اسپانیا را داغدار کرد.

۲۹ اکتبر ۱۹۳۳





ظهور فاشیسم

خوسه آنتونیو پریمو دِ ریورا[1]، اشراف‌زاده‌ی حقوق‌دان، به تقلید از فاشیست‌های ایتالیایی، فالانژها را تأسیس کرد که یک جنبش ناسیونالیستی راست‌گرا بود.





۲۷ دسامبر ۱۹۳۶

محاصره‌ی دژهای آلکازار

در شهر تولدو، نیروهای هوادار دولت، سربازان ناسیونالیست را داخل دژهای آلکازار[2] محاصره کردند. این محاصره به دلیل بی‌کفایتی در هدایت شبه‌نظامیان نامنضبط، تعلیم ندیده و نه چندان مسلح، ناکام ماند. مدافعان تاب آوردند تا این‌که در اواخر سپتامبر ۱۹۳۶ با رسیدن نیروهای ارتش فرانکو از آفریقا، فشار بر آلکازار کاهش یافت. هر دو طرف ارزش این فشارها را می‌دانستند و ناسیونالیست‌ها به‌سرعت از ارزش تبلیغاتی این پیروزی غیرمحتمل بهره‌برداری کردند.

۲۷ جولای ۱۹۳۶

پرواز نیروهای کمکی

در ابتدای شورش، هواپیماهای آلمانی و ایتالیایی، ارتش ژنرال فرانکو در آفریقا را از بخش جنوبی مراکش که در آن زمان متعلق به اسپانیا بود، به جنوب اسپانیا منتقل کردند. این سربازان کارکشته که در جنگ‌های مستعمرات نیرومندتر شده بود، به سمت شمال اسپانیا پیشروی کردند. آنها به خاطر تاکتیک‌های ایجاد هراس و وحشت شهره بودند.

پوستر تبلیغاتی جمهوری خواهان

این پوستر از همه‌ی گروه‌های هوادار دولت در اسپانیا، از جمله آنارشیست‌ها، کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و جمهوری خواهان میانه‌رو می‌خواهد علیه شورشیان ناسیونالیست متحد شوند. نیروهای شبه‌نظامی کارگر که شتاب‌زده مسلح شده بودند، موفق شدند کنترل شهرهای اصلی از جمله بارسلون و مادرید را به دست گیرند.

۱ نوامبر ۱۹۳۶





پشتیبانی هوایی بیگانگان

نیروهای هوایی ایتالیا و لژیون کندور آلمان[3]، پشتیبانی هوایی سرنوشت‌سازی از ناسیونالیست‌ها به عمل آوردند. نیروی هوایی جمهوری خواهان، خام و بی‌تجربه بودند و کنترل آسمان اسپانیا را به ناسیونالیست‌ها دادند.



۲۴ دسامبر ۱۹۳۷

عقب‌نشینی جمهوری خواهان

در سراسر سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸، درگیری‌های توان‌فرسا و فراسایشی کفه‌ی ترازو را به نفع جبهه‌ی ناسیونالیست‌ها سنگین‌تر کردند و از مناطقی که در کنترل جمهوری خواهان بود کاستند. جمهوری خواهان در نبرد تروئل[4] شکست خوردند و پس از واپسین تهاجم ناامیدکننده به ایبرو[5] که در نوامبر ۱۹۳۸ با شکست به پایان رسید، جمهوری اسپانیا به سرنوشت هولناکی دچار شد.



۱ می ۱۹۳۷

اختلاف در اردوگاه جمهوری خواهان

وقتی جمهوری خواهان میانه‌رو با هواداران گروه‌های آنارشیست رادیکال درگیر شدند، میان نیروهای جمهوری خواه در دژ مستحکم خود در بارسلون جنگ درگرفت. اختلافات سیاسی میان دموکرات‌ها، کمونیست‌ها و آنارشیست‌ها ادامه یافت و اقدامات جنگی جمهوری خواهان را طی سال‌های آتی مختل کرد.

1.José Antonio Primo de Rivera
2.Alcazar
3.Condor Legion
یک یگان نیروی هوایی آلمان نازی که به صورت داوطلبانه برای کمک به ناسیونالیست‌های اسپانیا فرستاده شد. م
4.Teruel
5.Ebro

۲ دسامبر ۱۹۳۴



قیام سوسیالیست‌ها

در سوی دیگر طیف سیاسی، آنارشیست‌ها و سوسیالیست‌های اسپانیا شورش‌های چپ‌گرایانه‌ی ناکامی را آغاز کردند. اندیشه‌های انقلابی ضد کاتولیکی‌شان محافظه‌کاران اسپانیایی را به هراس انداخت.

۱۷ جولای ۱۹۳۶



قیام ناسیونالیست‌ها

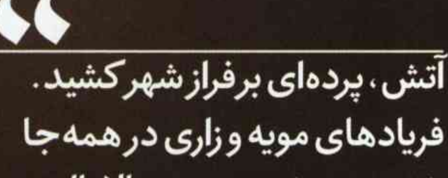
متعاقب پیروزی دولت چپ‌گرا در انتخابات سال ۱۹۳۶، ناسیونالیست‌ها کودتایی را سازماندهی کردند. ژنرال فرانسیسکو فرانکو[1] در کسوت رهبر شورشیان به صحنه آمد. فرانکو یک افسر کادر ارتش بود و همانند بسیاری از همقطارانش، معتقد بود شورش علیه دولت منتخب جمهوری خواهان به عنوان تنها گزینه‌ی پیش روی یک انقلاب چپ‌گرایانه موجه و قابل توجیه است.

۲۶ آوریل ۱۹۳۷



بمباران گرنیکا

در بعدازظهر بیست و ششم آوریل ۱۹۳۷، جنگنده‌های لژیون کندور آلمان، با همدستی جنگنده‌های ایتالیایی، گرنیکا[2]، شهر تاریخی منطقه‌ی باسک را بمباران کردند. شهر به دلیل برپایی بازار روز، شلوغ و پرازدحام بود و جمعیت هیچ پناهگاهی نداشتند. عمق ویرانی و شمار کشته شدگان جهان را شوکه کرد.



“

آتش، پرده‌ای بر فراز شهر کشید. فریادهای مویه و زاری در همه جا شنیده می‌شد و مردم، مالامال از وحشت، زانو می‌زدند و دست‌هایشان را رو به آسمان بلند می‌کردند.

”

پدر آلبرتو اونیندیا[3]، در توصیف شهر گرنیکا، ۲۶ آوریل ۱۹۳۷

۸ نوامبر ۱۹۳۶





محاصره‌ی مادرید

در نوامبر ۱۹۳۶، نیروهای فرانکو با جنگ و درگیری راه خود را به اطراف مادرید گشودند. پیشروی آنها تا اندازه‌ای به دلیل رسیدن «بریگادهای بین‌المللی»[4]- نیروهای داوطلب خارجی که برای کمک به جمهوری خواهان آمده بودند- متوقف شد. ناسیونالیست‌ها پس از درگیری خانه به خانه حملات را دفع کردند و مادرید را به محاصره درآوردند. این محاصره تا ۱۹۳۹ به طول انجامید.

۱ آوریل ۱۹۳۹

رژه‌ی پیروزی ناسیونالیست‌ها

جمهوری خواهان ازهم‌گسیخته، دست از جنگ کشیدند و ناسیونالیست‌ها در شهرهای بزرگ رژه‌ی نظامی ترتیب دادند تا پیروزی‌شان را جشن بگیرند. فرانکو در کسوت یک دیکتاتور قدرت را در دست گرفت و تا زمان مرگش در ۱۹۷۵، حاکم مطلق باقی ماند. از نظر کسانی که در جبهه‌ی جمهوری خواهان جنگیده بودند، این شکست یک فاجعه‌ی بزرگ بود. صدها هزار نفر زندانی، اعدام یا مجبور به جلای دائمی وطن شدند. ناسیونالیسم خودکامه بر اسپانیا استیلا یافته بود.



1.Francisco Franco
2.Guernica
3.Alberto Onaindia
4.The International Brigades



۱۹۳۷

سانحه‌ی هیندنبورگ

هیندنبورگ بزرگ‌ترین کشتی هوایی ساخته‌شده تا آن زمان و شاهکار مهندسی عصر خود بود. ۲۴۵ متر طول داشت و ۲۰۰ هزار متر مکعب هیدروژن را در خود نگه می‌داشت و برای جابه‌جایی ۷۲ مسافر با امکانات لوکس بر فراز اقیانوس اطلس طراحی شده بود. در ۶ می ۱۹۳۷، این کشتی هوایی در حالی که می‌کوشید طی یک روال همیشگی وارد ایستگاه هوایی لیک‌هرست در نیوجرسی ایالات متحده شود، شعله‌ور شد و ۳۵ نفر از ۹۵ مسافرش به‌همراه یکی از خدمه کشته شدند. این تراژدی را عکاس‌ها، فیلم‌های کوتاه خبری و یک گزارش زنده‌ی رادیویی ثبت کردند. این رویداد به‌سرعت خبر اول هر دو سوی اقیانوس اطلس شد و یکی از نخستین سوانح عصر پخش رادیویی را شکل داد. قدرت ماندگار این سانحه بیش از همه مدیون بداعت و تازگی سفرهای هوایی و رسانه‌های همگانی در آن زمان بود، اما خودِ ماجرا ابدی و مصون از دستبرد زمان است: قدرت طبیعت یا یک سانحه‌ی ساده، پرصلابت‌ترین آفرینش‌های بشری را سرنگون می‌کند.



مسیر منتهی به جنگ جهانی دوم

۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹

وقتی آدولف هیتلر در ۱۹۳۳ به قدرت رسید، هدفش این بود که آلمان را قدرت برتر اروپا کند و برای رسیدن به این هدف کاملاً جنگ را پیش‌بینی کرده بود. او برنامه‌ی افزایش توان تسلیحاتی آلمان را آغاز کرد که نقض مفاد معاهده‌ی ورسای بود که تولیدات صنعتی و نظامی این کشور را پس از جنگ جهانی اول محدود می‌کرد. دهشت از جنگ خندق‌ها در خاطره‌ی افکار عمومی فرانسه و انگلستان همچنان تازه بود و هر دو کشور در ممانعت از وقوع یک جنگ دیگر مستأصل بودند. بازی موش و گربه آغاز شد؛ هیتلر مصمم بود برنامه‌اش را برای پیشرفت آلمان به هر قیمتی به جلو براند، در حالی که همسایگانش با نگرانی نظاره‌گر بودند.







۱۲ مارس ۱۹۳۸

اتریش از هیتلر استقبال می‌کند

در مارس ۱۹۳۸، هیتلر با بهره‌برداری از یک بحران سیاسی که با مهندسی حزب نازی اتریش به راه افتاده بود، به این کشور نیروی نظامی اعزام کرد و اتریش را تحت قلمرو «رایش آلمان» درآورد. اکثریت اتریشی‌ها از این آنشلوس[1] (اتحاد) استقبال کردند. رهبران ایالتی اتریش طی مراسمی در وین در آوریل ۱۹۳۸، به هیتلر قول ائتلاف دادند.

دشنه‌ی «جنبش جوانان» هیتلر

جنبش شبه‌نظامی جوانان، با رهبری هیتلر آموزه‌های نازیسم را به میلیون‌ها نفر از جوانان آلمان تعلیم داد. ساز و برگ اعضای این جنبش عبارت بود از یک دشنه‌ی تشریفاتی که روی تیغه‌اش عبارت «خون و افتخار» حک شده بود.

۱۸ آوریل ۱۹۰۶

نیروهای آلمان پراگ را اشغال می‌کنند

در یازدهمین ساعت کنفرانس مونیخ، مقامات چکسلواکی مجبور شدند منطقه‌ی سودتن‌لند را به هیتلر مسترد کنند. چمبرلین معتقد بود این اقدام «برقراری صلح را تضمین خواهد کرد»، اما هیتلر توسعه‌طلبی‌های بیش‌تری در سر داشت. وقتی ارتش آلمان در مارس ۱۹۳۹ وارد پراگ شد، مقامات چکسلواکی که با از دست دادن سودتن‌لند به حکم تقدیر ضعیف شده بودند، هیچ مقاومتی نشان ندادند.



۲۸ سپتامبر ۱۹۳۸

آماده‌سازی برای جنگ

در اواسط سپتامبر، ارتش چکسلواکی شورش آلمان‌ها در سودتن‌لند[2] را در هم کوبید که هراس‌ها از اقدام تلافی‌جویانه‌ی آلمان را افزایش داد. از آن‌جا که روسیه و فرانسه متعهد شده بودند که از چکسلواکی دفاع کنند، وقوع جنگ در اروپا اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. وقتی بریتانیا آماده‌ی جنگ شد، پناهگاه‌هایی برای در امان ماندن از حملات هوایی در پارک‌ها حفر شدند.



۲۳ آگوست ۱۹۳۹

امضای توافق‌نامه میان نازی‌ها و استالین

در آوریل ۱۹۳۹، بریتانیا و فرانسه متعهد شدند در صورت حمله به لهستان در دفاع از این کشور وارد جنگ شوند. بریتانیا و فرانسه، به رغم تنفرشان از ژوزف استالین، دیکتاتور شوروی، امکان ائتلاف با اتحاد شوروی را بررسی کردند. در عوض، در ۲۳ آگوست، مقامات روس در اقدامی غیرمترقبه با آلمان نازی توافق‌نامه امضا کردند و مخفیانه موافقت کردند که لهستان را بین خود تقسیم کنند.



۱ می ۱۹۳۹

سربازگیری در بریتانیا

متعاقب اشغال پراگ، هیتلر شروع به تهدید شهر آزاد و مورد مناقشه‌ی گِدانسک[3] در لهستان کرد. هرچند فرانسه و بریتانیا همچنان به صلح امیدوار بودند، به نحو دیوانه‌واری داشتند توان تسلیحاتی خود را افزایش می‌دادند. در آوریل، بریتانیا برای نخستین بار در تاریخ این کشور، در زمان صلح فراخوان سربازگیری داد.



1.Anschluss
2.Sudetenland
3.Gdańsk
4.Rhineland
منطقه‌ای در آلمان که در دو طرف رود راین قرار دارد و از قرن نوزدهم ثروتمندترین ناحیه‌ی این کشور است. راین‌لند از قدیم مورد نزاع بین آلمان و فرانسه بوده و پس از پایان جنگ جهانی اول فرانسه کوشید به بهانه‌ی قرارداد ورسای و به تعویق افتادن پرداخت غرامات جنگی آلمان، این منطقه را به خاک خود ملحق سازد اما موفق نشد و در سال ۱۹۲۵، این منطقه را طبق قرارداد لوکارنو تخلیه کرد. هیتلر در سال ۱۹۳۶ معاهده‌ی بین فرانسه و روسیه را دستاویز قرار داد و نیروهای آلمان را وارد این منطقه کرد و قراردادهای ورسای و لوکارنو را به این ترتیب زیر پا گذاشت. ـم.
5.Konrad Henlein

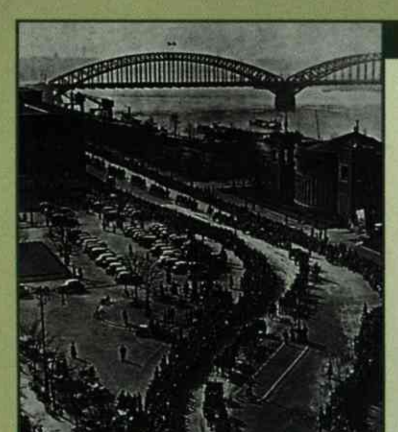


معاهده‌ی ورسای، کنترل مراکز صنعتی آلمان در راین‌لند[4] را به متفقین اعطا کرده بود. هیتلر مصمم بود تا کنترل این مراکز را دوباره به دست آورد تا بتواند نیازهای ماشین جنگی خود را تأمین کند. او همچنین مشتاق بود تا اتریش و منطقه‌ی سودتن‌لند را که در کنترل چکسلواکی بود و هر دو مناطق آلمانی زبان بودند، به قلمرو حکومت رایش اضافه کند.

۸ مارس ۱۹۳۶

ارتش آلمان وارد راین‌لند می‌شود

در مارس ۱۹۳۶، هیتلر به ارتش آلمان دستور داد تا به درون راین‌لند پیشروی کنند؛ راین‌لند منطقه‌ای از آلمان بود که طبق معاهده‌ی ورسای ناحیه‌ای غیرنظامی شده اعلام شده بود. بریتانیا و فرانسه موفق نشدند نسبت به این نقض آشکار تعهدات معاهده‌ی ورسای، واکنش نظامی نشان دهند و یک پیروزی بی‌دردسر را تقدیم پیشوا کردند.



۵ جولای ۱۹۳۸

شورش نازی‌ها در چکسلواکی

کنراد هنلین[5]، از رهبران محلی نازی که با دستورات سرّی از سوی هیتلر عمل می‌کرد، خواستار قیام اقلیت آلمانی‌تبار چکسلواکی شد. او گفت منطقه‌ی سودتن‌لند که آلمانی‌زبان‌ها در آن غالب بودند، باید از چکسلواکی جدا شود و روابط نزدیکی را با آلمان برقرار کند.



۱ سپتامبر ۱۹۳۸

باج‌دهی به هیتلر

با وجود آن‌که آلمان مدام تهدید می‌کرد که بر سر منطقه‌ی سودتن‌لند وارد جنگ خواهد شد، نویل چمبرلین، نخست‌وزیر انگلستان، در تلاش برای تنش‌زدایی از این بحران، دو بار به آلمان سفر و با هیتلر دیدار کرد. او امیدوار بود با سیاست باج‌دهی و تأمین درخواست‌های هیتلر بتواند صلح را برقرار کند.

> «وقتی جنگی آغاز می‌شود، تنها چیزی که اهمیت دارد نه «حق» بلکه «پیروزی» است.»
>
> آدولف هیتلر، ۲۲ آگوست ۱۹۳۹

۱ سپتامبر ۱۹۳۹

تهاجم آلمان به لهستان

در اول سپتامبر ۱۹۳۹، ارتش آلمان تهاجم همه‌جانبه‌ای را به لهستان آغاز کرد. بریتانیا و فرانسه دیوانه‌وار مقدمات پشتیبانی از لهستانی‌ها را فراهم کردند و در سوم سپتامبر ۱۹۳۹ که هیچ گزینه‌ی دیگری پیش رو نمی‌دیدند، علیه آلمان اعلام جنگ کردند.

از جنگ برق‌آسا تا مقاومت

۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴

از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱، آلمان نازی طی عملیات‌هایی موسوم به «بلیتسکریگ»[1] (جنگ برق‌آسا) و با استفاده‌ی از تانک‌ها، پیاده‌نظام مجهز به وسایل نقلیه و هواپیماهای جنگنده، مناطق وسیعی از اروپا را اشغال کرد. به مرور زمان، قساوت‌های نازی‌ها، حمایت از جنبش‌های مقاومت در کشورهای اشغال‌شده را برانگیخت و ارتش آلمان را با چالش بزرگی مواجه کرد.

۹ آوریل ۱۹۴۰



حمله‌ی هیتلر به شمال اروپا

آلمانی‌ها طی یک عملیات برق‌آسا که تنها شش ساعت به طول انجامید دانمارک را اشغال و پس از آن به سرعت به نروژ حمله کردند. نیروهای بریتانیا و فرانسه برای کمک به نروژی‌ها اعزام شدند، اما تا ماه ژوئن آلمان کنترل کل این کشور را به دست گرفت.



نفوذ در آردن

همزمان که ارتش‌های بریتانیا و فرانسه به درون خاک بلژیک پیشروی کردند تا به حملات آلمانی‌ها پاسخ دهند، یگان قدرتمندی از تانک‌ها و پیاده‌نظام موتوری ارتش آلمان از طریق منطقه‌ی جنگلی آردن[2] به فرانسه حمله کرد. تانک‌ها به استحکامات دفاعی فرانسوی‌ها رسوخ کردند و مسیرشان را به سمت کرانه‌ی دریای مانش پی گرفتند.



ویرانی روتردام

در ۱۰ می ۱۹۴۰، آلمانی‌ها تهاجم خود به غرب اروپا را که مدت‌ها منتظرش بودند آغاز کردند. نیروهای آلمان به داخل خاک هلند، بلژیک و فرانسه پیشروی کردند. هلندی‌ها مجبور به تسلیم شدند و بمب‌افکن‌های آلمانی در ۱۴ می شهر بندری روتردام را ویران کردند.



۲۰ می ۱۹۴۰

عقب‌نشینی متفقین

تا پایان ماه می، تانک‌های آلمانی سراسر شمال فرانسه را با شتاب پشت سر گذاشتند و به بنادر بولونی[3] و کاله[4] در کناره‌ی دریای مانش رسیدند. قوای متفقین در بلژیک از جبهه‌ی پشت منزوی شدند. وقتی ارتش بلژیک تسلیم شد، نیروهای بریتانیا و فرانسه به بندر دانکرک[5] در شمال فرانسه عقب‌نشینی کردند.

۲۷ می ۱۹۴۰

تخلیه‌ی نیروها از دانکرک

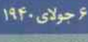
از ۲۷ می تا ۴ ژوئن، ۲۲۰ هزار نیروی بریتانیایی و ۱۲۰ هزار نیروی فرانسوی و بلژیکی از بندر و سواحل دانکرک تخلیه شدند. این عملیات توسط رزم‌ناوهای نیروی دریایی سلطنتی انگلستان و به کمک ناوگان کوچکی از قایق‌های غیرنظامی، زیر حملات هوایی تقریباً مستمر انجام شد. بسیاری از نیروها به دریا زدند تا خود را به قایق‌ها برسانند.



۱۴ ژوئن ۱۹۴۰

اشغال پاریس

ارتش آلمان در ۱۴ ژوئن وارد پاریس شد. سه روز بعد، فرانسوی‌ها تسلیم شدند. قوای آلمان بیش‌تر مناطق فرانسه را اشغال کردند، اما شمال شرق در کنترل دولت مارشال فیلیپ پتن[6] با مرکزیت شهر ویشی[7] قرار گرفت. در حالی که رژیم ویشی با نازی‌ها همدستی می‌کرد، ژنرال شارل دوگل دفتر مرکزی «فرانسه‌ی آزاد» را در لندن تأسیس کرد و خواستار ادامه‌ی مقاومت شد.



جنگ سرّی بریتانیا

بریتانیا با هدایت نخست‌وزیر وینستون چرچیل، جنگ علیه هیتلر را ادامه داد. در جولای ۱۹۴۰، بریتانیا سازمان «اجرای عملیات‌های ویژه»[8] را برای ترویج و تقویت جاسوسی، خرابکاری و براندازی در کشورهای اشغالی به دست آلمان دایر کرد. «اجرای عملیات‌های ویژه» به سراسر اروپا جاسوس فرستاد تا از شبکه‌های محلی مقاومت پشتیبانی کنند و سلاح مورد نیاز گروه‌های شبه‌نظامی و خرابکارها را تأمین نمایند.



1.Blitzkrieg
2.Ardennes
3.Boulogne
4.Calais
5.Dunkirk
6.Philippe Pétain
7.Vichy
8.The Special Operations Executive



توسعه‌طلبی نازی‌ها

طرح توسعه‌طلبی‌های جاه‌طلبانه‌ی هیتلر با حمله‌ی سریع به منطقه‌ی اسکاندیناوی آغاز شد. سپس نیروهای هیتلر توجهشان را به «سرزمین‌های سفلی» [هلند، بخشی از بلژیک و لوکزامبورگ] معطوف کردند. آنها بلژیک و هلند را فتح کردند و سپس در فرانسه زمین‌گیر شدند.

۱ سپتامبر ۱۹۳۹

لهستان به تاراج می‌رود

اشغال لهستان از سوی آلمان تنها چهار هفته طول کشید. گرچه بریتانیا و فرانسه علیه آلمان اعلان جنگ دادند، هیچ کاری برای کمک به لهستانی‌ها نکردند. از ۱۷ سپتامبر، اتحاد جماهیر شوروی نیز به حمله‌ی بی‌امان آلمانی‌ها ملحق شد. روس‌ها و آلمانی‌ها پس از آن‌که لهستان را شکست دادند، این کشور را بین خود تقسیم کردند.



۱۳ می ۱۹۴۰

بمب‌افکن‌های «جنگ برق‌آسا»

نیروی هوایی آلمان نازی (لوفت‌وافه)[1] آموزش دیده بود تا در کنار حملات زمینی عمل نماید. بمب‌افکن‌ها برای تانک‌های پیش‌رونده پشتیبانی هوایی نزدیک فراهم می‌کردند و با تخریب جاده‌ها و پل‌ها راه‌های مواصلاتی را مختل و تدارکات نظامی و فرودگاه‌های کوچک نظامی دشمن را تارومار می‌کردند. هواپیماهای جنگنده‌ی آلمانی بر رقبای فرانسوی و انگلیسی‌شان تفوق داشتند.

> «قدرت ما در سرعت و بی‌رحمی‌مان نهفته‌است.»

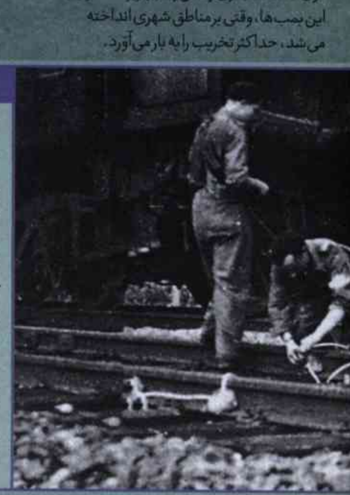
بمب آتش‌زای آلمانی

بمب‌افکن‌های لوفت‌وافه به بمب‌های فوق‌العاده انفجاری و آتش‌زا مجهز بودند. ترکیب این بمب‌ها، وقتی بر مناطق شهری انداخته می‌شد، حداکثر تخریب را به بار می‌آورد.

۳۰ آگوست ۱۹۴۴

مقاومت فرانسوی‌ها

حدود ۲۰۰ هزار نفر در جنبش مقاومت فرانسه فعالیت می‌کردند. آنها به متفقین اطلاعات نظامی می‌رساندند و به فرار اسرای جنگی کمک می‌کردند و جنگ‌های پارتیزانی انجام می‌دادند. این افراد در خلال پیاده‌سازی نیرو در ساحل نورماندی در ژوئن ۱۹۴۴، با منفجرکردن پل‌ها و خطوط راه‌آهن، تحرکات نیروهای آلمانی را کُند کردند.



۲ اکتبر ۱۹۴۴

تاوان دگراندیشی

جنبش‌های مقاومت در بسیاری از کشورهای اشغالی سربرآوردند و عملیات‌های پارتیزانی علیه اشغالگران به راه انداختند. واکنش نازی‌ها وحشیانه بود. اُسرا خارج از تشریفات و مقررات اعدام می‌شدند، همانند این عکس که مربوط به رالیا[2] در یوگسلاوی است. گاهی اوقات، اقدامات تلافی‌جویانه شکل کشتارهای جمعی به خود می‌گرفت و کل یک اجتماع از بین می‌رفتند.



1.The Luftwaffe
2.Ralja

۱۹۴۰	۱۹۴۱	۱۹۴۲	۱۹۴۳	۱۹۴۴

رکود بزرگ.... صص ۷۸ و ۷۹

افزایش توان تسلیحاتی سرانجام به بحران خاتمه می دهد.

جنگ جهانی دوم

جنگ در اقیانوس اطلس... صص ۱۱۰ و ۱۱۱

بریتانیا سخت می‌کوشد تا مسیر تردد کشتی های خود را در اقیانوس اطلس باز نگه دارد.

نبرد بریتانیا و بمباران شهرهای انگلستان... صص ۱۰۸ و ۱۰۹

خطر تهاجم فرو می‌نشیند، اما شهرهای بریتانیا احساس بی‌پناهی می‌کنند.

جنگ در صحرا.... صص ۱۱۸ و ۱۱۹

متفقین نبرد را به قاره‌ی آفریقا می‌برند.

بارباروسا: هیتلر به روسیه حمله می‌کند.... صص ۱۱۲ و ۱۱۳

تلاش ناکام برای فتح روسیه مسیر جنگ را تغییر می دهد.

حمله به پرل‌هاربر... صص ۱۱۴ و ۱۱۵

یک روز ننگ‌آور، ایالات متحده را وارد صحنه‌ی جنگ می‌کند.

جنگ در اقیانوس آرام... صص ۱۱۶ و ۱۱۷

قدرت برتر آمریکا، موج ژاپنی‌ها را عقب می‌نشاند.

دی-دِی..... صص ۱۲۰ و ۱۲۱

ارتش‌های متفقین به شمال غرب اروپا بازمی‌گردند.

پایان جنگ در اروپا... صص ۱۲۴ و ۱۲۵

پس از فتح اروپا، ماشین جنگ آلمان با یک شکست تمام‌عیار مواجه می‌شود.

هولوکاست... صص ۱۲۸ و ۱۲۹

پرده‌ی آهنین افراشته می‌شود... صص ۱۳۲ و ۱۳۳

دسیسه‌های سیاسی و قدرت برتر نظامی، نفوذ اتحاد شوروی را گسترش می دهد.

جنگ در هندوچین.... صص ۱۳۴ و ۱۳۵

فرانسه برای برقراری مجدد حکومت استعماری در آسیا مصمم می‌شود.

استقلال هند و پاکستان.... صص ۱۳۶ و ۱۳۷

شبه‌قاره سرانجام آزاد می‌شود، اما چند دستگی همچنان باقی است.

۱۹۴۰ تا ۱۹۴۹

۱۹۴۵	۱۹۴۶	۱۹۴۷	۱۹۴۸	۱۹۴۹

بمباران اتمی ژاپن.... صص ۱۲۶ و ۱۲۷
برترین سلاح‌ها به صحنه می‌آیند.

محاصره‌ی برلین.... صص ۱۴۰ و ۱۴۱
اتحاد جماهیر شوروی عزم راسخ غرب را محک می‌زند.

اسرائیل اعلام موجودیت می‌کند... صص ۱۴۲ و ۱۴۳
آرزویی رنگ واقعیت می‌گیرد، اما دیگران از تاوانش می‌ترسند.

چین به کمونیسم می‌گراید.... صص ۱۴۴ و ۱۴۵
دومین کشور پهناور جهان به بلوک کمونیست می‌پیوندد.

مک‌کارتیسم... صص ۱۵۲ و ۱۵۳
تعقیب و آزار کمونیست‌های پنهان، تحت لوای «هراس از سرخ‌ها» در آمریکا.

نبرد بریتانیا و بمباران شهرهای انگلستان

۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴

از تابستان ۱۹۴۰، بریتانیا در معرض حملات هوایی نیروی هوایی آلمان نازی (لوفت‌وافه) قرار گرفت. در نبرد بریتانیا، آلمان موفق نشد استیلای آسمان را به دست آورد، اما شهرهای بریتانیا طی بمباران‌های جنگنده‌های آلمانی با خاک یکسان شدند.

۱۳ آگوست ۱۹۴۰

«پرواز سریع» برای دفاع

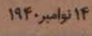
در تابستان ۱۹۴۰، یگان جنگنده‌های «نیروی هوایی سلطنتی»[1] برای مقابله با حملات هوایی آلمان، بر هواپیماهای «هوریکین»[2] و «اسپیت‌فایر»[3] متکی بود. وقتی خلبان‌ها در پایگاه‌های نیروی هوایی، فرمان «پرواز سریع» را دریافت می‌کردند، حدود پنج دقیقه فرصت داشتند تا هواپیماهای خود را به پرواز درآورند. هواپیماهای جنگنده به سرعت ارتفاع می‌گرفتند و بمب‌افکن‌های آلمانی را رهگیری می‌کردند.



۷ سپتامبر ۱۹۴۰

بمباران لندن

در نبرد بریتانیا، آلمانی‌ها ابتدا پایگاه‌های نیروی هوایی و قرارگاه‌های راداری را هدف قرار می‌دادند، اما در هفتم سپتامبر اولین بمباران گسترده را علیه لندن آغاز کردند. بیش از ۳۰۰ بمب‌افکن «هاینکل»[4] و «یونکرز»[5] در این حمله شرکت داشتند. این حمله در سپیده‌دم آغاز شد و تا شب ادامه یافت و یک هزار و ۶۰۰ تلفات غیرنظامی برجا گذاشت.



۱۴ نوامبر ۱۹۴۰

خسارات بمباران‌ها در کاونتری

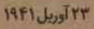
طی حملات هوایی جنگنده‌های آلمانی، به غیر از لندن، بسیاری از شهرهای بریتانیا به شدت بمباران شدند، از جمله لیورپول، گلاسگو، هال[6]، پلی‌موث، بیرمنگام، کاونتری و بلفاست. یگانه حمله‌ی هوایی به کاونتری در نوامبر ۱۹۴۰، بیش از ۵۰۰ کشته برجا گذاشت، یک سوم خانه‌های شهر را غیرقابل سکونت کرد و کلیسای تاریخی‌اش را ویران ساخت.



۱۱ آوریل ۱۹۴۱

پناهگاه‌های زیرزمینی

از اکتبر ۱۹۴۰ تا می ۱۹۴۱، شهرهای بریتانیا با بمب‌های آتش‌زا و انفجاری ناشی از حملات مکرر و شبانه‌ی بمب‌افکن‌های آلمانی ویران شدند. بسیاری از لندنی‌ها از ترس جانشان در ایستگاه‌های مترو و پناهگاه‌های چندمنظوره می‌خوابیدند. تک‌تک مردان، زنان و بچه‌ها باید آماده می‌بودند تا در هنگام به صدا درآمدن آژیر خطر در جایی پناه بگیرند.



۲۳ آوریل ۱۹۴۱

بازدید خانواده‌ی سلطنتی

شاه جورج ششم و همسرش با ادامه‌ی اقامت در لندن در دوران حملات هوایی آلمان و بازدید از مناطق بمباران‌شده پس از حملات، روحیه‌ی مردم را بالا می‌بردند. استقبال گرم از شاه و نخست‌وزیر، وینستون چرچیل، در چنین بازدیدهایی یکی از نشانه‌های حمایت‌های مردمی از جنگ بود.



۱۰ می ۱۹۴۱

لندن در آتش و دود

بدترین شب لندن در حملات هوایی در دهم می ۱۹۴۱ رقم خورد. مقیاس و میزان گسترده‌ی حملات، آتش‌نشان‌ها را از پا درآورد، ساختمان پارلمان را ویران کرد، ایستگاه‌های آتش‌نشانی را از کار انداخت و ۳ هزار نفر را کُشت و مجروح کرد. با این حال، این آخرین حمله‌ی بزرگ هوایی آلمان بود. پس از آن، جنگنده‌های آلمانی برای پشتیبانی از جنگ به شوروی منتقل شدند.





پوستر زمان جنگ

این پوستر، مردم بریتانیا را تشویق به خرید اوراق قرضه‌ی جنگ می‌کند تا منابع مالی ساخت بمب‌افکن‌ها تأمین شود.

1.Royal Air Force
2.Hurricane
3.Spitfire
4.Heinkel
5.Junkers
6.Hull



۱۸ آگوست ۱۹۴۰

تلفات آلمان

در آگوست و سپتامبر ۱۹۴۰، لوفت‌وافه در پی آن بود تا به عنوان مقدمه‌ی حمله‌ی زمینی به بریتانیا، «در کوتاه‌ترین زمان ممکن» به نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا «در آسمان» ضربه‌ای سهمگین وارد کند. اما نیروی هوایی سلطنتی در جنگ فرسایشی هوایی، جنگنده‌های بیش‌تری را سرنگون کرد. هیتلر از برنامه‌های تهاجمی‌اش دست کشید و لوفت‌وافه زمان حملاتش به شهرها را از صبح زود به شب هنگام تغییر داد که به «بمباران‌های شبانه‌ی شهرهای انگلستان» مشهور شد.



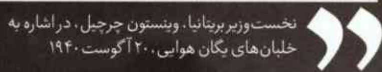
۱۵ آگوست ۱۹۴۰

قرارگاه راداری

قرارگاه‌های پیشرفته‌ی راداری بریتانیا در مناطق ساحلی، جنگنده‌های آلمانی در شرف نزدیک شدن را ردیابی می‌کردند و آژیر زودهنگام و حیاتی حملات قریب‌الوقوع هوایی را به صدا درمی‌آوردند.



«در عرصه‌ی جنگ‌های بشری، هرگز عده‌ی فراوانی از مردم این قدر به عده‌ای انگشت‌شمار مدیون نبوده‌اند.»



نخست‌وزیر بریتانیا، وینستون چرچیل، در اشاره به خلبان‌های یگان هوایی، ۲۰ آگوست ۱۹۴۰

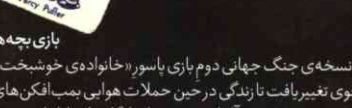
۲۹ دسامبر ۱۹۴۰

سنت‌پل در میان شعله‌های آتش

در دسامبر ۱۹۴۰، بیش‌تر شهر تاریخی لندن طی یک حمله‌ی هوایی در آتش سوخت و ویران شد. این حمله تقریباً ۱۵۰۰ آتش‌سوزی به راه انداخت. کلیسای جامع سنت‌پل، هرچند هدف بمب‌های آتش‌زا قرار گرفت، تقریباً سالم ماند.



بازی بچه‌ها



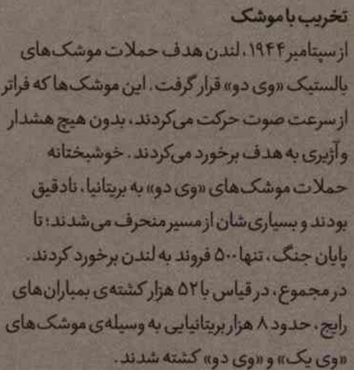
این نسخه‌ی جنگ جهانی دوم بازی پاسور «خانواده‌ی خوشبخت» به نحوی تغییر یافت تا زندگی در حین حملات هوایی بمب‌افکن‌های آلمانی به شهرهای انگلستان را بازتاب دهد.



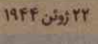
۲۵ نوامبر ۱۹۴۴

تخریب با موشک

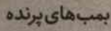
از سپتامبر ۱۹۴۴، لندن هدف حملات موشک‌های بالستیک «وی دو» قرار گرفت. این موشک‌ها که فراتر از سرعت صوت حرکت می‌کردند، بدون هیچ هشدار و آژیری به هدف برخورد می‌کردند. خوشبختانه حملات موشک‌های «وی دو» به بریتانیا، نادقیق بودند و بسیاری‌شان از مسیر منحرف می‌شدند؛ تا پایان جنگ، تنها ۵۰۰ فروند به لندن برخورد کردند. در مجموع، در قیاس با ۵۲ هزار کشته‌ی بمباران‌های رایج، حدود ۸ هزار بریتانیایی به وسیله‌ی موشک‌های «وی یک» و «وی دو» کشته شدند.



۲۲ ژوئن ۱۹۴۴



بمب‌های پرنده



در تابستان ۱۹۴۴، آلمان حملات هوایی خود علیه لندن را از سر گرفت و از سلاح «وی یک» معروف به «بمب‌های پرنده» استفاده کرد. «وی یک»ها نوعی هواپیمای بدون سرنشین و اولین نمونه‌ی موشک‌هایی بودند که بعدها سامانه‌ی موشکی کروز نامیده شدند. «وی یک»ها که روز و شب در آسمان ظاهر می‌شدند و مملو بودند از بمب‌های انفجاری، توسط یک سیستم هدایت ابتدایی کنترل می‌شدند و خسارت و تلفات بزرگ‌مقیاس به بار می‌آوردند. در نهایت، تقویت دفاع هوایی و تسخیر سایت‌های پرتابی این هواپیماها، از تأثیرات آنها کاست.



جنگ در اقیانوس اطلس

۱۹۳۹ تا ۱۹۴۳

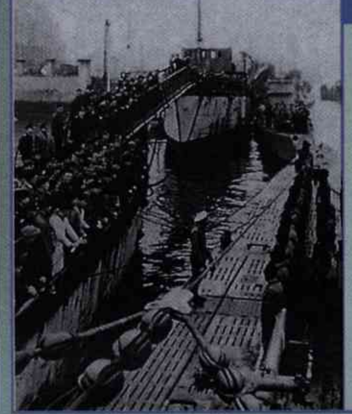
آلمانی‌ها به‌سرعت به اهمیت استراتژیک پیروزی بر ناوگان کشتی‌های متفقین در آب‌های اقیانوس اطلس پی بردند. هردو کشور بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی محموله‌های حیاتی غذا، سوخت و تجهیزات جنگی را از طریق دریا دریافت می‌کردند و باید به هر قیمتی از مسیرهای بازرگانی خود در مقابل کشتی‌ها و زیردریایی‌های آلمانی حفاظت می‌کردند. اگر آلمانی‌ها می‌توانستند آمدوشد کشتی‌های متفقین را با موفقیت مختل کنند، بریتانیا در اثر جنگ دچار قحطی می‌شد.

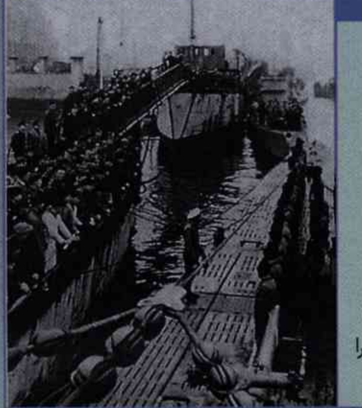


۱۹۳۹

اسکورت کشتی‌های تجاری در اقیانوس اطلس

از ابتدای جنگ، نیروی دریایی بریتانیا، کشتی‌های تجاری را در قالب کاروان‌هایی دریایی سازمان‌دهی کرد که در سراسر اقیانوس توسط کشتی‌های جنگی اسکورت می‌شدند. این کاروان‌ها نمی‌توانستند سریع‌تر از کُندترین کشتی‌شان حرکت کنند. آنها در ابتدا با کمبود رزم‌ناو اسکورت و خدمه‌ی آموزش‌دیده مواجهه بودند.





۱۹۴۰

پایگاه زیردریایی‌های آلمانی در فرانسه‌ی اشغالی

پس از آن‌که آلمانی‌ها فرانسه را در ژوئن ۱۹۴۰ شکست دادند، زیردریایی‌های خود را به بنادر سواحل غربی فرانسه آوردند که به مسیرهای دریایی اقیانوس اطلس بسیار نزدیک بود. دریاسالار کارل دونیتز[1]، فرمانده یگان زیردریایی‌های آلمان، مقر اصلی خود را در لوریان[2] در بریتانی برقرار کرد.

۱۹۴۱

آمریکا به جنگ در اقیانوس اطلس می‌پیوندد

حتی پیش از آن‌که آمریکا رسماً در دسامبر ۱۹۴۱ علیه آلمان اعلان جنگ کند، رزم‌ناوهای آمریکایی کاروان کشتی‌های تجاری را اسکورت می‌کردند. آنها از بمب‌های زیرآبی -که از رزم‌ناوها به داخل دریا انداخته می‌شد- برای حمله به زیردریایی‌های آلمانی استفاده می‌کردند.





۱۹۴۱

بمب‌های زیرآبی

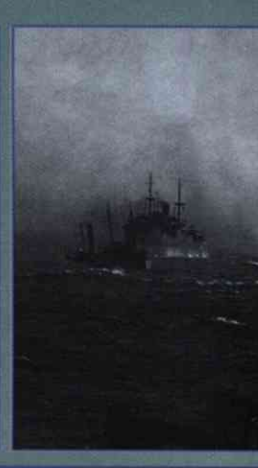
در ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱، زیردریایی‌های آلمانی [illegible]ت شدیدی وارد ساختند و بیش از هزار [illegible] غرق کردند. رزم‌ناوهای بریتانیایی و [illegible] خسارات متقابل وارد ساختند و به [illegible] زیردریایی‌های آلمانی را مکان‌یابی و با بمب‌های زیرآبی به آنها حمله می‌کردند.

> «دشمن از همه‌ی اسرار ما باخبر است و ما از اسرارش چیزی نمی‌دانیم.»
>
> کارل دونیتز، فرمانده نیروی دریایی آلمان، ۱۹۴۳





1.Karl Donitz
2.Lorient
3.Sonar
دستگاهی که با گسیل امواج صوتی، عمق آب و محل اشیای زیرآب، به خصوص زیردریایی‌ها را مشخص می‌کند. ـم.



۱۹۳۹

غرق شدن گراف اشپی

ناو آلمانی «آدمیرال گراف اِشپی»[1] کشتی‌های تجاری اقیانوس اطلس جنوبی را به دام می‌انداخت. این ناو پس از درگیری با رزم‌ناوهای بریتانیایی در نبرد ریور پلیت[2] به‌اجبار به بندر مونته‌ویدئو در اروگوئه عقب نشست. گراف اشپی که به‌شدت آسیب دیده بود توسط ناخدایش غرق شد.



۱۹۴۱

بریتانیا با جیره‌بندی مواد غذایی روبه‌رو می‌شود

وقتی زیردریایی‌های آلمانی اثر زیان‌بار خود را بر تأمین آذوقه‌ی وارداتی بر جا گذاشتند، مردم بریتانیا دچار کمبود کالاهای اساسی شدند. بنزین برای حمل‌ونقل شخصی موجود نبود و فروش مواد غذایی با استفاده از کوپن‌های سهمیه‌بندی به‌شدت کنترل می‌شد تا اطمینان حاصل شود که هیچ کس دچار سوءتغذیه نخواهد شد.



۱۹۴۱

بیسمارک نابود می‌شود

نخستین تلاش نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا برای رهگیری رزم‌ناو پیشرفته‌ی «بیسمارک»[3] آلمان با یک فاجعه به پایان رسید و توپ‌های بیسمارک رزم‌ناو اچ‌ام‌اس هود[4] (راست) را به قعر اقیانوس فرستادند. با این حال، پس از جست‌وجویی دیوانه‌وار، بیسمارک را مکان‌یابی و آن را با تیراندازی و اژدرهای هوابه‌هوا غرق کردند.

غذاهای عجیب‌وغریب

مردم بریتانیا به غذاهای ناآشنا عادت کردند. تخم‌مرغ خشک‌شده به‌صورت کنسرو عرضه می‌شد، قرص نان خاکستری بود و در سراسر کشور اندازه‌ای استاندارد داشت، نوشیدنی‌های غیرالکلی رقیق و کنسروهای ژامبون از پیش پخته‌شده تا حد زیادی جایگزین گوشت تازه شدند.

۱۹۴۲

اسکورت کاروان کشتی‌ها در اقیانوس منجمد شمالی

دشوارترین مأموریت اسکورت، حفاظت از کاروان کشتی‌هایی بود که به بنادر اتحاد شوروی در اقیانوس منجمد شمالی تجهیزات جنگی حمل می‌کردند. آب‌وهوای فوق‌العاده سرد و یخبندان، حتی در غیاب حمله‌ی دشمن، زندگی را برای ملوان‌ها سخت می‌کرد. تلفات گاه بسیار سنگین بود، نمونه‌اش «کاروان اسکورت بدفرجام PQ-17»[5] که ۲۴ فروند از کشتی‌های تجاری‌اش را از دست داد.

۱۹۴۲

حملات زیردریایی‌های آلمانی فزونی می‌یابد

پس از ورود ایالات متحده به جنگ، تلفات کشتی‌های تجاری به نحو چشمگیری افزایش یافت. زیردریایی‌های آلمانی که شبانگاه و به صورت گروهی حمله می‌کردند، دو برابرِ سال ۱۹۴۱ کشتی غرق کردند. با این حال، کارگاه‌های کشتی‌سازی ایالات متحده هر هفته در حال تولید انبوه ۲۰ فروند کشتی باری بودند تا آنها را جایگزین کشتی‌های غرق‌شده کنند.



۱۹۴۳

پدافند جدید

تکنولوژی جدید بود که کفه‌ی ترازو را تغییر داد. رادارهای بهبودیافته، با جنگنده‌هایی نظیر «شورت ساندرلند»[6] سازگار شدند. متفقین کُدهای آلمانی را رمزگشایی کردند و توانستند حملات زیردریایی‌های آلمانی را پیش‌بینی کنند. تا ۱۹۴۳، بمب‌افکن‌های دوربرد «لیبراتور»[7] نیروی دریایی ایالات متحده، برای نخستین بار گشت‌های هوایی و پوشش تمام اقیانوس اطلس را میسر کردند. زیردریایی‌های آلمانی به هر سو گریزان بودند.

۱۹۴۳

زیردریایی‌های آلمانی رام می‌شوند

در بهار ۱۹۴۳، هم تلفات کشتی‌های متفقین به اوج رسید و هم تعداد غرق‌شدن زیردریایی‌های آلمانی. کشتی‌ها و هواپیماهای اسکورت، به مدد بهبود تکنولوژی و تاکتیک‌ها، تلفات سنگینی را تحمیل می‌کردند. زیردریایی‌های آلمانی موقتاً برای تعمیرات عقب‌نشینی کردند و هرگز نتوانستند به صورت جدی اقدامات جنگی متفقین را تهدید کنند.



1.Admiral Graf Spee
2.Battle of the River Plate
3.Bismarck
4.HMS Hood
5.Convey PQ-17
6.Short Sunderland
7.Liberator

بارباروسا
هیتلر به روسیه حمله می‌کند

۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴

در ژوئن ۱۹۴۱، آدولف هیتلر «عملیات بارباروسا» ـ تهاجم به اتحاد جماهیر شوروی ـ را آغاز کرد. قوای او از تاکتیک‌های عظیم اقلیمی فراتر رفتند، اما نتوانستند ارتش سرخ شوروی را درهم بکوبند. در عوض، وقتی قوای نظامی استالین وارد جنگ شدند، ارتش هیتلر را نابود کردند.

پیشروی سریع

تهاجم بارباروسا یک غافلگیری کامل برای روس‌ها بود. آلمانی‌ها پیش از آن که روس‌ها بتوانند واکنش نشان دهند، از تاکتیک‌های بزرگ اقلیمی بهره گرفتند.

راهنمای نقشه

- پیشروی آلمان / دول محور
- خط مقدم جبهه: ۲۱ ژوئن ۱۹۴۱
- خط مقدم جبهه: ۱ سپتامبر ۱۹۴۱
- خط مقدم جبهه: ۱۵ نوامبر ۱۹۴۱
- خط مقدم جبهه: ۵ دسامبر ۱۹۴۱



۹ جولای ۱۹۴۱

اسارت نیروهای شوروی

شمار عظیمی از سربازان شوروی که گرفتار محاصره‌ای گسترده شده بودند، به اسارت آلمانی‌ها درآمدند. آنها را به اردوگاه‌های اسرا منتقل کردند. تا اوایل ۱۹۴۲، بیش از ۲ میلیون نفر از آنها به دلیل بدرفتاری و کشتار سیستماتیک، در اسارت مُردند. این رویه با سیاست نازی‌ها که برای کشتن ۳۰ میلیون شهروند «مازاد» شوروی برنامه ریزی کرده بودند همسو بود.

۸ سپتامبر ۱۹۴۱

محاصره‌ی لنینگراد

ساکنان لنینگراد (سن پترزبورگ کنونی)، پس از محاصره‌ی شهر توسط آلمانی‌ها، بمباران‌ها و قحطی را تاب آوردند. این محاصره ۸۷۲ روز به طول انجامید و به قیمت جان یک میلیون غیرنظامی تمام شد.



۵ دسامبر ۱۹۴۱

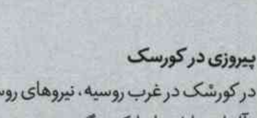
تحمل سرما

وقتی ارتشِ در حال پیشروی آلمان در دسامبر ۱۹۴۱ به اطراف مسکو رسید، زمستان سرد و طاقت فرسای روسیه فرا رسیده بود. نیروهای آلمانی که بیش ترشان تجهیزات زمستانی نداشتند، دچار سرمازدگی شدید شدند. روس‌ها با یک پاتک، آلمانی‌ها را از مسکو عقب راندند. مسکو هرگز تسخیر نشد.

۱۷ جولای ۱۹۴۲

پیشروی به سمت استالینگراد

در سراسر سال ۱۹۴۲، اتحاد شوروی، هم از لحاظ نیروی انسانی و هم از دست دادن قلمرو متحمل تلفات شدیدی شد. در آگوست، نیروهای آلمانی که عمیق‌تر به داخل خاک روسیه پیشروی می‌کردند، حمله به شهر استالینگراد در کناره‌ی رود ولگا را آغاز کردند. گئورگی ژوکوف[1]، ژنرال روس، با سازماندهی یک عملیات نجات نیروهای آلمانی را در داخل این شهر محاصره کرد.



۲۳ آگوست ۱۹۴۳

پیروزی در کورسک

در کورسک در غرب روسیه، نیروهای روسیه و آلمان، با ۸ هزار تانک درگیر زرهی‌ترین نبرد تاریخ شدند. به‌رغم ادامه‌ی تلفات شدید، روس‌ها پیروز میدان شدند و حرکتشان به سمت غرب اجتناب ناپذیر شد. تا تابستان ۱۹۴۴، ارتش سرخ وارد لهستان شده بود و داشت به جبهه‌ی آلمانی‌ها در شرق پروس نزدیک می‌شد.



۱ جولای ۱۹۴۳

مقاومت شوروی

گروه‌های پارتیزانی (مبارزان مقاومت) در نواحی اشغال‌شده‌ی شوروی، جنگ‌های پارتیزانی به راه انداختند. آنها مسیرهای تدارکاتی و مواصلاتی آلمانی‌ها را مختل کردند. واکنش آلمانی‌ها وحشیانه بود: آنها، هم پارتیزان‌های اسیرشده را در ملأعام اعدام می‌کردند و هم هزاران نفر از دهقان‌های مزارع اشتراکی را قتل عام می‌کردند.

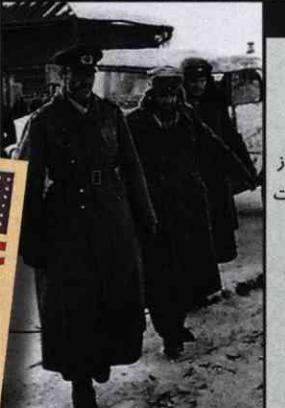


1.Georgii Zhukuv

۲۲ ژوئن ۱۹۴۱

حمله‌ی توفانی

حدود ۴ میلیون سرباز در تهاجم آلمان که در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ آغاز شد شرکت داشتند. سلاح‌ها و جنگ‌افزارهای سنگین و تاکتیک‌های «بلیتسکریگ» (جنگ برق‌آسای) آلمان، استحکامات دفاعی روس‌ها در امتداد مرز این کشور ـ از دریای بالتیک تا دریای سیاه ـ را از هم پاشاندند.



۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۴۳

ارتش شرور تسلیم می‌شود

سربازان آلمانی در داخل استالینگراد به دام افتادند و ارتباطشان با خطوط تدارکاتی‌شان قطع شد. آنها به تدریج از قحطی و سرما مردند. به رغم دستورات هیتلر مبنی بر جنگیدن تا آخرین نفر، ارتشبد آلمانی فریدریش پائولوس[1] در ۳۱ ژانویه خود را تسلیم کرد. او از این نبرد جان به در برد، اما به همراه تمام ۱۰۰ هزار سرباز تحت امرش که اسیر شدند، در اسارت مُردند.

۲۳ آگوست ۱۹۴۲

از شهر

...ی‌ها در آگوست ۱۹۴۲ وارد استالینگراد شدند. نیروهای مصمم روس، ساختمان به ...تمان از این شهر دفاع کردند، تا این‌که تله‌ی ژنرال ژوکوف ارتباط نیروهای آلمانی با ...شان را قطع کرد.



متحد در جنگ

این پوستر روسی، بریتانیا، اتحاد شوروی و آمریکا را در حالی به تصویر کشیده که برای جنگ علیه هیتلر متحد شده‌اند. بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها، نیازهای هم‌پیمان روس خود در جنگ را با حجم عظیمی از تدارکات حیاتی تأمین می‌کردند.

۲۲ ژوئن ۱۹۴۴



برتری تکنیکی

پیروزی شوروی به توانایی آنها در تولیدِ انبوه جنگ‌افزارهای کارآمد جنگی متکی بود. تسلیحاتی چون پرتابگرهای موشک‌های کاتیوشا ارزان بودند، ساختشان آسان بود و در میدان نبرد بسیار ویران‌کننده از کار درآمدند.

1.Friedrich Paulus

حمله به پرل‌هاربر

۱۹۴۱

در هفتم دسامبر ۱۹۴۱، ژاپن در تهاجمی غافلگیرکننده به پایگاه آمریکایی‌ها در بندر پرل‌هاربر در هاوایی حمله کرد. این تهاجم، آمریکا را وارد جنگ جهانی دوم کرد تا نه‌تنها علیه ژاپن بلکه علیه آلمان و ایتالیا بجنگد.

۲۷ سپتامبر ۱۹۴۰

ژاپن به دول محور می‌پیوندد

ژاپن با قدرت‌های دول محور ـ آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی ـ پیمانی سه‌جانبه امضا کرد. روابط ژاپن با ایالات متحده تیره بود، چون آمریکا با تهاجم ژاپن به چین مخالفت کرده بود. این ائتلاف، توفان فزاینده در آسیا و اقیانوسیه را به جنگِ در حال وقوع در اروپا پیوند داد.

۱۱ مارس ۱۹۴۱

زرادخانه‌ی دموکراسی

در دسامبر ۱۹۴۰، فرانکلین دی. روزولت، رئیس جمهور آمریکا، اعلام کرد که آمریکا باید مبدل به یک «زرادخانه‌ی دموکراسی» شود و بریتانیا را در جنگ علیه آلمان تجهیز کند. کارخانه‌های آمریکایی میزان تولید سلاح و مهمات را افزایش دادند تا نیازهای ارتش بریتانیا را رایگان تأمین کنند. با این حال، ایالات متحده همچنان از صحنه‌ی جنگ برکنار بود.



> **... روزی که به بدنامی در خاطره‌ها خواهد ماند.**
>
> فرانکلین دی. روزولت، رئیس جمهور ایالات متحده، ۸ دسامبر ۱۹۴۱

۷ دسامبر ۱۹۴۱

غافلگیری ناگهانی

صبح آرام یک یکشنبه‌ی تعطیل برای پرسنل ایالات متحده در بندر پرل‌هاربر بود. هرچند تنش‌ها با ژاپن بالا گرفته بود، هیچ اعلان جنگی منتشر نشده بود و نیروها در وضعیت آماده‌باش نبودند. نخستین موج بمب‌افکن‌های ژاپنی، رزم‌ناوهای آمریکایی را که با توپ‌های غیرمسلح به ردیف کنار هم لنگر انداخته بودند، غافلگیر کردند.



۷ دسامبر ۱۹۴۱

ضربه‌ی نهایی

موج دوم، متشکل از ۱۷۰ فروند بمب‌افکن ژاپنی، اضمحلال را تکمیل کردند. اژدرها و بمب‌ها، ۱۸ کشتی جنگی آمریکایی، از جمله ۵ رزم‌ناو را غرق و به مشتی آهن‌پاره تبدیل کردند. ژاپن موفق شد ناوگان دریایی ایالات متحده در اقیانوس آرام را موقتاً از دور خارج کند و راه را برای فتوحات خود در اقیانوسیه و جنوب شرق آسیا بگشاید.

۸ دسامبر ۱۹۴۱



تدفین کشته‌شدگان

بیش از ۲ هزار آمریکایی در حملات پرل‌هاربر کشته شدند. ایالات متحده رسماً علیه ژاپن اعلان جنگ کرد و در مقابل، آلمان نیز علیه آمریکا اعلان جنگ داد.



۱۵ فوریه‌ی ۱۹۴۲

تهاجم به مجمع‌الجزایر مالایا و فیلیپین

ژاپن همزمان با حمله به پرل‌هاربر به فیلیپین و مالایا که مستعمره‌ی بریتانیا بود حمله کرد. در فوریه‌ی ۱۹۴۲، ژاپنی‌ها پایگاه بریتانیا در سنگاپور را اشغال و با سربازان و غیرنظامیان اسیرشده‌ی بریتانیایی و کشورهای مشترک‌المنافع بی‌رحمانه برخورد کردند.



۳ آوریل ۱۹۴۲

راهپیمایی مرگ در دماغه‌ی باتان

پس از آن‌که شبه جزیره‌ی باتان[1] در فیلیپین در آوریل ۱۹۴۲ به دست ژاپنی‌ها افتاد، اُسرای جنگی آمریکایی و فیلیپینی را مجبور به یک راهپیمایی وحشیانه کردند. هزاران نفر در اثر بدرفتاری، گرسنگی و خستگی مفرط مُردند. این راهپیمایی مرگ، نفرت آمریکایی‌ها از ژاپنی‌ها را بیش از پیش تشدید کرد.



1.Bataan

۷ دسامبر ۱۹۴۱

آغاز حمله

دریاسالار ژاپنی ایسوکورو یاماموتو[2] نقشه‌ای تدوین کرد تا ناوگان دریایی ایالات متحده در اقیانوس آرام را که در بندر پرل‌هاربر در هاوایی مستقر بود نابود کند. شش رزم‌ناو هواپیمابر ژاپنی بدون آن‌که دیده شوند از اقیانوس آرام گذشتند. در سپیده‌دم هفتم دسامبر ۱۹۴۱، ژاپنی‌ها با استقرار ۱۸۳ فروند هواپیمای بمب‌افکن و هواپیمای اژدرافکن از ۴۰۰ کیلومتری شمال هاوایی نخستین موج حملات خود را آغاز کردند.



۱۸ اکتبر ۱۹۴۱

توجو به قدرت می‌رسد

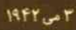
در جولای، ایالات متحده در واکنش به تسخیر هندوچین (مستعمره‌ی فرانسه) توسط ژاپن، این کشور را تحریم نفتی کرد. ژاپن که بدون نفت قادر به ادامه‌ی جنگ در چین نبود، چاره‌ای نداشت جز این‌که یا دست از جاه‌طلبی‌های کشورگشایانه‌اش بردارد و یا با آمریکا بجنگد. در اکتبر، ژنرال هیده‌کی توجو[1] به عنوان نخست‌وزیر منصوب شد تا مقدمات جنگ را فراهم کند.

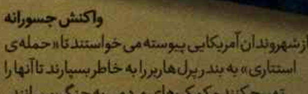
۷ دسامبر ۱۹۴۱

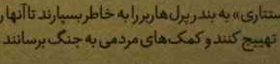
بمباران فرودگاه‌های کوچک نظامی

ژاپنی‌ها فرودگاه‌های کوچک نظامی را بمباران کردند و به رگبار مسلسل بستند و هواپیماهایی که بایستی از پرل‌هاربر دفاع می‌کردند را زمین‌گیر کردند. بیش از ۳۰۰ فروند هواپیمای آمریکایی نابود شدند یا آسیب دیدند. در آن ساعت، رزم‌ناوهای هواپیمابر نیروی دریایی ایالات متحده روی دریا و از پرل‌هاربر دور بودند و مجال نیافتند تا از این ویرانی عظیم جلوگیری کنند.









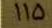
واکنش جسورانه

از شهروندان آمریکایی پیوسته می‌خواستند تا «حمله‌ی استتاری» به بندر پرل‌هاربر را به خاطر بسپارند تا آنها را تهییج کنند و کمک‌های مردمی به جنگ برسانند.

۳ می ۱۹۴۲

واکنش منفی علیه آمریکایی‌های ژاپنی‌تبار

حدود ۱۲۰ هزار شهروند ژاپنی‌تبار آمریکا در ایالت‌های ساحل غربی آمریکا زندگی می‌کردند. براساس «قانون شماره‌ی ۹۰۶۶»[3] که در فوریه‌ی ۱۹۴۲ به امضای رئیس جمهور روزولت رسید، آمریکایی‌های ژاپنی‌تبار را برای طول دوره‌ی جنگ به‌زور به اردوگاه‌های پناهندگان منتقل کردند. این، به‌کلی مغایر با رفتاری بود که با آمریکایی‌های آلمانی‌تبار و ایتالیایی‌تبار صورت می‌گرفت.



1.Hideki Tojo
2.Isokuru Yamamoto
3.Executive Order 9066

جنگ در اقیانوس آرام

۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵

پس از حمله‌ی ژاپن به بندر پرل‌هاربر در دسامبر ۱۹۴۱، دوره‌ی فتوحات ژاپنی‌ها در جنوب شرق آسیا و اقیانوسیه آغاز شد. با این حال، از اواسط ۱۹۴۲، عملیات‌هایی به رهبری آمریکا ابتدا کشورگشایی‌های ژاپنی را متوقف و سپس این روند را معکوس کرد. وقتی میدان جنگ به جزیره‌ی ژاپن نزدیک‌تر شد، سبعیت و درنده‌خویی نبرد افزایش یافت.



۱۸ آوریل ۱۹۴۲

تهاجم دولیتل

جیمی دولیتل[1]، سرهنگ دوم نیروی هوایی ایالات متحده که به دنبال انتقام واقعه‌ی پرل‌هاربر بود، فرماندهی ۱۶ فروند جنگنده‌ی بمب‌افکن را در حمله به شهرهای ژاپن برعهده گرفت. گرچه همه‌ی هواپیماها سرنگون شدند، تلفات آمریکایی‌ها انگشت‌شمار بود و موفقیت این مأموریت روحیه‌ی آمریکایی‌ها را افزایش داد.



۷ آگوست ۱۹۴۲

آمریکا در گوآدال‌کانال نیرو پیاده می‌کند

در آگوست ۱۹۴۲، ارتش آمریکا در گوآدال‌کانال[2] در جزایر سلیمان نیرو پیاده کرد. ژاپنی‌ها با رزم‌ناوها و هواپیماهای جنگی پاتک زدند. سربازان ژاپنی در این جزیره پیاده شدند و نبرد بی‌امانی پیرامون فرودگاه کوچک تک‌باندی «هندرسون فیلد»[3] درگرفت.



۱۶ نوامبر ۱۹۴۲

استرالیایی‌ها در گینه‌ی نو

ارتش استرالیا نقش مهمی در جنگ در اقیانوس آرام ایفا کرد. در گینه‌ی نو، آنها در امتداد «کوکودا تریل»[4] -باریکه‌ای جنگلی و بیماری‌خیز در دامنه‌ی کوهستان- با ژاپنی‌ها جنگیدند. پیروزی نیروهای استرالیایی در خلیج میلن[5] به عنوان اولین شکست زمینی ژاپن در جنگ ثبت شد.



تبلیغات زمان جنگ

این پوستر از جسارت و دلاوری آمریکایی‌ها پس از حمله به پرل‌هاربر تعریف و تمجید می‌کند.



۱ فوریه‌ی ۱۹۴۴

اشغال جزایر

نیروهای آمریکایی با فرماندهی دریابُد نیمیتز[6]، عملیاتی تهاجمی را برای تسخیر تک‌تک جزایر اقیانوس آرام آغاز کردند و به جزیره‌ی ژاپن نزدیک‌تر شدند. آمریکایی‌ها به‌کرات مقاومت بی‌امان ژاپنی‌ها را درهم شکستند. کم‌تر سربازی از ارتش ژاپن به اسارت درآمد، چون بسیاری از آنها خودکشی را به تسلیم ترجیح می‌دادند.

> «در جزیره‌ی یوجیما، شجاعتِ نامتعارف فضیلتی نادر بود.»
>
> دریابُد چستر دبلیو نیمیتز، بهار ۱۹۴۵



۲۰ اکتبر ۱۹۴۴

بازگشت مک‌آرتور

وقتی ژاپنی‌ها مجمع‌الجزایر فیلیپین را در ۱۹۴۲ فتح کردند، ژنرال آمریکایی داگلاس مک‌آرتور[7] قول داد این جزایر را باز پس خواهد گرفت. در ۲۰ اکتبر ۱۹۴۴، وعده‌ی او در خلال پیاده‌سازی نیرو در جزیره‌ی لیته[8] محقق شد. نبرد در فیلیپین تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه داشت.



۲۳ اکتبر ۱۹۴۴

حملات کامیکازه

سربازان ژاپنی، در خلال نبرد دریایی در خلیج لیته[9] تاکتیک‌های انتحاری در پیش گرفتند. آنها از هواپیماهای خود به عنوان بمب‌های پرنده استفاده می‌کردند و می‌کوشیدند آنها را به عرشه‌ی رزم‌ناوهای آمریکایی بکوبند. حملات کامیکازه[10] («باد الهی») فوق‌العاده مؤثر بودند و تا پایان جنگ ده‌ها رزم‌ناو آمریکایی را به قعر اقیانوس فرستادند.

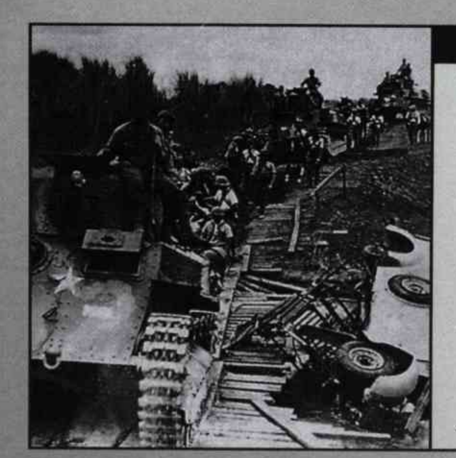
1.Jimmy Doolittle
2.Guadalcanal
3.Henderson Field
4.Kokoda Trail
5.Milne Bay
6.Chester W. Nimitz
7.Douglas MacArthur
8.Leyte
9.Leyte Gulf
10.Kamikaze



۷ ژوئن ۱۹۴۲

نبرد میدوِی

در ژوئن ۱۹۴۲، ناوگان‌های آمریکا و ژاپن در نبرد میدوِی با هم درگیر شدند. بمب‌افکن‌های شیرجه‌زن، چهار ناو هواپیمابر و یک رزم‌ناو ژاپنی را نابود کردند. هرچند آمریکایی‌ها رزم‌ناو «یواس‌اس یورک‌تاون»[1] را از دست دادند، این نبرد در مجموع برای نیروی دریایی آمریکا پیروزی و برای ژاپنی‌ها فاجعه بود و نقطه‌ی عطفی در جنگ به شمار می‌آمد.



۲۸ ژوئن ۱۹۴۲

جنگ در برمه

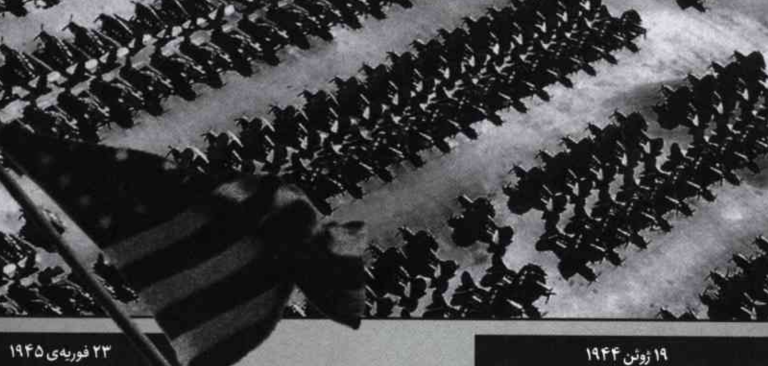
ارتش ژاپن با پیشروی در داخل خاک برمه، هندوستان مستعمره‌ی بریتانیا را تهدید کرد. «چیندیت»ها[2]، یگان‌های ویژه‌ی ارتش بریتانیا در هندوستان، به جنگل‌های برمه اعزام شدند تا جنگی پارتیزانی را پشت خطوط ژاپنی‌ها به راه اندازند. متفقین تا پیش از تابستان ۱۹۴۵ موفق نشدند بار دیگر برمه را اشغال کنند.



۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۴۳

صنایع ایالات متحده

تا ۱۹۴۳، کارخانه‌ها و کارگاه‌های کشتی‌سازی آمریکا کاملاً در خدمت جنگ بودند به طوری که هدف ساخت ۲۷ هزار و ۵۰۰ فروند هواپیمای ناوپایه محقق شد و حتی از آن پیشی گرفت. ده‌ها فروند ناو هواپیمابر جدید ساخته شدند تا این هواپیماها را وارد عملیات‌های نظامی کنند. ژاپن به سادگی نمی‌توانست رقابت کند و همزمان با افزایش قدرت نیروی دریایی آمریکا، اقتدارش رو به کاهش گذاشت.





۱۹ ژوئن ۱۹۴۴

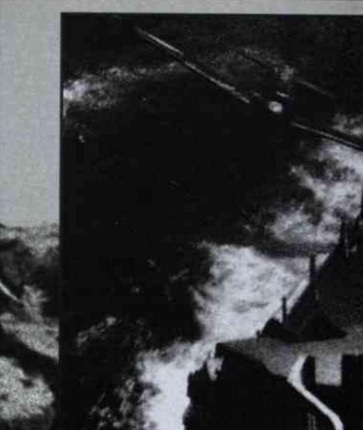
نبرد دریای فیلیپین

در ژوئن، آمریکایی‌ها در سایپان[3] در جزایر ماریانا[4] نیرو پیاده کردند. ژاپن ناوگانی از ناوهای هواپیمابر را اعزام کرد تا به رزم‌ناوهای آمریکایی که پشتیبانی این پیاده‌سازی نیرو را برعهده داشتند، حمله کنند. این نبرد برای ژاپنی‌ها فاجعه بود و ۶۰۰ فروند از هواپیماهایشان در جریان واقعه‌ای که «پیروزی آسان ماریانا»[5] نام گرفت سرنگون شدند. ناوگان آمریکا متحمل کم‌ترین خسارت شد.

۲۳ فوریه‌ی ۱۹۴۵

نبرد یوجیما

استراتژی نیمیتز در تسخیر تک‌تک جزایر اقیانوس آرام، با نخستین حمله به خاک ژاپن در جزیره‌ی یوجیما به اوج خود رسید. در این نبرد، تفنگداران دریایی آمریکا پیش از به اهتزاز درآوردن پرچم پیروزی متحمل ۲۶ هزار کشته و زخمی شدند.





1.USS Yorktown
2. Chinditds
3.Saipan
4.Mariana Islands
5.Mariana Turkey Shoot

جنگ در صحرا

۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳

همزمان که دول محور و متفقین برای در اختیار گرفتن کنترل مدیترانه و کانال سوئز با هم می‌جنگیدند، صحراهای شمال آفریقا شاهد نبردهای بی‌امان تانک‌ها بودند. این جنگ ارتشبُد آلمانی اروین رومل[1] را به شخصیتی افسانه‌ای مبدل کرد، اما نیروهای دول محور که تحت امر او بودند، سرانجام مغلوب شدند و امکانی به متفقین دادند تا از منابع نفتی‌شان در خاورمیانه محافظت و ایتالیا را از گردونه‌ی جنگ خارج کنند.



۱۳ سپتامبر ۱۹۴۰

موسولینی در مصر

در ژوئن ۱۹۴۰، بنیتو موسولینی، به عنوان متحد آلمان نازی، ایتالیا را وارد جنگ جهانی دوم کرد. در سپتامبر، قوای ایتالیا از مرز لیبی ـ که بعدها مستعمره‌شان شد ـ گذشتند و به داخل مصر پیشروی کردند. در آن‌جا نیروهای بریتانیایی مستقرشده بودند تا از کانال سوئز محافظت کنند.



۱۱ آوریل ۱۹۴۱

محاصره‌ی طبرق

پیشروی نیروهای رومل، سبب شد قوای استرالیایی در بندر طبرق[2] لیبی محاصره شوند. آنها به‌رغم حملات هوایی جنگنده‌های آلمانی، تاب آوردند تا این‌که حلقه‌ی محاصره شکسته شد.

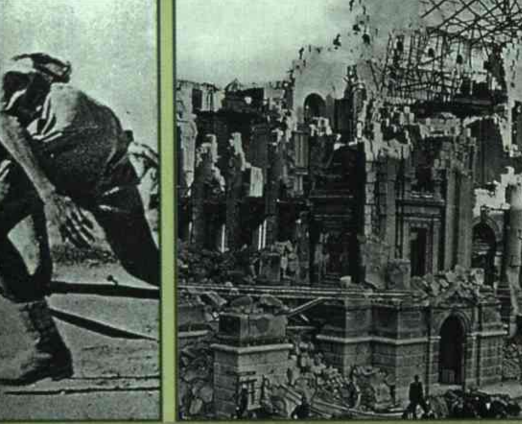




۱ می ۱۹۴۲

بمباران مالت

جزیره‌ی مالت در دریای مدیترانه پایگاه مهمی برای نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا و تهدیدی برای خطوط تدارکات دول محور در شمال آفریقا به حساب می‌آمد. در سراسر سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲، نیروهای هوایی آلمان و ایتالیا این جزیره را بمباران کردند و کاروان کشتی‌های حامل تدارکات به این جزیره را آماج حملات شدیدی قرار دادند. هرچند این بمباران‌ها خسارات عظیمی به بار آورد، جزیره‌ی مالت از این یورش‌ها مصون ماند.





۴ نوامبر ۱۹۴۲

پیروزی در العلمین

حمله به العلمین[3] در برابر قوای تا دندان مجهز دول محور نبردی سخت و بی‌امان بود. پس از ۱۲ روز درگیری در امتداد خطوط پدافند توپ‌های ضدتانک و میادین مین، سپاه هشتم نیروی زمینی بریتانیا، قوای رومل را باشتاب بسیار به سمت غرب عقب راند. این نبرد بیش از ۱۳ هزار تلفات روی دست مونتگمری[4] گذاشت، اما تلفات دول محور به‌مراتب بیش‌تر بود.

> «ما قصد داریم یک بار برای همیشه کار این رومل خیره‌سر را یکسره کنیم.»
>
> ژنرال برنارد مونتگمری، فرمانده سپاه هشتم نیروی زمینی بریتانیا، آگوست ۱۹۴۲

1.Erwin Rommel
2.Tobruk
3.El Alamein
4.Montgomery

۱۰ ژانویه‌ی ۱۹۴۱





الیایی‌ها متحمل شکست می‌شوند

ی نظامی بریتانیا و کشورهای مشترک‌المنافع دست به ضد حمله زدند. تا ژانویه‌ی ۱۹۴۱، وهای ایتالیا در حال عقب‌نشینی از لیبی بودند و هزاران نفرشان اسیر شدند.

۱۱ مارس ۱۹۴۱

رومل وارد آفریقا می‌شود

در مارس ۱۹۴۱، هیتلر با هدف نجات قوای موسولینی، ارتشبد اروین رومل را در کسوت فرمانده «آفریکا کورپس»[۱] ـ لشکر تانک‌های آلمانی ـ به شمال آفریقا فرستاد. نیروهای آلمان و ایتالیا با فرماندهی الهام‌بخش رومل، روند جنگ در صحرا را معکوس کردند.

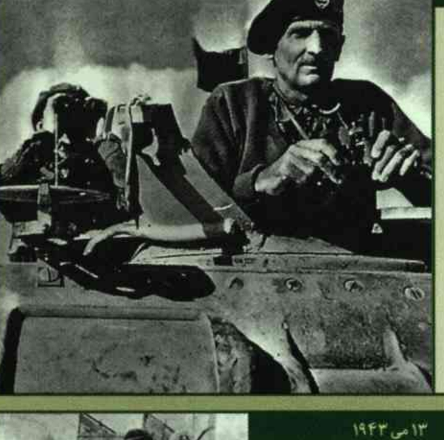
۲۶ می ۱۹۴۲

رزمندگان فرانسه‌ی آزاد

نبرد عین‌الغزاله[۲]، که در خلال ماه‌های می تا ژوئن ۱۹۴۲ در صحرای لیبی درگرفت، یک پیروزی مسلم برای تانک‌های رومل بود. آلمانی‌ها توانستند دشمنان بریتانیایی را از میدان به در کنند. در خلال این نبرد، تیپ «فرانسه‌ی آزاد»[۳] ـ که بخشی از سپاه هشتم نیروی زمینی بریتانیا بود ـ شجاعت خیره‌کننده‌ای در بئر حکیم[۴] از خود نشان داد و ۱۶ روز در مقابل نیروهای برتر دشمن مقاومت کرد.

۲۳ اکتبر ۱۹۴۲





مونتگمری زمام امور را در دست می‌گیرد

در آگوست ۱۹۴۲، ژنرال برنارد مونتگمری، فرماندهی سپاه هشتم نیروی زمینی بریتانیا را در دست گرفت که به العلمین، در عمق خاک مصر، عقب‌نشینی کرده بود. مونتگمری روحیه‌ی نیروها را ترمیم و حمله‌ی دول محور در نبرد علم حلفا[۵] را دفع کرد و نیروها را در نهایت دقت برای یک حمله‌ی گسترده و بزرگ آماده ساخت.



۸ نوامبر ۱۹۴۲

نیروهای آمریکایی در آفریقا

در نوامبر ۱۹۴۲، آمریکا ارتش عظیمی در سواحل شمال آفریقا، در الجزایر و مراکش پیاده کرد. فرماندهی نیروهای آمریکایی را سرلشکر جورج اس. پاتن[۶] برعهده داشت که نزد سربازانش به «پیرمرد خشن»[۷] معروف بود. این پیاده‌سازی نیرو، برای نخستین‌بار قوای آمریکایی را وارد نبرد با نیروهای ایتالیا و آلمان کرد.

۱۳ می ۱۹۴۳



دول محور تسلیم می‌شوند

ارتش‌های دول محور که میان نیروهای مونتگمری و ارتش آیزنهاور به دام افتاده بودند، به تونس عقب‌نشینی کردند و در آن‌جا درگیر یک جنگ تدافعی مقدر شدند. در می ۱۹۴۳، پس از عقب‌نشینی رومل، باقی‌مانده‌ی قوای دول محور خود را تسلیم کردند. در این نبرد، حدود ۲۵۰ هزار نفر اسیر شدند.

۹ جولای ۱۹۴۳



متفقین به سیسیل حمله می‌کنند

پیروزی در شمال آفریقا سرآغازی شد تا متفقین در جولای ۱۹۴۳ در جزیره‌ی سیسیل در مدیترانه نیرو پیاده کنند. این جزیره پس از پنج هفته درگیری سخت، به اشغال درآمد. این حمله‌ی موفق متفقین به قلمرو ایتالیا، سرانجام به سرنگونی موسولینی انجامید. ارتشبد پیترو بادوگلیو به عنوان نخست‌وزیر و رئیس دولت جایگزین موسولینی شد و در سپتامبر با متفقین قرارداد ترک مخاصمه امضا کرد.



پرچم مونتگمری

«موش صحرا»[۸] نماد مشهور لشکر هفتم زرهی بریتانیا بود که در تمام نبردهای بزرگ عملیات در شمال آفریقا جنگید.

1.Afrika Korps
2.Ain el Gazala
3.The Free Franch Brigade
4.Bir Hakeim
5.Alam el Halfa
6.George S. Patton
7.Old Blood and Guts
8.The Desert Rat

دی.دِی

۱۹۴۴

تا تابستان ۱۹۴۴، متفقین پس از ماه‌ها برنامه‌ریزی مخفیانه و آماده‌سازی همه جانبه‌ی نیروها، آماده‌ی آغاز حمله‌ای بودند که اروپای غربی را از اشغال آلمان نازی آزاد می‌ساخت. تاریخ این حمله، ششم ژوئن، در تاریخ به عنوان «دی.دِی» ثبت شد.



ژنرال آیزنهاور

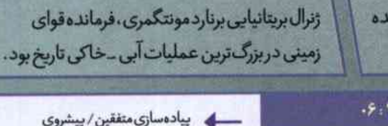
ژنرال آمریکایی دوایت دی. آیزنهاور، فرمانده کل قوای متفقین در اروپا بود.

ژنرال مونتگمری

ژنرال بریتانیایی برنارد مونتگمری، فرمانده قوای زمینی در بزرگ‌ترین عملیات آبی ـ خاکی تاریخ بود.







۰۶:۳۰



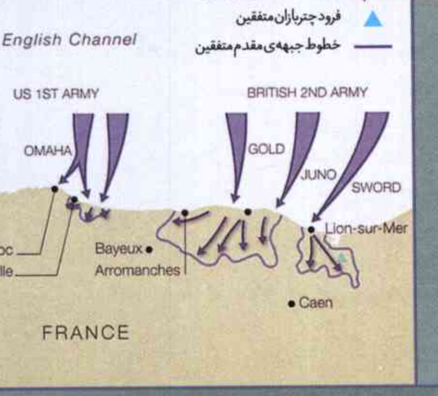
خط دفاعی

شبکه‌ی پیچیده‌ای از خندق‌ها، سیم‌های خاردار و پناهگاه‌های زیرزمینی از نیروهای آلمانی محافظت می‌کرد. آنها راسخ و مصمم دفاع می‌کردند.

۰۶:۳۱

سواحل نورماندی

متفقین در پنج ساحل که اسم رمز داشتند، نیرو پیاده کردند: «شمشیر»[1] و «طلا»[2] برای نیروهای بریتانیا؛ «جونو»[3] برای قوای کانادا؛ و «اوماها»[4] و «یوتا»[5] برای قوای آمریکایی.



۰۸:۳۰

تحکیم مواضع در سواحل

سرانجام آمریکایی‌ها استحکامات دفاعی ساحل اوماها را از توان انداختند و همه‌ی پنج ساحل در اختیار نیروهای متفقین قرار گرفت. در ساعات بعدی صبح، نخستین آرایش کشتی‌های تدارکات، که بالون‌های پدافند در برابر حملات هوایی از آنها حفاظت می‌کردند، نیروهای کمکی را در سواحل پیاده کردند.

> «آزادمردان جهان به اتفاق به سمت پیروزی گام برمی‌دارند.»
>
> ژنرال آمریکایی دوایت دی. آیزنهاور، ۵ ژوئن ۱۹۴۴

1.Sword
2.Gold
3.Juno
4.Omaha
5.Utha



۰۲:۰۰

حمله‌ی هوایی

عملیات‌های دی.دِی در نخستین ساعات روز ششم ژوئن آغاز شد و سه لشکر هوابُرد متفقین، از طریق چترو گلاید پشت خطوط دشمن نیرو پیاده کردند. مأموریت آنها انهدام آتشبار توپ‌های آلمان بود که این عملیات را تهدید می‌کرد، به همراه اسارت و نگهداری نیروهای تیپ‌های اصلی تا زمانی که نیروهای اصلی متفقین از راه برسند. حمله‌ی هوایی شدیدی نیز آغاز شد تا از مقاومت استحکامات دفاعی آلمان بکاهد.



۰۳:۰۰

عبور از کانال

بزرگ‌ترین ناوگروه رزمی تاریخ، متشکل از ۷ هزار فروند کشتی، بنادر جنوبی انگلستان را ترک کردند تا با عبور از دریای مانش ارتش عظیم متفقین را به سواحل فرانسه برسانند. با فرا رسیدن سپیده‌دم ششم ژوئن، ساحل نورماندی پیش رو بود و هزاران نیروی رزمی به سختی وارد ناوچه‌های آبی ـ خاکی [قایق‌های مخصوص پیاده‌سازی نفرات در ساحل] شدند و خود را مهیای آغاز حمله کردند.



۰۷:۳۰

مبارزه آغاز می‌شود

پس از آن‌که توپخانه‌ی نیروی دریایی، استحکامات دفاعی را ضعیف کرد، نیروهای پیاده‌شده‌ی متفقین پیشروی را آغاز کردند. نیروهای بریتانیا و کانادا پیروزی در سواحل «شمشیر»، «جونو» و «طلا» را گزارش دادند. نیروهای آمریکایی در ساحل «یوتا» نیز به پیروزی سریعی دست یافتند، اما آنهایی که در ساحل «اوماها» پیاده شدند، به دلیل دفاع سرسختانه‌ی ساحلی و این‌که وزش شدید باد ناوچه‌های آبی ـ خاکی را متلاشی کرد، متحمل تلفات سنگینی شدند.

۰۷:۳۰



درگیری سهمگین

در ساحل اوماها، نیروهای آمریکایی با توفانی از آتش استحکامات دفاعی از فراز صخره‌ها روبه‌رو شدند. وقتی آنها به سختی کوشیدند خود را به آب بزنند و به ساحل برسانند، تعداد تلفات رو به افزایش گذاشت.



۱۱:۰۰

سواحل خونین

موفقیت به بهای وحشتناکی به دست آمد. ۲ هزار و ۵۰۰ نیروی متفقین کشته و ۷ هزار و ۵۰۰ نفر زخمی شدند. با این حال، فرماندهان متفقین تلفاتی بسیار فراتر را پیش‌بینی کرده بودند. پس از معالجه زخمی‌ها در ساحل، بسیاری را به‌سرعت سوار کشتی‌ها کردند و به بیمارستان‌های جنوب انگلستان بازگرداندند. نیروهای آلمانی در دفاع دیوانه‌وارشان از خط ساحلی، حدود ۹ هزار کشته دادند.



۱۲:۳۰

پیشروی به داخل فرانسه

به محض رسیدن نیروهای کمکی، پنج لشکر متفقین به سمت داخل خاک فرانسه حرکت کردند تا به سربازان چتربازی بپیوندند که پیش‌تر فرود آمده بودند. وقتی نیروهای بریتانیا برای تقویت جناح شرقی قوای متفقین در مقابل پاتک‌های یگان‌های تانک آلمانی حرکت کردند، نیروهای آمریکایی به سمت غرب پخش شدند.

۱۶:۰۰

حمله

تا پایان دی.دِی، مجموعاً ۱۵۰ هزار نیروی متفقین در سواحل نورماندی پیاده شدند. در طی روزهای آتی، آنها به پیشروی ادامه دادند تا قلمروهای مجاور را اشغال کنند و سرپل‌های ساحلی تک‌افتاده را به هم پیوند دهند و سکوی پرتابی برای پیشروی فزون‌تر خلق کنند. آزادسازی اروپای اشغال‌شده آغاز شده بود.



CALOX

The Evening News

SPECIAL EDITION

SENIORS

D Day is Here: Dramatic News Flashes Across World

ALLIES INVADE FRANCE

Airborne Troops Land Near Le Havre : Landing Craft Follow : Big Sea Battles

WARSHIPS BOMBARD COAST: FIERCE FIGHTING ASHORE

EISENHOWER

"AIR TROOPS LAND IN GREAT DEPTH"

SMOKE SCREEN IN CHANNEL

2,000 GERMAN VESSELS

WE HAVE MADE STRAIGHT FOR THE FIRST ESSENTIAL

THE KING TO BROADCAST

تیترهای امیدآفرین

روزنامه‌های متفقین از خبر روز دی.دِی به وجد آمدند. با اشغال پاریس در ماه آگوست، خوش‌بینی‌ها در مورد پایان زود هنگام جنگ افزایش یافت.



۱۹۴۵

ویرانه‌های درسدن

از ۱۳ تا ۱۵ فوریه‌ی ۱۹۴۵، هواپیماهای بمب‌افکن متفقین، هزاران تُن بمب آتش‌زا و انفجاری بر شهر درسدن آلمان انداختند. این بمب‌ها توفان آتش و جهنمی خودبسنده به راه انداخت که درآن هوای گرمی که به سمت بالا هجوم می‌بُرد، هوای سرد نواحی مجاور را به درون می‌کشید. شاهدان، قربانیانی را به یاد می‌آورند که از کمبود اکسیژن از حال می‌رفتند یا جبر توفان آنها را به درون شعله‌های آتش می‌کشانْد. گرمای زبانه‌های آتش شیشه‌ها و حتی آهن را ذوب می‌کرد. وقتی آتش‌سوزی فروکش کرد، شهری ویران نمایان شد. رات‌آشتروم[1] (برج ساختمان شهرداری) به طرز معجزه‌آسایی پابرجا مانده بود. بر فراز این برج، مجسمه‌ای از سنگ سیاه، تندیس مهربانی، از آن بالا به خاکسترها می‌نگریست. حمله به درسدن، حتی در آن مقطع، میان منتقدان بحث‌برانگیز بود. آنها متفقین را متهم کردند که دارند انتقام «بلیتسکریگ» (جنگ برق‌آسا) به شهرهای بریتانیا را می‌گیرند. امروزه درسدن یک شهر پرجنب‌وجوش امروزی است. اما زخم‌های سال ۱۹۴۵ هرگز کاملاً التیام نخواهد یافت.

1.Rathausturm



پایان جنگ در اروپا

۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵

تا سال ۱۹۴۵، معلوم شده بود که آلمان جنگ را در اروپا باخته است، اما هیتلر می‌خواست تا پای جان بجنگد. این کشور که از شرق و غرب مورد تهاجم واقع شده بود، پیش از تسلیم متحمل ویرانی گسترده‌ای شد.



۱۶ دسامبر ۱۹۴۴

نبرد بالج[1] (تهاجم آردن)

در ۱۹۴۴، آلمانی‌ها آخرین حمله‌ی گسترده علیه مواضع متفقین در فرانسه و بلژیک را آغاز کردند. مسئولیت سخت‌ترین بخش این حمله‌ی غافل‌گیرانه بر دوش نیروهای آمریکایی بود: متوقف‌کردن پیشروی آلمانی‌ها. این نبرد با پیروزی مسلم متفقین به پایان رسید.

۲۱ فوریه‌ی ۱۹۴۵

فرار غیرنظامی‌ها

با پیشروی روس‌ها، شمار عظیمی از مردم غیرنظامی با هر وسیله‌ی حمل‌ونقلی که می‌یافتند به سمت غرب گریختند.



۲۵ آوریل ۱۹۴۵

ملاقات در البه

در مارس ۱۹۴۵، متفقین غربی از رودخانه‌ی راین گذشتند و روس‌ها نیز از شرق به داخل خاک آلمان پیشروی کردند. نیروهای آمریکا و شوروی در حاشیه‌ی رودخانه‌ی البه[2] به هم رسیدند و با هم عکس گرفتند. سپس روس‌ها برای غلبه بر آخرین مقاومت نازی‌ها در برلین، آن‌جا را ترک کردند.

۳۰ آوریل ۱۹۴۵

روس‌ها برلین را اشغال می‌کنند

در اواخر آوریل، نیروهای فاتح روس پرچم سرخ را بر فراز رایشتاگ (ساختمان پارلمان آلمان) در برلین برافراشتند. همان روز، هیتلر برای اجتناب از اسارت، درون پناهگاه زیرزمینی‌اش در برلین خودکشی کرد.





۴ می ۱۹۴۵

آلمان تسلیم می‌شود

دریاسالار هانس گئورگ فون فریدبورگ[3]، در چهارم می ۱۹۴۵ برگه‌ی تسلیم قوای آلمانی را در شمال آلمان امضا کرد. تسلیم بدون قید و شرط قوای آلمان در مراسم‌هایی در شهر رنس[4] فرانسه در هفتم می و در برلین در هشتم می کامل شد.

نماد سقوط نازی

این نشان نازی را در آوارهای ساختمان صدراعظمی رایش یافتند. متفقین فاتح، همه‌ی نمادهای رژیم هیتلر را در خلال روند نازی‌زدایی‌کردن آلمان زدودند.

1.The Battle of the Bulge
2.Elbe
3.Hans-Georg von Friedeburg
4.Reims

۱۳ فوریه‌ی ۱۹۴۵

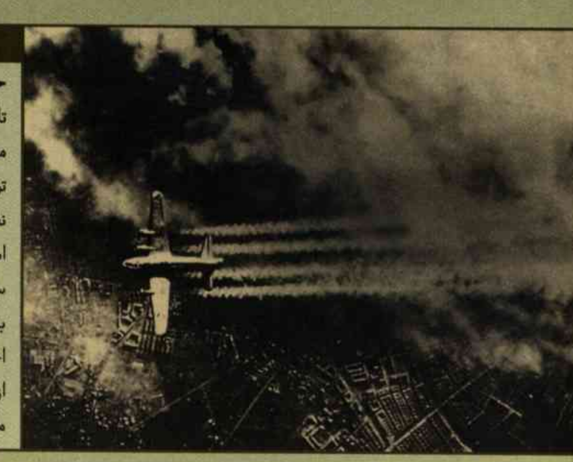
ویرانی درسدن

بمب‌افکن‌های متفقین در یکی از بحث‌برانگیزترین اقدامات جنگ، دو شبانه‌روز شهر درسدن را درهم کوبیدند. توفان آتش حاصل از این بمباران‌ها حدود ۲۵ هزار غیرنظامی را کشت و این شهر تاریخی را به تلی از خاکستر فروکاست.

۳ فوریه‌ی ۱۹۴۵

حکمرانی بر آسمان

تا سال ۱۹۴۵، هواپیماهای بمب‌افکن متفقین، استحکامات دفاعی آلمان را از توان انداخته بودند و هر هدفی را که مد نظر داشتند درهم می‌کوبیدند. هیتلر با استنکاف از پذیرش شکست، کودکان و سالخوردگان را برای دفاع از حکومت رو به زوال رایش بسیج کرد. صنعت از طریق احداث کارخانه‌ها در زیرزمین و بهره‌گیری از کارگران اردوگاه‌های کار اجباری به مأموریت خود ادامه داد.



۲۸ آوریل ۱۹۴۵

آویزان کردن موسولینی

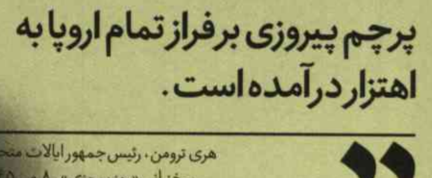
بنیتو موسولینی نخستین دیکتاتور دول محور بود که کشته شد. رزمندگان کمونیست مقاومت، او را دستگیر و تیرباران کردند. جسدش را سروته در محوطه‌ی پمپ بنزین شهر میلان، در کنار معشوقه‌اش کلرا پتاچی[1] و دیگر فاشیست‌های اعدام شده آویزان کردند. هزاران فاشیست در سراسر ایتالیا معدوم و پاکسازی شدند و آشوب و ناآرامی سیاسی به نقطه‌ی انفجار رسید.



۸ می ۱۹۴۵

جشن پیروزی

هشتم می ۱۹۴۵ که «روز پیروزی در اروپا»[2] اعلام شد، هنگامه‌ی جشن و سرور در تمام پایتخت‌های کشورهای متفقین بود. با این حال، یکی از معماران اصلی این فتح در این جشن حضور نداشت: فرانکلین روزولت رئیس جمهور آمریکا که در ۲۱ آوریل درگذشت.



> پرچم پیروزی بر فراز تمام اروپا به اهتزاز درآمده است.
>
> هری ترومن، رئیس جمهور ایالات متحده
> سخنرانی «روز پیروزی»، ۸ می ۱۹۴۵

1.Clara Petacci
2.Victory in Europe Day

بمباران اتمی ژاپن

۱۹۴۵

دانشمندان می‌دانستند خلق یک انفجار مهیب و عظیم از طریق شکافت هسته‌ای امکان‌پذیر است. در ۱۹۴۲، ایالات متحده پروژه‌ی فوق‌سرّی «منهتن» را برای ساخت یک بمب اتمی آغاز کرد. این اقدام عظیم علمی و صنعتی در ۱۹۴۵ به ثمر نشست.



ما مهیب‌ترین و مخوف‌ترین بمب تاریخ جهان را کشف کرده‌ایم.

رئیس جمهور هری اس. ترومن. یادداشت‌های روزانه.
۱۶ جولای ۱۹۴۵



۹ مارس ۱۹۴۵

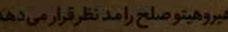
حمله به ژاپن

از ماه مارس ۱۹۴۵، ایالات متحده حملات هوایی و بمباران‌های شدیدی را علیه شهرهای ژاپن آغاز کرد و در این حملات از بمب‌افکن‌های بلندپرواز «بی-۲۹» بهره گرفت که قابلیت انداختن بمب‌های عظیم را داشتند. اعتقاد بر این است که در یگانه حمله‌ی هوایی به توکیو در مارس ۱۹۴۵، توفان آتش حاصل از بمب‌های آتش‌زا بیش از ۱۰۰ هزار نفر از مردم این شهر را به کام مرگ فرستاد.



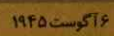
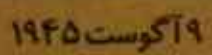


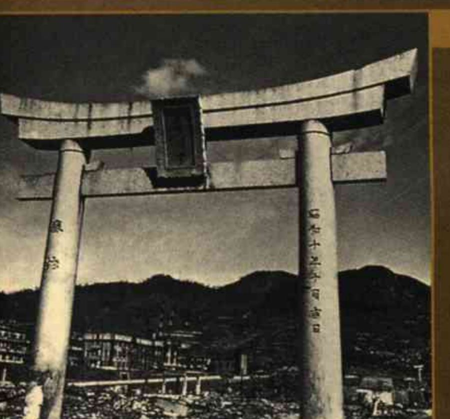
۲۷ جولای ۱۹۴۵



هیروهیتو صلح را مد نظر قرار می‌دهد

هیروهیتو[1]، امپراتور ژاپن، معتقد بود که کشورش باید به دنبال صلح باشد، اما اکثریت اعضای دولت ژاپن همچنان خواستار جنگ تا آخرین قطره‌ی خون بودند.



۹ آگوست ۱۹۴۵

بمباران ناگازاکی

چون ژاپنی‌ها برای تسلیم شدن هیچ اقدامی نکردند، ایالات متحده در نهم آگوست ۱۹۴۵ دومین بمب اتم را روی شهر ناگازاکی انداخت. هرچند این بمب به‌مراتب قدرتمندتر بود، کل شهر را ویران نکرد چون تپه‌های اطراف، بخش‌هایی از ناگازاکی را از خطر تأثیر کامل موج انفجار و تشعشعات مصون داشتند.

۶ آگوست ۱۹۴۵

ویرانی هیروشیما

موج انفجار بمب اتم، ناحیه‌ای به وسعت ۱۲ کیلومتر مربع در مرکز شهر را با خاک یکسان کرد. تندبادها، توفان آتش ویران‌کننده را پراکنده ساختند و این ویرانی عظیم را کامل کردند.



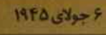


۱۱ آگوست ۱۹۴۵

مرگ و میر گسترده

ده‌ها هزار نفر بلافاصله در اثر خود بمب‌های اتمی کشته شدند. دیگر افراد، از سوختگی شدید و قرارگرفتن در معرض سطوح مرگبار تشعشعات رادیواکتیو جان باختند. میزان دقیق مرگ و میر، از جمله مرگ‌های ناشی از تأثیرات بلندمدت تشعشعات اتمی مشخص نیست، اما مسلماً از ۲۰۰ هزار نفر فراتر می‌رود.

1.Hirohito



۲۶ جولای ۱۹۴۵

کنفرانس پُستدام

جنگ در اروپا به پایان رسیده بود، اما ژاپن از تسلیم‌شدن امتناع می‌کرد. در ماه جولای، هری اس. ترومن، رئیس جمهور آمریکا، برای برگزاری کنفرانسی در پُستدام[4] در آلمان، با رهبران دیگر کشورهای متفقین دیدار کرد. در ۲۶ جولای، آنها اعلامیه‌ای منتشر کردند و از ژاپن خواستند تسلیم شود، در غیر این صورت با «ویرانی تمام عیاری» مواجه خواهد شد. ژاپنی‌ها که از موجودیت بمب اتم خبر نداشتند، بر سر شرایط تسلیم توافق نکردند.

۶ جولای ۱۹۴۵

آزمایش بمب اتم

در ماه جولای، نخستین بمب اتمی در آلاماگورد[1] و در صحرای نیومکزیکو آزمایش شد. رابرت اوپنهایمر[2] دانشمند و ریاست «پروژه‌ی منهتن»[3] رهبری این آزمایش انهدام غیرطبیعی در نقطه‌ی صفر را برعهده داشت. قدرت این انفجار مافوق پیش‌بینی‌ها بود.



۶ آگوست ۱۹۴۵

پرتاب بمب اتم

اولین بمب اتم، موسوم به «لیتل بوی»[7]، در ساعت ۸ و ۱۵ دقیقه‌ی صبح، از ارتفاع ۹ هزار و ۵۰۰ متری بر فراز مرکز شهر هیروشیما رها شد و در آن پایین نور کورکننده و گرمایی آزاد شد که هر چیزی را تبخیر می‌کرد. قدرت انفجار معادل ۱۴ هزار تُن تی‌ان‌تی بود و یک ابر غول‌آسای قارچ‌مانند در حال چرخش بر فراز شهر، سر به فلک کشید.

۶ آگوست ۱۹۴۵

خدمه‌ی بی‌خبر

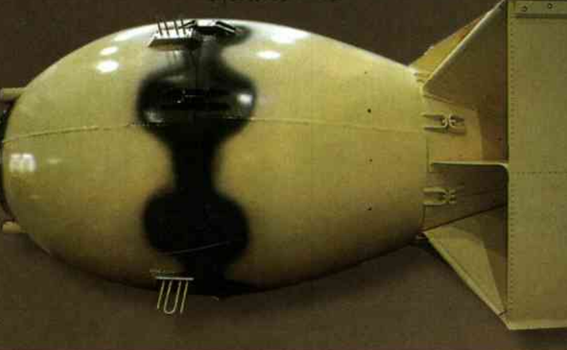
مأموریت خدمه‌ی بمب‌افکن «انولا گی بی.۲۹»[5] این بود که اولین بمب اتم را بر روی شهر هیروشیما بیندازند. این بمب‌افکن در ششم آگوست ۱۹۴۵ از جزیره‌ی تینیان[6] در مجمع‌الجزایر ماریانا به هوا بلند شد. پس از آن، فرمانده به اطلاع خدمه رساند که ماهیت بمبی که حمل می‌کنند چیست.



بمب دوم

این بمب پلوتونیومی که نام رمزی‌اش «فت‌من»[8] بود و بر سر ناگازاکی انداخته شد، قدرتمندتر از «لیتل بوی» بود که حاوی اورانیوم بود.









۲ سپتامبر ۱۹۴۵

ژاپن تسلیم می‌شود

به رغم بمباران‌ها، دولت ژاپن در مورد این‌که تسلیم شود یا نه دچار دودستگی و اختلاف بود، اما امپراتور هیروهیتو بر آنها فشار آورد تا تسلیم شوند. تصمیم برای تسلیم‌شدن را در چهاردهم آگوست گرفتند و یک روز بعد به اطلاع مردم رساندند. در دوم سپتامبر، سند رسمی تسلیم بر روی عرشه‌ی ناو یواس‌اس میسوری[9] امضا شد و جنگ جهانی دوم پایان یافت.

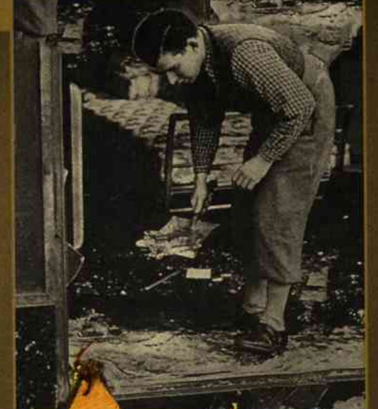
1.Alamagordo
2.Robert Oppenheimer
3.Manhattan Project
4.Postdam
5. Enda Gay-829
6. Tinian Island
7.Little Boy
8.Fat Man
9.USS Missouri

هولوکاست

از سال ۱۹۳۳، زندگی یهودیان در آلمان در معرض آزار و اذیت، تبعیض و جداسازی قرار داشت. در خلال جنگ جهانی دوم، یهودستیزی نازی‌ها در قالب یک تلاش سیستماتیک برای ریشه‌کن‌کردن کل جمعیت یهودیان اروپا به کمال رسید: نوعی هولوکاست که در آن حدود ۵ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر کشته شدند.

(م: آنچه در این چهار صفحه می آید منتقدان سرسختی نیز دارد که به صورت تاریخی و علمی آمار و ارقام و نحوه رخداد هلوکاست را نقد می کنند، لکن در غرب امروز هلوکاست امری مقدس است و صداهای مخالف امکانی برای شنیده شدن ندارند.)

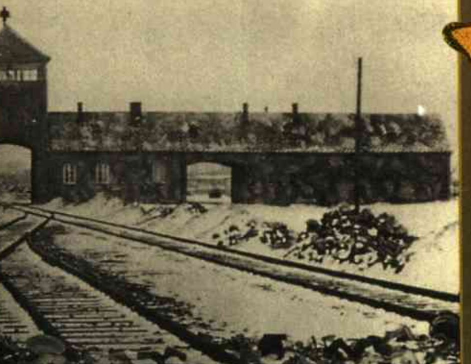




۹ نوامبر ۱۹۳۸

کریستال‌ناخت

در خلال شب، اعضای گروه ضربت و نظامیان نازی‌ها به فروشگاه‌ها، منازل و کنیسه‌های یهودیان سراسر آلمان و اتریش حمله‌کردند. هزاران یهودی را دستگیر کردند و به اردوگاه‌های کار اجباری فرستادند. این اقدام را به دلیل شمار شیشه‌های شکسته‌شده‌ی پنجره‌ها «کریستال‌ناخت»[1] (شب شیشه‌ای) نامیدند که با افزایش تدریجی بدرفتاری با یهودیان همزمان شد.



نشان زرد

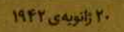
از ۱۹۴۱، یهودیانی که تحت حکومت نازی زندگی می‌کردند، موظف شدند یک ستاره‌ی داوود زردرنگ روی لباسشان بدوزند.

۲۱ سپتامبر ۱۹۳۹

گتونشین‌سازی یهودیان

وقتی آلمان در ۱۹۳۹ لهستان را اشغال کرد، یهودیان لهستان را فوج‌فوج به گتوها راندند. کسانی که از مشقت و کشتار اتفاقی این گتوها جان به در بردند، به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند.



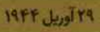


۲۰ ژانویه‌ی ۱۹۴۲

راه‌حل نهایی

در کنفرانس وانزی[2] در برلین که در ژانویه‌ی ۱۹۴۲ برگزار شد، سرکردگان نازی و کارمندان دولتی آلمان در مورد ریشه‌کن‌کردن سیستماتیک همه‌ی یهودیان در همه‌ی سرزمین‌هایی اروپایی که به اشغال آلمان درآمده بود، بحث کردند. طرح آنها ـ که «راه‌حل نهایی»[3] نام گرفت ـ یک سیستم صنعتی اردوگاه‌های مرگ بود که در آن‌ها زندانیان به صورت دسته‌جمعی از بین می‌رفتند و این نسل‌کشی را تسریع می‌کرد.





۲۹ آوریل ۱۹۴۴

یک نازی متعصب

آدولف آیشمان[4] در زمره‌ی بدنام‌ترین و شناخته‌شده‌ترین تعقیب‌کنندگان طرح «راه‌حل نهایی» بود. در آوریل ۱۹۴۴، او برنامه‌ی تبعید بیش از ۴۳۰ هزار یهودی را از مجارستان به اردوگاه آشوویتس سازماندهی کرد. او حتی پس از آن‌که دولت نازی خواستار توقف این کشتارها شد، مأموریتش را ادامه داد.

۲۳ جولای ۱۹۴۲

مرگ دسته‌جمعی

قطارهای مالامال از یهودیان به اردوگاه‌های نازی‌ها رسیدند. برخی از آنها را به عنوان کارگران بی‌مزد و مواجب انتخاب کردند و مابقی را مستقیماً به اتاق‌های گاز فرستادند و کشتند. کارکردن تنها شانس بقا بود، اما شرایط در اردوگاه‌ها به طور اسفناکی بی‌رحمانه بود.



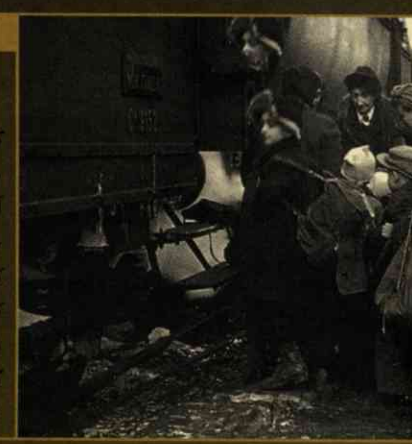
1.Kristallnacht
2. Wannsee Conference
3.Final Solution
4.Adolf Eichmann
5.The Kindertransport
6.Heinrich Himmler
7.IG Farben
8.Babi Yar



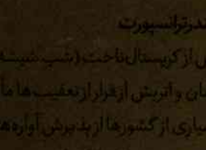
ما به لحاظ اخلاقی حق داشتیم... ما وظیفه داشتیم... که این مردمان [یهودیان] را محو و نابود کنیم.



هاینریش هیملر[۶]، فرمانده اس‌اس،
اکتبر ۱۹۴۳



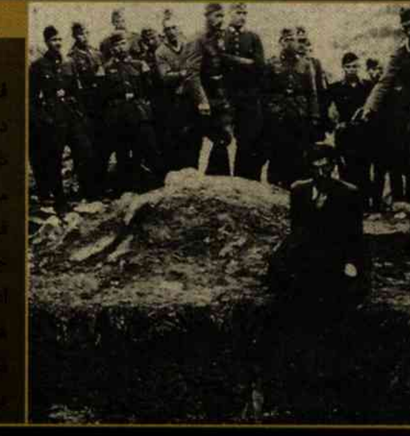
۱۵ نوامبر ۱۹۳۸



کیندرترانسپورت

پس از کریستال ناخت (شب شیشه‌ای)، یهودیان آلمان و اتریش از فرار از تعقیب‌ها مأیوس شدند. اما بسیاری از کشورها از پذیرش آواره‌های یهودی امتناع کردند. حدود ۱۰ هزار کودک یهودی، طی برنامه‌ای که به «کیندرترانسپورت»[۷] (سفر کودکان) مشهور شد، پدر و مادر خود را تنها گذاشتند و به بریتانیا گریختند. برنامه‌ی مشابهی را نیز به ایالات متحده ترتیب دادند.

۲۹ سپتامبر ۱۹۴۱



قتل عام در اروپای شرقی

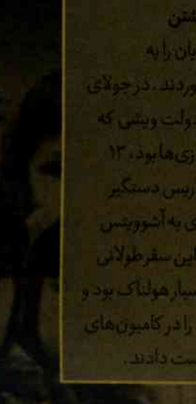
در ژوئن ۱۹۴۱، آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد. جوخه‌های مرگ به سرزمین‌های اشغال شده فرستاده شدند تا مخالفان سیاسی را جمع‌آوری و به صورت دسته‌جمعی اعدام کنند. در سپتامبر ۱۹۴۱، ۳۳ هزار یهودی را طی دو روز در بابی یار[۸] به رگبار گلوله بستند. آنها را در گورهای دسته‌جمعی [illegible]

۱۴ ژوئن ۱۹۴۰

کارگران بی‌مزد و مواجب

زندانیان یهودی را به اردوگاه‌های کار اجباری بردند و در آن‌جا مجبور کردند بدون دستمزد کار کنند. برای مثال، کمپانی ای‌گی فارین[۹]، تولیدکننده‌ی محصولات شیمیایی، کارخانه‌ای در آشوویتس تأسیس کرد تا از نیروی کار رایگان سودجویی کند. شرایط کار و زندگی بسیار سخت و بی‌رحمانه، غذا ناکافی و تنبیه‌ها ظالمانه بود.

۱۶ جولای ۱۹۴۲



جمع‌آوری برای کشتن

از سراسر اروپا یهودیان را به اردوگاه‌های مرگ آوردند. در جولای ۱۹۴۲، با حمایت دولت ویشی که دست‌نشانده‌ی نازی‌ها بود، ۱۳ هزار یهودی را در پاریس دستگیر کردند و برای نابودی به آشوویتس فرستادند. شرایط این سفر طولانی به آن سوی اروپا بسیار هولناک بود و بسیاری جان خود را در کامیون‌های حمل احشام از دست دادند.

۲۷ ژانویه‌ی ۱۹۴۵

آزادسازی

از ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵، ارتش‌های متفقین در حین پیشروی، به اردوگاه‌های کار اجباری رسیدند و بازماندگان را آزاد کردند. آنها از آنچه دیدند شوکه شدند: قحطی مرگبار و بدرفتاری با بازماندگان و شواهدی مبنی بر قتل عام دسته‌جمعی در مقیاسی بی‌سابقه.



۱۹۴۵

قربانیان هولوکاست

خط مشی نازی‌ها در محو و نابودی گسترده، به یک معضل وحشیانه‌ی واقعی مجال بروز داد: این‌که چگونه می‌توان به کشتار و خلاصی از دست میلیون‌ها انسان دست یافت. برنامه‌ی «راه‌حل نهایی» نازی‌ها، قتل در مقیاسی صنعتی بود: کارخانه‌ها وقف کشتار و نابودی اجساد شدند. مشهورترین و بدنام‌ترین اردوگاه نابودی یهودیان، احتمالاً آشوویتس در شمال لهستان بود؛ جایی که گفته می‌شود یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر را در آن کشته و سوزانده‌اند. قربانیان هرآنچه داشتند درمی‌آوردند و اتاق‌های مالامال از کفش‌های دورانداخته‌شده، عینک‌ها و حتی موی انسان، گواهی است بر شمار سرسام‌آور کشته‌ها. اعتقاد بر این است که در هولوکاست، حدود ۵ میلیون و ۷۰۰ هزار یهودی کشته شدند، در کنار حدود ۵ میلیون نفر از کولی‌ها، زندانیان روس، برده‌ها، مخالفان سیاسی و همجنس‌گراها. شمار گسترده‌ی مرگ‌ومیرها و سبعیت حیرت‌آور و غیرانسانی این کشتارها، تلقی بشر از شرّ را برای همیشه تغییر داد. (م: آمار ارائه شده و حوادث نقل شده، منتقدان تاریخی فراوانی دارد.)



پرده‌ی آهنین افراشته می‌شود

۱۹۳۹ تا ۱۹۵۰

استالین، از بروز جنگ جهانی دوم، برای به دست گرفتن کنترل شرق لهستان بهره‌برداری کرد. متعاقب حمله‌ی هیتلر به روسیه در ۱۹۴۱ که اتحاد جماهیر شوروی به جرگه‌ی مبارزان علیه آلمان پیوست، ارتش سرخْ مهاجمان آلمانی را عقب راند و استالین حلقه‌ی سلطه‌ی خود بر اروپای شرقی را تنگ‌تر کرد.



۱۹۳۹

قرارداد آلمان نازی با شوروی

یک هفته پیش از تهاجم آلمان به لهستان، هیتلر و استالین بر سر یک پیمان عدم‌تخاصم توافق کردند. این پیمان شامل بندهای محرمانه‌ای در مورد تقسیم اروپای شرقی بین آلمان و شوروی بود. این پیمان به امضای وزیرامور خارجه‌ی شوروی ویچسلاو مولوتوف[1] و یوآخیم فون ریبِنتروپ[2] مذاکره‌کننده‌ی هیتلر رسید.



۱۹۴۰

قتل عام در جنگل

استالین به سرعت هرگونه مقاومت احتمالی را از بین بُرد. پلیس مخفی شوروی، اقدام به اعدام دسته جمعی ۲۲ هزار لهستانی، از جمله ۸ هزار اسیر جنگی کرد. در ۱۹۴۳، نازی‌ها گورهایی دسته‌جمعی در منطقه‌ی جنگلی کاتین فارست[3] در بلاروس کشف کردند. با این حال، روس‌ها تا سال ۱۹۹۰ منکر این وحشی‌گری بودند.



۱۹۴۰

جنگ در برف

نیروهای استالین به سمت فنلاند لشکرکشی کردند، اما ارتش کوچک فنلاند شجاعانه مقاومت کرد. گرچه فنلاند به‌اجبار درخواست صلح کرد، اما استقلال خود را حفظ کرد و کم‌ترین سرزمین را از دست داد. یک سال بعد، قوای هیتلر به اتحاد شوروی حمله کردند و استالین به سمت متفقین گرایش یافت.

۱۹۴۵

کنفرانس یالتا

وقتی ارتش سرخ به سمت برلین حرکت کرد، استالین با چرچیل و فرانکلین روزولت در یالتا[4]ی اوکراین دیدار کرد. چرچیل و روزولت در برخورد با این رهبر کمونیستی، محتاط و دست به عصا بودند. وقتی مذاکرات تا چند ماه دیگر ادامه یافت، خط‌کشی‌هایی برای یک تقسیم‌بندی ایدئولوژیکی میان غرب دموکراتیک و شرق کمونیست رسم شد.



۱۹۴۵

یوگسلاوی رو به کمونیسم می‌آورد

وقتی نازی‌ها عقب نشستند، رزمندگان پارتیزان در اروپای شرقی و منطقه‌ی بالکان از نیروهای شوروی در کسوت آزادکننده استقبال کردند. بسیاری از آنها، طرفدار کمونیسم بودند، از جمله ارتشبُد تیتو[5]، رهبر یوگسلاوی که در ۱۹۴۵ رئیس دولت فدرال کمونیستی این کشور شد.



۱۹۴۹

بلوک شرق گسترش می‌یابد

احزاب کمونیست در مجارستان، بلغارستان و رومانی کارزارهای تبلیغاتیِ پرجنبش‌وجوش به راه انداختند و خواستار همبستگی نزدیک‌تر با اتحاد جماهیر شوروی شدند. آشوبگرها مردم را تحریک به شورش کردند و احزاب مخالف شوروی مورد تعقیب قرار گرفتند. جنبش‌های کمونیستی متهم بودند نتایج انتخابات را دستکاری و مخالفان را سرکوب می‌کنند.

1.Vyacheslav Molotov
2.Joachim von Ribbentrop
3.Katyn Forest
4.Yalta
5.Josip Broz Tito

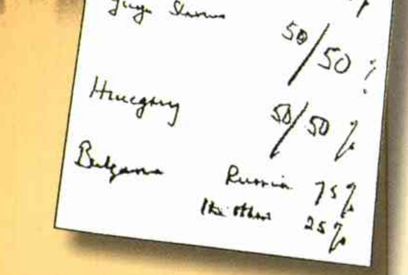


۱۹۳۹

اشغال لهستان

متعاقب حمله‌ی نازی‌ها، ارتش سرخ شوروی در ۱۷ سپتامبر وارد شرق لهستان شد. مقاومت لهستانی‌ها فروپاشید و بر اساس موافقت‌نامه‌ی نازی‌ها با مقامات روس، این کشور به دو منطقه‌ی آلمانی و روسی تقسیم شد.





Roumania
Russia 90%
The others 10%
Greece G Britain (in accord with U.S.A.) 90%
Russia 10%
Yugoslavia 50/50%
Hungary 50/50%
Bulgaria Russia 75%
The others 25%

۱۹۴۴

گفت‌وگوهای مسکو

وقتی شکست آلمان محتمل‌تر شد، رهبران متفقین در مسکو دیدار و در مورد مسائل آینده بحث کردند. وینستون چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا، با عجله موافقت‌نامه‌ای غیررسمی برای تقسیم اروپای پس از جنگ بین روس‌ها و غربی‌ها نوشت.

> «اهمیتی ندارد. ما بعداً آن را به شیوه‌ی خودمان اجرا خواهیم کرد.»

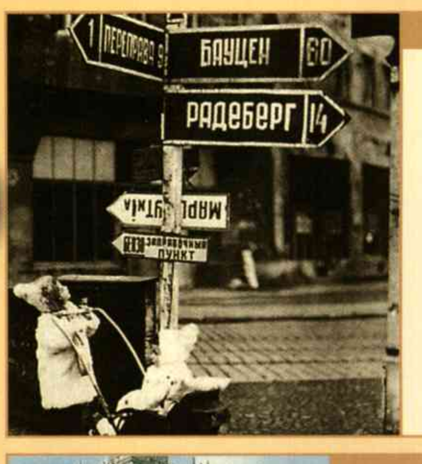
استالین خطاب به مولوتوف، وزیر امور خارجه، در مورد موافقت‌نامه‌ی یالتا، فوریه‌ی ۱۹۴۵



توسعه‌طلبی شوروی

استالین مطمئن بود هرگز بار دیگر به روسیه حمله نخواهد شد. تا ۱۹۴۸، اتحاد جماهیر شوروی پشت دیواری از دولت‌های کمونیستی قرار گرفت و یک مرز و خط الرأس شرقی-غربی شکل گرفت که چرچیل آن را «پرده‌ی آهنین» نامید.



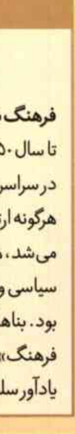


۱۹۴۶

آلمانِ شوروی

با شکست نهایی نازی‌ها، آلمان را تقسیم کردند و آلمان شرقی به منطقه‌ی تحت اشغال شوروی تبدیل شد. در ۱۹۴۹، این کشور به «جمهوری دموکراتیک آلمان» و یکی از کشورهای دست‌نشانده‌ی اتحاد جماهیر شوروی مبدل شد و اغلب روندهای سیاسی و اقتصادی‌اش تحت کنترل شوروی درآمد.





۱۹۵۰

فرهنگ شوروی

تا سال ۱۹۵۰، رژیم‌های بلوک شوروی در سراسر اروپای شرقی برقرار شدند. هرگونه ارتباط با غرب به‌دقت کنترل می‌شد، همان‌طوری که جانبداری سیاسی و فرهنگی نیز تحت کنترل بود. بناهای یادبود، نظیر «کاخ علم و فرهنگ» در ورشوی لهستان، پیوسته یادآور سلطه‌ی شوروی بودند.



جنگ در هندوچین

۱۹۴۰ تا ۱۹۵۴

فرانسه از سال ۱۸۸۷ بر هندوچین (کشورهای ویتنام، کامبوج و لائوس کنونی) سیطره داشت. گروهی از انقلابیون ناسیونالیست در تبعید، با رهبری کمونیستی به نام هو شی مین[1]، در خط مقدم آزادی هندوچین مبارزه می‌کردند. هوشی مین و متحدانش پس از پیوستن به جنگ علیه اشغالگران ژاپنی در خلال جنگ جهانی دوم، فرصتی یافتند تا کشورشان را از یوق حکومت استعماری آزاد سازند.

هندوچین مستعمره‌ی فرانسه



فرانسه بر ویتنام جنوبی به عنوان مستعمره حکم می‌راند. ویتنام شمالی و مرکزی، لائوس و کامبوج نیز کشورهای تحت‌الحمایه‌ی فرانسه بودند. فرانسوی‌ها محصولات این منطقه از جمله کتان را استثمار می‌کردند که به‌شدت از تولید مواد غذایی می‌کاست. سیاست‌های آنها، مردم محلی را به‌شدت رنجاند.

۱۹ می ۱۹۴۱

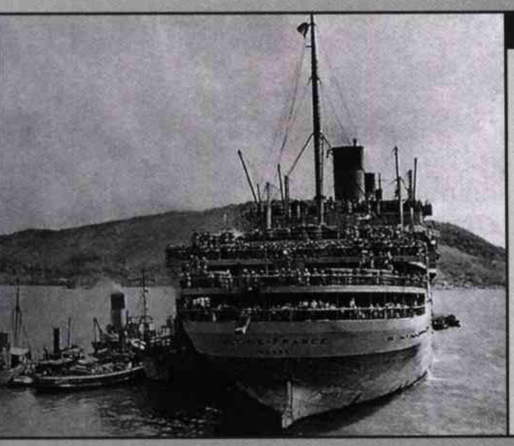
شکل‌گیری ویت‌مین

هو شی مین، پس از ۳۰ سال به ویتنام بازگشت و دفتر مرکزی ویت‌مین[2] (اتحاد برای آزادسازی ویتنام) را در باک بو[3] (خلیج تونکین) در نزدیکی مرز چین تأسیس کرد تا با یک ارتش چریکی علیه ژاپنی‌ها بجنگد. پس از تسلیم ژاپن در جنگ جهانی دوم، سربازان ویت‌مین هانوی را اشغال کردند و در آن جا هو شی مین تأسیس «جمهوری دموکراتیک ویتنام» را رسماً اعلام کرد.

۵ اکتبر ۱۹۴۵

بازگشت فرانسوی‌ها

نخستین قوای فرانسوی در ۱۹۴۵ وارد سایگون شدند تا بار دیگر حکومت استعماری فرانسه را تحمیل کنند. آنها بعدتر از کشتی اقیانوس پیمای «اس اس ایل دو فرانس»[4] برای رساندن نیروی کمکی استفاده کردند. وقتی در نوامبر ۱۹۴۶، یک ناو فرانسوی به سمت بندر های فونگ[5] آتش گشود، مذاکرات بر سر به رسمیت شناختن «جمهوری دموکراتیک ویتنام» از سوی فرانسه فروپاشید.





۱۳ ژوئن ۱۹۴۹



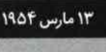
درگیری‌ها ادامه می‌یابد

قوای نظامی فرانسه به جنگ خود علیه ویت‌مین ادامه دادند. فرانسوی‌ها در تلاش برای تضعیف اقتدار هو شی مین، بائو دای[6]، آخرین امپراتور ویتنام را ترغیب کردند که به عنوان حاکم دست‌نشانده‌ی آنها، با استقلالی محدود به قدرت بازگردد.

۱۸ ژانویه‌ی ۱۹۵۰

چین وارد جنگ می‌شود

جمهوری خلق چین، که در ۱۹۴۹ تأسیس شد، دولت هو شی مین را به رسمیت شناخت. وقتی چین کمونیستی به نیروهای ویت‌مین سلاح و مشاوره‌ی نظامی داد، جنگ وارد مرحله‌ی جدیدی شد و ویتنامی‌ها را قادر ساخت حملات خود علیه فرانسوی‌ها را از سر بگیرند.



۱۴ نوامبر ۱۹۵۳

نقشه‌ای برای پایان جنگ

فرانسوی‌ها پایگاهی در دین بین فو[8] در نزدیکی مرز لائوس برقرار و شش گُردان چترباز در این ناحیه پیاده کردند و پایگاهی تشکیل دادند که توسط هفت دژ مستحکم احاطه شده بود. نقشه این بود که نیروهای ویت‌مین را به دام حمله بکشانند و با آتش متقاطع نابودشان کنند.

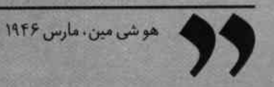


۱۳ مارس ۱۹۵۴

نبرد آغاز می‌شود

ژنرال جیاپ[7] حدود ۴۰ هزار نیرو را به تپه‌های مشرف بر دین بین فو آورد و از دهقان‌های دوچرخه‌سوار استفاده کرد تا بخش‌های جداشده‌ی توپ‌ها را به بالای تپه‌ها حمل کنند. نخستین دور حمله‌ی توپخانه‌ی او، نیروهای فرانسوی را به‌کلی غافلگیر کرد. ویت‌مین‌ها مواضع استراتژیک را یکی پس از دیگری تسخیر کردند و در ماه می فرانسوی‌ها را وادار به تسلیم نمودند.

> **فرانسوی‌ها ضعیف‌اند... آنها چاره‌ای جز خروج نخواهند داشت، چون کار سفیدپوستان در آسیا تمام شده است.**
>
> هو شی مین، مارس ۱۹۴۶



1.Ho Chi Minh
2.Việt Minh
3.Bac Bo
4.The SS Ile de France
5.Hải Phòng
6.Bao Dai
7.Võ Nguyên Giáp
8.Dien Bien Phu



هوشی مین

ی مین، در ۱۹۸۰ در آنام به
مد (نامش در هنگام تولد
ن شین کُنگ[1] بود). او پس
گ جهانی اول و هنگامی
پاریس مشغول کار بود،
یست شد.



۲۲ سپتامبر ۱۹۴۰

ژاپن در هندوچین

در خلال جنگ دوم چین و ژاپن، ژاپن از طریق مرز چین به ویتنام حمله کرد تا خطوط تدارکات چین را قطع کند. ارتش دوچرخه‌سوارها ـ که ژاپنی‌ها به نحو چشمگیری از آنها در عملیات‌های خود در جنگل استفاده می‌کردند ـ اولین نیروهایی بودند که وارد جنگ شدند. ارتشی عظیم به سمت ساحلِ «های فونگ» در خلیج تونکین آمد و شروع به پیشروی به سمت هانوی کرد. مقامات دولت دست‌نشانده‌ی ویشی در فرانسه ـ که از حامیان دول محور بودند ـ بر سر آتش‌بس مذاکره کردند، که به ژاپنی‌ها امکان داد تا پایگاه‌های نظامی در هندوچین را اشغال کنند.



۱۹ دسامبر ۱۹۴۶

جنگ دفاعی

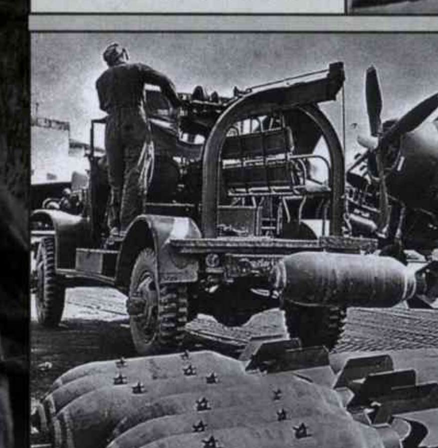
هوشی مین خواستار قیام مردم علیه فرانسوی‌ها شد و نیروهای ویت مین را به باک گان[2] در کوهستان‌های شمال عقب نشاند. فرانسوی‌ها هانوی و دیگر شهرهای بزرگ را تصرف کردند، اما نیروهای آنها پیوسته از سوی پارتیزان‌های ویت مین ـ که شب‌ها آزادانه جلو می‌آمدند ـ مورد حملات ایذایی قرار می‌گرفت. رهبری پارتیزان‌ها را ژنرال وُو نگوین جیاپ برعهده داشت.

۷ اکتبر ۱۹۴۷

عملیات لی

چتربازان فرانسوی در یک حمله‌ی بزرگ به خدمت گرفته شدند تا مواضع شبه‌نظامیان ویت‌مین در شمال را محاصره کنند. هوشی مین و ژنرال جیاپ به‌زحمت از اسارت گریختند، اما عملیاتْ شکستی استراتژیک بود و پس از دو ماه متوقف شد.





۲۱ جولای ۱۹۵۴

خروج فرانسوی‌ها

این شکست تحقیرآمیز، فرانسوی‌ها را مجبور کرد از هندوچین خارج شوند. با این حال، غربی‌ها همچنان از حکومت کمونیستی وحشت داشتند و برای حمایت از مخالفان هوشی مین در ویتنام پیش‌قدم بودند. با امضای قرارداد صلح در ژنو، ویتنام به دو بخش شمالی (کمونیستی) و جنوبی (طرفدار غرب) تقسیم شد.



پوستر پیروزی
این پوستر که مربوط به پیروزی ویت‌مین‌ها در نبرد دین بین فو است، سربازی را نشان می‌دهد که کبوتر صلح بر شانه‌اش نشسته است.

1.Nguyen Sinh Cung
2.Bac Can
3.Võ Nguyên Giáp

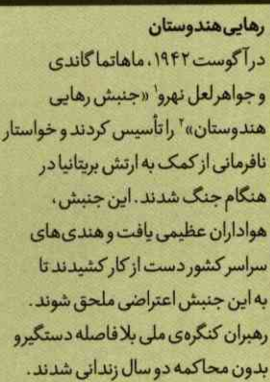


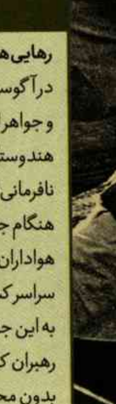
استقلال هند و پاکستان

۱۹۳۹ تا ۱۹۴۸

تا ۱۹۴۵، حاکمیت بریتانیا بر هندوستان به شدت ضعیف شد. خط مشی مقاومت بدون خشونتِ ماهاتما گاندی پیروان عظیمی گرد او جمع کرد و نیروهای مسلح هندی - بریتانیایی نیز تهدید به اعتصاب و تمرد کردند. پس از روی کار آمدن دولت جدید کارگری در بریتانیا، سردمداران انگلیسی تصمیم گرفتند استقلال هندوستان را با جدیت دنبال کنند. با این حال، رسیدن به هر گونه توافقی مستلزم جلب نظر هم هندوها بود و هم مسلمانان.







۸ آگوست ۱۹۴۲

رهایی هندوستان

در آگوست ۱۹۴۲، ماهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو[1] «جنبش رهایی هندوستان»[2] را تأسیس کردند و خواستار نافرمانی از کمک به ارتش بریتانیا در هنگام جنگ شدند. این جنبش، هواداران عظیمی یافت و هندی‌های سراسر کشور دست از کار کشیدند تا به این جنبش اعتراضی ملحق شوند. رهبران کنگره‌ی ملی بلافاصله دستگیر و بدون محاکمه دو سال زندانی شدند.

۱۵ آگوست ۱۹۴۷

استقلال هندوستان

جمعیت عظیمی بیرون ساختمان «مجلس موسسان»[3] در دهلی جمع آمدند تا پس از سوگند جواهر لعل نهرو به عنوان نخست‌وزیر که در کنار مونتباتن[4] ایستاده بود، به نطق «روز استقلال» نهرو گوش دهند. روز قبلش، پس از مراسمی مشابه در کراچی، پایتخت پاکستان، لیاقت علی خان[5] به سمت نخست‌وزیری این کشور منصوب شده بود.

> «وقتی ساعت نیمه شب را اعلام کند و جهان در خواب آرامیده باشد، هندوستان برای زندگی و آزادی بیدار خواهد بود.»
>
> جواهر لعل نهرو

1.Jawaharlal Nehru
2.The Quit India Movement
3.Constituent Assembly
4.Louis Mountbatten
ژنرال انگلیسی و آخرین فرماندار هندوستان. م.
5.Liaquat Ali Khan
6.The Indian National Congress

۳ سپتامبر ۱۹۳۹

هندوستان در زمان جنگ

با آغاز جنگ جهانی دوم، بریتانیا بدون مشورت رهبران کنگره‌ی هند، یک جانبه ورود این کشور به جنگ را اعلام کرد. بیش از ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار سرباز هندی دوشادوش ارتش بریتانیا در بسیاری از بخش‌های جهان جنگیدند. این تصمیم، خشم گسترده‌ای به راه انداخت و بسیاری از رهبران کنگره به نشانه‌ی اعتراض از کابینه کناره‌گیری کردند.



محمد علی جناح

او رئیس حزب «مسلم لیگ[1]» بود و مُصر بود استقلال هندوستان باید مستلزم در نظرگرفتن یک کشور جداگانه برای مسلمان‌ها باشد.



جواهرلعل نهرو

او رهبر «کنگره‌ی ملی هندوستان»[2] و طلایه‌دار مبارزه برای استقلال هندوستان بود.

۲۳ مارس ۱۹۴۰

راه‌حل لاهور

حزب مسلم لیگ، برخلاف «حزب کنگره‌ی ملی» هند، طرفدار کمک‌های مردمی به جنگ بریتانیا بود. گروه‌ها در شهر لاهور ایالت پنجاب با هم دیدار کردند و طی آن، راه‌حل محمد علی جناح[3] را پذیرفتند. جناح معتقد بود مسلمان‌ها باید در شمال غرب و شمال شرق هندوستان دولت‌های مستقلی داشته باشند تا در آن‌جا بتوانند یک کشور با جمعیت اکثریت تشکیل دهند. این تصمیم دودستگی میان رهبران کنگره‌ی ملی را عمیق‌تر کرد.

۱۶ آگوست ۱۹۴۶

قیام‌های فرقه‌ای

اعضای «مسلم لیگ» معتقد بودند هرگونه توافقی در مورد استقلال هندوستان باید مستلزم در نظرگرفتن یک وطن جداگانه برای مسلمانان باشد. وقتی اعضای کنگره‌ی ملی این طرح را رد کردند، اوضاع به خشونت گرایید. بیش از ۴ هزار نفر در روز اول شورش‌ها در کلکته کشته شدند. گاندی از دو طرف مُصرانه خواست درگیری‌ها را متوقف کنند.



۳ جولای ۱۹۴۷

طرح تقسیم

لُرد لوئیس مونتباتن[4]، که در مارس ۱۹۴۷ از سوی پادشاه انگلستان به عنوان والی هندوستان منصوب شده بود، اعلام کرد این کشور می‌تواند به دو کشور جداگانه برای هندوها و مسلمان‌ها تقسیم شود. او به دلیل افزایش خشونت میان گروه‌های مذهبی به این طرح رسیده بود. قرار شد «استقلال» در ماه آگوست برقرار شود.



پاکستان متولد می‌شود

براساس توافق‌نامه‌ی تقسیم، بیش‌تر مناطق مسلمان‌نشین در شمال غرب و شمال شرق، کشور پاکستان را شکل دادند. کشور جدید در ۱۴ آگوست ۱۹۴۷، یک روز پیش از استقلال هندوستان، موجودیت یافت. نام «پاکستان» ریشه در دو واژه‌ی اُردو دارد: «پاک» به معنای ناب و «اِستان» به معنای کشور.

۱۵ اکتبر ۱۹۴۷

بی‌خانمانی میلیون‌ها نفر

اجرای عجولانه‌ی طرح تقسیم، میلیون‌ها مسلمان و هندو را در دو سوی مرزهای جدید سرگردان کرد و به جابه‌جایی گسترده‌ی حدود ۱۴ میلیون نفر انجامید.





۲۹ اکتبر ۱۹۴۷

فوران خشونت

پنجاب به دو قسمت تقسیم شد و نیمی از آن در هندوستان و نیم دیگر در پاکستان قرار گرفت. سیک‌ها در بحبوحه‌ی یک قیام بی‌امان مذهبی گرفتار آمدند و متحمل تلفات بی‌شماری شدند. بسیاری از مردم از هر دو سوی مرز قتل‌عام شدند و اجسادشان در قبرهای دسته‌جمعی مدفون شد.



۳۰ ژانویه‌ی ۱۹۴۸

ترور گاندی

در اوج خشونت‌ها، گاندی پای پیاده به سمت عبادتگاه می‌رفت که سه گلوله به سینه‌اش شلیک کردند. قاتلش یک هندوی افراطی به نام ناتورام گُدسی[4] بود که اعتقاد داشت گاندی به مردم کشورش خیانت کرده است. جواهرلعل نهرو، عصر همان روز که تابوت گاندی را برای ادای احترام در معرض دید همگان قرار دادند، ملت هندوستان را این‌گونه خطاب قرار داد: «پدر ملت ما دیگر وجود ندارد.»

رهبر محبوب

محمد علی جناح در پاکستان به «قائد اعظم» (رهبر بزرگ) مشهور بود. چهره‌اش در همه‌جا موجود بود و تصویرش روی اسکناس‌ها و سکه‌های پاکستان ضرب شده است.

1.Muslim League
2.The Indian National Congress
3.Muhammad Ali Jinnah
4.Nathuram Godse

قرن خودرو

خودرو، به عنوان کالای مصرف انبوه و نماد آزادی شخصیِ میلیون‌ها مالک ـ راننده، مبدل به ویژگی متمایز پیشرفت در سده‌ی بیستم شد. شوربختانه، خودروها حتی زمانی که حمل‌ونقل را ارتقا می‌دادند، از منابع محدود نفتی استفاده می‌کردند و در آلودگی محیط زیست طبیعی نقش داشتند. تولید خودروهایی که بدون بلعیدن بنزین و تولید آلاینده‌های بیش از اندازه، عملکرد رضایت‌بخشی فراهم سازند، بشر را با چالش بزرگی روبه‌رو ساخته است.



خودروهای اولیه
همان‌طور که در این پوستر فرانسوی می‌بینید، در اوایل سده‌ی بیستم انتظار این بود که خودرو را یک شوفر یونیفرم‌پوش براند و مسافران متمول خودروها در معرض هوا قرار داشتند.

۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰

در آغاز قرن، خودروها برای ثروتمندان حکم اسباب‌بازی داشتند. در سفرهای تفریحی و مفرح خانواده‌های متمول استفاده می‌شدند و برای ورزشکارهای آماتور در مسابقات پرمخاطره‌ی جاده‌ای هیجان می‌آفریدند. مقامات کشورها، خودرو را دردسری خطرناک قلمداد می‌کردند و می‌کوشیدند به طرز غریبی برآنها قوانین ایمنی سختگیرانه اعمال کنند. در سال ۱۹۰۱، محدودیت سرعت در بریتانیا ۲۲ کیلومتر بر ساعت و در کِنتیکت ایالات متحده ۲۴ کیلومتر بر ساعت بود. تا سال ۱۹۱۰، موتورهای بنزین‌سوز احتراق داخلی کوچک‌تر شدند و عملکرد بهتری عرضه کردند و بر موتورهای برقی و بخار برتری یافتند. خودروها آرایش و شکل‌وشمایل استانداردی یافتند و تا چند دهه بدون تغییر باقی ماندند و طی آن موتور در جلو و دیفرانسیل در عقب قرار گرفت.

۱۹۱۰ تا ۱۹۴۰

«قیمت» اهمیتی کلیدی در محبوبیت سفر با خودرو داشت. هنری فورد[1]، مالک کارخانه‌ی خودروسازی فورد، به‌مدد تولید انبوه، قیمت خودروی «مدل تی»[2] را از ۸۰۰ دلار در ۱۹۱۰ به ۲۹۰ دلار تا قبل از دهه‌ی ۱۹۲۰ کاهش داد. تا سال ۱۹۲۹، ایالات متحده حدود ۳۰ میلیون خودرو داشت که پنج برابر تعداد خودروهای بقیه‌ی جهان بود. با این حال، رانندگی عمدتاً تنظیم‌ناشده بود و آیین‌نامه و مقرراتی نداشت و تا سال ۱۹۳۰، ۲۹ هزار نفر در جاده‌های آمریکا کشته شدند. احداث جاده‌ها ـ که اختصاصاً برای خودروها طراحی و احداث شدند، مثل بزرگراه‌های بین‌ایالتی در آمریکا و اتوبان‌ها در آلمان ـ سرعت را افزایش و تصادفات را کاهش دادند. همزمان، رقابت‌های اتومبیل‌رانی رونق گرفتند و مسابقات کلاسیک سالانه چون رقابت‌های «۲۴ ساعته‌ی لومان»[3] پدید آمدند.

۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰

از دهه‌ی ۱۹۴۰، خودروسازهای آمریکایی دست از خودروهای ساده و بی‌آلایش برداشتند و شروع به فروش گسترده‌ی خودروهای بزرگ، جادار و پرزرق و برق کردند. این خودروها سپرهای براق



راهبندان
تا دهه‌ی ۱۹۳۰، ترافیک متراکم در شهرهای بزرگ نظیر لندن مشکلاتی پدید آورد و لزوم نوآوری‌هایی همچون چراغ‌های راه‌نمایی و خطوط عابران پیاده را گوشزد کرد.

دهه‌ی ۱۹۰۰

جام قهرمانی گوردن بنت[4]
سریع‌ترین شرکت‌کنندگان در مسابقات مشهور جام قهرمانی گوردن بِنِت، که در فرانسه برگزار می‌شد، در بیش از ۵۵۰ کیلومتر مسیر کوهستانی، به متوسط سرعت بالای ۷۰ کیلومتر در ساعت دست یافتند.

دهه‌ی ۱۹۱۰

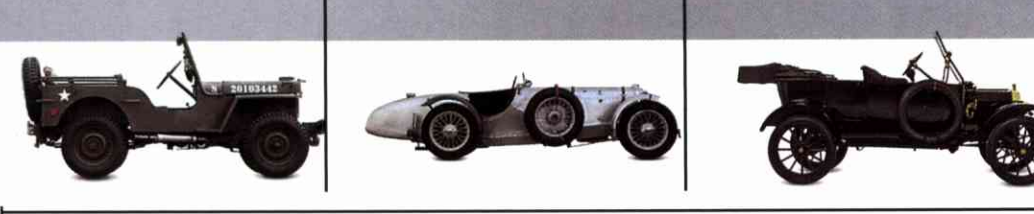
فورد مدل تی
«مدل تی» ساخت هنری فورد نخستین خودرویی بود که در یک خط تولید متحرک تولید شد. هر دستگاه از این خودرو در ۹۳ دقیقه تولید می‌شد و قیمتش آن‌قدر ارزان بود که قشر گسترده‌ای از مردم توان خریدش را داشتند. تا سال ۱۹۲۷، ۱۵ میلیون دستگاه مدل تی فروخته شد.

دهه‌ی ۱۹۲۰

رایلی بروکلندز
خودروهای مسابقه‌ای همچنان توجه مردم را جلب می‌کردند. در دهه‌ی ۱۹۲۰، کارخانه‌ی بریتانیایی رایلی، یک سری خودروی موفق به بازار فرستاد، از جمله مدل‌های «بروکلندز» که در مسابقات، هم رانندگان خانم و هم آقا پشت فرمانش می‌نشستند.

دهه‌ی ۱۹۴۰

جیپ ویلیس در زمان جنگ
ارتش ایالات متحده با جیپ ویلیس وارد جنگ جهانی دوم شد که یک خودروی چندمنظوره‌ی دو دیفرانسیل و چهارچرخ متحرک بود. در هنگام جنگ، بیش از ۶۰۰ هزار دستگاه جیپ توسط دو کمپانی ویلیس و فورد تولید شد.





1.Henry Ford
2.Model T
3.The 24 Hours of Le Mans
4.Gordon Bennet Cup



خودرویی که سرها را به سمت خود برمی‌گرداند
این «کادیلاک سری ۶۲» مدل ۱۹۵۹، مظهر افراط‌کاری در طراحی بود. تیغه‌های بلند بالای عقب برای بیش‌ترین جلب نظر طراحی شده بود

کروم‌رنگ و یک بخش پروانه‌ای و تیغه‌ای در عقب داشتند. اروپایی‌ها که نسبتاً پول کافی برای خرید خودرو نداشتند، در حوزه‌ی خودروهای ارزان‌قیمت و کم‌مصرف پیشرو شدند؛ از فولکس‌واگن «بیتل» گرفته تا «مینی» که ساخت بریتانیا بود. خودروسازهای اروپایی ویژگی‌های طراحی مبتکرانه را ترویج دادند، از جمله خودروهایی با موتور عقب و دیفرانسیل جلو. این خودروها که خوش‌ساخت و با زندگی شهری سازگار بودند، به‌تدریج برای فروش در ایالات متحده عرضه شدند؛ همانند خودروهای کمپانی تویوتا و داتسون که ماحصل رشد سریع صنعت خودروسازی ژاپن بودند. تا دهه‌ی ۱۹۶۰، تیغه‌های عقب خودروها از مُد افتادند و خودروهای پرقدرت اسپورت (مسابقه‌ای) به میدان آمدند.

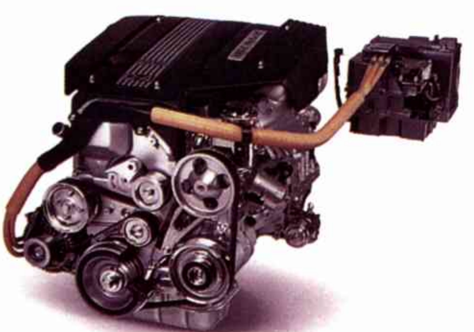
۱۹۷۰ تا کنون

رشد دغدغه‌های ایمنی، بر پایان عصر فقدان قانون و مقررات و رانندگی بی‌مهابا اثر گذاشت. تجهیزات ایمنی نظیر کمربند ایمنی و کیسه‌های هوا (ایربگ)، عرضه و محدودیت‌های سختگیرانه‌تر سرعت اعمال شدند و از میزان مرگ‌ومیر جاده‌ای کاستند. بحران نفتی دهه‌ی ۱۹۷۰ و افزایش توجه به محیط زیست، خودروسازها را مجبور ساختند مسائل کاهش آلاینده‌ها و بهینه‌سازی مصرف سوخت را مد نظر قرار دهند. به‌تدریج جایگزین‌هایی برای موتورهای احتراق داخلی، به‌خصوص خودروهای برقی، به طور جدی مورد بررسی قرار گرفتند. خرید خودروی شخصی در سراسر جهان ادامه یافت و کشورهای آسیایی نظیر کره‌ی جنوبی و هندوستان به بزرگ‌ترین تولیدکنندگان خودرو تبدیل شدند. بسیاری از مردم به خاطر سرعت و طراحی، همچنان شیفته‌ی خودرو بودند و بهای بالایی برای سوپرخودروهای ساخت کمپانی‌هایی چون فِراری و لامبورگینی می‌پرداختند. تا پایان سده‌ی بیستم، حتی خودروهای استاندارد خانواده‌ها، اعجازی از فناوری‌های جدید بود.

۸۰،۰۰۰ دستگاه

تعداد تقریبی خودروهای جهان در سال ۱۹۰۰. تا سال ۲۰۰۰، حدود ۵۰۰ میلیون خودرو در جهان وجود داشت.

موتور هیبریدی
«تویوتا پریوس» یک خودروی هیبریدی است که یک موتور احتراق داخلی را با موتورهای برقی تلفیق کرده است. این تمهید مصرف سوخت و آلاینده‌های مضر را کاهش می‌دهد.



> **اتومبیل بدل شده به بخشی از لباس هر روزه بشر، جوری که بدون آن احساس برهنگی می‌کنیم.**
>
> مارشال مک‌لوهان، نظریه‌پرداز حوزه‌ی رسانه‌ها، ۱۹۶۸



دهه‌ی ۱۹۵۰

سیتروئن دی‌اس
«سیتروئن دی‌اس» شاهکار طراحی خودرو بود و شکل بدنه‌ی آیرودینامیکی و سیستم تعلیق هیدروپنوماتیک آن ـ که رانندگی نرم‌تری در نسبت با خودروهای دیگر عرضه می‌کرد ـ رویداد مهمی به حساب می‌آمد.



دهه‌ی ۱۹۶۰

پورشه ۹۱۱
این خودرو در نمایشگاه خودروی فرانکفورت عرضه شد و خطوط شیک و براق، موتوری مجهز به خنک‌کننده‌ی هوا که در عقب قرار می‌گرفت و سیستم تعلیق مستقل عقب، پورشه ۹۱۱ را بلافاصله به خودرویی کلاسیک تبدیل کرد. این خودرو بعد‌تر به یکی از دیرپاترین تولیدات خودروهای اسپورت مبدل شد.



دهه‌ی ۱۹۸۰

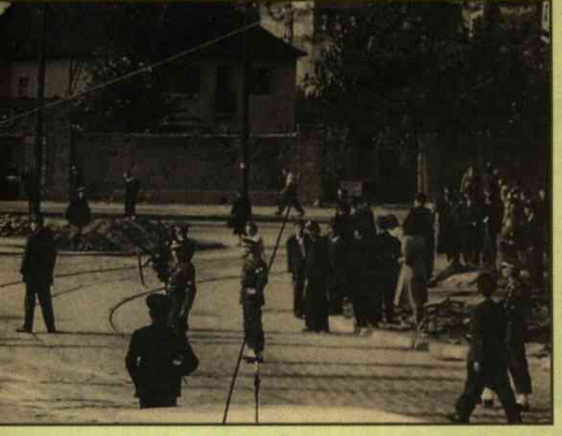
جیپ چروکی
تولید جیپ چروکی بر پیدایش خودروهای شاسی بلند (اس‌یووی) تأثیر گذاشت. اس‌یووی‌ها خودروهایی هستند که هر چهار چرخشان متحرک است و از شاسی وانت‌های سبک بهره می‌برند. جیپ چروکی مبدل به انتخاب اول ساکنان حومه‌نشینی شد که خانواده‌های پرجمعیتی داشتند.



دهه‌ی ۲۰۰۰

لامبورگینی مورسیه‌لاگو
هزاره‌ی جدید موجی از سوپرخودروها را به همراه آورد: مدل‌های پرسرعت و مسحورکننده که به قیمتی فروخته می‌شدند که تنها سوپرثروتمندان از عهده‌ی خریدشان برمی‌آمدند. شتاب صفر تا ۱۰۰ کیلومتر در ساعت مورسیه‌لاگو کم‌تر از ۴ ثانیه است.





محاصره‌ی برلین

۱۹۴۸ تا ۱۹۴۹

پس از جنگ جهانی دوم، متفقین که فاتح جنگ بودند، آلمان را به چهار منطقه تقسیم کردند و کنترل آنها را در اختیار ایالات متحده، شوروی، فرانسه و بریتانیا قرار دادند. برلین -پایتخت- در منطقه‌ی تحت کنترل روس‌ها نیز به چهار قسمت تقسیم شد. در ۱۹۴۸، کشمکش‌ها بر سر اتحاد برلین شرقی (تحت کنترل شوروی) با برلین غربی (مناطق بریتانیایی، فرانسوی و آمریکایی) بالا گرفت. شوروی در واکنش کوشید با وارد ساختن فشار، متفقین را از این شهر خارج و برلین غربی را وادار به تسلیم کند.



۲۶ ژوئن ۱۹۴۸

تحویل تدارکات ضروری

همزمان که هواپیماها در برلین برزمین می‌نشستند، مردم به سمتشان هجوم می‌بردند تا محموله‌شان را تخلیه کنند. این محموله‌ها شامل همه‌ی چیزهایی بود که برلینی‌های محاصره‌شده برای بقا نیاز داشتند: گونی‌های آرد، بنزین، حبوبات، دارو و تجهیزات پزشکی و ذغال.

۲۶ ژوئن ۱۹۴۸

مأموریت

تنها راه ورود به برلین غربی، مسیر هوایی بود. متفقین غربی، نقشه‌ی جاه‌طلبانه‌ای طراحی کردند تا از طریق هوا آذوقه و سوخت به تمام این منطقه‌ی محاصره‌شده برسانند. مقدمات بزرگ‌ترین مأموریت تدارکات هوایی تاریخ صحنه‌چینی شد. در ۲۶ ژوئن، نخستین «داکوتاهای سی-۴۷»[1] تدارکات را در فرودگاه‌های تمپلهوف[2] و گاتو[3] در برلین تخلیه کردند.

> **هیچ بمبی نداشتیم، فقط آرد داشتیم.**
>
> خلبان ناشناس یک هواپیمای کمک‌رسانی

۱۵ اکتبر ۱۹۴۸

گروه ضربت مشترک

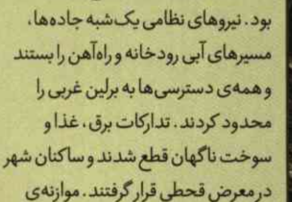
نیروهای هوایی آمریکا و بریتانیا با هم ادغام شدند تا یک «گروه ضربت کمک‌رسانی هوایی» شکل دهند. به‌رغم کمبودها و مشکلات، برلینی‌ها روحیه‌ی خوبی داشتند. وقتی هواپیماها بالای سر بچه‌ها می‌رسیدند، آنها شادی می‌کردند و خلبان‌ها برایشان شکلات به پایین می‌انداختند.

1.Dakota-C47
2.Tempelhof
3.Gatow
4.Santa Clause Operation

۲۴ ژوئن ۱۹۴۸

محاصره آغاز می‌شود

نقشه‌ی شوروی ساده، سریع و مؤثر بود. نیروهای نظامی یک‌شبه جاده‌ها، مسیرهای آبی رودخانه و راه‌آهن را بستند و همه‌ی دسترسی‌ها به برلین غربی را محدود کردند. تدارکات برق، غذا و سوخت ناگهان قطع شدند و ساکنان شهر در معرض قحطی قرار گرفتند. موازنه‌ی تسلیحاتی پرتنشی در سرحدات شهر، بین نیروهای شوروی و نیروهای غربی آغاز شد.





۱۲ جولای ۱۹۴۸

احداث باند جدید فرودگاه

وقتی کمک‌رسانی از طریق هوا آغاز شد، تنها دو فرودگاه کوچک در برلین وجود داشت. تا ماه جولای، روزانه یک هزار تُن مایحتاج ضروری به شهر می‌رسید و باندهای فرودگاه‌ها می‌کوشیدند جوابگوی این حجم تدارکات باشند. مردها و زنان از سراسر منطقه‌ی محاصره‌شده دست به دست هم دادند تا یک باند جدید در فرودگاه تمپلهوف بسازند تا عملیات کمک‌رسانی تسهیل شود.



۱۸ سپتامبر ۱۹۴۸

روز رکورد

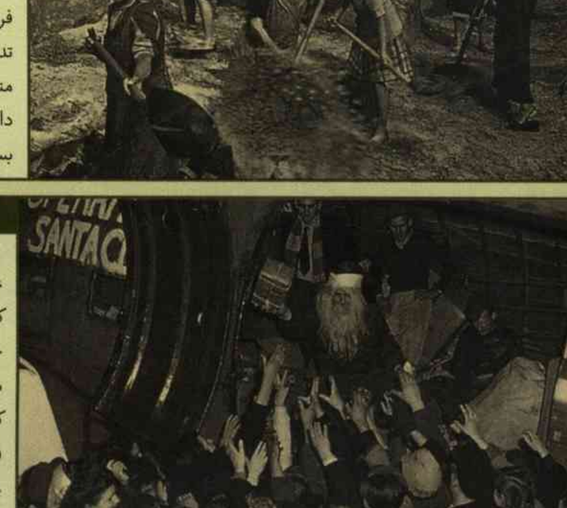
در ۱۸ سپتامبر، ۹۰۰ هواپیما ۷ هزار تُن مایحتاج ضروری را به این شهر رساندند و یک رکورد جدید ثبت کردند. هواپیماها به رغم باران، مه، باد شدید و مزاحمت‌های پیوسته‌ی جنگنده‌های شوروی فرود آمدند. به مدد کمک‌رسانی هوایی سوخت و غذای کافی شهر تأمین شد. محاصره داشت شکست می‌خورد.



۲۰ دسامبر ۱۹۴۸

عملیات سانتاکلاز

کمک‌رسانی هوایی که ابتدا قرار بود تنها چند هفته به طول بینجامد، اکنون در ماه ششم خود قرار داشت. در ایام منتهی به کریسمس، متفقین عملیات سانتاکلاز[۴] (بابانوئل) را اجرا کردند و به بچه‌های برلین غربی هدیه‌ی عید کریسمس رساندند. هزاران کودک به سمت فرودگاه‌های شهر هجوم آوردند تا کادوهای خود را دریافت کنند که شامل اسباب‌بازی و شکلات بود.



۱۲ می ۱۹۴۹

شوروی دست از محاصره برمی‌دارد

موفقیت کمک‌رسانی هوایی فراتر از انتظار بود. روس‌ها به رغم همه‌ی تلاش‌هایشان مجبور شدند از نقشه‌ی خود صرف‌نظر کنند و محاصره سرانجام شکسته شد. برلینی‌ها پس از یازده ماه مصرف غذاهای کنسروی به وجد آمدند و هزاران نفر در خیابان‌ها جمع شدند تا جشن بگیرند و از نیروهای غربی تشکر کنند.



۲۲ فوریه‌ی ۱۹۴۹

یک میلیون تُن

در فوریه‌ی ۱۹۴۹، محموله شماره یک میلیون مایحتاج ضروری به برلین رسید. به پاس گرامیداشت این رویداد، یک گونی غلات به صورت نمادین به مردم برلین غربی دادند. تا این مرحله، هر ۳۶ ثانیه یک هواپیمای کمک‌رسانی وارد شهر شده بود. تلاش‌ها برای بالابردن روحیه‌ی مردم در «راهپیمایی عید پاک» به اوج خود رسید و طی آن در یک روز ۱۳ هزار تُن ذغال را با هواپیما به این شهر آوردند.

۱ می ۱۹۴۶

مهاجران یهودی

پس از جنگ، قایق‌های مملو از مهاجران یهودی به فلسطین رسیدند. مقامات بریتانیا گرفتار شده بودند بین تقاضای یهودیان برای سرزمین اختصاصی خود و ناسیونالیست‌های عرب که از تازه‌واردان بیزار بودند. به‌رغم فشارهای ایالات متحده، مقامات بریتانیا مهاجرت یهودیان را به‌شدت محدود کردند که دلیل عمده‌اش مخالفت‌های اعراب بود.

اسرائیل اعلام موجودیت می‌کند

۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸

پس از هراس‌های هولوکاست، جامعه‌ی بین‌الملل مصمم بود برای یهودی‌های آواره وطنی بیابد. بسیاری از آوارگان راه فلسطین را که زیر نظر بریتانیا اداره می‌شد در پیش گرفتند. این افراد معتقد بودند که فلسطین ارض موعودی است که خداوند به آنها وعده داده است. وقتی سازمان ملل فلسطین را به دو دولت عربی و یهودی تقسیم کرد، این اقدام خشم اعراب را برانگیخت و دو قوم شدیداً متخاصم خود را در کنار هم در بی‌ثبات‌ترین منطقه جهان یافتند.



پرچم اسرائیل

پرچم دولت جدید اسرائیل، ستاره‌ی داوود را نشان می‌دهد که نماد باستانی آیین یهود است.

۱۶ دسامبر ۱۹۴۷

تخلیه‌ی شهروندان بریتانیایی

پس از آن‌که طرح‌ها برای فلسطین روشن شد، حملات تروریستی شدت گرفت. در واکنش به این حملات، بریتانیا همه‌ی شهروندان غیرضروری خود را از فلسطین خارج کرد، از جمله بسیاری از کسانی که تمام عمرشان را در فلسطین گذرانده بودند.



۳۰ نوامبر ۱۹۴۷

پایکوبی یهودیان

با بالا گرفتن بحران، بریتانیا تصمیم گرفت این مشکل را به سازمان ملل بسپارد. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل رأی به تقسیم فلسطین به دو منطقه‌ی عربی و یهودی داد. روز بعد، یهودیان با شور و هیجان به جشن و پایکوبی پرداختند، در حالی که اعراب به‌شدت با این راه‌حل مخالف بودند.





۲۰ آوریل ۱۹۴۸

خروج بریتانیا

حفاظت از مرز میان اعراب و اسرائیل در فلسطین بر عهده‌ی ۱۰۰ هزار نیروی نظامی بریتانیایی بود. بسیاری بر اثر آتش متقاطع کشته شدند. در آوریل ۱۹۴۸، سرانجام به این نیروها دستور عقب‌نشینی دادند. آنها خسته و بی‌رمق و بدون روحیه به انگلستان بازگشتند.

تقسیم فلسطین

مجمع عمومی سازمان ملل تصمیم گرفت که فلسطین باید به دو کشور عربی و یهودی تقسیم شود و بیت‌المقدس شهری بین‌المللی باقی بماند.



طرح تقسیم سازمان ملل (۱۹۴۷)



۱۵ می ۱۹۴۸

جنگ اعراب ـ اسرائیل

یک روز پس از پیدایش اسرائیل، مصر، لبنان، سوریه، اردن و عراق به آن حمله کردند. نخستین جنگ اعراب و اسرائیل آغاز شده بود. اسرائیل از خود دفاع کرد و قلمرو خود را گسترش داد. در عرض چند ماه، ارتش اعراب هم به لحاظ نظامی و هم روانی از هم پاشید.

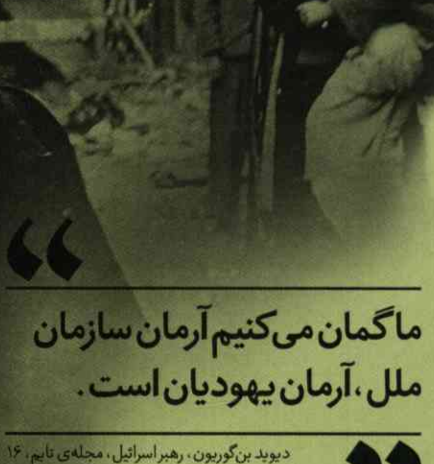




۲۲ جولای ۱۹۴۶

بمب‌گذاری در هتل کینگ دیوید

تنش‌ها به سرعت به خشونت گرایید. هاگانا[1]، یک ارتش زیرزمینی یهودی، بریتانیایی‌ها را به طرفداری از اعراب متهم کرد. اعضای هاگانا کارزاری تروریستی به راه انداختند و در جولای ۱۹۴۶، هتل کینگ دیوید در بیت‌المقدس را منفجر کردند که به مرگ ۹۱ نفر انجامید.



۶ ژانویه‌ی ۱۹۴۸

خشونت‌ها بالا می‌گیرد

حملات از سوی اعراب با خشونت روزافزون از سوی یهودیان مواجه شد. در ژانویه، تروریست‌های هاگانا با بمب‌گذاری در خودرویی در یافا ۲۶ فلسطینی را کشتند. پس از آن‌که انفجاری عظیم هتل سمیرامیس[2] در بیت‌المقدس را ویران کرد، ساکنان این شهر مجبور به فرار شدند.




«ما گمان می‌کنیم آرمان سازمان ملل، آرمان یهودیان است.»

دیوید بن‌گوریون، رهبر اسرائیل، مجله‌ی تایم، ۱۶ آگوست ۱۹۴۸

۱۴ می ۱۹۴۸

اعلام موجودیت رسمی دولت اسرائیل

در ۱۴ می ۱۹۴۸، چند ساعت پیش از آن‌که زمان قیمومت بریتانیا بر فلسطین در نیمه‌شب منقضی شود، دیوید بن‌گوریون[3]، رهبر بالفعل یهودیان فلسطین، رسماً موجودیت دولت اسرائیل را اعلام کرد. این اعلام زودهنگام، جامعه‌ی بین‌الملل را شوکه و این پیام قدرتمند را ارسال کرد که دولت جدید امور مربوط به خود را اداره خواهد کرد.



۲۹ ژوئن ۱۹۴۹

آتش‌بس

در ۱۹۴۹، اسرائیل با تمام کشورهای عربی که با آنها در حال جنگ بود، به‌استثنای عراق، معاهده‌ی صلح امضا کرد. مصر و اسرائیل همچنین توافق‌نامه‌ی آتش‌بس امضا کردند که براساس آن نوار غزه در اشغال مصر ماند. اسرائیل به پیروزی‌های بنیادینی دست یافته بود، اما هزاران فلسطینی آواره شده بودند و حملات تروریستی ادامه داشت.

۲۰ ژوئن ۱۹۴۸

غرق شدن کشتی آلتالنا

در ژوئن ۱۹۴۸، جماعت کثیری جمع شدند تا لاشه‌ی کشتی باری آلتالنا را در نزدیکی تل‌آویو تماشا کنند. این کشتی حامل مهاجر، سلاح و رزمندگان ایرگون بود. ایرگون شاخه‌ای نظامی از یهودیان هاگانا به حساب می‌آمد. دیوید بن‌گوریون، از ترس بالاگرفتن شورش‌های خشونت‌آمیز علیه دولت جدید اسرائیل، دستور داده بود این کشتی را غرق کنند.



1.Hagana
2.Semiramis Hotel
3.David Ben-Gurion

چین به کمونیسم می‌گراید

۱۹۴۶ تا ۱۹۴۹

پس از پایان جنگ جهانی دوم، چین به ورطه‌ی آشوب و اغتشاش افتاد. همکاریِ از سر اکراه ناسیونالیست‌ها و کمونیست‌ها برای دفع تهاجم ژاپنی‌ها در ۱۹۳۷، به دلیل خیز دو طرف برای کسب قلمرو بیش‌تر، یک‌شبه بر باد رفت. «ارتش آزادی بخش خلقِ» کمونیست به رهبری مائو تسه‌تونگ، متوجه فرصتی برای تصاحب قدرت شد.



تقسیم چین

تا ۱۹۴۶، کمونیست‌ها کنترل مناطق شمالی و مرکزی چین را در اختیار داشتند و ناسیونالیست‌ها بر جنوب این کشور حکم می‌راندند.

۳۱ دسامبر ۱۹۴۶

تاکتیک‌های کمونیستی

مائو که ارتشش از ارتش کومینتانگ‌ها[1] (حزب خلق ملی چین) پرشمارتر بود، خط‌مشی چشم‌پوشی از شهرهایی را در پیش گرفت که در اختیار ناسیونالیست‌ها بود، با این مقصود که در درگیری‌هایی که امکان پیروزی ندارد، نیروهایش را از دست ندهد. در عوض، مائو نیروهایش را در مناطق روستایی متمرکز کرد تا حمایت فزون‌تری جلب کند. تا پایان سال، شمار ارتش آزادی‌بخش خلق به دو میلیون نفر رسیده بود.

۱۹ مارس ۱۹۴۷

تسخیر یان‌آن

از زمان «راهپیمایی طولانی» سال ۱۹۳۶، یان‌آن[2] مرکز قدرت کمونیست‌ها در چین بود و سربازهای ارتش آزادی‌بخش خلق از آن به عنوان پایگاهی برای آموزش نیروها استفاده می‌کردند. در اوایل ۱۹۴۷، این شهر از سوی ناسیونالیست‌ها هدف حمله قرار گرفت، اما مائو از قبل از این حمله مطلع بود. او شهر را ترک کرد و نیروهایش را برای سازماندهی مجدد به کوهستان‌های همجوار عقب راند.



۱ آوریل ۱۹۴۹

ناسیونالیست‌ها تارومار می‌شوند

پس از شکست در نبرد سرنوشت‌ساز هوآی‌ـ‌های[5] در ژانویه‌ی ۱۹۴۹، روحیه‌ی ناسیونالیست‌ها فروپاشید. ترومن، رئیس جمهور ایالات متحده، همه‌ی پشتیبانی‌ها از چیانگ کای‌ـ‌شِک را متوقف کرد و با ورود ارتش آزادی‌بخش خلق به نانجینگ، پایتخت، ناسیونالیست‌ها پا به فرار گذاشتند.

۲۰ آوریل ۱۹۴۹

واقعه‌ی یانگ تسه

رزم‌ناو بریتانیایی اچ‌ام‌اس آمِتیست[3]، که برای نجات کارکنان سفارت انگلستان در شهر نانجینگ، به سمت شمال رودخانه‌ی یانگ‌تسه[4] در حرکت بود، هدف آتش توپخانه‌ی ساحلی کمونیست‌ها قرار گرفت و ۲۲ نفر از خدمه‌اش کشته شدند. این رزم‌ناو به مدت صد روز در مسیر بالای رودخانه به گل نشسته بود و پس از آن، با سرعت و به نحو موفقیت‌آمیزی مسیر دریاهای آزاد را پیش گرفت.



۲۵ می ۱۹۴۹

تصرف شانگهای

شانگهای، آخرین دژ مستحکم کومینتانگ‌ها، پس از یک جنگ بی‌امان خیابانی سقوط کرد. ناسیونالیست‌ها به زور سرنیزه تسلیم ارتش آزادی‌بخش خلق شدند. چیانگ کای‌ـ‌شِک گریخت و به ۲ میلیون نفر آوارگان جزیره‌ی تایوان پیوست. او در آن‌جا «جمهوری چین» را پایه‌گذاری کرد و از سرزمین چین اعلام خودمختاری نمود.



1.Kuomintang
2.Yan'an
3.HMS Amethyst
4.Yangtze River
5.Huai Hia

۷ دسامبر ۱۹۴۶

کسب حمایت

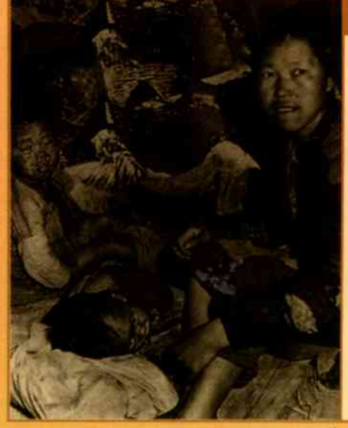
کمونیست‌ها در کسب حمایت مردمی، سریع‌تر از چیانگ کای-شک عمل کردند. آنها پناهندگان و فراری‌های کومینتانگ را با آغوش باز پذیرفتند و با وعده‌ی اعطای زمین به دهقان‌ها حمایت آنها را جلب کردند. اعتراض‌های ضد ناسیونالیستی، نظیر سوزاندن پرچم و نمادهای کومینتانگ‌ها، به نحو روزافزونی مرسوم بود.



۱۵ جولای ۱۹۴۶

قحطی گسترده

مردم در شهرهایی که تحت کنترل ناسیونالیست‌ها بود، داشتند از گرسنگی می‌مردند. علت آن، قحطی ناشی از جنگ و افزایش تورم در اثر سیاست‌های مصیبت‌بار اقتصادی چیانگ کای-شک بود. حکومت ناسیونالیستی مملو از فساد بود و بروام‌های کلان دریافتی از ایالات متحده برای به راه انداختن جنگ استوار بود.



۲۶ ژوئن ۱۹۴۶

سرگیری جنگ داخلی

...یانگ کای- شِک، رهبر ...سیونالیست‌ها، با نقض آتش‌بس ...ی ثبات، تهاجم گسترده‌ای را علیه ...ش آزادی‌بخش چین به رهبری ...ئو در منچوری آغاز کرد. ارتش ...مینتانگ‌های ناسیونالیست سه ... بر نیروهای ارتش آزادی‌بخش چین ...دند.

۱۹ اکتبر ۱۹۴۸

اشغال چانگچون

پس از محاصره‌ی پنج‌ماهه‌ی شهر چانگچون[1] در شمال شرق چین، رزمندگان ناسیونالیست، تسلیم ارتش آزادی‌بخش خلق شدند. کمونیست‌ها، از ماه می گذشته، همه‌ی مسیرهای رسیدن تدارکات به شهر را بسته بودند به طوری که تا پایان محاصره حدود ۱۵۰ هزار غیرنظامی که نمی‌توانستند فرار کنند، از قحطی مُردند.



«...ک، جنگِ خلق پیروز ...ده است.»

مائو تسه‌تونگ، دبیرکل حزب کمونیست چین، یکم اکتبر ۱۹۴۹

۳۱ دسامبر ۱۹۴۸

مرگ با جوخه‌ی آتش

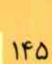
در مناطقی که همچنان تحت کنترل کومینتانگ‌ها قرار داشت، انتقام‌جویی از حامیان کمونیست‌ها بسیار وحشیانه بود. خیابان‌های شانگهای شاهد اعدام‌های شتابزده و بدون محاکمه بودند.



۱ اکتبر ۱۹۴۹

جمهوری خلق چین

مائو نام پایتخت چین را به پکن تغییر داد و در یکم اکتبر در مقابل جمعیت عظیمی در میدان تیان‌آنمن تولد «جمهوری خلق چین» را رسماً اعلام کرد. کمونیست‌ها کنترل پرجمعیت‌ترین کشور جهان را در اختیار گرفتند.



1.Changchun

۱۹۵۰	۱۹۵۱	۱۹۵۲	۱۹۵۳	۱۹۵۴

چین کنترل تبت را در دست می‌گیرد

امپراتوری چین کمونیستی، به سمت هیمالیا پیش می‌رود.

قانونی شدن آپارتاید در آفریقای جنوبی

نژادپرستی و تبعیض نژادی به خط مشی دولت مبدل می‌شود.

کشف ساختار دی‌ان‌ای

راز زندگی آشکار و توضیح داده می‌شود.

پرده‌ی آهنین افراشته می‌شود... صص ۱۳۲ و ۱۳۳

اتحاد جماهیر شوروی، سلطه خود را بر کشورهای جدید کمونیستی اروپای شرقی تنگ‌تر می‌کند.

شکل‌گیری اتحادیه‌ی اروپا

امضای چند معاهده در پاریس و رُم اتحاد را به قاره‌ی اروپا می‌آورد.

جنگ در هندوچین.... صص ۱۳۴ و ۱۳۵

مقاومت شدیدتر می‌شود و استیلای فرانسه در آسیا فرو می‌پاشد.

فوران راک اند رول.... صص ۱۵۰ و ۱۵۱

نوای جدیدی از «دلِ جنوب» ایالات متحده پدید می‌آید و شور و اشتیاقی افراط‌آمیز در سراسر جهان به راه می‌اندازد.

جنگ کُره.... صص ۱۵۸ و ۱۵۹

نخستین برخورد بزرگ جنگ سرد.

مک‌کارتیسم... صص ۱۵۲ و ۱۵۳

تعقیب و آزار کمونیست‌ها، دموکراسی آمریکایی را لکه‌دار می‌کند.

کودتایی با حمایت خارجی‌ها ایران را تکان می‌دهد

غرب برای تغییر رژیم در ایران توطئه می‌کند.

استعمارزدایی از آفریقا... صص ۱۵۶ و ۱۵۷

مناقشات خونین، استقلال ناگهانی کشورها را به همراه می‌آورد.

۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹

۱۹۵۹	۱۹۵۸	۱۹۵۷	۱۹۵۶	۱۹۵۵

انقلاب مجارستان.... صص ۱۶۲ و ۱۶۳

ابراز مخالفت، در امپراتوری شوروی درهم کوبیده می‌شود.

بحران سوئز... صص ۱۶۴ و ۱۶۵

بریتانیا و فرانسه درمی‌یابند دیگر در امور جهان آزادی عمل ندارند.

جنگ در الجزایر... صص ۱۶۸ و ۱۶۹

فرانسه عهد می‌کند الجزایر را به عنوان مستعمره حفظ کند.

چه‌گوارا «انقلاب» را در جهان فراگیر می‌کند.... صص ۱۷۰ و ۱۷۱

ظهور و سقوط یک مبارز اسطوره‌ای راه آزادی.

مبارزه برای حقوق مدنی... صص ۱۸۰ و ۱۸۱

آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار از فرصت مبارزه برای کسب مساوات و برابری استفاده می‌کنند.

بحران موشکی کوبا... صص ۱۷۴ و ۱۷۵

رودررویی دو ابرقدرت، نفس‌ها را در سینه‌ی جهانیان به شماره می‌اندازد.

جنگ ویتنام... صص ۱۸۴ و ۱۸۵

اختلاف ویتنام جنوبی و شمالی، بستر را برای یک مناقشه‌ی خونین طولانی آماده می‌کند.

مسابقه‌ی فضایی... صص ۲۰۰ و ۲۰۱

بشر برای سفر به فضا اولین گام‌ها را برمی‌دارد.

۱۹۵۱

مبارزه با آپارتاید

پیروزی حزب ناسیونال آفریقای جنوبی در انتخابات عمومی سال ۱۹۴۸ سبب وضع قوانین پی‌درپی جدیدی شد. این قوانین به منظور محروم‌کردن اکثریت جمعیت سیاه‌پوستان این کشور از حقوق اجتماعی و جداسازی آنها از سفیدپوستان طراحی شده بود. تا سال ۱۹۵۱، این نظام که «آپارتاید» نام گرفت، تحکیم شد و قدرت، کنترل، سیطره و امتیازات اقلیت سفیدپوست که عمده‌شان آفریکانر[1] بودند بسط یافت. رژیم جدید رسماً مناطق مسکونی، آموزش و پرورش، حمل‌ونقل، تأمین خدمات بهداشتی و درمانی سفیدپوستان را از سیاه‌پوستان جدا ساخت و «دیگران» را به عنوان «غیرسفید» طبقه‌بندی کرد و آنها را در بدترین منطقه با حداقل خدمات اجتماعی و بدون داشتن نماینده‌ی سیاسی، از سفیدپوستان جدا ساخت. این اقدامات، مقاومت گسترده‌ی سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی را برانگیخت و اعتراضات و شورش‌های بی‌شماری به راه افتاد، از جمله اشغال این واگن قطار که اختصاصاً برای سفیدپوستان در نظر گرفته بودند. اما همزمان که اعتراضات به خشونت گرایید، سیاه‌پوستان با سرکوب شدید دولتی و محرومیت‌های فزون‌تر روبه‌رو شدند. نظام آپارتاید سرانجام در ۱۹۹۴ فروپاشید.

---

1. Afrikaaners: سفیدپوست‌های هلندی‌تبار اهل آفریقای جنوبی. — م.



فوران راک اند رول

۱۹۴۹ تا ۱۹۶۰

دهه‌ی ۱۹۴۰ شاهد ترکیب فرهنگ‌های سیاه‌پوستان و سفیدپوستان در ایالات متحده بود و طی آن موسیقی هنرمندان سیاه‌پوست به نحو روزافزونی نزد مخاطبان سفیدپوست پرطرفدار شد. اما در دهه‌ی ۱۹۵۰ بود که این تأثیرات مجتمع شدند و سبک جدیدی خلق کردند که چهره‌ی موسیقی پاپ را به‌کلی متحول کرد.



۱۰ دسامبر ۱۹۴۹

مرد چاق

فَتس دومینو[1] با تک‌آهنگ «مرد چاق»[2] ستاره‌ی مشهور آمریکا شد. سبک پیانونوازی غلتان و آوازخوانی منحصربه‌فردش، عدول و سنت‌شکنی از سبک‌های سوئینگ[3] و بلوز[4] بودند که در آن زمان بسیار پرطرفدار بودند. هرچند «مرد چاق» همچنان نوعی موسیقی ریتم و بلوزِ «سیاه‌پوستان» (آرندبی) به حساب می‌آمد، اما این تک‌آهنگ شالوده‌ی یک سبک جدید را بنیان گذاشت.

۳۰ جولای ۱۹۵۴

سلطان

الویس پریسلی[5] به‌ناگهان روی صحنه‌ی «شِل تیئتر»[6] در ممفیس ظاهر شد. سبک پرانرژی و نمایشی‌اش برای یک خواننده‌ی سفیدپوست آن ایام بدیع و بی‌سابقه بود و او را به یک خواننده‌ی اسطوره‌ای راک اند رول تبدیل کرد.



۲۰ می ۱۹۵۵

نخستین فوران

«راک اِرانْد دِ کلاک»[7]، با اجرای گروه موسیقی «بیلی هیلی اند هیز کامتس»[8]، به یک آهنگ موفق و جهان‌گستر مبدل شد. این آهنگ ابتدا در ۱۹۵۴ ضبط شد، اما زمانی مشهور شد که در تیتراژ افتتاحیه‌ی فیلم «جنگل تخته‌سیاه»[9] مورد استفاده قرار گرفت که فیلمی اجتماعی-گزارشی بود در مورد زندگی سخت و دشوار در یک مدرسه. این آهنگ به نحو عظیمی نزد نوجوانان پرطرفدار شد.





۲ ژوئن ۱۹۵۹

یک فرهنگ جهانی

موسیقی جدید و پرطنین راک اند رول با آن حرکات صمیمی و پرشور و اشتیاقی که به همراه آورد، در سراسر جهان اشاعه یافت. شرکت‌های موسیقی بازار نوپا و در حال ظهوری از نوجوانان را هدف قرار دادند که نسبت به گذشته استقلال و پول بیش‌تری داشتند. در بریتانیا، نسلی از طرفداران، لباس‌های دوران شاه ادوارد را پوشیدند و خودشان را به سبک «تدی بویز»[10] آرایش و تزیین کردند. حتی گفته می‌شد در شوروی صفحات موسیقی الویس پریسلی در بازار سیاه به فروش می‌رسید.

1.Fats Domino
2.The Fat Man
3.Swing
4.Blues
5.Elvis Presley
6.Shell Theater
7.Rock Around the Clock
8.Bill Haley and the Comets
9.Blackboard Jungle

10. Teddy Boys؛ یک زیرفرهنگ انگلیسی که پس از جنگ جهانی دوم شایع شد و طی آن عده‌ای از مردان جوان انگلیسی لباس‌هایی می‌پوشیدند که ملهم از سبک و طراحی و مد ژیگول‌های دوران حکومت ادوارد هفتم بود. ـ م.

۳۰ دسامبر ۱۹۵۲

پُرکردن شکاف نژادی

چاک بِری[۱] به گروه جانی جانسون[۲] پیوست تا موسیقی‌های کانتری و وسترن «سفیدپوستان» را برای جماعتی که عمده‌شان سیاه‌پوست بودند بنوازد. موفقیت‌های او بر روند روبه‌رشد ادغام موسیقی سیاه‌پوستان و سفیدپوستان در ایالات متحده اثر گذاشت. شرکت‌های تولیدکننده‌ی موسیقی بنا کردند به یافتن خواننده‌های سفیدپوست تا این شکاف را پُر کنند.

تکنولوژی جدید

در ۱۹۴۹، نخستین صفحه‌ی ۴۵ دور در دقیقه‌ی موسیقی تولید شد. این صفحات جدید، سبُک و بادوام بودند و راحت‌تر و بهتر می‌شد آنها را درون مخزن جُک‌باکس‌ها قرار داد.



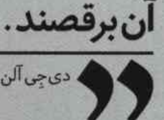
۱ ژانویه ۱۹۵۶

یک سلبریتی جدید

نوجوانان هوادار، به خاطر جیغ‌های صادقانه‌شان برای ستاره‌های راک‌اندرُول مشهور بودند. سُنت‌گراها در مورد از دست رفتن اخلاق، تغییر ارزش‌ها، فاسد شدن نسل جوان ابراز نگرانی کردند. این مسأله بر شکاف میان جوانان و طبقه‌ی حاکم تأثیر گذاشت و سرانجام به تحولات ضدفرهنگی دهه‌ی ۱۹۶۰ انجامید.



ریتم است که با کودکان ارتباط برقرار می‌کند. آنها پس از سال‌ها ترانه‌های سوزناک، شیفته‌ی موسیقی‌ای هستند که بتوانند با آن برقصند.



دی‌جی آلن فرید، ۱۹۵۸

۱۲ مارس ۱۹۵۷

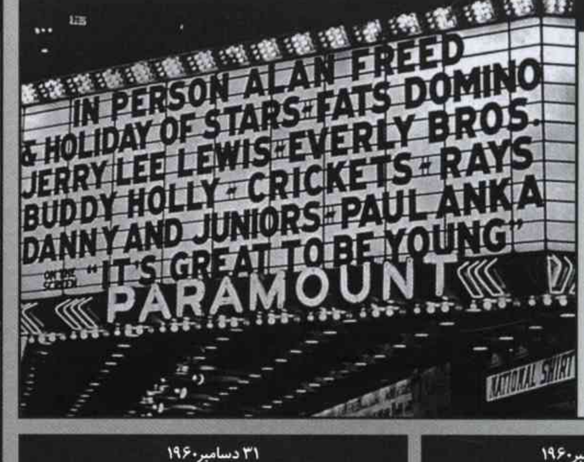
لیتل ریچارد

در ماه مارس، لیتل ریچارد[۴] نخستین آلبوم خود را روانه‌ی بازار کرد که مشتمل بر برخی از موفق‌ترین و پرفروش‌ترین تک‌آهنگ‌هایش بود. او خواننده‌ای نوآور و کاریزماتیک بود و موفق شد مخاطبان سیاه و سفید را که پیش‌تر از هم جدا بودند، در سالن‌های بزرگ کنسرت دور هم جمع آورد.

۲ سپتامبر ۱۹۵۶

جنون راک اندرول گسترش می‌یابد

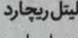
سینما پارامونت[۳] در نیویورک موجی از نمایش‌ها را در این ژانر جدید به معرض تماشا گذاشت. در عرض چند سال، راک‌اندرُول از یک تجربه‌ی موسیقایی عمدتاً منحصر به ایالت‌های جنوبی آمریکا، یک مُد فراگیر در سراسر کشور شد. شمار هواداران آن به سرعت در سراسر آمریکا و جهان افزایش یافت.



۳۱ دسامبر ۱۹۶۰

پایان یک آغاز

تا ۱۹۶۰، صحنه در حال تغییر بود. الویس از خدمت سربازی بازگشته بود، اما به جای موسیقی بازیگری را انتخاب کرده بود. با مرگ سوپراستارهای موسیقی، بادی هالی[۸] و اِدی کوچران[۹]، و بازنشستگی لیتل ریچارد از موسیقی و کشیش شدنش، نسلی از پیشگامان جایگزین آنها شدند. آنها موج جدیدی از هنرمندان به راه انداختند، از جمله خواننده‌هایی چون آرتا فرانکلین[۱۰] و گروه سوپریمز[۱۱]. راک‌اندرول فُرم جدیدی از بیان هنری خلق کرد که موسیقی هرگز نظیرش را تجربه نخواهد کرد.



۱۴ نوامبر ۱۹۶۰

موسیقی سول

رِی چارلز[۵] به خاطر آهنگ پیشگامانه‌اش، «جورجیا، به تو می‌اندیشم»[۶]، برنده‌ی جایزه‌ی گِرمی شد. این آهنگ تازه‌ترین آهنگ او از مجموعه‌ی آهنگ‌های پرفروش و موفقش در ژانر جدید «سُول»[۷] بود. سُول ژانری بود که پس از استفاده‌ی چاک بِری از سبک موسیقی گاسپل و تلفیق آن با ترانه‌های غیردینی و اغلب غمزه‌آمیز باب شد.







1.Chuck Berry
2. Johnnie Johnson
3.Paramount Theatre
4.Little Richard
5.Ray Charles
6.Geoogia on My Mind
7.Soul
8.Buddy Holly
9.Eddie Cochran
10.Aretha Franklin
11.The Supremes

مک‌کارتیسم

۱۹۴۷ تا ۱۹۵۴

با عمیق‌ترشدن جنگ سرد، هراس‌ها از نفوذ تدریجی جاسوس‌های شوروی در دولت و ارتش آمریکا برای سرنگونی نظام حاکمیت این کشور فزونی یافت. سناتور جو مک‌کارتی، جهادی را برای تعقیب و شکار عناصر برانداز و خرابکار به راه انداخت، اما کارزار او به سرعت به یک تعقیب و آزار مخالفان تبدیل شد و همان آزادی‌هایی که قصد حفاظت از آنها را داشت به‌تدریج تضعیف کرد.




۲۱ مارس ۱۹۴۷

سوگند وفاداری

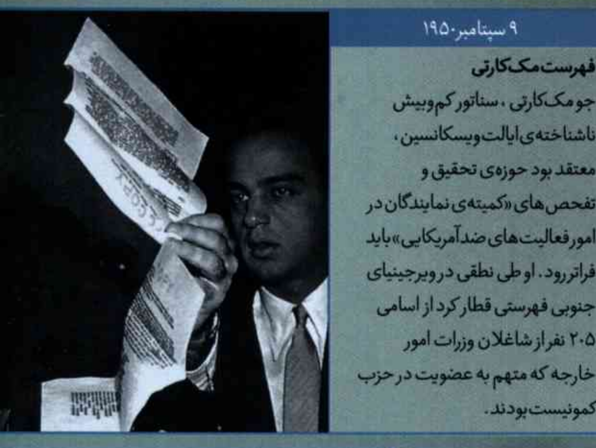
هری ترومن، رئیس جمهور آمریکا، متألم از انتقادهایی در این مورد که در برابر کمونیست‌ها نرمش نشان می‌دهد، اعلام کرد که همه‌ی کارمندان فدرال موظف‌اند سوگند وفاداری به ایالات متحده یاد کنند. مجلس سنا پیش‌تر «کمیته‌ی نمایندگان در امور فعالیت‌های ضدآمریکایی»[1] را تشکیل داده بود تا در مورد عناصر خرابکار و برانداز تحقیق و تفحص کند.



۵ آگوست ۱۹۴۸

دام گسترده‌تر می‌شود

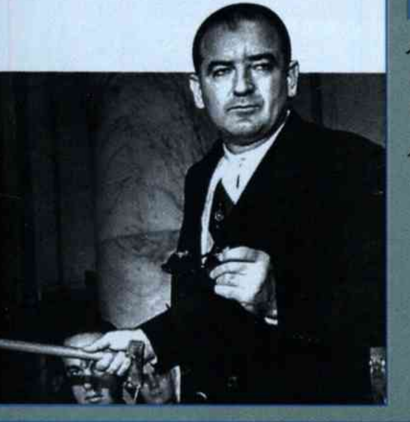
بسیاری از پرونده‌هایی که نزد «کمیته‌ی نمایندگان در امور فعالیت‌های ضدآمریکایی» گشوده شد، بر مسموعات و شنیده‌ها متکی بود و صحت اتهامات هرگز اثبات نشد. آلجر هس[2]، از مقامات وزارت امور خارجه، در برابر هیئت عالی منصفه حضور یافت تا اتهامات جاسوسی را تکذیب کند. هس بعدها به دلیل شهادت دروغ مجرم شناخته شد، اما جاسوسی‌اش هرگز ثابت نشد.



۹ سپتامبر ۱۹۵۰

فهرست مک‌کارتی

جو مک‌کارتی، سناتور کم‌وبیش ناشناخته‌ی ایالت ویسکانسین، معتقد بود حوزه‌ی تحقیق و تفحص‌های «کمیته‌ی نمایندگان در امور فعالیت‌های ضدآمریکایی» باید فراتر رود. او طی نطقی در ویرجینیای جنوبی فهرستی قطار کرد از اسامی ۲۰۵ نفر از شاغلان وزارت امور خارجه که متهم به عضویت در حزب کمونیست بودند.



۱۳ ژانویه‌ی ۱۹۵۳

حمایت‌های هوور

مک‌کارتی از حمایت‌های فزون‌ترجی. ادگار هوور[3]، رئیس اف‌بی‌آی، برخوردار بود. هوور در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰، اطلاعات محرمانه‌ای را به او و «کمیته‌ی نمایندگان در امور فعالیت‌های ضدآمریکایی» می‌رساند.



1.The House Committee on Un-American Activities (HUAC)
2.Alger Hiss
3.Edgar Hoover



۲۷ اکتبر ۱۹۴۷

اعتراض ستاره‌ها

«کمیته‌ی نمایندگان در امور فعالیت‌های ضدآمریکایی» چنان قدرتمند بود که لیست سیاهی داشت از کسانی که مظنون به هواداری از کمونیست‌ها بودند و مانع از به کارگیری آنها در مشاغل می‌شد. وقتی گروهی از بازیگران، نویسندگان، کارگردان‌ها و تهیه‌کنندگان هالیوودی در مظان اتهام قرار گرفتند، کله‌گنده‌ها لب به اعتراض گشودند. همفری بوگارت، جلودار تظاهرات ستاره‌های سینما به واشنگتن شد تا در جلسات رسیدگی‌های «کمیته» شرکت کنند.



۱ فوریه‌ی ۱۹۰۵

ده هالیوودی

در یکی از جلسات دادرسی «کمیته»، ۱۰ شاهد با اشاره به حق «آزادی بیان» از پاسخگویی به این سؤال امتناع کردند که «آیا شما اکنون عضو حزب کمونیست هستید یا تاکنون بوده‌اید؟» نام آنها در لیست سیاه قرار گرفت و هرگز نتوانستند در هالیوود کار کنند.

۳۰ مارس ۱۹۵۱

اسرار هسته‌ای

وقتی اتل و جولیوس روزنبرگ[1] به خاطر انتقال اطلاعات محرمانه‌ی اتمی به شوروی به اعدام محکوم شدند، به نظر آمد هراس‌های مک‌کارتی بجا بوده است. وقتی اتحاد جماهیر شوروی خیلی زودتر از انتظار نخستین بمب اتم خود را در سال ۱۹۴۹ منفجر کرد، بسیاری از آمریکایی‌ها شوکه شدند و این موضوع، به هراس‌های ضدکمونیستی دامن زد.



پارانویای کمونیست‌ها

این کتاب کمیک استریپ ضد کمونیستی، در سال ۱۹۴۷ در ایالات متحده در تیراژی بیش از ۴ میلیون نسخه منتشر شد. تصویرهای کابوس مانند و هولناک از سیطره‌ی کمونیست‌ها در گسترش هراس از نفوذ سرخ‌ها به جامعه‌ی آمریکا نقش مهمی ایفا کردند.



۱۸ فوریه‌ی ۱۹۵۳

جنجال در ارتش

کارزار مک‌کارتی جسورانه‌تر گسترش یافت. اظهارات او در خلال یکی از تحقیق و تفحص‌های مجلس سنا در خصوص خرابکاری در ارتش خشم بسیاری‌ها را برانگیخت. مک‌کارتی به ژنرال رالف زوتیکر[2] گفت که او لیاقت پوشیدن یونیفرم ارتش را ندارد و اطلاعاتش در حد یک پسربچه‌ی پنج‌ساله است. منتقدان، مک‌کارتی را به قلدری، ارعاب و تلاش برای سرکوب آزادی بیان متهم کردند.



۲۲ فوریه‌ی ۱۹۵۳

انتقاد برادوی

مجامع سینمایی و تئاتری، به اعتراض‌های خود به آنچه تلاش برای محدودسازی آزادی‌های سیاسی می‌دانستند ادامه دادند. نمایشنامه‌ی «بوته‌ی آزمایش»[3] آرتور میلر که محاکمه‌ی یک جادوگر را در سده‌ی هفدهم میلادی به تصویر می‌کشد، به عنوان انتقادی از شیوه‌های مک‌کارتیسم قلمداد شد. «کمیته‌ی نمایندگان در امور فعالیت‌های ضدآمریکایی» بعدها میلر را مورد بازجویی قرار داد.



۲۲ آوریل ۱۹۵۴

درست همان طور که در تلویزیون می‌بینید

با ادامه‌ی احضارها و بازجویی‌های مک‌کارتی از اعضای ارتش، جلسات دادرسی‌ها به طور کامل و به صورت زنده از تلویزیون پخش شدند. برای نخستین بار، خانواده‌های آمریکایی توانستند خودشان تاکتیک‌های مک‌کارتی را ببینند. پخش این جلسات، اتهام‌زنی‌های مک‌کارتی را سست کرد. محبوبیت او که پیش‌تر در رسانه‌ها مورد انتقاد قرار گرفته بود، به شدت کاهش یافت.



۲ دسامبر ۱۹۵۴

از اوج عزت تا حضیض ذلت

سنای آمریکا به جرم سوء استفاده از قدرت، رأی به استیضاح و توبیخ مک‌کارتی داد. او مجبور شد دست از کارزارش بکشد و سه سال بعد درگذشت.



سناتور، تا این لحظه، گمان می‌کنم هرگز واقعاً قساوت و ستمگری شما را درست برآورد نکرده بودم.

جوزف ولش، وکیل مدافع ارتش، در یک مواجهه‌ی تلویزیونی با جوزف مک‌کارتی، ۹ ژوئن ۱۹۵۴

1.Ethel and Julius Rosenberg
2.Ralph Zwicker
3. The Crucible . این نمایشنامه با عنوان «ساحره‌ی سوزان» از سوی نشر مرکز منتشر شده است. م.



۱۹۵۲

سپیده‌دم هسته‌ای

در اول نوامبر ۱۹۵۲، ایالات متحده اولین بمب هیدروژنی را بر فراز جزیره‌ی مرجانی انه‌وتاک[1] در اقیانوس اطلس منفجر کرد. این سلاح جدید به نحوی عظیم قدرتمندتر از هرگونه سلاحی بود که پیش‌تر دیده شده بود. گرچه اندازه‌اش از بمب‌های اتمی که در ۱۹۴۵ روی هیروشیما و ناگازاکی انداختند کوچک‌تر بود. وقتی کشمکش‌های جنگ سرد میان آمریکا و شوروی بالا گرفت، هر دو طرف وارد یک رقابت تسلیحاتی شدند و زرادخانه‌های عظیمی از سلاح‌های کشتار جمعی احداث کردند. تکثیر سلاح‌های هسته‌ای در سراسر جهان، هراس پراکنده ساخت. تا دهه‌ی ۱۹۸۰، هر دو طرف اندوخته‌هایی در اختیار داشتند که برای قتل‌عام چندباره‌ی کل جمعیت کره زمین کفایت می‌کرد. تا کنون، به‌رغم وقایع پرمخاطره‌ای همچون بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲، آرماگدون هسته‌ای هرگز محقق نشده است. برخی از تاریخ‌نگاران معتقدند که قدرت ویرانگر بمب اتم چنان عظیم بود که هیچ کدام از طرفین دیگر جرأت استفاده‌اش را ندارند. جنگ سردْ همچنان سرد باقی ماند، چون پیامدهای مناقشه‌ی آشکار، خارج از قوه‌ی تصور بود.

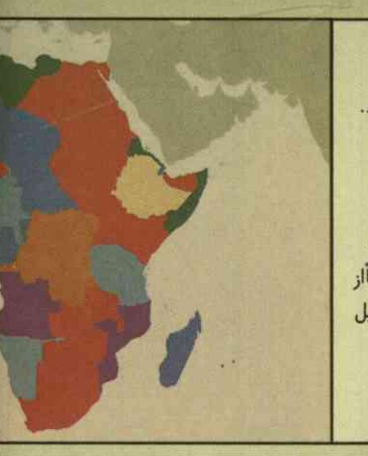
1.Enewetak Atoll



استعمارزدایی از آفریقا

۱۹۳۹ تا ۱۹۶۵

پس از جنگ جهانی دوم، قدرت‌های اروپایی که بر آفریقا حکم می‌راندند، ضعیف شدند و برای پایان‌دادن به استعمارگری تحت فشار ایالات متحده و شوروی قرار گرفتند. با این حال، ملت‌های آفریقایی استقلال را با درجات متفاوتی از موفقیت تجربه کردند.

مرزهای استعماری آفریقا

تا ۱۹۱۳، آفریقا بین هفت قدرت اروپایی تقسیم شد. این سرزمینِ غنی از منابع طبیعی و سرشار از نیروی کار ارزان، به‌زور به تصرف حاکمان استعمارگر درآمد. بومی‌های آفریقایی عموماً از پُست‌های دولتی و تحصیل و آموزش محروم شدند و حس ضد استعماری به‌سرعت رشد کرد.



پرچم غنا

رنگ‌های پرچم غنا، منابع طبیعی و مبارزه‌ی این کشور برای استقلال را بازتاب می‌دهد: سبز برای گیاهان فراوان، طلایی برای غنای کانی‌ها، و سرخ برای خون‌هایی که در راه مبارزه برای آزادی این کشور ریخته شد.





۵ جولای ۱۹۶۰

مبارزه برای استقلال

انتخابات عمومی تنها یک هفته قبل‌تر برگزار شده بود. برنده، فعال انقلابی پاتریس لومومبا[2] بود که کوشید یک دولت منسجم شکل دهد. چند روز پس از مراسم استقلال، وقتی ارتش علیه افسران بلژیکی شورید، آشوب و هرج‌ومرج بالا گرفت.



۱۴ جولای ۱۹۶۰

دخالت نظامی

نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل در کنگو مستقر شدند، اما درگیر یک سلسله نبرد و آتش‌بس شدند. لومومبا، ناخشنود از ناکامی سازمان ملل برای به‌کارگیری نیروی مستقیم نظامی، کمک نظامی روسیه را پذیرفت و به کاتانگا[3] نیروی نظامی فرستاد.

1.Baudouin
2.Patrice Lumumba
3.Katanga

۱ سپتامبر ۱۹۳۹



شرکت در جنگ جهانی دوم

در خلال جنگ جهانی دوم، چند هنگ از برخی مستعمرات آفریقایی برای حاکمان اروپایی‌شان جنگیدند. بسیاری از کسانی که در ارتش‌های قدرت‌های استعمارگر با یک دشمن ناشناخته می‌جنگیدند، به وطن بازگشتند و عزم خود را برای دستیابی به استقلال جزم کردند.

۶ مارس ۱۹۵۷

کشور جدید غنا

مبارزه‌ی قاره‌ی آفریقا برای خودمختاری از گلدکوست[1] آغاز شد که تحت حاکمیت بریتانیا بود. در ۱۹۵۱، قوام نکرومه[2]، به‌رغم این‌که در زندان بود، در نخستین انتخابات این کشور پیروز شد. او پس از آزادی، دولت تشکیل داد و در ۱۹۵۷ نخست‌وزیر کشور جدید غنا شد. اولین مستعمره از مستعمرات زیرصحرای بزرگ آفریقا به استقلال دست یافت.



۶ مارس ۱۹۵۷

برافراشتن پرچم

در ۶ مارس، ناقوس کلیساها در سراسر آکرا[3]، پایتخت غنا، طنین‌انداز شد. پرچم ملی بریتانیا[4] را که بیرون ساختمان پارلمان در میدان اصلی بود پایین آوردند و پرچم سبز و طلایی و سرخ کشور جدید غنا را برافراشتند.

۶ مارس ۱۹۵۷

جشن استقلال

جشن و سرور ناگهان سراسر غنا را فرا گرفت. به کارگران مرخصی روزانه دادند و بسیاری -لباس‌های سنتی به تن- خود را با رنگ‌های پرچم جدید نقاشی کردند و در اجتماع مردم خیابان‌ها رقصیدند. وجد و خوشحالی این پیش‌قراول‌های تغییر، الهام‌بخش دیگر ملت‌های آفریقایی شد تا به دنبال دگرگونی اساسی برآیند.

۳۰ ژوئن ۱۹۶۰



روز استقلال کنگو

مسیر دستیابی به استقلال برای کشورهایی چون کنگو چندان امن نبود. جماعت کثیری از مردم شادمان جمع شدند تا شاهد واگذاری قدرت از سوی بودوآن[1] شاه بلژیک باشند.

۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰

عزل پاتریس لومومبا

در سپتامبر ۱۹۶۰، لومومبا با کودتای ژوزف موبوتو[5]، یکی از افسران ارتش خود، عزل شد. دولت ایالات متحده مخفیانه از موبوتو که روابط گرمی با غرب داشت حمایت می‌کرد.



۱۱ جولای ۱۹۶۰

جدایی کاتانگا

استان کاتانگا در کنگو که یک رهبر هوادار غرب، موسی چومبه[6]، بر آن حکومت می‌کرد اعلام استقلال کرد. چومبه از بلژیکی‌ها درخواست یاری کرد. لومومبا این موضوع را تلاش بلژیک برای حفظ ثروتمندترین ناحیه‌ی کشور دانست و برای بیرون راندن نیروهای بلژیکی از سازمان ملل تقاضای پشتیبانی کرد.



۲۴ نوامبر ۱۹۶۵

ژنرال موبوتو قدرت را تصاحب می‌کند

در ۱۹۶۵، موبوتو رهبر کنگو شد. او نام آفریقایی موبوتو سِسه سِکو[7] را برای خود برگزید، نام کشور را به «زئیر» تغییر داد و سی سال با مشت آهنین بر این کشور حکومت کرد. او هرگونه مخالفت سیاسی را ممنوع کرد، ثروت شخصی عظیمی انباشت، یک سیستم فساد پدید آورد و مردم کشورش را در فقر و تنگدستی نگه داشت. زئیر به‌رغم منابع وسیع طبیعی‌اش عملاً به خاک سیاه نشست.



> «ما به این مبارزه‌ی **اشک** و **آتش** و **خون** می‌بالیم.»
>
> پاتریس لومومبا، نخستین رئیسِ‌جمهور کنگو، درباره‌ی مبارزه برای استقلال ۳۰ ژوئن ۱۹۶۰

1.Gold Coast
2.Kwame Nkrumah
3.Accra
4.The Union Jack
5.Joseph Mobutu
6.Moïse Tshombe
7.Mobuto Sese Seko

جنگ کُره

۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳

در ۱۹۴۸، اتحاد شوروی، کیم ایل سونگ رهبر کمونیست‌ها را سرکوب و «جمهوری دموکراتیک خلق کره» را در کره‌ی شمالی برقرار کرد. با پشتیبانی و حمایت ایالات متحده از یک رژیم ضدکمونیستی در کره‌ی جنوبی، صحنه برای وقوع نخستین مناقشه‌ی بزرگ نظامی جنگ سرد آماده شد.



۲۵ ژوئن ۱۹۵۰

حمله‌ی برق‌آسا

کره‌ی شمالی حمله‌ی غافلگیرانه‌ای را به کره‌ی جنوبی آغاز کرد. ارتش شمالی‌ها، بیش از ۹۰ هزار سرباز، توپخانه و تانک‌های ساخت شوروی داشت. ارتش جنوبی‌ها تانک نداشت و تنها معدودی سلاح ضد تانک داشت. ارتش کره‌ی شمالی که مقاومت ناچیزی را پیش‌بینی کرده بود، به‌سرعت به سمت جنوب پیشروی کرد.



۱۹ سپتامبر ۱۹۵۰

روحیه‌ی بالا در اردوگاه سازمان ملل

پیروزی در اینچئون مسیر جنگ را تغییر داد. قوای ژنرال مک‌آرتور خطوط ارتباطاتی کره‌ی شمالی را قطع کردند. تا ۲۹ سپتامبر، قوای سازمان ملل سئول، پایتخت کره‌ی جنوبی، را بازپس گرفته بودند. در ۹ اکتبر، مک‌آرتور قوای خود را به داخل خاک کره‌ی شمالی فرستاد.



۱۸ اکتبر ۱۹۵۰

ملاقات ترومن با مک‌آرتور

هری ترومن رئیس جمهور ایالات متحده در ویک آیلند[1] در اقیانوس آرام با مک‌آرتور دیدار کرد تا در مورد ادامه‌ی جنگ بحث و تبادل نظر کنند. مک‌آرتور رئیس جمهور را خاطرجمع کرد که ارتش کره‌ی شمالی نابود شده است. او باور نمی‌کرد چین تهدید خود مبنی بر مداخله در این جنگ را عملی کرده باشد.

۸ دسامبر ۱۹۵۰



اقدام متقابل قوای ایالات متحده

تا این زمان، حدود ۳۴۰ هزار سرباز سازمان ملل دوشادوش ارتش کره‌ی جنوبی می‌جنگیدند. با این حال، به‌رغم برخی پیروزی‌ها که در خلال آن قوای نظامی چین و کره‌ی شمالی اسیر شدند، پیشروی چینی‌ها توقف‌ناپذیر بود.



۱۶ فوریه‌ی ۱۹۵۱

بمباران کره‌ی شمالی

از ژانویه تا مارس ۱۹۵۱، نیروی هوایی ایالات متحده عملیات بمباران کره‌ی شمالی را تشدید کرد و ۱۸ شهر از ۲۲ شهر بزرگ این کشور را با خاک یکسان کرد. در این بمباران‌ها از ناپالم، یک بمب آتش‌زا حاوی نوعی ترکیب مایع، استفاده کردند. بعدها ترومن گفت به‌کارگیری بمب اتم را نیز مدنظر داشت.

> **«... ما باید برنده شویم. هیچ جایگزینی برای پیروزی وجود ندارد.»**
>
> ژنرال مک‌آرتور، فرمانده نیروهای سازمان ملل، ۲۰ مارس ۱۹۵۱

1 Wake Island



۲۸ ژوئن ۱۹۵۰

سازمان ملل به کمک کره‌ی جنوبی می‌آید

پانزده کشور، از جمله ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا، درخواست سازمان ملل برای اعزام نیروی نظامی به منظور دفاع از کره‌ی جنوبی را اجابت کردند. تا اول جولای، هواپیماهای بی-۲۶ ایالات متحده داشتند پشت خطوط مقدم کره‌ی شمالی را بمباران می‌کردند. در یکی از این حملات، پل راه‌آهن روی رودخانه‌ی هان[1] هدف قرار گرفت و پیشروی ارتش کره‌ی شمالی متوقف شد.



۱۵ سپتامبر ۱۹۵۰

پیاده‌سازی نیروهای سازمان ملل در اینچئون

ارتش کره‌ی شمالی قوای نظامی سازمان ملل را در بوسان در شبه جزیره‌ای در جنوب شرق محدود نگه داشته بود. در ۱۵ سپتامبر، داگلاس مک‌آرتور، ژنرال آمریکایی که فرماندهی قوای ترکیبی سازمان ملل را برعهده داشت، در اقدامی متهورانه دو لشکر نیرو در اینچئون - شهری بندری در ۲۴۰ کیلومتری پشت خطوط دشمن - پیاده کرد و نیروهای سازمان ملل را از این تنگنا بیرون آورد.



۱ نوامبر ۱۹۵۰

چین وارد جنگ می‌شود

قوای نظامی چین، از رودخانه‌ی یالو[2]، مرز بین چین و کره‌ی شمالی، عبور کردند و در یک اقدام غافلگیرکننده به نیروهای سازمان ملل حمله کردند. در اول نوامبر، ارتش چین در نبرد اونسان[3] شکست سنگینی را بر قوای آمریکا تحمیل و آنها را مجبور به عقب‌نشینی کرد.



مدار جغرافیایی سی‌وهشتم

مدار جغرافیایی سی‌وهشتم که در پایان جنگ جهانی دوم به عنوان مرز کره‌ی شمالی و جنوبی تعیین شده بود، در ۱۹۵۳ به عنوان خط مرزی دوباره برقرار شد. این نقشه میزان نفوذ کره‌ی شمالی در مرحله‌ی اول جنگ و عمق پاتک نیروهای سازمان ملل به رهبری آمریکا را نشان می‌دهد.

۱۱ آوریل ۱۹۵۱

عزل مک‌آرتور

ترومن در یک تصمیم ناگهانی، مک‌آرتور را که علاقه‌اش به پی‌گیری یک جنگ پیش‌دستانه‌ی فعال علیه چین کمونیستی را پنهان نکرده بود احضار کرد. این خبر، خشم شدید گروه‌های دست‌راستی در ایالات متحده را برانگیخت، اما ژنرال متیو ریجوی[4]، که جایگزین مک‌آرتور شد، کارهای زیادی برای بازیابی اعتماد ازدست‌رفته‌ی سربازان تحت امر خود انجام داد.



۲۲ آوریل ۱۹۵۱

نبرد رودخانه‌ی ایمجین

تا اواسط آوریل که چینی‌ها حملات خود را به سئول آغاز کردند، قوای سازمان ملل به پشت منطقه‌ی مدار سی‌وهشتم رسیده بودند. هنگ گلاسترشایر[5] بریتانیا که می‌کوشید پیشروی چینی‌ها را در رودخانه‌ی ایمجین[6] متوقف کند، متحمل تلفات سنگینی شد. تا ماه می، خط مقدم نیروهای سازمان ملل تنها به شمال مدار سی‌وهشتم منتقل شده بود و جنگ وارد یک بن‌بست طولانی شد.



مدال خدمت کره‌ی جنوبی

در جنگ کره، بیش از یک میلیون و دویست هزار سرباز از کره‌ی جنوبی و سازمان ملل شرکت داشتند. بسیاری از آنها مفتخر به دریافت «مدال خدمت کره» شدند.



۲۷ جولای ۱۹۵۳

امضای پیمان متارکه‌ی جنگ

پس از ماه‌ها مذاکره، پیمان متارکه جنگ امضا شد. یک منطقه‌ی غیرنظامی شده در مدار سی‌وهشتم تعیین شد و کمیسیونی از سوی سازمان ملل برای نظارت بر روند صلح شکل گرفت.

1. Han River
2. Yalu River
3. Battle of Unsan
4. Matthew Ridgeway
5. The Gloucestershire Regiment
6. Imjin River





۱۹۵۳

فتح اورست

سرانجام در ۲۹ می ۱۹۵۳، رؤیای ایستادن بربام جهان به واقعیت پیوست. ادموند هیلاری[1] نیوزیلندی و شرپا تنسینگ نورگی[2] نپالی برای نخستین‌بار با موفقیت به اورست، بلندترین قله‌ی جهان صعود کردند. گروه‌های اعزامی بسیاری، عمدتاً بریتانیایی، بیش از ۳۰ سال بود می‌کوشیدند تا بر غایی‌ترین چالش کوهنوردی فائق آیند. اما به‌رغم این‌که برخی به نحو عذاب‌آوری به قله نزدیک شدند، به قله نرسیدند و یا سالم به کمپ اصلی بازنگشتند. تا ۲۷ می ۱۹۵۳، دو عضو یک گروه اعزامی به رهبری سرهنگ جان هانت[3] ـنهمین تیم بریتانیایی که به مصاف اورست آمده بودند ـ به دلیل کمبود زمان و خالی‌شدن ذخایر اکسیژن، تنها اندکی مانده به قله بازگشتند. دو روز بعد، هیلاری و نورگی آخرین مرحله‌ی صعود تیمی‌شان را از مسیر جبهه‌ی جنوبی انجام دادند و در ساعت یازده و سی دقیقه‌ی صبح، به قله رسیدند. آنها اندکی توقف کردند تا عکس بگیرند. طولی نکشید که مردم سراسر جهان صعودشان را مشاهده کردند.

1.Edmund Hillary
2.Sherpa Tenzing Norgay
3. John Hunt

انقلاب مجارستان

۱۹۵۶

مرگ ژوزف استالین در ۱۹۵۳، امید به اصلاحات بنیادین در سراسر کشورهای بلوک شرق را زنده کرد. در مجارستان، ایمره ناج[1] که به کمونیسم «با چهره‌ای انسانی» باور داشت، جایگزین نخست‌وزیر تندرو و هوادار استالینیسم، ماکاش راکوشی[2] شد. وعده‌های ناج در مورد اصلاحات، او را به رهبری محبوب بدل ساخت، اما حامیان شوروی در مقابل او قد علم کردند. همزمان که رهبران شوروی می‌کوشیدند حلقه‌ی سیطره‌شان را بر اروپای شرقی تنگ‌تر کنند، لیبرال‌های مجارستان به تدریج تغییر را مطالبه کردند.

۶ اکتبر ۱۹۵۶

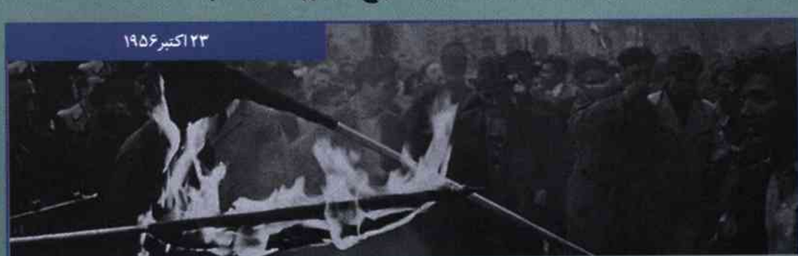
نافرمانی

جسد لاسلو رایک[3]، وزیر پیشین خارجه که در سال ۱۹۴۹ اعدام شده بود، در مراسمی با شرکت ۱۰۰ هزار سوگوار دوباره دفن شد. رایک را به اتهام جاسوسی اعدام کرده بودند و جمعیت عظیم حاضر در مراسم خاکسپاری‌اش نشانه‌ی احساسات فراگیر ضد شوروی بود.

نماد انقلاب

شورشیان نشان‌ها و آرم‌های حزب کمونیست را بُریدند تا پرچم ملی و قدیمی مجارستان را احیا کنند.

۲۳ اکتبر ۱۹۵۶





اعتراض عمومی

در اقدامی برای اعلام همبستگی با مردم لهستان، حدود ۲۰ هزار معترض که اغلب دانشجو بودند، گرد هم آمدند و روی مجسمه‌ی ژوزف بِرن[4]، قهرمان لهستانی‌تبار انقلاب مجارستان در ۱۸۴۸، تاج‌گل قرار دادند. آنها تا ساختمان رادیو بوداپست راهپیمایی کردند و خواستار خروج نیروهای نظامی شوروی از خاک مجارستان شدند. هزاران نفر دیگر به این اعتراض پیوستند و پرچم شوروی را به آتش کشیدند.

“

ممکن است من صرفاً یک یا دو ساعت دیگر عهده‌دار نخست‌وزیری باشم.

آخرین برنامه‌ی رادیویی ایمره ناج
۴ نوامبر ۱۹۵۶

”

۲۵ اکتبر ۱۹۵۶



اغتشاش بالا می‌گیرد

وقتی نیروهای روسیه به روی تظاهرکنندگان معترض روبه‌روی ساختمان پارلمان آتش گشودند، خشونت‌ها گسترده‌تر شد. شورشی‌ها به خیابان‌ها ریختند و به سمت تانک‌ها کوکتل مولوتوف پرتاب کردند.

۲۴ اکتبر ۱۹۵۶



استقرار تانک‌ها در خیابان‌ها

شوروی که با از دست دادن کامل سیطره‌اش مواجه بود، مجبور به اقدام شد. در ساعت ۲ بامداد، به دستور گئورگی ژوکوف[5]، وزیر دفاع، تانک‌های روسیه وارد بوداپست شدند و کنترل مواضع اصلی پیرامون شهر را در اختیار گرفتند. در حالی که جنگ قریب‌الوقوع می‌نمود، ناج به مقام نخست‌وزیری منصوب شد تا خشم تظاهرکنندگان فرو نشیند. او تظاهرکنندگان را به آرامش دعوت کرد و وعده‌ی اصلاحات سیاسی داد.

۳۰ اکتبر ۱۹۵۶



عقب‌نشینی نیروهای شوروی

شوروی پذیرفت نسبت به دولت جدیدِ ناج تحمل و مدارا نشان دهد. درگیری‌ها به‌تدریج فرو نشست. تانک‌های روسیه، در حالی که جمعیت کثیری از مردم نگران تماشایشان می‌کردند، خاک مجارستان را ترک کردند.

۱ نوامبر ۱۹۵۶



گام بلند

دولت جدید تصمیم خود را مبنی بر خروج از بلوک شوروی و تأسیس یک جمهوری رسماً اعلام کرد. مجارستان همچنین اعلام کرد در جنگ سرد کشوری بی‌طرف است. طولی نکشید که تانک‌های روسیه بار دیگر در مرز مجارستان مستقر شدند. ناج به سازمان ملل متوسل شد و در مقابله با حمله‌ی شوروی طلب کمک کرد.

1.Imre Nagy
2.Mátyás Rákosi
3.László Rajk
4.Josef Bern
5.Georgy Zhukov

۱۹ اکتبر ۱۹۵۶

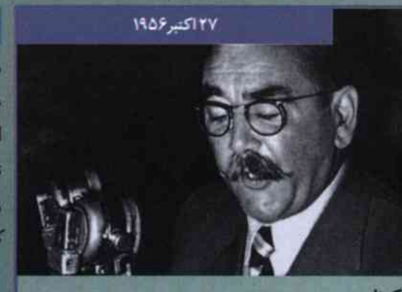
مقاومت به سبک لهستان

مردم مجارستان از لهستان الهام گرفتند، کشوری که در آن ولادیسلاو گومولکا[1]، رهبر اصلاح‌طلب (در عکس برای جمعیت سخنرانی می‌کند) به رغم مخالفت شوروی به عنوان نخست وزیر انتخاب شد. وقتی اتحاد شوروی تهدید کرد که از نیروی نظامی برای مقابله با مبارزان اعتصابگر استفاده می‌کند، گومولکا صریحاً گفت در صورت پیشروی قوای روسیه، ارتش لهستان با آنها مقابله خواهد کرد.





۲۳ اکتبر ۱۹۵۶



...ومت پلیس

...عیت کثیری از مردم که می‌کوشیدند کنترل ایستگاه رادیویی بوداپست را در اختیار ...رند، هدف تیراندازی پلیس مخفی مجارستان قرار گرفتند. شورشیان به تندی ...ش نشان دادند. برخی از اعضای پلیس مخفی احضار، زندانی یا تبعید شدند.

۲۳ اکتبر ۱۹۵۶

مجسمه‌ی استالین به پایین کشیده می‌شود

در بوداپست، تظاهرکنندگان مجسمه‌ی عظیم استالین را که به مناسبت هفتادمین سالگرد تولد این دیکتاتور در ۱۹۵۱ ساخته شده بود، به زیر کشیدند. این یادبود ۹ متری را قطعه‌قطعه کردند و در خیابان‌ها روی زمین کشیدند.

۲۷ اکتبر ۱۹۵۶



...ه‌ی کوتاه

...سم تحلیف دولت ناج، در روند خشونت‌ها آرامشی موقت ...رار کرد. او متعهد شد پلیس مخفی را منحل و زندانیان را آزاد کند ...نک‌های شوروی کشور را ترک کنند.

۱۱ نوامبر ۱۹۵۶



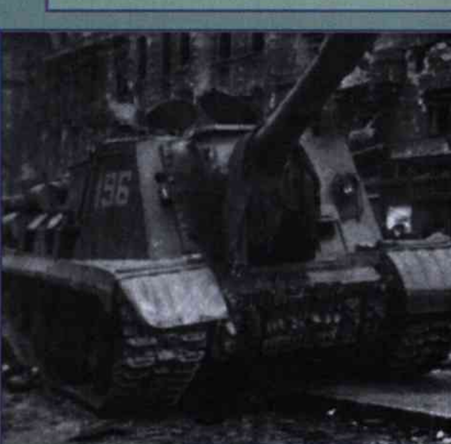
پایان انقلاب

وقتی رژیم یانوش کادار[2] که از سوی شوروی حمایت می‌شد کنترل کامل مجارستان را در دست گرفت، حدود ۲۰۰ هزار پناهنده از مرز گذشتند و به اتریش گریختند. هزاران غیرنظامی در جریان سرکوب روس‌ها کشته یا زخمی شدند و شمار نامعلومی، از زندان‌های شوروی سر درآوردند.

۴ نوامبر ۱۹۵۶

بازگشت تانک‌ها

حدود یک هزار تانک روسی درست پیش از سپیده‌دم، آرام وارد بوداپست شدند. آنها این بار برای درهم کوبیدن مقاومت ارتش و غیرنظامیان مجارستان به زور و وحشی‌گری متوسل شدند. ناج آخرین درخواست کمکش را در ساعت ۵ و ۱۵ دقیقه‌ی صبح از طریق رادیو اعلام کرد. کم‌تر از سه ساعت بعد، «رادیو مجارستان» در سکوت فرو رفت.



1.Władysław Gomułka
2.Janos Kadar

بحران سوئز

۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶

در ۱۹۵۰، مصر همچنان زخم‌های گذشته‌ی استعماری را بر خود داشت. یک شرکت انگلیسی- فرانسوی مالک کانال سوئز بود؛ آبراه مهم بین‌المللی که اروپا و آسیا را به هم متصل می‌کرد. بریتانیا برای حفاظت از این کانال حضور نظامی خود را در آن جا حفظ کرده بود. در ۲۳ جولای ۱۹۵۲، گروهی از افسران میهن‌پرست ارتش مصر، به رهبری ژنرال محمد نجیب[1]، رژیم فاسد شاه فاروق را که هوادار انگلستان بود برانداختند.



۲۲ ژوئن ۱۹۵۳

جشن در قاهره

یک سال پس از کودتای نظامی، در مصر حکومت جمهوری برقرار شد و طولی نکشید که محمد نجیب اولین رئیس جمهور این کشور شد. او را سوار بر خودرو در حال عبور از خیابان‌های قاهره می‌بینید. فرد کناری او، سرهنگ جمال عبدالناصر، افسر زیردست و همکار نجیب است که در جریان کودتای نظامی او را یاری داد. در عرض چند ماه، ناصر به‌تدریج نجیب را از قدرت کنار زد.



۲۷ ژوئن ۱۹۵۶

مصر کانال سوئز را تسخیر می‌کند

جمال عبدالناصر طی نطقی در اسکندریه با اعلام آزادسازی کانال سوئز به منظور تأمین منابع مالی احداث سد آسوان[2]، جهان را شوکه کرد. نیروهای نظامی مصر به‌آرامی استقرار یافتند و به کنترل فرانسوی‌ها و بریتانیایی پایان دادند.

۳۱ اکتبر ۱۹۵۶

مسدود شدن کانال

ناصر با غرق‌کردن ۴۷ کشتی در کانال سوئز و انسداد حمل‌ونقل دریایی این آبراه، به این تهاجم واکنش نشان داد. کانال سوئز مهم‌ترین مسیر تأمین و انتقال نفت خلیج فارس به اروپا بود و این اقدام منجر به جیره‌بندی اضطراری سوخت شد.



1.Muhammad Naguib
2.Aswan Dam





۲۳ اکتبر ۱۹۵۴

مردی در صدر

محبوبیت ناصر پس از انجام مذاکرات مربوط به خروج نیروهای بریتانیایی از مصر افزایش یافت. بر اساس این توافق‌نامه، همه‌ی قوای بریتانیا باید تا ژوئن ۱۹۵۶ مصر را ترک می‌کردند. سه هفته بعد، ناصر دولت نجیب را سرنگون کرد و بر مسند ریاست جمهوری تکیه زد. هدف او این بود که مصر را مدرنیزه و پیشتاز جهان عرب کند.

۲۷ سپتامبر ۱۹۵۵

قطع حمایت‌های ایالات متحده

احداث سد اسوان روی رودخانه‌ی نیل یکی از پروژه‌های مهم برنامه‌های مدرنیزاسیون ناصر بود. با این حال، تا ۱۹۵۵، روابط فزاینده‌ی دوستانه‌اش با چین و اتحاد شوروی سبب ایجاد شکاف میان مصر و ایالات متحده شد. دوایت دی. آیزنهاور، رئیس جمهور ایالات متحده، کمک بلاعوض ۵۶ میلیون دلاری برای احداث این سد را لغو کرد.



۱۶ آگوست ۱۹۵۶

گفت‌وگوهای بحران

۲۲ کشور در کنفرانسی در لندن شرکت کردند تا درباره‌ی بحران سوئز بحث و گفت‌وگو کنند، اما نتوانستند به راه‌حلی دیپلماتیک دست یابند. در اکتبر، بریتانیا و فرانسه که بیش‌ترین لطمه را از تسخیر کانال توسط ناصر متحمل شده بودند، با اسرائیل بر سر طرح سرّی حمله به مصر و مصون ساختن منطقه‌ی کانال سوئز موافقت کردند.

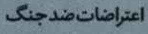
۲۹ اکتبر ۱۹۵۶



تهاجم

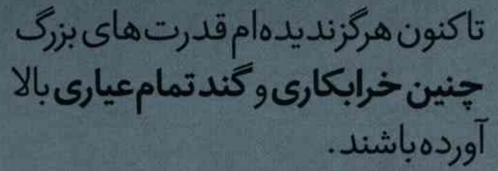
نیروهای اسرائیلی وارد صحرای سینا شدند و به سمت کانال سوئز پیشروی کردند. بریتانیا و فرانسه هم طی حملات هوایی، پایگاه‌های نیروی هوایی مصر را بمباران کردند.

۴ نوامبر ۱۹۵۶



اعتراضات ضد جنگ

حدود ۳۰ هزار نفر در یک راهپیمایی در میدان ترافالگار لندن شرکت کردند تا بشنوند که سیاستمداران حزب کارگر تهاجم به مصر را محکوم می‌کنند. بحران سوئز عقاید سیاسی در بریتانیا را به‌شدت مرزبندی کرد. محافظه‌کاران دست‌راستی که همچنان به اندیشه‌های امپراتوری چسبیده بودند و از حمایت مطبوعات بریتانیا سود می‌بردند، از این خط‌مشی دولت حمایت کردند.



> تاکنون هرگز ندیده‌ام قدرت‌های بزرگ چنین خرابکاری و گند تمام‌عیاری بالا آورده باشند.
>
> آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا، پس از شنیدن خبر تهاجم فرانسه و انگلستان به منطقه‌ی کانال سوئز، ۵ نوامبر ۱۹۵۶

۲۱ نوامبر ۱۹۵۶



آمریکا در مصر نیروی نظامی پیاده می‌کند

پس از توافق‌نامه‌ی آتش‌بس در ۷ نوامبر، یگانی از «نیروهای فوق‌العاده‌ی سازمان ملل» برای حفظ صلح به سوئز اعزام شدند.

۵ نوامبر ۱۹۵۶



تهاجم به پورت سعید

ارتش فرانسه ـ انگلستان درخواست‌های آتش‌بس سازمان ملل را نادیده گرفتند و به بندر پورت سعید[1] حمله کردند. اما بریتانیا پس از تهدید آمریکا مبنی بر قطع وام‌های مالی عقب نشست. ناصر پیروز شده بود.



کلاه‌خود نیروهای پاسدار صلح

در جریان بحران سوئز، سربازان برای نخستین بار کلاه‌خود آبی بر سر گذاشتند که در عملیات‌های صلح‌بانی سازمان ملل در سراسر جهان فوراً قابل‌شناسایی است.

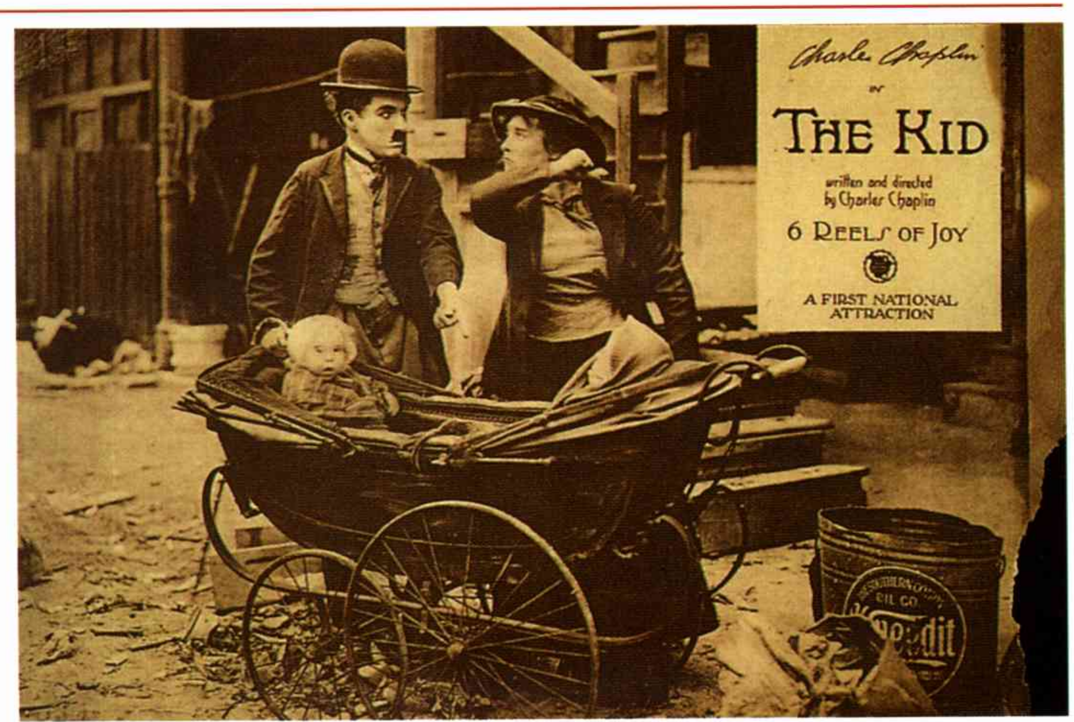
1.Port Said

قرن سینما

از آغاز پیدایش سینما تا کنون، طی حدود صدوده سال، بیش از یک میلیون فیلم سینمایی ساخته شده که رقم بهت‌آوری است. سی سال نخست که دوران نوپایی سینما در آغاز سده‌ی بیستم به شمار می‌آید، شاهد یک دوره رشد بی‌سابقه بود. سینمای صامت، ناطق شد و فیلم‌های کوتاه به فیلم‌های بلند تبدیل شدند. این فیلم‌ها ستاره‌های سینما را خلق کردند و راهشان را به سراسر جهان یافتند. سینما همواره، هم یک فرم هنری بوده و هم یک تکنولوژی جدید پیشگامانه، و از تصاویر لرزان اولیه به یک صنعت سرگرمی‌سازی چندمیلیارد دلاری رشد کرده است.

۲/۸ میلیارد دلار

میزان فروش فیلم «آواتار» در سراسر جهان. این فیلم در ۲۰۰۹ اکران شد و تمام رکوردها را درهم کوبید. این فیلم از تکنولوژی‌های پیشگامانه‌ی «سه بعدی» و «موشن کپچر» بهره گرفت.



ستاره‌ی صامت
چارلی چاپلین، ازمشهورترین ستاره‌های دوران اولیه و نابغه‌ی سینمای صامت بود.

۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰

فیلم‌های اولیه کوتاه و خام‌دستانه بودند و سرگرمی طبقه‌ی «فرودست» جامعه تلقی می‌شدند. وقتی دیوید وارک گریفیث[1] فیلم حماسی «تولد یک ملت»[2] را با موضوع جنگ داخلی آمریکا ساخت، همه‌چیز دستخوش تغییر شد. این فیلم در ۱۹۱۵ به نمایش درآمد و مملو بود از سه ساعت نماهای اکشن، کلوزآپ و جارویی[3]. وقتی آتش جنگ جهانی اول در اروپا برافروخته شد، ایالات متحده بر سینما سیطره یافت. هالیوود، منطقه‌ای دنج و آرام در حومه‌ی لس‌آنجلس، به مرکز این صنعت و خانه‌ی ستاره‌های سینما مبدل شد.

۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰

در دهه‌ی ۱۹۲۰، سینما به عنوان یک فرم هنری شکوفا شد و این رونق در هیچ‌کجا به اندازه‌ی آلمان و روسیه نبود. سرگی آیزنشتاین[4]، از تکنیک‌های جدید تدوین در فیلم‌های سینمایی بهره گرفت، نظیر سکانس پلکان ادوسا در فیلم «رزم‌ناو پوتمکین»[5]، در حالی که اکسپرسیونیست‌های آلمانی از طراحی صحنه و دکور برای نشان‌دادن حال‌وهوای کاراکترها استفاده می‌کردند. در این دوره، فیلم‌ها همچنان صامت بودند تا این‌که استودیوی کوچک برادران وارنر[6] در هالیوود به قماری دست زد و «خواننده‌ی

دهه‌ی ۱۹۰۰

فیلم‌های اولیه‌ی سینما

فیلم‌سازان پیشگام فرانسوی، دوربین‌های اولیه‌ی فیلم‌برداری هم می‌ساختند، نظیر این دوربین صامت مدل «پاته» که روی سه‌پایه سوار می‌شد.

دهه‌ی ۱۹۲۰

نخستین فیلم ناطق

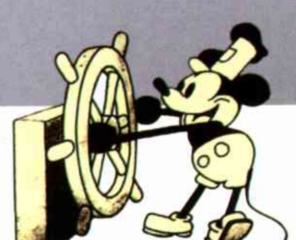
«خواننده‌ی جاز» با نقش‌آفرینی آل جالسن، محبوب‌ترین خواننده‌ی آن ایام، نخستین فیلم ناطق و بلند سینمایی شد. با آغاز دهه‌ی ۱۹۳۰، عصر فیلم‌های صامت به سرآمد.



دهه‌ی ۱۹۳۰

انیمیشن‌های دیزنی

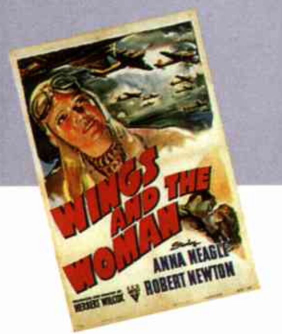
والت دیزنی، کارتون‌های متحرکی خلق کرد که در سراسر جهان توزیع شدند و انحصار هالیوود بر صنعت سینما را تحکیم کردند.



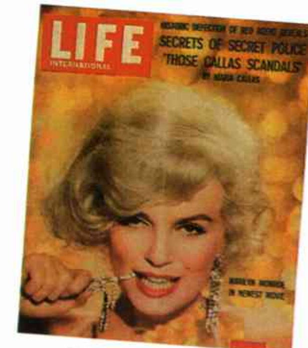
دهه‌ی ۱۹۴۰

تقویت روحیه‌ی جنگ

سینما سهم عظیمی در ایام جنگ داشت و روحیه‌ی هم سربازان و هم کسانی که به وطن بازمی‌گشتند را تقویت می‌کرد.



1. David Wark Griffith
2. The Birth of a Nation
3. sweeping shot
4. Sergei Eisenstein
5. Battleship Potemkin
6. Warner Bros



زن افسونگر سینما
مریلین مونرو، نماد زنانگی و سلاحی تمام‌عیار برای دور کردن تماشاگران از تلویزیون و جذب آنها به سینما بود.



جایزه‌ی اسکار
نخستین جایزه‌ی اسکار در سال ۱۹۲۹ طی مراسمی با اجرای داگلاس فربنکس، بازیگر آمریکایی، اعطا شد.



رونق بالیوود
هندوستان، مرکز بالیوود است و با تولید بیش از هشتصد فیلم در سال، بزرگ‌ترین صنعت فیلم‌سازی جهان را خلق کرده است.

جاز»[1] را در ۱۹۲۷ ساخت. این فیلم که نخستین فیلم «ناطق» تاریخ سینما لقب گرفت، انقلابی در این صنعت پدید آورد. عصر طلایی هالیوود در ۱۹۳۹ آغاز شد؛ زمانی که فیلم‌هایی چون «بربادرفته»[2] و «جادوگر شهر زمرد»[3] تماشاگران سراسر جهان را هیجان‌زده کردند. تا جنگ جهانی دوم، سینمارفتن یک عادت جاافتاده و تثبیت‌شده‌ی وقت‌گذرانی بود. هر دو طرف درگیر جنگ نیز برای جلب و حفظ حمایت‌های مردمی برای جنگ، از فیلم‌های تبلیغاتی رسمی و غیررسمی استفاده می‌کردند. استودیوهای بریتانیایی با ساخت «آن روز به خیر گذشت»[4] و «هنری پنجم»[5] دل و ذهن مردم را به دست آوردند. در ایالات متحده، داستان‌های جنایی جدی و بی‌رحم، بستر را برای ظهور فیلم‌نوآرها فراهم کردند که نیمه‌ی تاریک رؤیای آمریکایی را می‌کاویدند.

۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰

در خلال دوره‌ی کمونیسم‌هراسی در ایالات متحده، بسیاری از چهره‌های برجسته‌ی هنری به خاطر فعالیت‌های «غیرآمریکایی» احضار و بازجویی شدند. برخی به اروپا گریختند. آنهایی که در آمریکا ماندند، به ساخت فیلم‌های بی‌خطر غیرسیاسی رو آوردند. از سویی، سینما مجبور بود با رسانه‌ی جدید تلویزیون نیز رقابت کند. فیلم‌های حماسی و عظیمی چون «بن‌هور»[6] ساخته شدند تا نشان دهند سینما بزرگ‌تر و بهتر از [تلویزیون] است، در حالی که فیلم‌هایی چون «مری پاپینز»[7] و «آوای موسیقی»[8] با ارزش‌های خانوادگی جور درمی‌آمدند.

۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰

تا پایان دهه‌ی ۱۹۶۰، ساخت فیلم‌های عظیم هالیوودی هزینه‌ی کلانی در پی داشت. فیلم‌های جمع‌وجور و مستقل، دهه‌ی تغییرات اجتماعی را بازتاب دادند و فیلم‌سازان اروپایی، نظیر فدریکو فلینی[9] و اینگمار برگمان[10]، شکوه و زرق‌وبرق هالیوودی را با رئالیسم بی‌پرده و جسورانه تاخت زدند. کلینت ایستوود[11] بازیگر و سرجیو لئونه[12] کارگردان، متأثر از آکیرا کوروساوا[13]، کارگردان ژاپنی، ژانر «وسترن» را بازتعریف و کابوهای خوش‌پوش و آراسته را به ضدقهرمان‌هایی نگران مبدل کردند.

۱۹۷۰ تا کنون

هالیوود با دستاوردهای جدید جلوه‌های ویژه بار دیگر به میدان مبارزه بازگشت. «جنگ‌های ستاره‌ای»[14] و «آرواره‌ها»[15] تماشاگران را تحت تأثیر قرار دادند و ترساندند. مردم برای تماشای «داستان اسباب‌بازی»[16] (۱۹۹۵) فوج‌فوج به سالن‌های سینما هجوم بردند که محصول استودیوی پیکسار بود و تماماً با کامپیوتر ساخته شده بود. بلاک‌باسترها عظیم‌تر و پرخرج‌تر شدند. در ۱۹۹۷، «تایتانیک»[17] رکورد فروش تاریخ سینما را شکست و جلوه‌های ویژه‌ی پیشگام را با یک داستان کلاسیک با موضوع عشق و فقدان پیوند زد. وقتی سده‌ی بیستم به پایان خود نزدیک‌تر شد، تکنولوژی دیجیتال فیلم‌سازی را ارزان‌تر و آسان‌تر کرد. هالیوود همچنان سیطره داشت، اما مجبور بود با سینمای اروپا، فیلم‌های مستقل، فیلم‌هایی که برای پخش در اینترنت ساخته می‌شدند و حضور برجسته‌ی بالیوود در هندوستان رقابت کند. سینما به‌مدد ایده‌ها و نوآوری‌های ظاهراً بی‌پایان، همچنان فُرم هنری تعیین‌کننده و برجسته‌ی عالم جدید است.



> **این فیلم ۳۱ میلیون دلار خرج برداشت. با این قِسم پول‌ها می‌توانستم به چند کشور حمله کنم!**



کلینت ایستوود، بازیگر و کارگردان، درباره‌ی فیلم سینمایی «گران تورینو»، ۲۰۰۸

دهه‌ی ۱۹۵۰

سالن‌های درایو-این
سینماهای درایو-این (که تماشاگران در آنها سوار بر خودرو فیلم تماشا می‌کردند)، برای بازار جدید نوجوانان جذابیت عظیمی داشتند. این سینماها، فیلم‌های علمی-خیالی کم‌خرج، ارزان و شتاب‌زده ساخته‌شده را که برای نوجوانان جذاب بودند نمایش می‌دادند.

دهه‌ی ۱۹۶۰

فیلم‌های حماسی سینمااسکوپ
تلویزیون تأثیر مخربی بر تماشاگران سینما گذاشته بود. هالیوود با سینمااسکوپ که فیلم‌هایی چون «بن‌هور» را با فورمت پرده‌ی عریض به نمایش می‌گذاشت، به این وضعیت واکنش نشان داد.

دهه‌ی ۱۹۸۰

امتیاز پخش «جنگ‌های ستاره‌ای»
مجموعه فیلم‌های حماسی و علمی-خیالی «جنگ‌های ستاره‌ای» عصر جدیدی از اعطای امتیازهای پرمنفعت را در سینما گشود. تهیه‌کنندگان به جای فیلم‌های یک‌قسمتی، خواستار فیلم‌های دنباله‌دار بودند.



دهه‌ی ۱۹۹۰

فیلم‌های تماماً کامپیوتری
«داستان اسباب‌بازی»، نخستین فیلم سه‌بعدی بود که کاملاً با کامپیوتر ساخته شد. این فیلم با استقبال و فروش عظیمی مواجه شد.



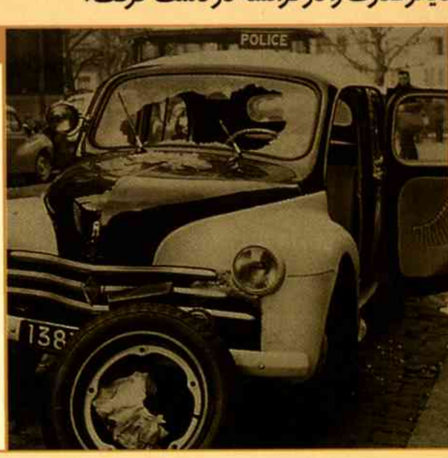
1.The Jazz Singer
2.Gone with the Wind
3.The Wizard of Oz
4.Went the Day Well
5.Henry V
6.Ben Hur
7.Mary Poppins
8.The Sound of Music
9.Federico Fellini
10.Ingmar Bergman
11.Clint Eastwood
12.Sergio Leone
13.Akira Kurosawa
14.Star Wars
15.Jaws
16.Toy Story
17.Titanic



جنگ در الجزایر

۱۹۵۶ تا ۱۹۶۲

پس از جنگ جهانی دوم، الجزایر به کسب استقلال از فرانسه بسیار امید داشت. وقتی این امیدها محقق نشد، بین ناسیونالیست‌های الجزایری و مهاجران فرانسوی مقیم این کشور جنگ درگرفت. در ۱۹۵۸، چند جوخه از ارتش فرانسه تمرد کردند و بحران گسترش یافت. دولت فرانسه فروپاشید و هزاران مهاجر فرانسوی در الجزایر کشته شدند. شارل دوگل، قهرمان جنگ در فرانسه، با هدف دستیابی به صلح، بار دیگر قدرت را در فرانسه در دست گرفت.



۱۶ مارس ۱۹۵۸

حملات تروریستی در پاریس

دامنه‌ی جنگ به فرانسه کشید. پلیس هزاران نفر را برای بررسی هویت احضار و دستگیر کرد، چون به نظر می‌آمد قیافه‌ای «الجزایری» دارند. حملات تروریستی «جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی»[1] به افزایش خشونت در خیابان‌های پاریس انجامید.

۱۳ می ۱۹۵۸



درگیری پلیس با تظاهرکنندگان معترض

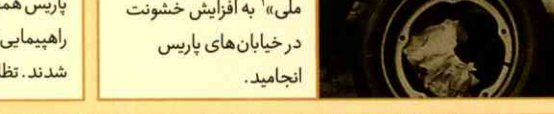
پاریس همچنان متمرد و نافرمان بود. افراطی‌های دست‌راستی راهپیمایی کردند و حفظ حاکمیت فرانسه بر الجزایر را خواستار شدند. تظاهرات به خشونت گرایید و چند ده نفر دستگیر شدند.



۱۴ می ۱۹۵۸

دوگل آماده‌ی به عهده‌گرفتن قدرت می‌شود

وقتی شرایط وخیم شد، نگاه‌ها معطوف به «قهرمانی» شد که در جنگ جهانی دوم فرانسه را آزاد کرده بود. ژنرال شارل دوگل، رهبر جنبش «فرانسه‌ی آزاد» در ایام جنگ، یگانه فردی بود که می‌توانست کشور را در این شرایط حساس هدایت کند. او تلویحاً به ملت گفت که در خدمت آنهاست.



۲۹ می ۱۹۵۸



دیدار رئیس‌جمهور کوتی با سیاستمداران پارلمان

خبرنگاران مطبوعات و تلویزیون منتظر بودند تا لحظه‌لحظه‌ی اتفاقاتی را که به سرعت در پارلمان فرانسه رخ می‌داد ثبت کنند. در ۲۸ می، دولت استعفا داد و یک روز بعد، رئیس‌جمهور رنه کوتی[2]، از سیاستمداران پارلمان خواست شارل دوگل را به عنوان نخست‌وزیر بپذیرند.

۱ ژوئن ۱۹۵۸

دوگل به عنوان نخست‌وزیر منصوب می‌شود

شارل دوگل پیشنهاد کوتی را پذیرفت و نخست‌وزیر منتخب شد، اما اهل مقاومت و چانه‌زنی بود. او خواستار یک دوره‌ی شش‌ماهه قدرت نامحدود و اختیارات لازم برای نگارش پیش‌نویس قانون اساسی جدید جمهوری فرانسه شد. در ۲ ژوئن ۱۹۵۸، مجلس ملی شرایط او را پذیرفت.



۲۹ ژانویه‌ی ۱۹۶۰

دوگل وعده‌ی استقلال می‌دهد

دوگل مأموریت فریبکارانه‌ای داشت. ارتش و «پاسیاهان»[3] معتقد بودند که او از مطالبات آنها حمایت خواهد کرد، از سویی ناسیونالیست‌های الجزایری بر این باور بودند که او احتمالاً استقلال را به این کشور اعطا خواهد کرد. در ۱۹۶۰، دوگل، در کمال وحشت مهاجران فرانسوی مقیم الجزایر، فرانسه را متعهد کرد دست از قیمومت الجزایر بردارد. در سراسر ۱۹۶۱، تلاش‌های فزون‌تری برای کودتا انجام گرفت و دوگل به نحو پرمخاطره‌ای از ترور جان سالم به در برد.



۵ جولای ۱۹۶۲

استقلال الجزایر

فرانسه طی یک رفراندوم، رأی به استقلال الجزایر داد و در ۱۹۶۲ فرانسه و «جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی» قراردادی امضا کردند که به حکومت استعماری پایان داد. طولی نکشید که حدود یک میلیون اروپایی از الجزایر گریختند و به فرانسه بازگشتند. مردم الجزایر جشن گرفتند، اما هزاران نفر در این جنگ جان خود را از دست داده بودند و روابط میان پاریس و الجزایر تیره باقی ماند.



من راه آشتی و وفاق را می‌گشایم.



شارل دوگل، نخست‌وزیر فرانسه، ۴ ژوئن ۱۹۵۸

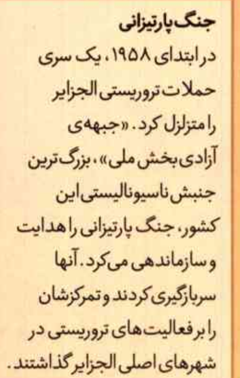
1.FLN
2.René Coty
3.Pied-Noir
به مردمانی از فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی که در الجزایر تحت حاکمیت فرانسه، تونس و مراکش زندگی می‌کردند. ـ م.



۳۰ سپتامبر ۱۹۵۶

سرکوب فرانسوی

حملات تروریستی از سوی ناسیونالیست‌های الجزایری رو به افزایش بود. در ۱۹۵۶، ۵۰۰ هزار سرباز فرانسوی به الجزایر اعزام شدند. سرکوب شدید به شورش‌ها دامن زد و گروه‌های مقاومت را خشن‌تر کرد و صحنه را برای یک جنگ داخلی طولانی آماده ساخت.



۱ فوریه‌ی ۱۹۵۸

جنگ پارتیزانی

در ابتدای ۱۹۵۸، یک سری حملات تروریستی الجزایر را متزلزل کرد. «جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی»، بزرگ‌ترین جنبش ناسیونالیستی این کشور، جنگ پارتیزانی را هدایت و سازماندهی می‌کرد. آنها سربازگیری کردند و تمرکزشان را بر فعالیت‌های تروریستی در شهرهای اصلی الجزایر گذاشتند.



۱۶ می ۱۹۵۸

مهاجران فرانسوی مقیم الجزایر دست به کودتا می‌زنند

پاسیاهان ـ مهاجران فرانسوی مقیم الجزایر ـ داشتند سررشته‌ی کارها را به دست می‌گرفتند. آنها از دولت فرانسه خشمگین بودند، چون اقدامات جدی‌ای برای توقف «جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی» و قیام ناسیونالیست‌هایش انجام نداده بود. در ماه می، رهبران مهاجران فرانسوی مقیم الجزایر با پشتیبانی ارتش فرانسه و پلیس نظامی، دست به کودتا زدند و بازگشت دوگل را خواستار شدند.

۲۳ می ۱۹۵۸

دعوت از دوگل

در مخالفت با دولت فرانسه، دولتی انقلابی در الجزایر به رهبری ارتش روی کار آمد. آنها شنیده بودند کاندیداهای دیگری نیز برای نخست‌وزیری مدنظر هستند. از این رو، بر این موضوع پافشاری کردند که مناصبشان را تا زمانی که دوگل فرماندهی آنها برای پیروزی بر ناسیونالیست‌های الجزایری برعهده گیرد حفظ خواهند کرد.



۴ ژوئن ۱۹۵۸

دوگل در الجزایر

دوگل اندکی پس از تکیه بر نخست‌وزیری، به الجزیره، پایتخت الجزایر، سفر کرد و مورد استقبال پرشور مردم قرار گرفت.

چه‌گوارا انقلاب را در جهان فراگیر می‌کند

۱۹۵۴ تا ۱۹۶۸

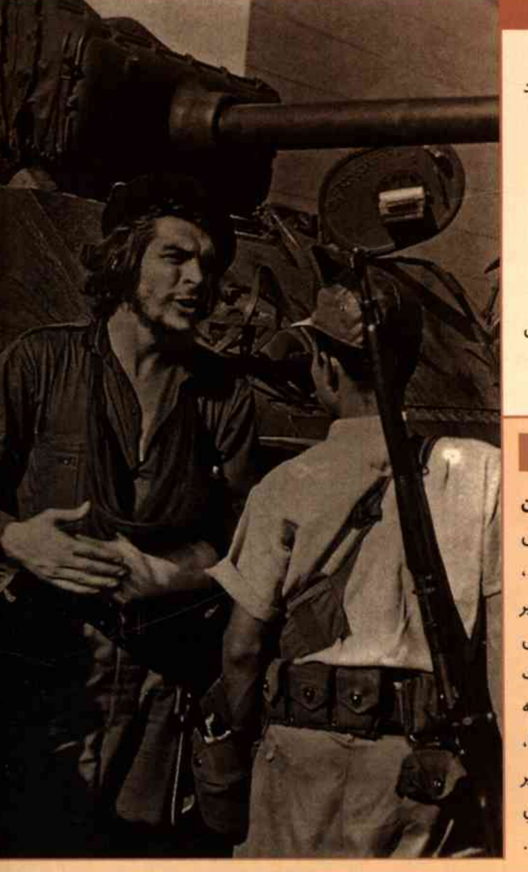
پس از جنگ جهانی دوم، آمریکای لاتین شاهد رشد مبارزات سیاسی و درخواست برای تغییر بود. چه‌گوارا، مبارز انقلابی آرژانتینی، کلید حل مشکلات فقر و نابرابری در منطقه را صرفاً مبارزه‌ی مسلحانه می‌دانست.



۷ مارس ۱۹۵۴

نقطه‌ی عطف گواتمالا

در ۱۹۵۳، ارنستو «چه» گوارا به گواتمالا سفر کرد تا در اصلاحات جدید اجتماعی رئیس جمهور جاکوبو آربنز[1] سهیم شود. با این حال، در عرض یک سال از ورود «چه»، آربنز طی کودتایی به دست سرهنگ کارلوس کاستیلو آرماس[2] و با حمایت سازمان اطلاعات آمریکا (سیا)، از قدرت خلع شد. در جریان این کودتا، «چه» خشمگین از این‌که می‌دید رؤیای پوپولیستی گواتمالا توسط نیروهای خارجی نقش برآب شده، به مکزیک گریخت.



۲ دسامبر ۱۹۵۶

انقلاب کوبا

وقتی فیدل کاسترو حملات خود را علیه رژیم ژنرال باتیستا آغاز کرد، چه‌گوارا در خط مقدم به او پیوست. در ۲ دسامبر ۱۹۵۶، نیروهای آنها در ساحل استان اورینته[3] از کشتی پیاده شدند، اما بیش‌تر انقلابیون اسیر یا کشته شدند. کاسترو و نیروهایش به کوهستان سیئرا مائسترا[4] در جنوب عقب‌نشینی کردند.



۱۳ آگوست ۱۹۶۸

چهره‌ی انقلاب‌های جهان

وقتی ۱۹۶۸ به عنوان سال انقلاب‌های مردمی در سراسر جهان مشهور شد، تصویر چهره‌ی چه‌گوارا در همه جا فراگیر شد. در مکزیکوسیتی، دانشجویانی که علیه حاکمیت تک حزبی دولت مبارزه می‌کردند، پلاکاردهایی منقش به تصویر «چه» حمل کردند. در این جا، همانند اعتراضات سراسر جهان، تصویر «چه» را به عنوان الگوی اسطوره‌ای اصلاحات انقلابی بالا گرفته‌اند.



۱ ژانویه‌ی ۱۹۵۹

کوبا در تصرف انقلابیون

تا ۱ ژانویه‌ی ۱۹۵۹، نیروهای کم‌تعداد چریکی کاسترو بر ارتش سی هزار نفری کوبا غلبه و باتیستا را مجبور به فرار کردند. روز بعد، انقلابیونِ فاتح وارد هاوانا، پایتخت کوبا شدند. کاسترو نخست‌وزیر شد و ایالات متحده رژیم او را به رسمیت شناخت.

1.Jacobo Árben
2.Carlos Castillo Armas
3.Oriente
4.Siera Maestra



۷ ژوئن ۱۹۵۶

ملاقات با کاسترو

«چه» با فیدل کاسترو انقلابی کوبایی در مکزیکوسیتی آشنا شد. کاسترو در تبعیدی خودخواسته بود و به‌تازگی از زندان آزاد شده بود. جرم او تلاش برای سرنگونی رژیم ژنرال فولخنثیو باتیستا[1]، دیکتاتور کوبا در ۱۹۵۳ بود. او «جنبش انقلابی ۲۶ جولای»[2] را شکل داد که از حمایت برادرش رائول و «چه» که حالا مارکسیستی متعهد شده بود برخوردار بود. آنها به‌اتفاق نقشه‌ی انقلاب در کوبا را کشیدند.





۲۶ جولای ۱۹۵۸

مبارزه‌ی مسلحانه‌ی پارتیزان‌ها

نیروهای ژنرال باتیستا شورش اولیه را سرکوب کردند، اما کاسترو و «چه» به‌همراه دوازده نفر دیگر شروع به سربازگیری از میان دهقان‌های محلی کردند. آنها با حملات پارتیزانی‌شان دولت را به ستوه آوردند و حمایت و توجه شایانی کسب کردند. این جنبش گسترش یافت و «چه» خود را در کسوت یک سرباز بی‌رحم تثبیت کرد.



یاد و خاطره‌ی محترم

در کوبا «چه» قهرمانی ملی است و فوق‌العاده مورد تکریم و احترام. تصویر چهره‌اش را روی اسکناس‌های ۳ پزویی چاپ و جسدش را در آرامگاه مجلل و بزرگی در شهر سانتاکلارا در کوبا دفن کرده‌اند.



> **انقلاب** سیبی نیست که وقتی رسید از درخت پایین بیفتد. **ما باید** این سیب را **مجبور به افتادن** کنیم.

چه‌گوارا، نقل از «اینترکانتیننتال پرس»، ۱۹۶۵



۱۲ دسامبر ۱۹۶۴

اشاعه‌ی پیام سوسیالیستی

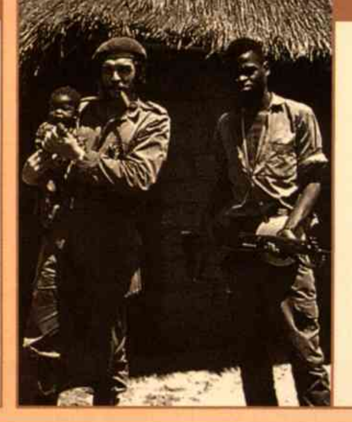
متعاقب انقلاب کوبا، کاسترو رسماً تمایل خود برای حمایت از انقلابیون سراسر جهان را اعلام کرد. «چه» برجسته‌ترین هوادار این مسئولیت بود. او بسیار سفر کرد، در نشست‌های سازمان ملل حضور یافت، با رهبران جهان دیدار کرد و از مبارزات مسلحانه در جهت سوسیالیسم دفاع کرد. «چه» به قهرمان روشنفکران چپگرا و جوانان رادیکال سراسر جهان تبدیل شد.



۱۸ اکتبر ۱۹۶۷

دستگیری در بولیوی

«چه» قصد داشت انقلاب جدیدی راه بیندازد. او در ۱۹۶۶ به‌همراه ۵۰ نیروی داوطلب به بولیوی سفر کرد. او در حالی که مردم بومی طردش کرده بودند، در ۷ اکتبر ۱۹۶۷ به دست نیروهای دولتی دستگیر و یک روز بعد به فرمان ژنرال رنه باریئنتوس[4]، حاکم نظامی بولیوی، اعدام شد.



۱۰ جولای ۱۹۶۵

انقلاب در آفریقا

در ۱۹۶۵، چه‌گوارا به کنگو سفر کرد تا علیه رژیم استبدادی رئیس جمهور موبوتو سسه سیکو شورش راه بیندازد. «چه» ابتدا تحت تأثیر لوران کابیلا[3] رهبر انقلابیون قرار گرفت، اما رقابت‌های داخلی نیروهای انقلابی را دچار نفاق کرد و «چه» ایمانش را به این انقلاب از دست داد.

1.Fulgencio Batista
2.26th of July Movement
3.Laurent Kabila
4.René Barrientos

۱۹۶۴	۱۹۶۳	۱۹۶۲	۱۹۶۱	۱۹۶۰

استعمارزدایی از آفریقا... صص ۱۵۶ و ۱۵۷
اروپا خوی استعماری خود را کنار می‌گذارد، اما مسیر منتهی به استقلال برای برخی مستعمرات خونین است.

مبارزه برای حقوق مدنی... صص ۱۸۰ و ۱۸۱
آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار به ارض موعود می‌رسند، اما بهای آن را نیز می‌پردازند.

چه‌گوارا «انقلاب» را در جهان فراگیر می‌کند... صص ۱۷۰ و ۱۷۱
موفقیت انقلاب در کوبا، به مبارزه با امپریالیسم دل و جرأت می‌بخشد.

احداث دیوار برلین
سدی جدید، پرده‌ی آهنین را نیرومند می‌کند.

بحران موشکی کوبا... صص ۱۷۴ و ۱۷۵
تهدید موشکی کوبا، جهان را تا آستانه‌ی خطر نابودی پیش می‌برد.

دهه‌ی پرجنب‌وجوش ۱۹۶۰... صص ۱۷۶ و ۱۷۷
مُد و موسیقی جدید، در سراسر غرب فوران می‌کند.

ترور جان اف. کندی... صص ۱۷۸ و ۱۷۹
رئیس جمهور آمریکا کشته می‌شود.

محاکمه‌ی ریوُنیا در آفریقای جنوبی
دولت نژادپرست آفریقای جنوبی، رهبران مخالف را به زندان می‌افکند.

مساوات برای بومیان استرالیا... صص ۱۸۲ و ۱۸۳
کارزارها و مبارزات دانشجویان به برگزاری رفراندومی درباره‌ی حقوق بومیان استرالیا می‌انجامد.

جنگ ویتنام... صص ۱۸۴ و ۱۸۵
کابوسی در آسیای جنوب شرقی، چشم انتظار آمریکایی‌هاست.

مسابقه‌ی فضایی... صص ۲۰۰ و ۲۰۱
ابرقدرت‌ها برای قراردادن بشر روی کره‌ی ماه با هم رقابت می‌کنند.

۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹

۱۹۶۹	۱۹۶۸	۱۹۶۷	۱۹۶۶	۱۹۶۵

کودتای نظامی در یونان
سرهنگ‌های ارتش، قدرت را تصاحب و دموکراسی را سرکوب می‌کنند.

انقلاب فرهنگی در چین... صص ۱۸۸ و ۱۸۹
همزمان که مائو درصدد به‌دست‌گرفتن دوباره‌ی قدرت برمی‌آید، هزاران نفر مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند.

جنگ شش‌روزه... صص ۱۹۰ و ۱۹۱
اسرائیل دشمنانش را نابود می‌کند، اما از امنیت بالایی برخوردار نمی‌شود.

جنگ بیافرا
جنگ داخلی خونین و خشن در غرب آفریقا.

سال اعتراضات.. صص ۱۹۶ و ۱۹۷
دانشجویان و کارگران درصدد سرنگونی دولت فرانسه برمی‌آیند.

بهار پراگ... صص ۱۸۹ و ۱۹۹
تانک‌های روسی لحظه‌ی کوتاه آزادی در چکسلواکی را درهم می‌کوبند.

ناآرامی‌ها در ایرلند شمالی... صص ۲۱۲ و ۲۱۳
خشونت فرقه‌ای در ایرلند به جنگ داخلی می‌انجامد.

جدایی قبرس... صص ۲۲۲ و ۲۲۳
کسب استقلال، مشکلات قبرس را حل نمی‌کند.

بحران موشکی کوبا

۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲

وقتی رژیم انقلابی فیدل کاسترو در کوبا، محموله‌ی موشک‌های روسی را تحویل گرفت، این موضوع به یک رویارویی نهایی با ایالات متحده دامن زد و جهان را در آستانه‌ی یک جنگ هسته‌ای قرار داد.

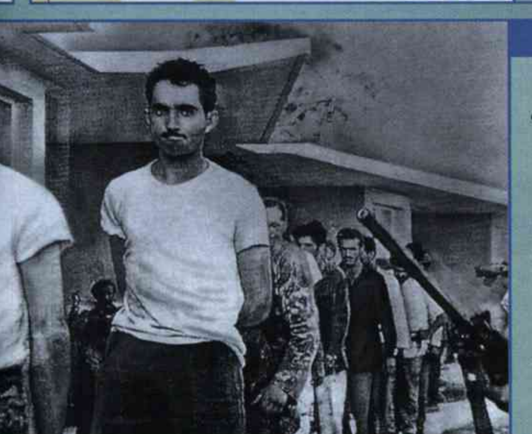


همسایه‌ی متخاصم
استقرار سایت‌های پرتاب موشک در کوبا، در ۱۴۴ کیلومتری ساحل فلوریدا، می‌توانست شهرهای بزرگ ایالات متحده را در تیررس طیفی از کلاهک‌های هسته‌ای شوروی قرار دهد.

۱۵ آوریل ۱۹۶۱

تهاجم آغاز می‌شود
تهاجم با حملات هوایی به فرودگاه‌های نظامی کوبا آغاز شد. دو روز بعد، تیپ تبعیدی‌های کوبا، در خلیج خوک‌ها در ساحل جنوبی کوبا پیاده شدند که نیروهای کاسترو با قاطعیت آنها را شکست دادند.

۲۱ آوریل ۱۹۶۱



تحت‌الحفظ
حدود یک هزار و ۲۰۰ مهاجم به دست نیروهای کاسترو در کوبا اسیر شدند. حدود ۱۰۰ نفر نیز کشته شدند. برخی نیز موفق شدند به دریا بزنند و بگریزند. شکست مفتضحانه‌ی خلیج خوک‌ها، آبروریزی بزرگی برای جان اف. کندی رئیس جمهور ایالات متحده بود که دستور این حمله را صادر کرده بود و کاسترو را بیش از پیش به سمت شوروی سوق داد.

۱۴ اکتبر ۱۹۶۲



مدارک موثق
بدی آب‌وهوا مأموریت تجسس را تا ۱۴ اکتبر به تأخیر انداخت. هواپیماهای جاسوسی «یو۲» که در ارتفاعی پایین بر فراز غرب کوبا پرواز می‌کردند، عکس‌های شفافی از سایت‌های پرتاب موشک‌های بُرد متوسط گرفتند. این موشک‌ها می‌توانستند شهرهای بزرگ آمریکا را هدف قرار دهند.

۲۲ اکتبر ۱۹۶۲



اعلام هشدار کندی
کندی با علنی‌کردن ماجرا به این موضوع واکنش نشان داد. او در نطقی تلویزیونی که در سراسر جهان پخش شد، حضور موشک‌ها در کوبا را به اطلاع عموم رساند و به نیروی دریایی آمریکا دستور داد آب‌های ساحلی کوبا را ببندند تا مانع رسیدن کشتی‌های روسی حامل موشک به کوبا شوند. اقدام نظامی، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. همزمان که دو ابرقدرت هسته‌ای مهیای جنگ می‌شدند، نفس در سینه‌ی جهانیان حبس شد.

۲۷ اکتبر ۱۹۶۲



روزهای بحران
وقتی در کشاکش مذاکرات اضطراری واشنگتن و مسکو یک هواپیمای جاسوسی «یو۲» آمریکایی بر فراز کوبا سرنگون و خلبان آن کشته شد، تنش‌ها بالا گرفت. جنگ هسته‌ای به یک پیشامد هولناک تبدیل شد.

۲۳ آوریل ۱۹۵۹

تحت تعقیب

فیدل کاسترو، نخست وزیر کوبا، خار چشم دولت آمریکا بود. او با برکناری ژنرال باتیستا، دیکتاتور هوادار آمریکا در ۱۹۵۵، قدرت را در دست گرفته بود وآشکارا نقشه های سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) برای قتل خودش را نقش بر آب کرده بود. در مارس ۱۹۶۰، دوایت دی. آیزنهاور، رئیس جمهور ایالات متحده، طرح سیا برای حمله به کوبا را تصویب کرد.



۱ آوریل ۱۹۶۱

آماده و مسلح

سازمان جاسوسی کوبا، به خوبی با فعالیت های سازمان سیا آشنا بود. سیا همه‌ی کارگران کوبایی، از جمله زنان را در قالب گروه‌های دفاعی مسلح و سازمان‌دهی می‌کرد. سازمان سیا، همزمان، تبعیدی‌های مخالف کاسترو را به کارگرفت و به منظور آماده‌سازی برای تهاجم به کوبا، آنها را مخفیانه در کمپ‌های گواتمالا تعلیم داد.



۱۲ جولای ۱۹۶۲

توافق‌نامه‌ی تسلیحاتی

در ۱۹۶۲، ایالات متحده موشک‌های بُرد متوسط ژوپیتر را که مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای بودند، در ترکیه مستقر کرد. این اقدام تهدیدی برای منافع شوروی به حساب می‌آمد. در واکنش به این مسأله، نیکیتا خروشچُف[1]، رهبر شوروی، کاسترو را ترغیب کرد اجازه دهد شوروی تسلیحات هسته‌ای راهبردی خود را در کوبا مستقر کند.

۲۸ سپتامبر ۱۹۶۲

جنگ‌افزارها در مسیر کوبا

سازمان جاسوسی آمریکا متوجه شد کشتی روسی کاسیموف[2] در حال حمل هواپیماهای بمب‌افکن «بیگل IL28»[3] است که قادرند کلاهک هسته‌ای حمل کنند. جان اف. کندی که از انباشت جنگ‌افزارهای شوروی می‌ترسید، دستور داد یک هواپیمای جاسوسی «یو۲» بر فراز کوبا پرواز کند و فعالیت‌های این کشور را زیر نظر بگیرد.



۹ نوامبر ۱۹۶۲

خروج جنگ‌افزارها از کوبا

دو طرف که با خطر جنگ هسته‌ای روبه‌رو بودند به توافق رسیدند، به شرطی که کندی قول دهد به کوبا حمله نخواهد کرد. خوروشچُف پذیرفت موشک‌ها را منتقل کند. بحران به پایان رسید. کشتی‌های باری شوروی که حامل سیستم‌های موشکی بودند، زیر نظر رزم‌ناوهای آمریکایی، سواحل کوبا را ترک کردند.

> «ما در تماس مستقیم بودیم و تصور می‌کنم طرف مقابل کوتاه آمد.»
>
> دین راسک، وزیر امور خارجه، درباره‌ی خبر بازگشت کشتی‌های روسی، اکتبر ۱۹۶۲

1.Nikita Khoroshchov
2.Kasimov
3.Beagle IL28

دهه‌ی پرجنب‌وجوش ۱۹۶۰

۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹

دهه‌ی ۱۹۶۰، عصر تغییرات عظیم بود. اروپا از سایه‌ی جنگ جهانی دوم بیرون آمد و رشد اقتصادی شایع و فراگیر شد. همزمان، جنگ سرد به‌تدریج مستولی شد و جنگ‌های شاخص کُره و ویتنام آغاز شدند. خوش‌بینی تازه و افزایش رفاه سبب ظهور موسیقی جدید، سیاست‌های جدید و مُدهای جدید شد. ناگهان، همه‌چیز ممکن به نظر می‌رسید.

۱۹۶۲

پیدایش بیتل‌ها

این گروه جوانِ لیورپولی، با اجراهایشان در کاوِرن‌کلوب[1] اسم و رسمی به هم زدند. بیتل‌ها به اجراهای خود ادامه دادند و مشهورترین گروه موسیقی تاریخ شدند. اندکی بعد از این حضور زودهنگام، رینگو استار[2]، جایگزین پیت بِست[3] درام‌نواز شد و ترکیب این گروه اسطوره‌ای را کامل کرد.



۱۹۶۴

شورش و اعتراض بی‌هدف

در بریتانیا، نوجوان‌ها علیه قناعت والدین‌شان پس از جنگ جهانی دوم لب به اعتراض گشودند. لندن به مرکز خرده‌فرهنگ‌های مدرن تبدیل شد که دعب همگی لباس، کلوب، موسیقی جامایکایی و موتورسیکلت‌های اسکوتر بود. سرسخت‌ترین رقبای آنها، «راکر»[6]ها بودند که موتورسیکلت می‌راندند و راک‌اندرول گوش می‌دادند.



۱۹۶۴

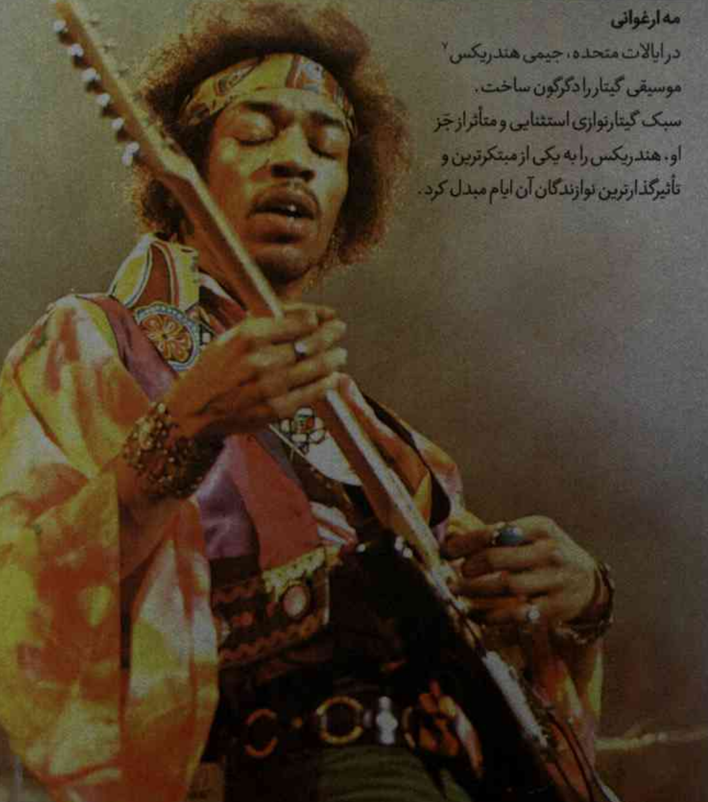
تهاجم بریتانیایی

اگر راک‌اندرول آمریکایی بر صحنه‌های موسیقی دهه‌ی ۱۹۵۰ حکم می‌راند، دهه‌ی ۱۹۶۰ متعلق به نوازندگان بریتانیایی بود. ابتدا بیتل‌ها و سپس گروه‌هایی چون «دِ هو»[4] و «رولینگ استونز»[5] امواج هوایی آمریکا را فتح کردند. آنها از اقیانوس اطلس گذشتند و برای جمعیت پرشور و هیجان‌زده برنامه اجرا کردند.

۱۹۶۷

مه ارغوانی

در ایالات متحده، جیمی هندریکس[7] موسیقی گیتار را دگرگون ساخت. سبک گیتارنوازی استثنایی و متأثر از جَز او، هندریکس را به یکی از مبتکرترین و تأثیرگذارترین نوازندگان آن ایام مبدل کرد.

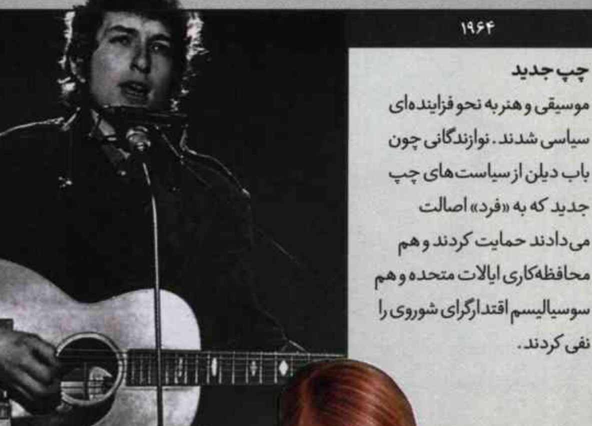


مجلات زیرزمینی

نشریات جدید علیه قوانین سانسور و مفاهیم سنتی مالکیت قدعلم کردند. یکی از مشهورترین آنها «اوز»[8] بود. دفاترش در لندن اغلب مورد حمله قرار می‌گرفت و کارکنانش به جرم ابتذال تحت پیگرد بودند.



1.Cavern Club
2.Ringo Starr
3.Pete Best
4.The Who
5.The Rolling Stones
6.The Rockers
7.Jimi Hendrix
8.Oz



۱۹۶۴

چپ جدید

موسیقی و هنر به نحو فزاینده‌ای سیاسی شدند. نوازندگانی چون باب دیلن از سیاست‌های چپ جدید که به «فرد» اصالت می‌دادند حمایت کردند و هم محافظه‌کاری ایالات متحده و هم سوسیالیسم اقتدارگرای شوروی را نفی کردند.

۱۹۶۳

موج دوم فمینیسم

بتی فریدان[1]، فعال حقوق زنان، کتاب «رازگونگی زنانه»[2] را منتشر کرد و به کارزار «برابری جنسیتی» جان دوباره‌ای داد. این جنبش جدید کمک شایانی کرد تا زنان بتوانند کنترل زندگی اجتماعی و جنسی خود را به دست گیرند و با این ذهنیت تثبیت‌شده که زنان باید به شوهران‌شان وابسته باشند مبارزه کنند.



۱۹۶۵

مُد شدن مینی‌ژوپ

مری کوآنت[4]، طراح لباس بریتانیایی، با معرفی مینی‌ژوپ[5] که فقط نیمی از ران‌های پای شخص را می‌پوشاند طبقه‌ی حاکم را شوکه کرد. «مُدِ کوآنت» به‌رغم ـ و احتمالاً به دلیل ـ رسوایی اولیه به‌زودی در سراسر جهان دیده شد. لندن مرکز صنعت مُد جهان شد و توییگی[6]، یکی از اولین مدل‌های کوآنت، به یک مُد جدید، پرطرفدارترو دوجنسیتی‌ترزنانه تبدیل گشت.



۱۹۶۴

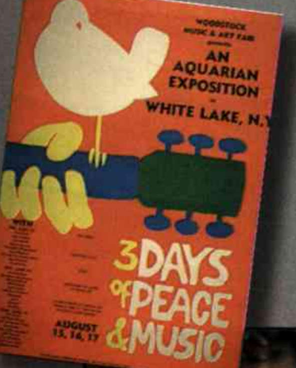
پاپ‌آرت وارهول

با ظهور پاپ‌آرت که پرتیراژ، شوخ‌طبع و تجاری بود، هنر از برج‌های عاج رحل اقامت بست. اندی وارهول، هنرمند پرطرفدار، در خط مقدم این جنبش قرار گرفت. او شیفته‌ی فرهنگ سلبریتی‌ها [شخصیت‌های مشهور عالم هنر و فرهنگ] بود و استودیو اش ـ «دِ فَکتری»[3] [کارخانه] ـ به خاطر مهمانی‌هایی که ستاره‌های سینما پای ثابتش بودند مشهور شد.



وُوداستاک

این پوستر، اولویت‌های جشنواره را خلاصه کرده است: صلح و موسیقی.



۱۹۶۹



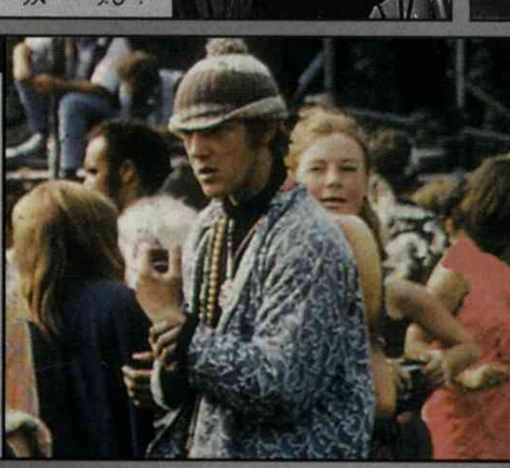
کارزار رختخواب جان لنون

جان لنون[7]، عضو بیتل‌ها، و همسر جدیدش، یوکو اونو[8]، به کارزار «به صلح یک شانس بده»[9] پیوستند. آنها مطبوعات را به «اعتراضات دوهفته‌ای در رختخواب» دعوت کردند.

۱۹۶۷

تابستان عشق

مخالفت مردمی علیه جنگ ویتنام، هراس از مسابقه‌ی تسلیحات اتمی و گرایش نوپا به مواد مخدر و فلسفه‌ی شرقی با هم تلفیق شدند و جنبش هیپی‌ها را شکل دادند. پیروان این جنبش، مردم را به رویگردانی از رفاه، ایمان به صلح، عشق، آزادی جنسی و مواد روان‌گردان ترغیب می‌کردند.



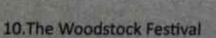


۱۹۶۹

افسانه‌ی موسیقی

هزاران نفر سه روز و سه شب در جشنواره‌ی موسیقی وُوداستاک[10] گرد هم آمدند. این جشنواره در فضای باز و در سولیوان‌کانتی ایالت نیویورک برپا شد و حدود ۴۰۰ هزار نفر به اجراهای بزرگ‌ترین گروه‌های موسیقی آن ایام گوش دادند. به محض این‌که آنها به دهه‌ی جدید و بدبینانه‌تر ۱۹۷۰ تن دادند، این جشنواره به مظهر دهه‌ی ۱۹۶۰ تبدیل شد.

> **شاید نتوانیم این پست‌فطرت‌ها را شکست دهیم، اما مجبور هم نیستیم همراهی‌شان کنیم.**
>
> باب دیلن، درباره‌ی سیاستمداران حاکم، ۱۹۶۹



1.Betty Friedan
2.The Feminine Mystique
3.The Factory
4.Mary Quant
5.Miniskirt
6.Twiggy
7.John Lennon
8.Yoko Ono
9.Give Peace a Chance
10.The Woodstock Festival


جان اف. کندی، جوان‌ترین و اولین کاتولیکی بود که به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده انتخاب شد.

ترور جان اف. کندی

۱۹۶۳

جان. اف. کندی رئیس جمهوری جوان، پرجنب و جوش، سختکوش و محبوب بود. او که طی یک کمپین تبلیغاتی از تکزاس بازدید می‌کرد، جلوی چشم دوربین‌های نظارتی ترور شد و دوره‌ی کوتاه ریاست جمهوری اش در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ به نحو تراژیکی به پایان رسید.



۱۲:۳۰

شلیک گلوله

وقتی لیموزین بدون سقف از سرعت خود کاست تا از جلوی «ساختمان انبار کتاب‌های درسی مدارس»[1] تکزاس عبور کند، صدای شلیک سه گلوله در فضا پیچید. کندی ناگهان به جلو خم شد و سر و گردنش به زمین اصابت کرد. جان کانلی[2]، فرماندار تکزاس که روی صندلی جلو نشسته بود نیز تیر خورد.



۱۳:۴۸

اعلام خبر مرگ

والتر کرونکایت[5] گوینده‌ی اخبار تلویزیون سی‌بی‌اس، در حالی که می‌کوشید بر احساساتش غلبه کند، عینک خود را از چشم برداشت تا به اطلاع ملت برساند رئیس جمهور در ساعت یک بعدازظهر به وقت آمریکا در اثر جراحات شدید دار فانی را وداع گفته است. جسدش را به هواپیمای «ایرفورس وان» بازگرداندند. این قتل یکی از نخستین گزارش‌های خبری سراسری بود که به صورت فوری از تلویزیون پخش شد.

تفنگی که یک رئیس جمهور را به قتل رساند

این تفنگ مانلیشر. کارکانو[3] را در «انبار کتاب‌های درسی مدارس» تکزاس مخفی کرده بودند. بعدتر اثر انگشت لی هاروی آزوالد[4] را روی لوله‌اش پیدا کردند.



۲۳ نوامبر ۱۹۶۳

ضارب به قتل می‌رسد

وقتی داشتند آزوالد را به زندان ایالتی منتقل می‌کردند، جک روبی[6]، مالک یک کلوب شبانه در دالاس، به سرعت از میان جمعیت جلو آمد و گلوله‌ای در شکم آزوالد شلیک کرد. آزوالد تقریباً در دم کشته شد. انگیزه‌های روبی برای قتل آزوالد همچنان روشن نیست. او دستگیر شد، اما در ۱۹۶۶ و پیش از رسیدگی به پرونده‌اش در دادگاه، براثر ذات‌الریه مُرد.



۲۳ نوامبر ۱۹۶۳

آمریکا در بهت و ماتم

خبر مرگ کندی، کشور را در شوک فرو برد و داستان مرگش تیتر اول رسانه‌ها شد. درست پیش از نیمه‌شب، آزوالد را به قتل رئیس جمهور متهم کردند. او این اتهامات را نپذیرفت. آزوالد سرباز سابق نیروی دریایی بود، مدتی در شوروی زندگی کرده بود و همسری روسی داشت.

1.School Book Depository
2.John Connally
3.Mannlicher-Carcano
4.Lee Harvey Oswald
5.Walter Cronkite
6.Jack Ruby



۱۱:۴۰

ورود به دالاس

کندی در حال برنامه ریزی بود تا بار دیگر در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۴ کاندیدا شود و سفرش به دالاس برای کسب حمایت بود. او و همسرش ژاکلین[1] از هواپیمای «ایرفورس وان»[2] در فرودگاه نظامی لاوفیلد[3] در خارج از دالاس پیاده شدند. لباس و کلاه یک دست صورتی ژاکلین کندی، در یادآوری رویدادهای تراژیک این روز ماندگار شد.

۱۲:۱۵

کاروان خودروها به راه می‌افتد

قرار بود بازدید کندی از دالاس با مشایعت کاروان بزرگی از خودروها در سراسر شهر آغاز شود و در «مرکز تجاری دالاس»[4] به پایان رسد. پیش بینی می شد این سفر چهل و پنج دقیقه به طول بینجامد. برای مراسم استقبال مردمی از کندی، روزنامه های دالاس مسیر حرکت رئیس جمهور را به نحو گسترده‌ای اعلام کرده بودند.



۱۲:۳۰

...وم به بیمارستان

...اصله مأمور مخفی کلینت ...[5]، به داخل خودرو جست ...ود را سپر رئیس جمهور کرد. ...ده تا رسیدن به بیمارستانِ ...لند مموریال[6] پایش را از ... گاز برنداشت. آنها تنها ... چند دقیقه به بیمارستان ...دند، اما از دست پزشکان ... ساخته نبود. جراحات ... بسیار شدید بود.

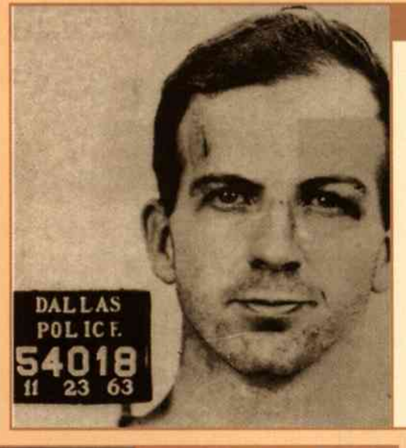


> بیایید برای استقرار صلح در دل و جان همه‌ی ملت‌ها بکوشیم.
>
> رئیس جمهور جان اف. کندی
> سخنرانی در سازمان ملل، سپتامبر ۱۹۶۳

۱۳:۵۰

آزوالد دستگیر می‌شود

کم تر از یک ساعت پس از مرگ کندی، پلیس لی هاروی آزوالد را که در یک سالن سینما مخفی شده بود دستگیر کرد. آزوالد در ساعت ۱۳ و ۱۵ دقیقه‌ی همان روز یک افسر پلیس را کشت. پلیس متوجه شد او در «انبار کتاب‌های درسی مدارس» تکزاس کار می‌کند. شاهدان نیز هویت او را به عنوان شخص تیرانداز تشخیص دادند. سلاح آزوالد نیز پیش‌تر کشف شده بود.

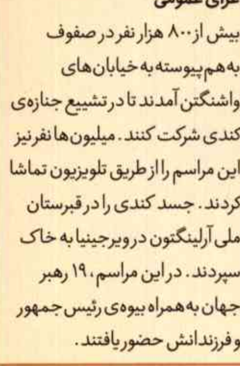


۱۴:۳۸

جانسون سوگند یاد می‌کند

معاون اول، لیندون بی. جانسون[7]، پس از سوارشدن به هواپیمای «ایر فورس وان»، به عنوان سی‌وششمین رئیس جمهور ایالات متحده سوگند یاد کرد. کنار او، ژاکلین کندی ایستاده که هنوز لباس صورتی رنگِ خون‌آلود را برتن دارد. این هواپیما در حالی فرودگاه لاوفیلد را به مقصد واشنگتن ترک کرد که تابوت حاوی جسد کندی را به کاخ سفید بازمی‌گرداند.





۲۵ نوامبر ۱۹۶۳

عزای عمومی

بیش از ۸۰۰ هزار نفر در صفوف به هم پیوسته به خیابان‌های واشنگتن آمدند تا در تشییع جنازه‌ی کندی شرکت کنند. میلیون ها نفر نیز این مراسم را از طریق تلویزیون تماشا کردند. جسد کندی را در قبرستان ملی آرلینگتون در ویرجینیا به خاک سپردند. در این مراسم، ۱۹ رهبر جهان به همراه بیوه‌ی رئیس جمهور و فرزندانش حضور یافتند.

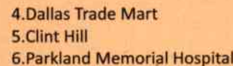
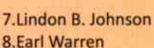


۲۹ نوامبر ۱۹۶۳

تحقیقات قانونی

رئیس جمهور جانسون، اِرل وارن[8]، رئیس دیوان عالی کشور را به عنوان مسئول کمیسیون تحقیقات این ترور منصوب کرد. ده ماه بعد، وارن در گزارش خود اعلام کرد در قتل کندی، آزوالد از کسی دستوری نمی‌گرفته و روبی نیز به تنهایی آزوالد را به قتل رسانده. تحقیقات بعدی نشان دادند که حداقل دو تیرانداز به سمت رئیس جمهور شلیک کرده‌اند، اما نتوانستند مدرک مستدل و محکمی دال بر توطئه ارائه دهند. بسیاری از آمریکایی‌ها همچنان معتقدند تحقیقات انجام‌گرفته بسیار ناقص بوده.

1.Jacqueline Kennedy
2.Air Force One
3.Love Field
4.Dallas Trade Mart
5.Clint Hill
6.Parkland Memorial Hospital
7.Lindon B. Johnson
8.Earl Warren

مبارزه برای حقوق مدنی

۱۹۵۴ تا ۱۹۶۵

تا پیش از دهه‌ی ۱۹۶۰، بسیاری از آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار پیوسته با تبعیض و جداسازی نژادی روبه‌رو بودند. گروه‌های معترض سربرآوردند تا نابرابری را به چالش بکشند، اما مبارزه برای حقوق اساسی دشوار و زمان‌بر بود.



۱۲ جولای ۱۹۵۴

اوباش دارزن

گروه‌های هوادار برتری نژاد سفید در ایالت‌های جنوبی آمریکا به اقدامات خشن و سرکوبگرانه شهره بودند. در خشن‌ترین موارد، مردمان سیاه‌پوست را گاه با همدستی پلیس محلی، به خاطر جرمی منتسب بدون برپایی دادگاه دار می‌زدند.





۴ سپتامبر ۱۹۵۷

ادغام مدارس

وقتی براساس حکم دوران‌ساز دیوان عالی ایالات متحده، جداسازی در مدارس دولتی ممنوع شد، نُه دانش‌آموز سیاه‌پوست کوشیدند در یک مدرسه سفیدپوستان در لیتل‌راک ایالت آرکانزاس ثبت‌نام کنند. وقتی اُروال فابِس[1]، فرماندار ایالت، به گارد ملی دستور داد مانع این دانش‌آموزان شوند، آشوب‌ها ناگهان فوران کرد. رئیس جمهور آیزنهاور دستورات این فرماندار ایالتی را لغو کرد و سربازان چتربازی اعزام کرد تا خاطرجمع شود مقامات محلی از این مقررات پیروی می‌کنند.



۱ اکتبر ۱۹۶۲

آشوب در دانشگاه

وقتی جیمز مِردیث[2]، به عنوان اولین دانشجوی سیاه‌پوست وارد دانشگاه‌های آمریکا شد، در ناآرامی و آشوب‌های دانشگاه می‌سی‌سی‌پی دو نفر کشته و چندین نفر زخمی شدند. رئیس جمهور کندی سخنرانی کرد و خواستار حفظ آرامش شد و از هواداران سیاست جداسازی خواست به قانون احترام بگذارند. مارشال‌های ایالتی، مردیث را از میان جمعیت چندصدنفری دانشجویان معترض که او را هو می‌کردند، به کلاس اول دانشگاه اسکورت کردند.



۱۲ آوریل ۱۹۶۳

خشونت پلیس

تظاهرات حقوق مدنی در بیرمنگام ایالت آلاباما به رهبری مارتین لوتر کینگ، بنیان مبارزات را پی افکند. پلیس با گاز اشک‌آور، شیلنگ‌های آب پرفشار، سگ و باتون به تظاهرکنندگان یورش برد و معترضان را سرکوب کرد. وقتی تصاویر این خشونت‌ها از تلویزیون‌های سراسر جهان پخش شد، همدلی و همنوایی با جنبش حقوق مدنی گسترش یافت.

۱۱ ژوئن ۱۹۶۳

مقاومت فرماندار

جورج والاس[3]، فرماندار آلاباما، در اقدامی نمادین ورودی دانشگاه آلاباما را مسدود کرد تا مانع ثبت‌نام دو دانشجوی سیاه‌پوست شود. رئیس جمهور کندی از والاس خواست از مقامش کناره‌گیری و خود را کاملاً با جنبش حقوق مدنی هماهنگ کند.





۲۱ ژوئن ۱۹۶۴

تحقیقات قتل

ورق برگشته بود. وقتی سه کارگر هوادار جنبش حقوق مدنی در می‌سی‌سی‌پی به قتل رسیدند، مأموران تحقیق فدرال ۱۸ نفر از جمله کلانتر محلی را به دادگاه کشاندند. هفت نفر به زندان افتادند.



۶ آگوست ۱۹۶۵

آزادی میلیون‌ها نفر برای رأی دادن

با تصویب «قانون حق رأی»[4]، سیاه‌پوستان سراسر ایالت‌های جنوبی سرانجام توانستند بدون محدودیت یا ترس از ارعاب و تهدید برای رأی‌دهی در انتخابات ثبت‌نام کنند. «قانون حقوق مدنی»[5] مصوب یک سال قبل تبعیض نژادی را غیرقانونی اعلام کرده بود.

1.Orval Faubus
2.James Meredith
3.George Wallace
4. The Voting Rights Act
5.The Civil Rights Act



۱ دسامبر ۱۹۵۵

پیروزی رُزا پارکس

برخی از گروه‌های آمریکایی آفریقایی‌تبار با خط مشی «مبارزه‌ی بدون خشونت» علیه تبعیض نژادی می‌جنگیدند. در یکم دسامبر ۱۹۵۵، خانم خیاطی به نام رُزا پارکس[1] سوار اتوبوسی در مونتگمری ایالت آلاباما شد. او عضو «انجمن ملی ارتقای اقوام رنگین پوست»[2] بود و وقتی صندلی‌های اتوبوس پُر شدند، از دادن صندلی‌اش به یک شخص سفیدپوست امتناع کرد. رُزا پارکس را دستگیر کردند.



۵ دسامبر ۱۹۵۵

تحریم اتوبوس‌ها

فعالان سیاسی محلی، در واکنش به دستگیری رُزا پارکس، برنامه‌ی تحریم نظام اتوبوس‌رانی را سازماندهی کردند. گروهی تأسیس شد که خود را «انجمن ارتقای مونتگمری»[3] می‌نامید. رهبر کاریزماتیک این انجمن، جناب کشیش مارتین لوترکینگ، در هدایت این تحریم نقش مهمی داشت. کارزار آنها توجه و حمایت شایانی از سراسر جهان جلب کرد.





۱ فوریه‌ی ۱۹۶۰

تحصن در رستوران

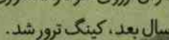
چهار دانشجوی سیاه‌پوست در کارولینای شمالی از جداسازی نژادی در رستوران‌ها سرباز زدند و پشت پیشخوان «مخصوص سفیدپوستان» نشستند. اقدام آنها به موجی از «تحصن‌ها» در سراسر رستوران‌های ایالت‌های جنوبی دامن زد.



۴ می ۱۹۶۱

خودروهای آزادی

دانشجویان با سوار شدن بر «خودروهای آزادی» در سراسر ایالت‌های جنوبی، قوانین جدید ممنوعیت جداسازی نژادی در اتوبوس‌های بین‌ایالتی را محک زدند. بسیاری مورد بدرفتاری قرار گرفتند و تهدید شدند، اما قانون اکنون هوادار آنها بود.



۲۸ آگوست ۱۹۶۳

«رؤیایی دارم»

در یکی از برجسته‌ترین رویدادهای مبارزات جنبش حقوق مدنی، حدود ۳۰۰ هزار فعال سیاسی در واشنگتن راهپیمایی کردند. مارتین لوترکینگ با ایراد یک سخنرانی، امید را در جمعیت دمید و در آن آرزوی خود را «کشوری بدون تعصب نژادی» دانست. پنج سال بعد، کینگ ترور شد.



مدال افتخار

در ۱۹۹۹، کنگره‌ی ایالات متحده به رُزا پارکس مدال افتخار اعطا کرد.

> «**رؤیایی دارم** که روزی چهار فرزند کوچکم در کشوری زندگی خواهند کرد که آنها را **نه براساس رنگ پوستشان** بلکه **با میزان شخصیتشان** قضاوت خواهند کرد.»
>
> مارتین لوترکینگ پسر، ۲۸ آگوست ۱۹۶۳

1.Rosa Parks
2.The National Association for.the Advancement of Coloured People
3.The Montgomery Improvement Association

مساوات برای بومیان استرالیا

۱۹۳۹ تا ۲۰۰۸

نخستین مردمان سفیدپوست استرالیایی، میراث تبعیض علیه بومیان استرالیایی را به یادگار گذاشتند. آنها کنترل ذخایر طبیعی را به دست گرفتند و مالکیت نیاکان بومیان بر اراضی را منکر شدند. مبارزه برای مساوات و برابری، دشوار و زمان بر بود.

۱ سپتامبر ۱۹۳۹

خدمت در ارتش در زمان جنگ

بومیان استرالیا را به عنوان شهروندان استرالیا به رسمیت نمی‌شناختند، اما در خلال جنگ جهانی دوم، دو یگان نظامی از بومیان تشکیل شد و این افراد رسماً در کسوت سرباز، ملوان و هوانورد در ارتش به خدمت گرفته شدند. آنها امیدوار بودند پیروزی در جنگ به آنها یک تریبون سیاسی جدید اعطا خواهد کرد.



۴ آوریل ۱۹۵۱

نسل به سرقت رفته

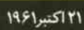
دولت، سیاست همسان‌سازی بومیان را در دستور کار قرار داد، با این تصور که وضعیت زندگی آنها از طریق «درآمیختن بیش‌تر با سفیدپوستان» بهتر خواهد شد. از هر ده کودک بومی، یک کودک را از خانواده‌اش جدا کردند و در خانه‌های سفیدپوستان قرار دادند. این کودکان، به «نسل به سرقت رفته» مشهور شدند.





تهیه‌ی طومار

در ۱۹۶۳، بومیان طوماری را خطاب به دولت تنظیم کردند و در آن خواستار رعایت حقوق ارضی شدند.



۲۱ اکتبر ۱۹۶۱

حقوق بومیان

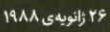
چارلز پرکینز[1]، یکی از دو دانشجوی بومی دانشگاه سیدنی، از هواداران برجسته‌ی حقوق بومیان بود. در ۱۹۶۱، او در «شورای فدرال برای ارتقای بومیان» سخنرانی کرد و بر حقوق ارضی، بیمه‌ی تأمین اجتماعی، تحصیل و بهداشت و سلامت بومیان استرالیا تأکید کرد.



۲۰ فوریه‌ی ۱۹۶۵

خودروهای آزادی

چارلز پرکینز به دنبال راهی بود تا وضع اسفناک مردمان بومی استرالیا را به اطلاع عموم برساند. در فوریه‌ی ۱۹۶۵، او یک سفر دانشجویی را از سیدنی موسوم به «با خودروی آزادی» سازماندهی کرد. آنها به شهرستان‌ها و روستاهای استان نیوساوت ولز سفر کردند تا شاهد سطح نابرابری‌ها باشند و برای رفع آن مبارزه کنند.



۲۷ می ۱۹۶۷

رفراندوم حقوق بومیان

به منظور اعطای حقوق شهروندی به بومیان، رفراندوم برگزار شد. تعداد آرای «بلی» بیش از نود درصد بود. متعاقب آن، نخست وزیر استرالیا «دفتر امور بومیان» را دایر کرد.



۲۶ اکتبر ۱۹۸۵

بازپس‌گیری اُلورو

در ۱۹۸۵، صخره‌ی آیرز[2] را که نزد بومیان استرالیا مقدس است، به آنها بازپس دادند. نام این صخره را به «اُلورو»[3] تغییر دادند.



۲۶ ژانویه‌ی ۱۹۸۸

اعتراض بومیان در جشن دویست ساله

در ۱۹۸۸، مردم استرالیا گرد هم آمدند تا دویستمین سال ورود مهاجران سفیدپوست به این کشور را جشن بگیرند. اما از منظر بومیان، این مراسم بر سالگرد یک تهاجم دلالت می‌کرد. بسیاری در سیدنی در اعتراض گرد هم آمدند و بیش از ۴۰ هزار نفر تظاهرات به پا کردند که بزرگ‌ترین گردهم‌آیی بومیان استرالیا برای کسب حقوق اساسی‌شان در تاریخ استرالیا لقب گرفت.

1.Charles Perkins
2.Ayers Rock
3.Uluru

۲۷ اکتبر ۱۹۴۹

اعطای حق رأی محدود

«اتحادیه‌ی بومیان استرالیا» برای پایان‌دادن به هرنوع تبعیض مبارزه می‌کرد. در ۱۹۴۹، «قانون انتخابات کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا» اصلاح شد تا به بومیانی که طی جنگ جهانی دوم در ارتش خدمت کردند حق رأی اعطا نماید. این رویداد، از نظر داگ نیکولز[1]، دبیرکل «اتحادیه‌ی بومیان استرالیا» لحظه‌ای تاریخی بود.

«زمان آن فرا رسیده تا ملت استرالیا فصل تازه‌ای را رقم بزند.»

کوین راد، نخست‌وزیر استرالیا
۱۳ فوریه‌ی ۲۰۰۸

۲۳ جولای ۱۹۷۲

اعتراض بر سر حقوق ارضی

در ۱۹۷۲، سه بومی استرالیایی بیرون از ساختمان پارلمان در کانبرا چادر زدند و خواستار حقوق ارضی برای اقوام بومی شدند. هواداران آنها، به ۲ هزار نفر افزایش یافتند و مکان تجمعشان به «چادر سفارت‌خانه‌ی بومیان استرالیا» مشهور شد.



۱۳ آوریل ۲۰۰۸

عذرخواهی رسمی

نخست‌وزیر کوین راد[2] طی یک سخنرانی پارلمانی که به صورت زنده از تلویزیون در کل کشور پخش شد، از بومیان استرالیا عذرخواهی رسمی، صریح و خالی از ابهام کرد.

۲۶ آگوست ۱۹۹۹

طرح آشتی

از ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹، دولت‌های ایالتی از «نسل به سرقت رفته» عذرخواهی کردند. در ۲۶ آگوست ۱۹۹۹، دولت یک «طرح آشتی» پیشنهاد داد و «تأسف راستین» خود را ابراز داشت و خواستار به رسمیت شناخته شدن درد و رنج بومیان استرالیایی شد.



1.Doug Nicholls
2.Kevin Rudd

جنگ ویتنام

۱۹۵۵ تا ۱۹۶۸

با خروج فرانسه از هندوچین، ویتنام به دو بخش ویتنام شمالیِ کمونیستی تحت حاکمیت هوشی مین و جمهوری ویتنام جنوبی تقسیم شد. ایالات متحده مصمم بود تا مانع از اشاعه‌ی کمونیسم به بیرون از مرزهای این کشور شود. همزمان که آمریکایی‌ها آماده می‌شدند تا زیرپر وبال ویتنام جنوبی منزوی را بگیرند، بستر برای وقوع رویدادی فراهم شد که به یکی از جنگ‌های تعیین‌کننده‌ی جنگ سرد تبدیل شد.

۱۲ فوریه‌ی ۱۹۵۵

ائتلاف کمونیست‌ها

هوشی مین (راست) برای مبارزه‌ی خود در راه اتحاد ویتنام به عنوان یک دولت کمونیستی، از مائو تسه‌تونگ[1]، رهبر چین، کمک طلبید.

۱۱ ژوئن ۱۹۶۳



بحران در ویتنام جنوبی

راهب‌های بودایی در اعتراض به حکومت ظالمانه‌ی نگو دین دیئم[2] که اغلب مردم او را دست‌نشانده‌ی آمریکا می‌دانستند، خودسوزی کردند. با این حال، دیئم بارها برگزاری رفراندوم اتحاد با ویتنام شمالی را به تعویق انداخت. او می‌ترسید این رفراندوم به روی کار آمدن یک حکومت کمونیستی بینجامد.

۲ آگوست ۱۹۶۴



واقعه‌ی خلیج تونکین

ناو هواپیمابر یو اس اس مَداکس[3] و کشتی‌های اژدرافکن ویتنام شمالی به روی هم آتش گشودند. حقایق درباره‌ی این واقعه همچنان مورد مناقشه است، اما این رویداد بهانه‌ای به دست آمریکایی‌ها داد تا در حمایت از دولت ویتنام جنوبی، دخالت نظامی خود را به نحو گسترده‌ای افزایش دهند.



ویتنام

پس از نخستین جنگ هندوچین، مستعمره‌ی سابق فرانسه به ویتنام شمالی و جنوبی، کامبوج و لائوس تقسیم شد.

۱۸ ژوئن ۱۹۶۵



تهاجم هوایی

تا این زمان، نیروهای سنتی «ارتش ویتنام شمالی» به عملیات ویت‌کنگ‌ها پیوسته بودند. نیروی هوایی ایالات متحده با هدف نابودی زیرساخت‌های «ارتش ویتنام شمالی» برنامه‌ی فشرده‌ی حملات هوایی را آغاز کرد. افزون بر بمباران مسیرهای کوهستانی و جنگلی که به عنوان راه‌های تدارکاتی ارتش ویتنام شمالی استفاده می‌شدند، آمریکایی‌ها روی کشور لائوس که اعلام بی‌طرفی کرده بود نیز بمب انداختند.

نارنجک سرهم‌بندی‌شده

ویت‌کنگ‌ها با استفاده از لوازم دم‌دستشان، جنگ‌افزارهای ساده‌ای سرهم‌بندی می‌کردند.

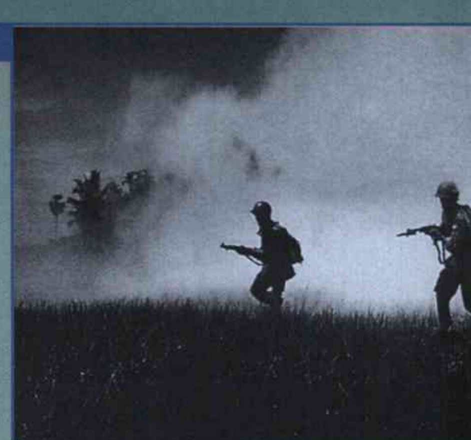
۳۰ ژانویه‌ی ۱۹۶۸



تهاجم تت

ارتش ویتنام شمالی و ویت‌کنگ‌ها با سازماندهی حملات غافلگیرانه به سراسر ویتنام جنوبی، نیروهای ایالات متحده و «ارتش ویتنام جنوبی» را مبهوت کردند. بیش از ۸۰ هزار نیرو، طی بزرگ‌ترین حمله‌ی سراسری تا آن زمان، بیش از یکصد هدف را نابود کردند. آنچه پیش‌تر به عنوان یک ناآرامی داخلی سربرآورده بود، اکنون به جنگی تمام‌عیار مبدل شده بود و سال‌ها درگیری خونین را به همراه آورد.

1.Mao Zedong
2.Ngô Đình Diệm
3. USS Maddox



۱۹ می ۱۹۵۹

جنگ پارتیزانی در ویتنام جنوبی

اعتراضات و اقدامات سیاسی علیه نگو دین دیئم، حاکم دیکتاتور، به مقاومت مسلحانه‌ای مبدل شد که هو شی مین رهبر ویتنام شمالی آشکارا از آن حمایت می‌کرد. ویتنام به سمت یک جنگ خونین حرکت می‌کرد. ایالات متحده درگیر جنگ نشد، اما تعداد فراوانی مشاور نظامی به این کشور اعزام کرد.



۴ ژوئن ۱۹۶۱

قمار بزرگ

جان اف. کندی رئیس جمهور ایالات متحده نگران بود اگر هو شی مین بر کل ویتنام مسلط شود، کشورهای همسایه نظیر لائوس و کامبوج به دامن کمونیسم بیفتند. کندی که این بحران را آزمون مهم اراده‌ی آمریکا در جنگ سرد می‌دانست، به ویتنام جنوبی وعده‌ی کمک داد.

۲ ژانویه‌ی ۱۹۶۳

تنش‌ها بالا می‌گیرد

وقتی خشونت‌ها بالا گرفت، نیروهای «ارتش ویتنام جنوبی» درگیر جنگی مذبوحانه علیه یک ارتش پارتیزانی کمونیستی (موسوم به ویت‌کنگ) شدند. همزمان، آنها با نگرانی منتظر حمله از سوی ارتش ویتنام شمالی بودند.

۸ مارس ۱۹۶۵

ورود قوای آمریکایی

ارتشی متشکل از ۳ هزار و ۵۰۰ تفنگدار نیروی دریایی آمریکا برای دفاع از پایگاه‌های نیروی هوایی آمریکا در برابر حملات ویت‌کنگ‌ها به این کشور اعزام شد. تا ماه دسامبر، تعداد نیروهای آمریکایی به ۲۰۰ هزار نفر افزایش یافت. ژنرال آمریکایی ویلیام وستمورلند[1] نقشه‌ی عملیات سریعی را پیشنهاد داد تا مناطق در کنترل ویت‌کنگ‌ها را از کار بیندازند و آنها را به مناطق مسکونی بکشانند.

۲۴ مارس ۱۹۶۵



آغاز امیدوارکننده

در ابتدا روحیه‌ی قوای آمریکایی بسیار بالا بود. آنها معتقد بودند تدارکات و تکنولوژی برتر پیروزی آسانی را برایشان رقم خواهد زد.

۱۷ می ۱۹۶۵

گرفتار میان دو طرف

حملات پارتیزانی ویت‌کنگ‌ها، مردم غیرنظامی را در معرض خطر تروریسم و انتقام وحشیانه‌ی نیروهای ویتنام جنوبی قرار داد. ماهیت غیرمتمرکز بودن نیروهای ویت‌کنگ سبب شد غیرنظامیان اغلب درگیر آتش متقاطع شوند و میزان مرگ و میرها به سرعت رو به افزایش بگذارد.

۲۲ فوریه‌ی ۱۹۶۷

پیدا کن و نابود کن!

طراحی عملیات زمینی ایالات متحده به‌گونه‌ای بود که نیروها فوق‌العاده متحرک باشند. آمریکایی‌ها از تیم‌های کوچک تجسس و نابودی که توسط هلی‌کوپتر جابه‌جا می‌شدند استفاده می‌کردند. اما آمریکایی‌ها در مناطق جنگی دشمن، در مقابل تاکتیک‌های کمین بزن و فرار کن ویت‌کنگ‌ها آسیب‌پذیر بودند و در درگیری با پارتیزان‌های ویت‌کنگ پرتلاش ولی ناموفق ظاهر می‌شدند.

> «اگر آنها می‌خواهند **جنگ** را تا ۲۰ سال ادامه دهند، ما هم **جنگ** را تا ۲۰ سال ادامه خواهیم داد.»
>
> هو شی مین، دسامبر ۱۹۶۶

1.William Westmoreland



۱۹۶۵

تب بیتل‌ها

تا اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰، بیتل‌ها با موسیقی و تشخص‌شان جهان را مسحور و شیفته کرده بودند. طی سه سال از انتشار نخستین تک‌آهنگشان، همراهی با هر حرکتشان از سوی جماعت کثیری از تحسین‌کنندگان و دختران جوانِ فریادکش مسلم و حتمی به نظر می‌رسید. این پدیده «تب بیتل‌ها» نام گرفت. افسون و استعداد بیتل‌ها حتی نسل قدیمی را مفتون خود کرده بود و از قرار معلوم طبقه‌ی حاکم نیز مصمم بود تا با هوش، ذکاوت و موفقیت جهانی آنها همراه شود. در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۵، چهار نوازنده‌ی این گروه به خاطر دستاوردهایشان شایسته‌ی دریافت نشان «عضویت امپراتوری بریتانیا»[1] شدند، به طوری که برای نوازندگان جوانی با این سن و سال سابقه نداشت. سفر آنها به کاخ باکینگهام در لندن، برای دریافت مدال‌هایشان از دست ملکه الیزابت دوم، رویداد خبری بزرگی بود و مأموران پلیس از فرط استیصال تقلا می‌کردند تا جمعیت عظیم هواداران را که بیرون کاخ جمع شده بودند عقب نگه دارند.

1.Member of the British Empire (MBE)



انقلاب فرهنگی در چین

۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶

در دهه‌ی ۱۹۶۰، مائو به ضرورت افزایش نفوذ در قدرت پی برد. او دستور داد کارزاری برای ریشه‌کنی سنت‌ها و اندیشه‌های «کهنه» آغاز شود. این «انقلاب فرهنگی» به سرعت به کارزار تعقیب و آزار مخالفان سیاسی در مقیاسی بی‌سابقه مبدل شد.



مائوتسه‌تونگ

مائو از ۱۹۴۹ بر چین حکم می‌راند و پیروان متعصب و پروپاقرصی در میان مردم داشت.

۱۹۶۶

راهپیمایی گارد سرخ

در ماه آگوست، حدود یک میلیون دانشجوی هوادار مائو در میدان تیان‌آنمن پکن راهپیمایی کردند. دانشجویان با تأیید مائو، گاردهای سرخ را تشکیل دادند. قرار شد گاردهای سرخ در خط مقدم مبارزه‌ی مائو برای براندازی عناصر واپس‌گرایانه‌ی سرمایه‌داری قرار گیرند.



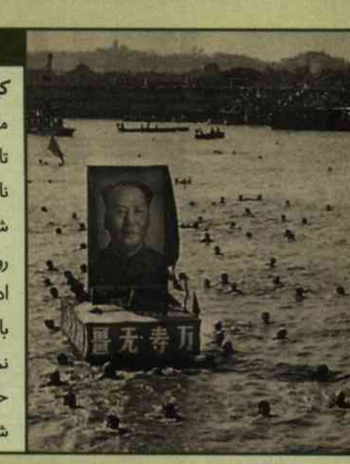
یک حزب **پرولتاریایی** باید از شر کهنگی‌ها **رها شود و هوای تازه** استشمام کند.

مائو تسه‌تونگ، آگوست ۱۹۶۸



کتاب سرخ کوچک

این کتاب مجموعه نقل‌قول‌هایی است از سخنرانی‌ها و نوشته‌های مائو که شالوده‌ی کیش شخصیت او را بنیان گذاشت. تک‌تک سربازان گارد سرخ نسخه‌ای از این کتاب همراه داشتند و گزیده‌هایی از آن روی پوسترهای عظیم به نمایش درمی‌آمد.



۱۹۶۶

کیش شخصیت

مائو در ۷۲ سالگی همچنان مشتاق بود تا هرگونه عقیده‌ای را که با حاکمیت ناسازگار می‌دانست زایل کند. او در یک شنای همگانی فوق‌العاده تبلیغاتی در رودخانه‌ی یانگ‌تسه شرکت کرد. پیروانش ادعا کردند در این رویداد او مسافت باورنکردنی ۱۵ کیلومتری را شنا کرد. این نمایش ورزشی، آغاز کارزاری بود که حمایت مردمی را به یک پروژه‌ی «کیش شخصیت» مبدل می‌کرد.



۱۹۶۶

گسترش کلام مکتوب

گفتارهای سیاسی مائو را در مجلدی به نام «کتاب سرخ کوچک»[1] گرد آوردند. چاپخانه‌ها را مجبور کردند این کتاب را پشت سرهم و در تیراژ چند میلیون نسخه‌ای چاپ کنند. لین بیائو[2]، فرمانده ارتش آزادی‌بخش خلق چین و بزرگ‌ترین متحد مائو، تأکید داشت همه‌ی سربازان باید این کتاب را بخوانند.



۱۹۶۶

پاکسازی روشنفکران

همزمان که گاردهای سرخ بر طبقه‌ی ممتاز چینی در نخبه‌ترین دانشگاه‌ها تسلط یافتند، مدارس و کالج‌ها تعطیل شدند. دانشمندان، مدرسان، نخبگان، نویسندگان و مدیران، متحمل تحقیر عمومی و تنبیه‌های وحشیانه شدند. بسیاری به قتل رسیدند یا خودکشی کردند.



۱۹۶۷

نسل از دست رفته

میلیون‌ها جوان شهری به مزارع فرستاده شدند تا دوشادوش دهقان‌ها کار کنند. مائو معتقد بود این اقدام جامعه‌ای جدید و غیرطبقاتی خواهد ساخت، اما در عمل فقط دانشجویان فقیر و به لحاظ سیاسی نامطلوب را متأثر کرد. ثروتمندان و متنفذان معمولاً راه‌هایی می‌یافتند تا در خانه بمانند. دانشگاه‌ها همچنان تعطیل بودند و یک نسل به‌کلی از تحصیل محروم شدند.

۱۹۷۶

ورق برمی‌گردد

برخلاف تمام انتظارات، هوآ دستور دستگیری جیانگ چینگ[3] و پیروانش را صادر کرد که باندی افراطی بودند با نام «دارودسته‌ی چهارنفری»[4]. پکن مشتاقانه از نابودی آنها که با پایان افراط‌کاری‌های انقلاب فرهنگی مقارن شد استقبال کرد.



۱۹۷۶

محاکمه‌ی رادیکال‌ها

«دارودسته‌ی چهارنفری» محاکمه و به خاطر فعالیت‌های ضدحزبی مجرم شناخته شدند. جیانگ چینگ تنها فردی بود که از خود دفاع نکرد. هر چهار عضو این باند بلاگردان شدند تا وجهه و شهرت مائو رسماً بدون خدشه و بی‌عیب و نقص بماند، اما التیام زخم‌های واپسین سال‌های حاکمیت او به چند دهه زمان نیاز داشت.



۱۹۷۲

...سون در چین

...ورهای جهان عمداً از رویدادهای چین اطلاعی نداشتند. چوآن‌لای[5] که از ۱۹۴۹ نخست‌وزیر چین بود، ترتیبی داد تا ...ارد نیکسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده و منفورترین دشمن چین، طی دیداری رسمی به این کشور سفر کند. با این حال، ...ت پرده، سلامت مائو رو به زوال گذاشته بود و نخبگان سیاسی آماده می‌شدند تا بر جانشین او غلبه کنند.



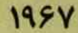
۱۹۷۶

مرگ مائو

در ۹ سپتامبر، مائو دبیرکل حزب کمونیست چین در هشتادودو سالگی مُرد و چین وارد یک دوره‌ی طولانی ماتم و عزا شد. او هوآ گوئوفنگ[6] مرید وفادار و فرمانبردار خود را به عنوان جانشین منصوب کرده بود، اما بسیاری معتقد بودند که جیانگ چینگ[3]، همسر مائو و معمار انقلاب فرهنگی، باید قدرت را در دست بگیرد.

1.The Little Red Book
2.Lin Biao
3.Jiang Qing
4.The Gang of Four
5.Zhou Enlai
6.Hua Guofeng

جنگ شش روزه



۱۹۶۷

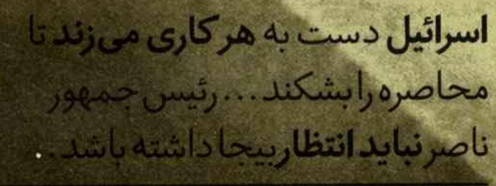
در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، بار دیگر کشمکش‌ها میان اسرائیل (رژیم اشغالگر قدس) و همسایگان عربش رو به افزایش بود. جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر می‌کوشید جهان عرب را با شعار وحدت علیه مقابله با اسرائیل، با هم متحد کند. گروه‌های چریکی فلسطینی حملاتی را علیه اسرائیل آغاز کردند. با این حال، وقتی ارتش اعراب در تدارک تهاجم بودند، واکنش وحشیانه‌ی اسرائیل کاملاً آنها را غافلگیر کرد.



۱۶ می ۱۹۶۷

صف‌آرایی نظامی

شوروی به غلط به ناصر خبر رساند که اسرائیل دارد برای حمله به سوریه نقشه می‌کشد. ناصر شروع به اعزام نیروی نظامی به شبه جزیره‌ی سینا کرد. او خواستار عقب‌نشینی نیروهای اضطراری سازمان ملل شد که از ۱۹۵۶ و متعاقب بحران کانال سوئز در شبه جزیره‌ی سینا و نوار غزه مستقر بودند. سازمان ملل با درخواست او موافقت کرد.



> **اسرائیل** دست به هر کاری **می‌زند** تا محاصره را بشکند... رئیس جمهور ناصر **نباید انتظار** بیجا داشته باشد.
>
> لوی اشکول، نخست‌وزیر اسرائیل
> درباره‌ی تنش‌های مرزی، ۱۱ می ۱۹۶۷

۵ ژوئن ۱۹۶۷

ابتدا اسرائیل حمله می‌کند

در ساعت ۷ و ۴۵ دقیقه‌ی صبح، نیروی هوایی اسرائیل حمله‌ی گسترده‌ای را به فرودگاه‌های نظامی مصر آغاز و بیش‌تر بمب‌افکن‌ها و نیمی از جت‌های جنگنده‌ی این کشور را نابود کرد. تنها ۱۹ هواپیمای اسرائیلی در این تهاجم از بین رفتند.

مسلسل یوزی

این تیربار خودکار به احترام سازنده‌اش، سرگرد یوزی گال[1]، «یوزی» نام گرفت. این سلاح نواخت تیر بسیار بالایی داشت و اسلحه‌ی استاندارد سربازان اسرائیلی در جنگ شش روزه بود.



۱۰ ژوئن ۱۹۶۷

بلندی‌های جولان به تصرف درمی‌آید

آتشبار نیروهای سوری از فراز بلندی‌های جولان (فلاتی مرتفع و سنگلاخی مشرف به شمال اسرائیل) بسیار شدید بود. وقتی جنگ در صحرای سینا به پایان رسید، اسرائیل تدارکات و منابع خود را مصروف این منطقه‌ی جنگی در شمال کرد. این بلندی‌ها در ۱۰ ژوئن به تصرف درآمدند.



1.Uziel Gal



۲۳ می ۱۹۶۷

تنش‌ها بالا می‌گیرد

حدود ۴۰ هزار سرباز و ۵۰۰ تانک مصری به شبه‌جزیره‌ی سینا سرازیر شدند. ناصر تنگه‌ی تیران را به روی کشتی‌های اسرائیلی بست و بدین طریق بندر ایلات را محاصره کرد که تنها دسترسی اسرائیل به دریای سرخ بود. با بسته‌شدن این تنگه، جریان نفت از مهم‌ترین تأمین‌کننده ـ ایران ـ قطع شد.

۲۵ می ۱۹۶۷

ائتلاف اعراب

فراخوان ناصر برای یک ائتلاف پان‌عربی علیه اسرائیل به ثمر نشست. شاه حسین، پادشاه اردن، یک معاهده‌ی دفاعی دوجانبه با مصر امضا کرد و تانک‌های اردنی به سمت کرانه‌ی باختری رود اردن حرکت کردند. وقتی عراق به این ائتلاف نظامی پیوست، صف‌آرایی ارتش‌های اعراب در مرزهای اسرائیل ادامه یافت. جست‌وجوی پرتب‌وتاب اسرائیل برای یافتن یک راه‌حل دیپلماتیک جهانی شکست خورد. اکنون جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.



۵ ژوئن ۱۹۶۷

نبرد بیت‌المقدس

شاه حسین درخواست‌های اسرائیل مبنی بر این‌که اردن باید بی‌طرف بماند را نادیده گرفت و به ارتش دستور داد با توپخانه اهدافی را در حومه‌ی تل‌آویو و بیت‌المقدس غربی که تحت حاکمیت اسرائیل بود هدف قرار دهند. اسرائیل دست به یک پاتک بی‌امان زد و دو روز بعد، چتربازان اسرائیلی بیت‌المقدس شرقی (شهر قدیمی) را اشغال کردند.

۵ ژوئن ۱۹۶۷

جنگ در صحرای سینا

همزمان با حمله‌ی هوایی، سه لشکر پیاده، چترباز و تانک اسرائیلی به‌سرعت وارد صحرای سینا شدند. در این حمله، اسرائیلی‌ها تمام همّ خود را برای این گذاشتند تا از مواضع به‌شدت دفاعی مصر در صحرای سینا و نوار غزه بگذرند. تا ۶ ژوئن، تانک‌های اسرائیلی به عمق صحرای سینا نفوذ کرده بودند.

اسرائیل، پس از ۱۹۶۷

اسرائیل اراضی وسیعی از سرزمین‌های عربی را تصرف کرد. بیش از ۶۰۰ هزار فلسطینی ساکن در کرانه‌ی باختری تحت کنترل دولت اسرائیل درآمدند.



اسرائیل (۱۹۴۹)

منطقه‌ی اشغال‌شده توسط اسرائیل پس از جنگ ۱۹۶۷

مرزهای مورد اختلاف

۶ ژوئن ۱۹۶۷

نیروهای مصری تارومار می‌شوند

فرمانده ارتش مصر، ارتشبُد محمد عبدالحکیم عامر[1]، به همه‌ی یگان‌ها دستور عقب‌نشینی داد. همزمان که نیروهای اسرائیلی سربازان مصری را که باشتاب مشغول عقب‌نشینی بود تعقیب کردند، هزاران نفر کشته شدند و بسیاری خود را تسلیم کردند. جنگ در صحرای سینا به پایان رسید. اسرائیل کنترل کامل شبه‌جزیره‌ی سینا را در اختیار گرفت و سیطره‌ی مصر بر کانال سوئز، آبراه مهم بازرگانی را تهدید کرد

۷ ژوئن ۱۹۶۷

تصرف کرانه‌ی باختری

هرچند تصرف کرانه‌ی باختری جزء راهبرد اصلی اسرائیل نبود، نیروهای اسرائیلی پس از تسخیر بیت‌المقدس شرقی به پیشروی ادامه دادند. نیروهای اردنی از طریق رود اردن عقب‌نشینی کردند و تا پایان روز هفتم ژوئن، کل کرانه‌ی باختری در اختیار نیروهای اسرائیلی بود. غیرنظامیان فلسطینی تسلیم سربازان اسرائیلی شدند.





۱۱ ژوئن ۱۹۶۷

اسرائیلی‌ها جشن می‌گیرند

پس از شش روز درگیری بی‌وقفه، در ۱۱ ژوئن آتش‌بس برقرار شد. اسرائیل که مدعی بود در دفاع از خود عمل کرده، قلمرو خود را با هزینه‌ی همسایگان عربش دو برابر کرد. این رژیم کرانه‌ی باختری، نوار غزه، بلندی‌های جولان و منطقه‌ی سینا را صاحب شد. سربازان اسرائیلی در خیابان‌های بیت‌المقدس جشن گرفتند.

1. Mohamed Abdel Hakim Amer

قرن موسیقی

سده‌ی بیستم طیف متنوع و حیرت‌آوری از انواع موسیقی‌ها خلق کرد؛ از زیبایی محض تا سروصدای محض. این دوره، عصر تقابل‌ها بود؛ برخی از هنرمندان از ریشه‌های خود عدول نکردند و برخی دیگر، سنت‌ها را برانداختند. وقتی تأثیرات موسیقایی از سراسر جهان با هم تلاقی کردند، ژانرها متنوع‌تر شدند. هویت سیاسی و اجتماعی تابع ذائقه‌ی موسیقایی شد. تا پایان سده‌ی بیستم، وقتی تکنولوژیِ توزیع و پخش موسیقی را آسان‌تر کرد، ستاره‌های موسیقی جزو متمول‌ترین و تأثیرگذارترین افراد جهان بودند.

۱۹۱۰ تا ۱۹۳۰

وقتی در ۲۹ می ۱۹۱۳، «آیین بهار»[1] برای نخستین‌بار در پاریس اجرا شد، موسیقی کلاسیک در حال تغییر بود. موسیقیِ این باله را ایگور استراوینسکی[2] نوشت و یک سبک جدید موسیقایی به حساب آمد. نخستین اجرای «آیین بهار» که نُت‌هایش تمام‌و کمال ناموزون بودند، بلوا به پا کرد. به نظر می‌رسید هیچ چیز همچون گذشته نخواهد بود، به طوری که پس از جنگ جهانی اولْ همه‌چیز، از جمله موسیقی، به بازسازی نیاز داشت. ظهور موسیقی‌های پرطرفداری چون بلوز و جَز، این مسأله را تسهیل کرد. جَز از نیواورلئان سر برآورد اما شیکاگو به طور خاص موطن آن شد؛ شهری که در آن ستاره‌هایی چون بیلی هالیدی[3]، الا فیتزجرالد[4] و نات کینگ کول[5] به اوج شهرت رسیدند.



جلال و جبروت جَز
ویلیام «کُنت» بِیسی[16]، نوازنده‌ی آمریکایی و رهبر ارکستر، گروه جَز خود را هدایت می‌کند. او این گروه را در دهه‌ی ۱۹۳۰ شکل داد.

۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰

وقتی کورت وایل[6]، آهنگساز آلمانی، داشت اپراهای انتقادی- اجتماعی خود را برای نخستین‌بار پیش روی مردم برلین به روی صحنه می‌برد، تماشاگران آمریکایی داشتند از موزیکال‌های عظیم در برادوِی استقبال می‌کردند و بسیاری‌شان نیز مسائل روز را دستمایه‌ی خود قرار داده بودند. «قایق نمایش»[7] ازدواج میان‌نژادی را به تصویر کشید و «پروگی و بِس»[8] از دل تجارب رکود بزرگ اقتصادی دهه‌ی ۱۹۳۰ زاده شد.

۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰

در ۱۹۴۳، «اوکلاهاما!»[9] فرا رسیدن عصر موزیکال‌های بزرگ را نوید داد. در حالی که پدر و مادرها با صدای جولی اندروز[10] («آوای موسیقی»، ۱۹۵۹) تحت تأثیر قرار می‌گرفتند، بچه‌هایشان با نوای متفاوتی می‌رقصیدند. موسیقی پاپ آمریکایی ناگهان در همه‌جا فوران کرد. چارلی پارکر[11] با بی‌باپ[12] تجربه‌هایی را از سر گذراند. جیمز

۴ میلیون و ۸۶۰ هزار نسخه

تعداد فروش آهنگ «شمعی در باد[17]» (۱۹۹۷) اثر التون جان[18] که درباره‌ی مرگ پرنس دیاناست. این آهنگ پرفروش‌ترین آهنگ همه‌ی ادوار شد.

دهه‌ی ۱۹۲۰

رادیو
رادیو تأثیری بی‌سابقه بر فرهنگ غرب گذاشت و جَز و بلوز را مستقیماً به منازل مردم بُرد.



دهه‌ی ۱۹۳۰

جَز
لوئیس آرمسترانگ، یکی از بنیان‌گذاران جَز، این سبک موسیقی را به یک رویداد مهیج بین‌المللی تبدیل کرد.

دهه‌ی ۱۹۴۰

خواننده‌های ترانه‌های سوزناک
دهه‌ی ۱۹۴۰، عصر خوانندگانی چون فرانک سیناترا بود که ترانه‌های سوزناک می‌خواندند.



دهه‌ی ۱۹۵۰

جُک‌باکس
جُک‌باکس با راک‌اندرول مترادف بود و صفحات موسیقی ۴۵ دور در دقیقه را پخش می‌کرد.



1.Rite of Spring
2.Igor Stravinsky
3.Billie Holiday
4.Ella Fitzgerald
5.Nat King Cole
6.Kurt Weill
7.Showboat
8.Progy and Bess
9.Oklahima!
10.Julie Andrews
11.Charlie Parker
12.Bebop
13.James Brown
14.Elvis Presley
15.Johnny Cash
16.William Count Basie
17.Candle in the Wind
18.Elton John

براون[13]، گاسپل را با بلوز درآمیخت. الویس پریسلی[14] راک‌اندرول نواخت و جانی کش[15] خود را در کسوت سلطان کانتری تثبیت کرد. آمریکا بر صحنه‌های موسیقی سیطره داشت، تا این‌که در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ بیتل‌ها با عبور از اقیانوس اطلس جدول پرفروش‌ترین موسیقی‌های این کشور را تسخیر کردند. زمانه در حال تغییر بود. نوجوان‌ها باب دیلن گوش می‌دادند و به خودآگاهی اجتماعی می‌رسیدند. سپس، در عصر هیپی‌گری، جوانان به این ترانه‌ها گوش دادند ولی دلبستگی چندانی به آنها پیدا نکردند تا این‌که موسیقی تخدیرکننده و توهم‌زای هنرمندانی چون جیمی هندریکس، فضای ضدفرهنگ و ناهمرنگی با جماعت را در جوانان جامعه به تحرک وا داشت.

۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰

موسیقی الکترونیکی، یک نوای ساده‌شده‌ی ریتمیک پدید آورد، اما ستاره‌های دهه‌ی ۱۹۷۰، رقصنده‌ها بودند. دیسکو در نیویورک و در کلوب‌هایی زاده شد که در آن دی‌جی‌ها موسیقی‌های رقص یکسره و بی‌توقف پخش می‌کردند. موسیقی جملگی داشت خیلی ساده می‌شد. گروه‌های پانک راک نظیر «دِ نیویورک دالز»[1] و «سکس پیستولز»[2] از توهین و تحقیر لذت می‌بردندو صدای اعتراض جوانان بیکار و دلمرده‌ی جامعه‌بودند. موسیقی رپ، هیپ‌هاپ[3]و هاوس[4] جملگی متأثر از پانک بودند. همه‌چیز به طرز نگرش و حرف‌هایی که باید گفت خلاصه می‌شد.

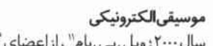
۱۹۹۰ تا کنون

خشم و غضب جوشید و لبریز شد. نیروانا[5] گفتاری‌ها و اوضاع اسفناک جوانان دلسرد و سرخورده را به نمایش گذاشت و آهنگ «بوی سرزندگی نوجوانی می‌دهد»[6] ورد زبان نسل همیشه‌بازنده شد. در سده‌ی بیست‌ویکم، موسیقی دیجیتال، با فشردن تنها یک دکمه، طیف شگفت‌انگیزی از انتخاب موسیقی عرضه کرد. اکنون بودجه‌های عظیم استودیوهای بزرگ آهنگسازی، فروش‌های چندمیلیون دلاری برای خواننده‌هایی چون بیانسه[7] و لیدی‌گاگا[8] به ارمغان می‌آورد. همزمان، اینترنت و سی‌دی‌هایی با مارک‌های «ایندی»[9] (مستقل) حتی برای نوازندگان آماتور مخاطب فراهم می‌کنند و فرصتی برای رسیدن به اوج شهرت به دست می‌دهند.

نوای جدید
گیتارهای برقی، موسیقی سده‌ی بیستم را بازتعریف کردند. لس پال[10]، از این مدل‌های اولیه بسیار ساخت، از جمله این مدل سال ۱۹۴۰.

> اگر **راک اند رول** را از رادیو نشنیده بودم، **روحم** هم خبر نداشت که روی این کره **حیات** هست.
>
> لو رید[13]، ترانه‌نویس آمریکایی، ۱۹۶۹





موسیقی الکترونیکی
سال ۲۰۰۰؛ ویل.بی.یام[11]، از اعضای گروه «بلک آید پیز»[12]، مراسم کلوبی شبانه را میزبانی می‌کند، جایی که موسیقی الکترونیکی در آن دیسکویی جدید به حساب می‌آید.

دهه‌ی ۱۹۶۰

بیتل‌ها
بیتل‌ها در اوج شهرت و محبوبیتشان آلبوم بدعت‌آفرین «گروهبان پپر»[14] را منتشر کردند که در ۱۹۶۷ آغازگر «تابستان عشق» در سراسر اروپا و ایالات متحده شد.



دهه‌ی ۱۹۷۰

گلَم راک
گِلَم راک[15] با پیشتازی خوانندگانی چون دیوید بوئی[16]، یک مکتب و مسلک تمسخرآمیز، ازخودمتشکر و افراط‌کار بود.



دهه‌ی ۱۹۸۰

شمایل‌های پاپ
ستاره‌های پاپ نظیر مدونا، عمدتاً به مدد انقلاب ویدیو، در سراسر جهان بسیار گُل کردند.



دهه‌ی ۲۰۰۰

ام‌پی‌تری پلیر
ابداع ام‌پی‌تری پلیرها ـ نظیر این آی‌پد که در ۲۰۰۱ به بازار آمد ـ نحوه‌ی موسیقی‌گوش‌کردن مردم را به‌کلی دگرگون کرد.





1. The New York Dolls
2.Sex Pistols
3.Hip Hop
4.House
5.Nirvana
6.Smells like Teen Spirit
7.Beyonce
8.Lady Gaga
9.indie
10.Les Paul
11.Will.i.am
12.Black Eyed Peas
13.Lou Reed
14.Sergeant Pepper
15.Glam rock
16.David Bowie



۱۹۶۷

قدرت شاخه‌ی گل

در ۲۰ اکتبر ۱۹۶۷، یک میلیون تظاهرکننده با این باور که شاید بتوان جهان را واقعاً تغییر داد، در اعتراض به جنگ ویتنام به خیابان‌های واشنگتن سرازیر شدند. این جنگ عمیقاً منفور بود و ده‌ها هزار جوان آمریکایی را به کام مرگ فرستاده بود. تظاهرکنندگان کوشیدند وارد پنتاگون شوند که نیروهای گارد ملی آن را احاطه کرده بودند. معترضان به تأسی از رهبران جنبش حقوق مدنی همچون مارتین لوتر کینگ و گاندی، با پافشاری بر سیاست عدم‌خشونت و معصومیت، با شاخه‌های گل به استقبال تفنگ و سرنیزه رفتند. در پایان، خشونت پیروز شد: ۱۰۰ نفر در جریان این راهپیمایی مجروح شدند و ارتش آمریکا تا شش سال بعد از ویتنام عقب‌نشینی نکرد. با این اوصاف، برپایی این تظاهرات نقش مهمی در متزلزل‌کردن حمایت‌ها از این جنگ داشت و تصویر دختری که با شاخه‌گلی در دست رودرروی سربازان مسلح ایستاده، به نماد ماندگار اعتراضات مسالمت‌آمیز مبدل شد.



سال اعتراضات

۱۹۶۸

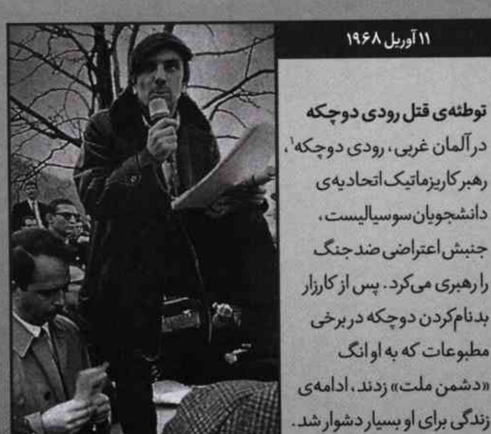
در بهار ۱۹۶۸، برگزاری یک تظاهرات منحصربه‌فرد در پاریس در سراسر جهان طنین‌افکن شد. کارگران و دانشجویان در شهرهای جهان - از رم و لندن تا پاریس و پراگ و مکزیکوسیتی - خیابان‌ها را تسخیر کردند. آرمان مشترک آنها، مخالفت با حضور نظامی آمریکا در ویتنام بود، اما بسیاری نیز علیه رژیم‌های استبدادی و نظام‌های سختگیرانه‌ی دولتی راهپیمایی کردند. بزرگ‌ترین تظاهرات را گروه کوچکی از فعالان سیاسی در دانشگاه پاریس آغاز کردند. وقتی از پلیس خواسته شد این راهپیمایی را سرکوب کند، دانشجویان و کارگران اعتراضات گسترده‌ای به راه انداختند که در نهایت فرانسه را وادار به تسلیم کرد.



۱۶ مارس ۱۹۶۸

اعتراضات در ایتالیا

در زمستان ۱۹۶۷، در چند دانشگاه ایتالیا تظاهرات‌هایی علیه خشونت پلیس برپا شد. در مارس ۱۹۶۸، دانشگاه رُم را تعطیل و بیش از ۴۰۰ دانشجو را دستگیر کردند.



۱۱ آوریل ۱۹۶۸

توطئه‌ی قتل رودی دوچکه

در آلمان غربی، رودی دوچکه[1]، رهبر کاریزماتیک اتحادیه‌ی دانشجویان سوسیالیست، جنبش اعتراضی ضد جنگ را رهبری می‌کرد. پس از کارزار بدنام‌کردن دوچکه در برخی مطبوعات که به او انگ «دشمن ملت» زدند، ادامه‌ی زندگی برای او بسیار دشوار شد.



۲ می ۱۹۶۸

دنی سرخ

طولی نکشید که دانیل کوهن-بندیت[3] رهبر جنبش شد. او جوانی آلمانی بود که در نانتر جامعه‌شناسی می‌خواند و پیش‌تر به خاطر ممنوعیت از سخنرانی و امتحانات معروف و شناخته‌شده بود. به دلیل موهای سرخ‌رنگ و گرایش‌های سیاسی دست‌چپی‌اش، مطبوعات به او لقب «دنی سرخ» داده بودند. او را پس از تسخیر دانشگاه نانتر دستگیر کردند.



۶ می ۱۹۶۸

رویارویی با پلیس

در خیابان سن‌ژاک[2] در مرکز پاریس اوضاع به خشونت گرایید. دانشجویانی که از جلسه‌ی انضباطی بازمی‌گشتند از درگیری با پلیس خبردار شدند. تعدادی از تظاهرکنندگان بی‌هوش شدند و خیابان‌ها پُر شدند از دود و گاز اشک‌آور.

1.Rudi Dutschke
2.The Rue Saint-Jacques
3. Daniel Chon-Bendit



۱۷ مارس ۱۹۶۸

اعتراضات به لندن می‌رسد

همزمان که هزاران نفر در بیرون سفارت آمریکا گرد آمدند تا علیه جنگ ویتنام تظاهرات کنند، دامنه‌ی «جنبش بیست‌ودوم مارس[2]» به لندن نیز سرایت کرد. وقتی پلیس‌های اسب‌سوار به سمت تظاهرکنندگان یورش بردند، این تظاهرات به سرعت به هرج‌ومرج کشیده شد. تظاهرکننده‌ها به سمت پلیس سنگ پرتاب کردند و پلیس صدها نفر را دستگیر کرد.



۲۲ مارس ۱۹۶۸

ناآرامی در پاریس

از سال ۱۹۶۲، در شعبه‌ای از دانشگاه پاریس در شهر نانتر[1]، در حومه‌ی غربی پاریس، دانشجویان به شرایط بد خوابگاه‌های دانشجویی معترض بودند. وقتی در جریان یک تظاهرات ضد جنگ چهار دانشجو دستگیر شدند، ۵۰۰ نفر از تظاهرکنندگان به ساختمان دانشگاه هجوم آوردند. سپس آنها «جنبش بیست‌ودوم مارس» را شکل دادند.



۳ می ۱۹۶۸

دستگیری حلقه‌ی رهبران

وقتی به کوهن‌بندیت گفتند در یک انجمن انضباطی در مرکز شهر حضور یابد، اعتراضات به مرکز پاریس کشیده شد. هزاران نفر زیر نگاه رسانه‌های جهان به خیابان‌ها آمدند. رئیس جمهور شارل دوگل، نگران و دستپاچه، دستور دستگیری حلقه‌ی رهبران جنبش را صادر کرد. پلیس‌های مسلح به دانشجویان حمله کردند.



۱۳ می ۱۹۶۸

اعتصاب یک‌روزه

جمعیت انبوهی از سراسر پاریس، ملهم از اقدامات دانشجویان سوربون، به خیابان‌ها آمدند. کارگران و دانشجویان برای نخستین بار در اعتراضی گسترده با هم متحد شدند و فرودگاه‌ها و ایستگاه‌های راه‌آهن را به تعطیلی کشاندند. حدود ۸۰۰ هزار نفر در خیابان‌ها تظاهرات کردند و خواستار استعفای دوگل شدند.



۲۰ می ۱۹۶۸

...رش پیام

...نشجویان از طریق پلاکاردها ...رنامه‌ها پیام خود را ...ندند. آنها آزادی رهبران ... و پایان دادن به «حکومت ...ی» را مطالبه کردند. ...پیام به بیرون از پاریس ...د و در عرض چند روز ۸ ...ون کارگر از کارخانه‌های ...روسازی و دیگر کارخانه‌ها ...عتصاب سراسری پیوستند.



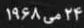
۲۴ می ۱۹۶۸

فرانسه از حرکت بازمی‌ایستد

کارگران و دانشجویان بار دیگر گرد هم آمدند و فعالیت‌های فرانسه را دچار توقف کردند. تقریباً یک سوم نیروی کار کشور دست به اعتصاب زدند. تظاهرکنندگان در «طاق پیروزی»[3] پاریس گرد آمدند و مورد تشویق تماشاگرانی قرار گرفتند که به صف در خیابان‌ها ایستاده بودند. دولت برای سرکوب این شورش آماده‌ی استفاده از قوه‌ی قهریه‌ی شد.

> «واقع‌بین باشید و ناممکن‌ها را مطالبه کنید!»
>
> دیوارنوشته‌ای در پاریس
> می ۱۹۶۸





۲۴ می ۱۹۶۸

بازار بورس در آتش

شارل دوگل در یک سخنرانی تلویزیونی از شهروندان خواست از برنامه‌ی اصلاحات او حمایت کنند. فرانسه در آستانه‌ی یک جنگ داخلی قرار داشت. چند دقیقه پس از سخنرانی، شورش و ناآرامی‌ها آغاز شد. تظاهرکنندگان پاریسی با کوکتول مولوتف بازار بورس فرانسه را به آتش کشیدند.



۳۰ می ۱۹۶۸

افول انقلاب

دولت فرانسه از بیم وخیم‌تر شدن اوضاع، انتخابات زودهنگام اعلام کرد. جمعیت کثیری از مردم در حمایت از رئیس جمهور فرانسه گرد هم آمدند و «جنبش بیست‌ودوم مارس» جوش و خروش خود را از دست داد. با این حال، تأثیر آن عمیق بود. در ماه‌های بعدی، روح انقلاب سراسر کره‌ی زمین را درنوردید و اعتراضات دانشجویی در اسپانیا، لهستان، چکسلواکی، ایالات متحده و مکزیک به وقوع پیوست.

1.Nanterre
2.March 22th Movement
3.Arc de Triomph

بهار پراگ

۱۹۶۸

چکسلواکی از ۱۹۴۸ تحت سیطره‌ی کمونیست‌ها و مظهر درگیری میان نفوذ شوروی سرکوبگر و مطالبات مردم برای اصلاحات سیاسی بود. همزمان که مردم در جست‌وجوی آزادی‌های تازه برآمدند، چالشی پدید آوردند که اتحاد جماهیر شوروی نتوانست آن را تحمل کند.

۳۰ سپتامبر ۱۹۶۷

مقاومت در برابر کنترل روس‌ها

بسیاری از مردم چکسلواکی مدت‌ها بود از سیطره‌ی شوروی بر دولت خود دلخور بودند، چون حزب کمونیستِ چکسلواکی سانسور را وضع و آزادی اقتصادی و سیاسی را محدود کرده بود. اندیشه‌ها و تفکرات ضدّ شوروی افزایش یافت و مردم به خیابان‌ها آمدند تا نارضایتی خود را ابراز کنند.



۲۲ آگوست ۱۹۶۸

سربازان پیمان ورشو در پراگ

هزاران سرباز روس و نیروهای نظامی دیگر کشورهای عضو «پیمان ورشو»[2]، از جمله لهستان، مجارستان و بلغارستان، وارد پراگ پایتخت شدند تا علاوه بر همه‌ی اصلاحات لیبرال، قیام رو به افزایش را سرکوب کنند. این نیروها ابتدا با آشفتگی روبه‌رو شدند و با دیدن اهالی شهر که به سمت تانک‌ها سنگ پرت می‌کردند و با برپایی تظاهرات بر ناسیونالیسم چکسلواکی تأکید می‌کردند غافلگیر شدند.



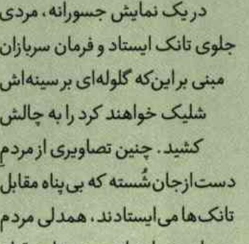
چطور می‌توانند با من چنین کاری کنند؟



الکساندر دوبچک[1]، پس از شنیدن خبر تهاجم شوروی، ۲۶ آگوست ۱۹۶۸

۲۶ آگوست ۱۹۶۸

عرض اندام پراگ



در یک نمایش جسورانه، مردی جلوی تانک ایستاد و فرمان سربازان مبنی بر این‌که گلوله‌ای بر سینه‌اش شلیک خواهند کرد را به چالش کشید. چنین تصاویری از مردمِ دست‌ازجان‌شُسته که بی‌پناه مقابل تانک‌ها می‌ایستادند، همدلی مردم سراسر جهان را نسبت به این قیام برانگیخت.

۲۵ آگوست ۱۹۶۸

شعارنویسی بر دیوارها

اهالی پراگ برای نشان‌دادن اعتراض خود روی دیوار یک ساختمان نوشتند: «لنین، بیدار شو، آنها دیوانه شده‌اند.» چنین دیوارنوشته‌هایی به سرعت متداول شد و مردم چکسلواکی به زبان روسی پیغام‌هایی را به اشغالگران ارسال می‌کردند. شهروندان پراگ با شتاب جزوه‌ها و پوسترهایی تولید و اطلاعاتی در مورد اشغال کشور پخش کردند. آنها به الکساندر دوبچک وفادار ماندند و در برابر اشغال مسالمت‌جویانه مقاومت کردند.

1.Alexander Dubček
2.Warsaw Pact

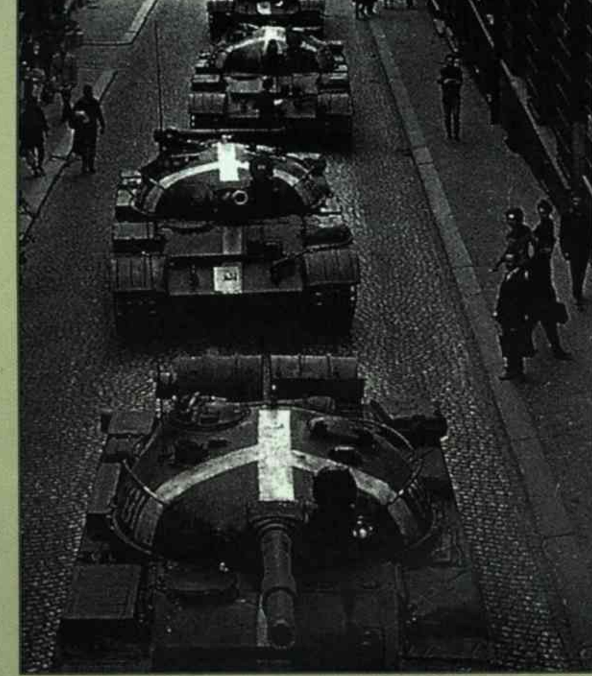


۵ ژانویه‌ی ۱۹۶۸

نقش دوبچک

الکساندر دوبچک، رهبر حزب کمونیست چکسلواکی، کوشید تا با اعطای آزادی بیان و آزادی اجتماعات کشور را مدرنیزه کند. او سانسور را ملغی و به مطبوعات آزادی بی‌سابقه‌ای اعطا کرد. این اصلاحات بعدها به «بهار پراگ» مشهور شد و دوبچک را به قهرمانی ملی مبدل کرد.





۲۱ جولای ۱۹۶۸

ورود تانک‌های روسیه

این لیبرالیسم جدید، روسیه را به‌شدت وحشت‌زده کرد. به‌رغم اقداماتی که دوبچک انجام داد تا روس‌ها را خاطرجمع کند هنوز به آنها وفادار است، تانک‌های روسی به سمت چکسلواکی حرکت کردند و در ماه جولای با عبور از مرز وارد خاک این کشور شدند. مردم چکسلواکی، به نشانه‌ی اعتراض، دست به اعتصابی یک ساعته زدند.

۲۶ آگوست ۱۹۶۸

اشغال پراگ

حدود ۵۰۰ هزار نیروی نظامی که بیش‌ترشان از اتحاد شوروی بودند، به چکسلواکی سرازیر شدند. آنها به‌سرعت تمام ساختمان‌های اصلی دولت، ارتش، حزب کمونیست و رادیو ـ تلویزیون را در پراگ محاصره کردند. هیچ مقاومت نظامی‌ای در کار نبود، اما درگیری‌ها بین نیروهای مهاجم و غیرنظامیان باعث شد ۷۲ نفر از مردم کشته و صدها نفر به‌شدت زخمی شوند.



۲۷ آگوست ۱۹۶۸

فرار آوارگان

پس از خروج دوبچک از کشور، مقامات حزب کمونیستْ قدرت را در دست گرفتند. چکسلواکی شاهد یک مهاجرت جمعی گسترده بود. هزاران نفر به اردوگاه‌های آوارگان در اتریش گریختند و کوشیدند وارد اروپای غربی شوند.

۲۶ آگوست ۱۹۶۸

...م افول می‌کند

...ومت، شجاعانه اما بی‌ثمر بود. دوبچک را دستگیر کردند و برای مذاکره به مسکو بردند. ... از امضای «پروتکل‌های مسکو» که اصلاحات دوبچک را بی‌اثر می‌کرد، به او اجازه ...ند تا سال ۱۹۶۹ در قدرت بماند. در این سال، شخص دیگری جایگزین او شد. دوبچک ...زب کمونیست اخراج و منصبی در اداره‌ی جنگلبانی به او داده شد.

۱۶ ژانویه‌ی ۱۹۶۹

اعتراضات ادامه می‌یابد

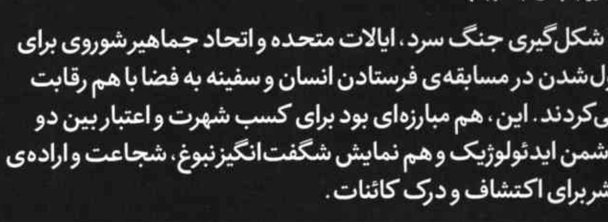
اعتراضات ضد شوروی ادامه یافت. در ۱۹۶۹، شورش‌ها زمانی آغاز شد که یان پالاخ[1] دانشجو، در اعتراض به اشغال چکسلواکی خودسوزی کرد. گروه‌های بشردوستانه به سرکوب حقوق بشر اعتراض کردند. با این حال، چکسلواکی تا ۱۹۸۹ همچنان یکی از کشورهای دست‌نشانده‌ی شوروی باقی ماند.



1.Jan Palach

مسابقه‌ی فضایی

۱۹۵۷ تا ۱۹۶۹



با شکل‌گیری جنگ سرد، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی برای اول‌شدن در مسابقه‌ی فرستادن انسان و سفینه به فضا با هم رقابت می‌کردند. این، هم مبارزه‌ای بود برای کسب شهرت و اعتبار بین دو دشمن ایدئولوژیک و هم نمایش شگفت‌انگیز نبوغ، شجاعت و اراده‌ی بشر برای اکتشاف و درک کائنات.



اسپوتنیک۱
اولین ماهواره‌ی ساخت بشر، به اندازه‌ی یک توپ بسکتبال بود.

۱۲ آوریل ۱۹۶۱

اولین انسان در فضا

بار دیگر اتحاد جماهیر شوروی به یک موفقیت زود هنگام دست یافت و یوری گاگارین[1] فضانورد، تبدیل به نخستین انسانی شد که به فضا سفر کرد. فضاپیمای او، «وُستوک ۱»[2]، از پایگاه فضایی بایکونور[3] به فضا پرتاب شد، مدار زمین را یک دور کامل پیمود و پس از پروازی ۱۰۸ دقیقه‌ای روی زمین فرود آمد.

۲۵ می ۱۹۶۱





کندی تحت فشار

در واکنش، رئیس جمهور جان اف. کندی، وعده داد که ایالات متحده نخستین انسان را روی کره‌ی ماه خواهد نشاند.

۲۲ ژوئن ۱۹۶۳

روس‌ها در صدر اخبار

روس‌ها همچنان جلودار بودند. والری بیکوفسکی[4]، فضانورد «وُستوک ۵»، رکورد طولانی‌ترین پرواز فضایی (پنج روز به صورت تک‌نفره) را به نام خود ثبت کرد. والنتینا تِرِشکووا[5] نیز با فضاپیمای «وُستوک ۶» نخستین زنی لقب گرفت که به فضا سفر کرد. این دو فضانورد را تیم فضایی «رومئو و ژولیت» روسیه لقب دادند. نیکیتا خروشچُف، رهبر شوروی، با پیوستن به راهپیمایی گسترده‌ی فضانوردان در مسکو، از این پیروزی یک بهره‌برداری کامل تبلیغاتی کرد.

۱۵ دسامبر ۱۹۶۵



ارتباط فضایی

ملاقات «جمینی ۶»[6] و «جمینی ۷»[7] در ارتفاع ۷ هزار و ۲۵۷ کیلومتری از سطح زمین، ثابت کرد که فضاپیماها می‌توانند در فضا مانور دهند و با هم ملاقات کنند.

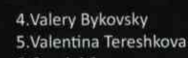
۲۰ جولای ۱۹۶۹

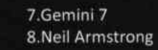
انسان روی کره‌ی ماه

نیل آرمسترانگ[8] از «آپولو۱۱» خارج شد و تبدیل به نخستین مردی شد که پا روی کره‌ی ماه گذاشت. این رویداد تاریخی که میلیون‌ها نفر در سراسر جهان آن را به صورت زنده از تلویزیون تماشا کردند، مصادف شد با پایان مسابقه‌ی فضایی.



> **«این، قدم کوچکی برای یک مرد و جهش بزرگی برای بشریت است.»**
>
> نیل آرمسترانگ، وقتی قدم روی کره‌ی ماه گذاشت، ۲۱ جولای ۱۹۶۹





1.Yuri Gagarin
2.Vostok 1
3.Baikonur
4.Valery Bykovsky
5.Valentina Tereshkova
6.Gemini 6
7.Gemini 7
8.Neil Armstrong

۴ اکتبر ۱۹۵۷

مسابقه آغاز می‌شود

عصر فضا با «اسپوتنیک ۱»، اولین ماهواره‌ی مصنوعی جهان آغاز شد. این ماهواره‌ی ابتدایی از پایگاه فضایی بایکونور در قزاقستان به وسیله‌ی موشک به فضا پرتاب شد و ۹۸ دقیقه طول کشید تا مدار زمین را یک دور کامل بپیماید. این ماهواره داده‌های ارزشمندی در مورد وضعیت فضا و اتمسفر بالای جو به زمین ارسال کرد. موفقیت این ماهواره برای آمریکایی‌ها که از پیشرفت‌های روس‌ها اطلاعی نداشتند، تعجب‌آور بود. از این رو، آمریکایی‌ها به برنامه‌ی فضایی‌شان شتاب بخشیدند.



۹ آوریل ۱۹۵۹

«مرکوری ۷»

واکنش آمریکایی‌ها به پرتاب «اسپوتنیک ۱»، راه‌اندازی «پروژه‌ی مرکوری»[1] بود. هدف پروژه این بود که اولین انسان را در مدار زمین قرار دهد. کاندیداهای این نقش از میان خلبان‌های آزمایش گر نیروی هوایی آمریکا انتخاب شدند. برخورداری از کم‌تر از چهل سال سن، کم‌تر از یک متر و هشتاد قد، مدرک کارشناسی و سابقه‌ی بیش از هزار و پانصد ساعت پرواز با هواپیمای جت جزو شرایط اختصاصی کاندیداها بود. تنها هفت نفر انتخاب شدند.

۳ ژوئن ۱۹۶۵

ایالات متحده فاصله‌ی خود را با روس‌ها کم می‌کند

«پروژه‌ی جمینی»[2] سبب شد ایالات متحده طی ۲۰ ماه، ده ماموریت آزمایشی فضایی را به پایان برساند. اد وایت[3]، اولین آمریکایی بود که از فضاپیمای «جمینی ۴» خارج شد و به مدت ۲۴ دقیقه در فضا راه رفت و تجربه‌ی سرخوشانه‌ای را از سر گذراند. نقل است وقتی به او دستور دادند به فضاپیمایش بازگردد، گفت: «این غم‌انگیزترین لحظه‌ی زندگی من است.»



۲۹ آگوست ۱۹۶۶

طلوع زمین به افق کره‌ی ماه

مردم جهان برای نخستین بار این نمای نمادین از کره‌ی زمین را دیدند. این تصویر زمانی گرفته شد که فضاپیمای بدون سرنشین «لوناراوربیت ۱»[4] در خلال شانزدهمین گردش خود در صدد بود در پشت ماه پایین برود. ایالات متحده در «برنامه‌ی لوناراوربیت» از سطح کره‌ی ماه نقشه‌برداری کرد تا بتواند نقطه‌ی مناسبی برای فرود فضاپیمای جدید آپولو[5] بیابد.



۲۷ ژانویه‌ی ۱۹۶۷

تراژدی مسابقه‌ی فضایی

وقتی در جریان آزمایشات «آپولو ۱» در کیپ کندی[6] ایالت فلوریدا، ناگهان این فضاپیما دچار آتش‌سوزی شد، سه فضانورد آمریکایی گاس گریسوم[7]، اد وایت و راجر چافی[8] کشته شدند. این فضاپیما برای یک پرواز فضایی سرنشین‌دار به ماه طراحی شده بود و این فاجعه پرسش‌هایی مطرح کرد در این مورد که در مسابقه‌ی سفر به کره‌ی ماه آیا امنیت خدمه به خطر افتاده یا نه.

۹ نوامبر ۱۹۶۷

موشک ماه

دانشمندان آمریکایی با چالش ساخت یک موشک قدرتمند مواجه بودند که بتواند به کره‌ی ماه برسد و نیز ساخت فضاپیمایی که بتواند به کره‌ی ماه سفر کند و بازگردد. «ساترن ۵»[9] قدرتمندترین موشکی بود که تا آن زمان ساخته شد و توانست یک فضاپیمای بدون سرنشین را به مدار زمین بفرستد. بعدها این موشک را تقویت کردند تا بتوانند آپولو را در همین مسیر به کره‌ی ماه بفرستند.



۲۴ دسامبر ۱۹۶۸

پیش به سوی ماه

«آپولو ۸»[10] نخستین ماموریت ایالات متحده برای سفر به ماه بود. «آپولو ۸» این نظریه را مورد آزمون قرار داد که سفینه‌های فضایی می‌توانند در هنگام عبور از سویه‌ی تاریک ماه، از نیروی گرانش آن استفاده کنند و سفینه‌ی خود را به درون مدار ماه انتقال دهند. تیم کارشناسان ناسا که قادر به برقراری ارتباط با فضانوردان نبودند، بی‌صبرانه در زمین انتظار می‌کشیدند تا فرانک برمن[11]، جیمز لاول[12] و ویلیام آندرز[13] با آنان تماس بگیرند و موفقیت خود را اطلاع دهند.

1.Project Mercury
2.Gemini Project
3.Ed White
4.The Lunar Orbiter
5.Apollo
6.Cape Kennedy
7.Gus Grissom
8. Roger B. Chaffee
9.The Saturn V
10.Apollo 8
11.Frank Berman
12.James Lovell
13.William Anders



۱۹۶۹

پخش قدم‌زدن انسان روی کره‌ی ماه از تلویزیون

در ۲۰ جولای ۱۹۶۹، صدها میلیون نفر در سراسر جهان پیرامون گیرنده‌های تلویزیونی جمع شدند تا پخش زنده‌ی تماس مدول ماه‌نورد عقابِ «آپولو ۱۱» به سطح کره‌ی ماه را تماشا کنند. در ساختمان پروازهای ورودی فرودگاه جان اف. کندی نیویورک، مسافران این لحظه‌ی تاریخی را روی صفحه‌نمایش بزرگ و موقتی که از ارتفاع بلندی بالای سرشان آویزان شده بود تماشا می‌کردند. اندکی پس از فرود آپولو ۱۱، نیل آرمسترانگ پلکان‌های فضاپیما را پایین آورد تا قدم بر سطح ماه بگذارد و اولین انسانی شود که پا روی ماه گذاشته است. پس از او، نوبت به خلبان ماه‌نورد عقاب، ادوین «باز» آلدرین[1] رسید که گام روی ماه گذاشت. آنها به‌اتفاق بیش از بیست‌ویک ساعت را روی کره‌ی ماه سپری کردند. فرود و بازگشت موفقیت‌آمیز آنها، ماحصل سال‌ها برنامه‌ریزی یک تیم چندهزار نفری بود و به آرزوی رئیس جمهور فقید، جان اف کندی جامه‌ی عمل پوشاند که در ۱۹۶۱ وعده داده بود تا پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ انسان بر کره‌ی ماه خواهد ایستاد.

1.Edwin Buzz Aldrin


CBS NEW
TIME TO LUNAR DESCENT
1 4:24
MIN.
SEC.

۱۹۷۴	۱۹۷۳	۱۹۷۲	۱۹۷۱	۱۹۷۰

آمریکا از ویتنام خارج می‌شود ... صص ۲۳۰ و ۲۳۱
هزینه‌ی حمایت از ویتنام جنوبی برای آمریکا بسیار سرسام‌آور است.

انقلاب فرهنگی در چین ... صص ۱۸۸ و ۱۸۹
مائو مطمئن و پشت‌گرم است، اما انقلاب او بیش‌تر از عمرش دوام نخواهد یافت.

دهه‌ی وحشت ... صص ۲۰۶ و ۲۰۷
رادیکالیسم دهه‌ی ۱۹۶۰، به سمت قتل و ارعاب منحرف می‌شود.

تأسیس بنگلادش ... صص ۲۰۸ و ۲۰۹
کشور تازه‌ای از دل جنگ داخلی و بلای طبیعی پدید می‌آید.

حکومت ایدی امین ... صص ۲۱۰ و ۲۱۱
استبداد و کشتار جمعی در گوشه‌ی کوچکی از آفریقا.

قتل‌عام در بازی‌های المپیک ... ص ۲۱۴ و ۲۱۵
سیاست‌های خاورمیانه، وحشت را به عرصه‌ی ورزش می‌کشانند.

ناآرامی‌ها در ایرلند شمالی ... صص ۲۱۲ و ۲۱۳
مبارزه بر سر کسب قدرت سیاسی به خشونت فرقه‌ای می‌گراید.

آشوب در شیلی ... صص ۲۱۶ و ۲۱۷
سوسیالیسم در آمریکای جنوبی به دست نظامیان از بین می‌رود.

جنگ یوم‌کیپور ... صص ۲۱۸ و ۲۱۹
اسرائیل یک بار دیگر فاتح می‌شود.

جدایی قبرس ... صص ۲۲۲ و ۲۲۳
با حمله‌ی ترکیه، اختلافات فرهنگی تبدیل به اختلافات سیاسی می‌شود.

واترگیت ... صص ۲۲۰ و ۲۲۱
رئیس جمهور آمریکا با یک رسوایی سرنگون می‌شود.

۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹

۱۹۷۹	۱۹۷۸	۱۹۷۷	۱۹۷۶	۱۹۷۵

انقلاب میخک ... صص ۲۲۴ و ۲۲۵
به لطف شورش ارتش، دموکراسی به پرتغال می‌آید.

جنگ داخلی لبنان ... صص ۲۲۸ و ۲۲۹
آوارگان و شبه‌نظامیان هجوم می‌آورند و به آتش درگیری مسلحانه‌ی میان فرقه‌های رقیب دامن می‌زنند.

جنگ داخلی آنگولا ... صص ۲۳۲ و ۲۳۳
خروج نسنجیده‌ی پرتغال از مستعمره‌ی سابقش، خشونت به بار می‌آورد.

خِمرهای سرخ ... صص ۲۳۴ و ۲۳۵
یک گروه مارکسیستی بازمهندسی‌شده، به دامان نسل‌کشی می‌افتد.

انقلاب ایران ... صص ۲۴۰ و ۲۴۱
شاهِ هوادار غرب، سرنگون می‌شود.

بحران گروگان‌گیری سفارت آمریکا در تهران ... صص ۲۴۲ و ۲۴۳
دانشجویان تندرو به سفارت آمریکا در تهران حمله می‌کنند.

انقلاب نیکاراگوئه ... صص ۲۴۴ و ۲۴۵
دیکتاتور دست‌راستی نیکاراگوئه، با قیامی مسلحانه سرنگون می‌شود.

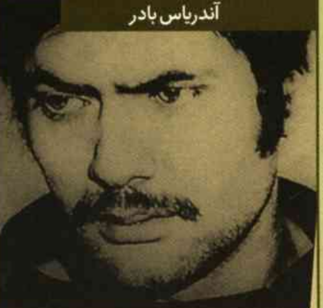
جنگ افغانستان و شوروی ... ۲۳۸ و ۲۳۹
اتحاد جماهیر شوروی برای به دست گرفتن کنترل همسایه‌ی آسیای شرقی‌اش اقدام می‌کند.

دهه‌ی وحشت

۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸

دهه‌ی ۱۹۷۰ با افزایش حملات تروریستی مصادف شد. یکی از ترسناک‌ترین گروه‌هایی که به عرصه آمد، گروه چپ‌گرای «بادر-ماینهوف»[1] در آلمان غربی بود که بعدها «فراکسیون ارتش سرخ»[2] (آر.ای.اف) نام گرفت. وقتی آر.ای.اف برای پیاده‌سازی اقدامات خشونت‌آمیز با باندهای هم‌مشرب و هم‌فکر متحد شد، تروریسم به پدیده‌ای بین‌المللی مبدل شد.

آندریاس بادر



بادر[3]، مؤسس و پایه‌گذار «فراکسیون ارتش سرخ»، معتقد بود برای دستیابی به انقلاب باید دست به خشونت زد.

اولریکه ماینهوف



ماینهوف[4]، جفت و نیمه‌ی دیگر بادر بود و همانند او علیه دولت‌ها جنگ به راه می‌انداخت.

۱۸ ژوئن ۱۹۷۰

فعالیت‌های تروریستی رو به افزایش می‌گذارد

اعضای «آر.ای.اف» به این نتیجه رسیدند که به راهنمایی‌های حرفه‌ای نیاز دارند. در ژوئن ۱۹۷۰، بادر، ماینهوف و تعدادی از همکاران آنها در پایگاه شبه‌نظامیان فلسطینی در خارج از شهر امان، پایتخت اردن، آموزش دیدند. آنها در راه بازگشت به برلین، یک سری حملات بمب‌گذاری علیه پلیس، ناشران و پایگاه‌های نظامی ایالات متحده سازماندهی کردند.



۱ ژوئن ۱۹۷۲

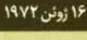
دستگیری بادر

بادر سرانجام در جریان یک تیراندازی به همراه یان-کارل راسپه[5] و هولگر ماینز[6]، دو تن از اعضای آر.ای.اف، در فرانکفورت دستگیر شد. او در اثر اصابت گلوله‌ی یک تک‌تیرانداز به ران پایش نقش زمین شد. به‌رغم این بدبیاری، نسل جدیدی از فعالان به آر.ای.اف پیوستند و اقدامات خشونت‌طلبانه‌شان ادامه یافت.

۱۶ ژوئن ۱۹۷۲

دستگیری ماینهوف

اولریکه ماینهوف، مسئول جذب و استخدام نیروهای جدید بود. تا ۱۹۷۲، که سرانجام دستگیر شد، آر.ای.اف در ده‌ها بمب‌گذاری و قتل چند افسر پلیس دخالت داشت. ماینهوف را رسماً «دشمن شماره‌ی یک ملت» نام نهادند و به زندان فرستادند. با این حال، آر.ای.اف طراح اصلی دهه‌ی تازه‌ای از وحشت بود.

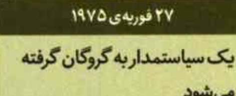




۱۵ آوریل ۱۹۷۴

ماجرای دنباله‌دار پتی هِرست

«ارتش آزادی‌بخش هم‌زیستی»[7]، یک گروه چپ‌گرای افراطی در ایالات متحده و ملهم از آر.ای.اف بود. این گروه در ۱۹۷۴ با ربودن پتی هِرست، وارث مالک مؤسسه‌ی انتشاراتی هِرست[8]، به شهرت رسید. پتی هرست که توسط آدم‌رباها شست‌وشوی مغزی داده شده بود، شروع به همکاری در فعالیت‌های آنها کرد. هرست آزاد شد، اما به خاطر نقشش در یک سرقت بانک گناهکار شناخته شد. دو سال در زندان بود، اما بعد از آن عفو شد.



۲۷ فوریه‌ی ۱۹۷۵

یک سیاستمدار به گروگان گرفته می‌شود

اعضای یک گروه افراطی به نام «جنبش ۲ ژوئن»، پیتر لورنز[9]، دبیرکل «اتحادیه‌ی دموکرات مسیحی»[10] برلین و کاندیدای شهرداری این شهر را ربودند. ربایندگان خواستار آزادی شش عضو تروریست آر.ای.اف شدند. این افراد سر موقع آزاد شدند و به عدن، پایتخت یمن، گریختند.



۲۱ دسامبر ۱۹۷۵

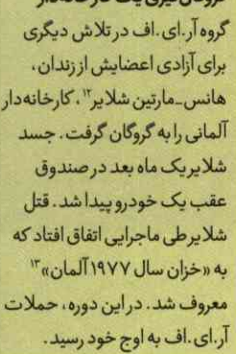
کارکنان اوپک به گروگان گرفته می‌شوند

گروهی از تروریست‌ها به رهبری «کارلوس شُغال»[11]، به کنفرانس «سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت» (اوپک) در وین یورش بردند و بیش از ۶۰ نفر را به گروگان گرفتند. کارلوس در ازای آزادی گروگان‌ها ۵ میلیون دلار و یک هواپیمای جت به دست آورد و طبق معمول به الجزایر گریخت.

۵ سپتامبر ۱۹۷۷

گروگان‌گیری یک کارخانه‌دار

گروه آر.ای.اف در تلاش دیگری برای آزادی اعضایش از زندان، هانس-مارتین شلایر[12]، کارخانه‌دار آلمانی را به گروگان گرفت. جسد شلایر یک ماه بعد در صندوق عقب یک خودرو پیدا شد. قتل شلایر طی ماجرایی اتفاق افتاد که به «خزان سال ۱۹۷۷ آلمان»[13] معروف شد. در این دوره، حملات آر.ای.اف به اوج خود رسید.





1. Baader- Mainhof Gang
2. The Red Army Faction (RAF)
3. Andreas Baader
4. Ulrike Meinhof
5. Jan-Carl Raspe
6. Holger Meins
7. The Symbionese Liberation Army (SLA)
8. Patty Hears
9. Peter Lorenz
10. The Christian Democratic Union
11. Carlos the Jackal
12. Hanns Martin Schleyer
13. German Autumn Of 1977

۲ آوریل ۱۹۶۸

بمب‌گذاری در فروشگاه‌ها

بادر مبارزه‌ی ایدئولوژیک خود را با هدف قراردادن اماکنی آغاز کرد که به اعتقاد او نماد مصرف‌گرایی سرمایه‌داری به حساب می‌آمدند. در ۱۹۶۸، او در دو فروشگاه شهر فرانکفورت بمب‌های دست‌ساز منفجر کرد که خسارات قابل توجهی به بار آورد. او را دستگیر کردند، اما به کمک اولریکه ماینهوف از زندان گریخت.

«انقلاب می‌گوید: من بودم، من هستم و دوباره خواهم بود.»

آخرین بیانیه‌ی آر.ای.اف، ۲۰ آوریل ۱۹۸۸

۲۷ ژوئن ۱۹۷۵



یک تهدید تازه

مبارزان فلسطینی که علیه اسرائیلی‌ها می‌جنگیدند، به نحو روزافزونی به اقدامات تروریستی رو آوردند. یکی از مشهورترین آنها، ایلیچ رامیرز سانچز[1]، مشهور به «کارلوس شُغال» بود که در ونزوئلا به دنیا آمده بود. او در چند حمله‌ی تروریستی به اشخاص و کسب‌وکارهای حامی اسرائیل در اروپا دخالت داشت. در ژوئن ۱۹۷۵، او دو مأمور ضدّاطلاعات فرانسه را که برای بازجویی از او اعزام شده بودند به قتل رساند. با این حال، هنوز زمان بدنام‌ترین ماجراجویی‌های او فرا نرسیده بود.

۲۴ آوریل ۱۹۷۵



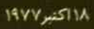
بمب‌گذاری در سفارت آلمان

شش تروریست آر.ای.اف سفارت آلمان غربی در استکهلم را تسخیر کردند و ۱۱ نفر را به گروگان گرفتند. آنها خواستار آزادی همه‌ی متهمان گروه «بادر-ماینهوف» شدند، اما این بار دولت آلمان با این تقاضا موافقت نکرد. دو تن از گروگان‌ها به ضرب گلوله کشته شدند. با انفجار تصادفی بمب‌ها همه‌ی تروریست‌ها بدون درگیری دستگیر شدند.

۹ می ۱۹۷۸

افزایش آدم‌ربایی

در ایتالیا، سازمان تروریستی «بریگاته رُسی»[3] (بریگاد سرخ) در صدد یک انقلاب مسلحانه بود. بلندپایه‌ترین قربانی آنها، آلدو مورو[4]، نخست‌وزیر سابق و رهبر حزب دموکرات مسیحی ایتالیا بود. مورو را ربودند و ۵۵ روز در اسارت نگه داشتند و سپس اعدامش کردند. جسدش در صندوق عقب یک خودرو در رُم پیدا شد. آشوب‌های خشونت‌آمیز، گاه‌وبی‌گاه ادامه یافت تا این‌که فروپاشی کمونیسم در اروپا به نحو چشمگیری گروه‌های انقلابی را تضعیف کرد.



۱۸ اکتبر ۱۹۷۷

رهبران آر.ای.اف خودکشی می‌کنند

پس از شکست یک هواپیماربایی دیگر، بادر، انسلین[2] و راسپه، رهبران گروه آر.ای.اف، همه‌ی امیدشان را به آزادی از زندان از دست دادند و طبق یک توافق خودکشی کردند. ماینهوف نیز طی جریان دادرسی‌اش در ۱۹۷۶ خودکشی کرده بود. اما این پایان فعالیت‌های گروه نبود. بادر و ماینهوف، قهرمان بسیای از جوانان آلمان غربی شدند و فعالیت‌های آر.ای.اف به پایان نرسید تا این‌که در ۱۹۹۸ این گروه منحل شد.

1.Ilich Ramírez Sánchez
2.Gudrun Ensslin
3.Brigate Rosse
4.Aldo Moro

تأسیس بنگلادش

۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲

جدایی استان‌های کوچک و به لحاظ اقتصادی محروم شرق پاکستان از غرب پاکستان به منظور تأسیس کشور بنگلادش، موجی از خشونت به راه انداخت و درگیری نظامی میان پاکستان و هندوستان را تسریع کرد.

پاکستان شرقی و غربی

تشکیل کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷، دو ناحیه‌ی مستقل جغرافیایی و مسلمان‌نشین را با هم متحد کرد. پاکستان شرقی پیش‌تر بخشی از منطقه‌ی بنگال بود.

۲۳ مارس ۱۹۷۱

افزایش اغتشاش و آشوب

با افزایش مخالفت‌ها در پاکستان شرقی، معترضان که اغلب به سلاح‌های بدوی مجهز بودند، به خیابان‌های داکا، پایتخت ریختند و صحنه‌های خشونت‌آمیزی رقم زدند. رئیس جمهور یحیی‌خان[1] که از پیش یک سرکوب نظامی را تدارک دیده بود، نیروهای عظیم ارتش را به منطقه گسیل کرد تا کنترل اوضاع را در دست بگیرند.



۲۶ مارس ۱۹۷۱

مطالبه‌ی آزادی

در ساعات اولیه‌ی ۲۶ مارس، شیخ مُجیب[2] را دستگیر کردند. اندکی پس از آن، یک افسر ارتش بنگال به نام ضیاءالرحمان[3] ساختمان ایستگاه رادیویی شهر چیتاگونگ[4] را اشغال و از طریق امواج رادیویی استقلال بنگلادش (کشور بنگال‌ها) را رسماً اعلام کرد. همزمان، مُجیب را با هواپیما به زندانی در پاکستان غربی بُردند.



> **این مبارزه، مبارزه برای آزادی است.**
>
> شیخ مجیب، رهبر عوامی لیگ، سخنران
> میدان اسب‌دوانی داکا، ۱ مارس ۱۹۷۱

1.Agha Muhammad Yahya Khan
2.Sheikh Mujib
3.Ziaur Rahman
4.Chittagong

شیخ مُجیب الرحمان

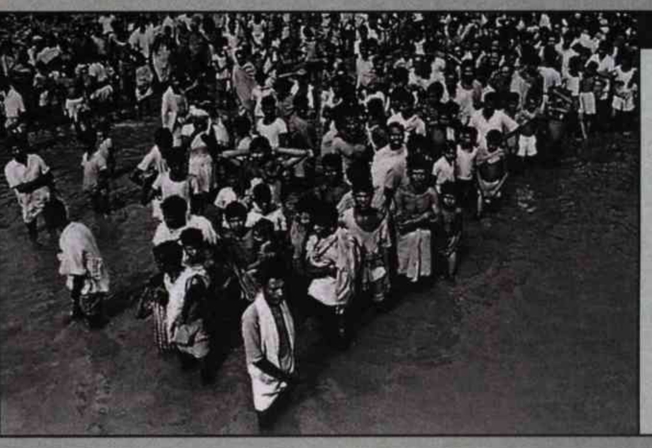


...مان که معمولاً به «شیخ مُجیب»
...ـخته می‌شد، رهبر حزب «عوامی لیگ»[1]
...ـه قیام مردم بنگال علیه حاکمیت
...ـت پاکستان غربی را رهبری می‌کرد.

۱۲ نوامبر ۱۹۷۰

سیل در پاکستان شرقی

سیلی ویرانگر هزاران نفر را در پاکستان شرقی کشت. حزب «عوامی لیگ» دولت مرکزی را به خاطر قصور در امدادرسانی ملامت کرد و در انتخابات سراسری که یک ماه بعد برگزار شد، تقریباً همه‌ی کرسی‌های مجلس ملی پاکستان شرقی را به دست آورد. این پیروزی به شیخ مُجیب در مجلس ناحیه‌ای یک اکثریت قاطع داد.



۷ مارس ۱۹۷۱

برقراری حکومت نظامی

رئیس جمهور یحیی خان، ناخشنود از نتایج انتخابات، تشکیل مجلس ملی را به تعویق انداخت و در پاکستان شرقی حکومت نظامی اعلام کرد. در واکنش، شیخ مجیب به بنگالی‌ها متوسل شد و از آن‌ها خواست در برابر دولت ایستادگی و استقلال بنگلادش را مطالبه کنند.

۱ آوریل ۱۹۷۱

عملیات نورافکن‌گردانی

کارزار ارتش پاکستان برای برقراری نظم و آرامش، تبدیل به یک تاخت‌وتاز ارعاب و کشت‌وکشتار شد. ارتش، دانشگاه داکا را به توپ بست و دانشجویان و استادان را به قتل رساند. اجساد مرده‌ها را در قبرهای دسته‌جمعی دفن کردند. اقلیت هندوِ داکا را به خاطر تشدید خشونت‌ها مقصر دانستند.



۱۷ آوریل ۱۹۷۱

مبارزه برای آزادی

شمار عظیمی از سربازان بنگالی از ارتش پاکستان فرار کردند تا به مبارزان «موکتی باهینی»[2]، ارتش سرّی آزادی‌بخش بنگلادش، بپیوندند که در پایگاه‌های آموزشی در مرز هندوستان تعلیم می‌دیدند. رهبران حزب «عوامی لیگ» یک دولت موقت در کلکته هندوستان تشکیل دادند.



تمبر پیروزی

این تمبر، منقش به تصویر یک رزمنده‌ی ارتش آزادی‌بخش بنگلادش، در ۱۹۸۱ در دهمین سالگرد بزرگداشت استقلال بنگلادش چاپ شد.

۱۴ دسامبر ۱۹۷۱

...ـب آغاز می‌شود

...ـ نیروهای هندوستان در مرز پاکستان ...ـی مستقر شدند، یحیی خان در سوم ...ـبر یک حمله‌ی هوایی پیش‌دستانه ...ـشمال غرب هندوستان آغاز کرد که ...ـرات ناچیزی به بار آورد. در ششم ...ـبر، دولت هندوستان رسماً کشور ...ـدش را به رسمیت شناخت.

...ـت روز بعد، ایندیرا گاندی به نُه لشکر ...ـی دستور داد از مرز عبور کنند و وارد ...ـتان شرقی شوند.



۱۶ دسامبر ۱۹۷۱



پاکستان تسلیم می‌شود

پس از قطع ارتباطات هوایی با پاکستان غربی و محاصره‌ی دریایی داکا، ارتش پاکستان سرانجام تسلیم شد و ۹۰ هزار نیروی خود را به ارتش هندوستان تسلیم کرد. یک روز بعد، دو طرف آتش‌بس را پذیرفتند.

۲۲ ژوئن ۱۹۷۱

فرار به هندوستان

حدود ۱۰ میلیون آواره از پاکستان شرقی گریختند و در کمال استیصال از مرز گذشتند و وارد بنگال غربی در هندوستان شدند. سیل آوارگان مسئولیت سنگینی را بر دولت هندوستان تحمیل کرد. ایندیرا گاندی[3]، نخست‌وزیر هندوستان، تقاضای کمک بین‌المللی کرد و برای حل‌وفصل این بحران طرح یک دخالت نظامی را ریخت.

۲۰ دسامبر ۱۹۷۱



جشن آزادی

جمعیت کثیری از مردم، هلهله‌کنان از دولت موقت که به داکا بازگشته بود استقبال کردند. متعاقب شکست پاکستان، یحیی خان از ریاست جمهوری استعفا داد. جانشین او، ذوالفقار علی بوتو[4]، فوراً دستور آزادی مجیب را صادر کرد.

۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۷۲



بازگشت مجیب

شیخ مجیب پس از آزادی به لندن سفر کرد و در آن‌جا برای رسانه‌های جهان سخنرانی کرد. سپس از لندن به داکا بازگشت و مورد استقبال جمعیت کثیری از مردم شادمان قرار گرفت. در ۱۲ ژانویه، مجیب رسماً قدرت را در دست گرفت و نخست‌وزیر کشور مستقل و خودمختار بنگلادش شد.

1.Awami League
2.The Mukti Bahini
3.Indira Gandhi
4.Zulfikar Ali Bhutto

حکومت عیدی امین

۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹

مطبوعات بین‌المللی اغلب عیدی امین دادا[1]، رئیس جمهور اوگاندا را یک دلقک می‌دانستند. امین، افسر سابق ارتش مستعمرات بریتانیا در آفریقا بود و از دست‌انداختن حاکمان پیشین این مستعمره لذتی وافر می‌برد و به خود القابی چون «فاتح امپراتوری بریتانیا» و «پادشاه تاج‌گذاری نکرده‌ی اسکاتلند» داده بود. با این حال، سلطه‌ی این رهبر ظالم و نامتعادل فراتر از صِرف یک شوخی بود: رژیم او به خاطر نقض آشکار حقوق بشر، خشونت قومی، و سرکوب سیاسی شهره بود و او را عامل اصلی قتل بیش از ۱۰۰ هزار نفر می‌دانستند.



۲۵ ژانویه‌ی ۱۹۷۱

به دست گرفتن قدرت

رئیس جمهور میلتون اوبوته خارج از کشور بود که ژنرال عیدی امین که می‌ترسید اوبوته به خاطر سوءاستفاده و حیف و میل بودجه‌ی ارتش محاکمه‌اش کند، طی کودتایی نظامی قدرت را در دست گرفت و خود را رئیس جمهور اعلام کرد. امین وعده‌ی بازگشت به دموکراسی و پایان فساد سیاسی داد. پس از سال‌ها فساد و سوءاداره‌ی کشور در زمان اوبوته، بسیاری از مردم اوگاندا در ابتدا از رهبری او استقبال کردند.

۱۴ سپتامبر ۱۹۷۲

روابط خارجی

امین در یک تصمیم غافلگیرکننده‌ی دیگر، با اسرائیل رابطه برقرار کرد و به کورت والدهایم[2]، دبیرکل سازمان ملل، و گلدا مایر[3]، نخست‌وزیر اسرائیل تلگرام فرستاد و از آزار و اذیت یهودیان توسط هیتلر تمجید کرد. در نتیجه، ایالات متحده کمک‌های مالی به این کشور را متوقف کرد. امین از غرب روی گرداند و درصدد برقراری رابطه با اتحاد جماهیر شوروی، آلمان شرقی و دولت معمر قذافی دیکتاتور لیبی برآمد.



۱۸ جولای ۱۹۷۴

قاتل و دلقک

امین به افراط و تفریط در رفتار شهره بود. او نسبت به دشمنانش رفتاری سادیستی داشت و از شکنجه و کشتار برای پیشبرد امیال سیاسی‌اش بهره می‌گرفت. همزمان، به عنوان یک فرد غیرعادی و نامتعارف هم شناخته‌شده بود و مجموعه‌ای از القاب پرطمطراق را به خود داده بود. در یک مورد خاص، چهار بازرگان بریتانیایی را مجبور کرد تا او را که بر تخت پادشاهی نشسته بود، به یک ضیافت رسمی حمل کنند.

۴ جولای ۱۹۷۶

حمله به انتبه

وقتی فلسطینی‌ها یک هواپیما پر از گروگان‌های اسرائیلی را ربودند و در فرودگاه اِنتبه[4] در اوگاندا بر زمین نشاندند، کشمکش‌ها با غرب اوج گرفت. امین به آن‌ها قول تدارکات و حمایت ارتش خود را داد. اما به‌رغم اقداماتش، کماندوهای اسرائیلی در یک عملیات نجات گروگان‌ها را آزاد کردند.



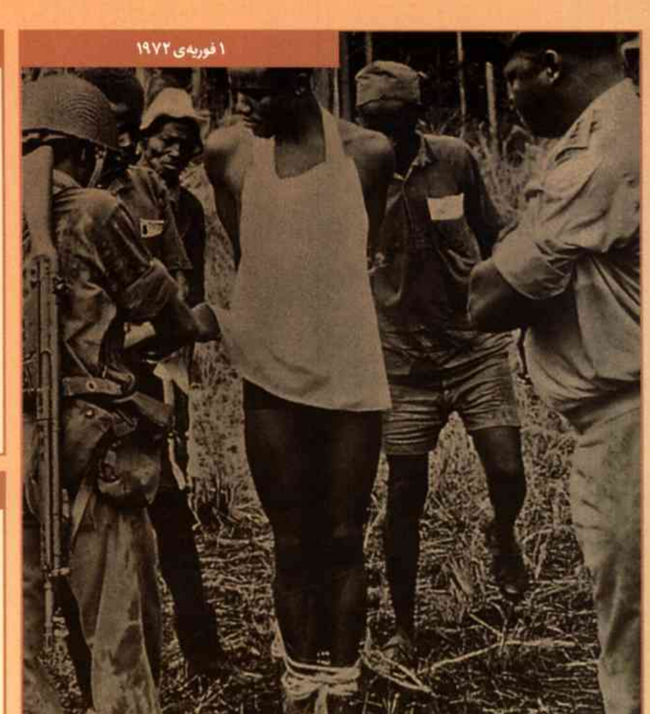


۱۳ آوریل ۱۹۷۹

رژیم جدید

پس از فرار امین که موجب فروپاشی اقتصاد اوگاندا شد، یوسف لوله[5] به عنوان رئیس جمهور موقت سوگند یاد کرد و مورد تجلیل قرار گرفت. با این حال، ظرف چند ماه میلتون اوبوته[6] بار دیگر قدرت را در دست گرفت.

1.Idi Amin Dada
2.Kurt Waldheim
3.Golda Meir
4.Entebbe
5.Yusuf Kironde Lule
6.Milton Obote



۱ فوریه‌ی ۱۹۷۲

اعدام‌های گسترده

امین موجی از کشتار به راه انداخت و وفاداران اوبوته را از ارتش پاکسازی کرد. می‌گویند بیش از ۶ هزار نفر در خلال نخستین سال به قدرت رسیدن او به قتل رسیدند. دیگر قربانی‌های سرکوب‌های او، عبارت بودند از رهبران مذهبی، قضات، دانشجویان و همجنس‌گراها.



۷ سپتامبر ۱۹۷۲

اخراج آسیایی‌ها

امین در اقدامی ناگهانی و غیرمنتظره اعلام کرد همه‌ی آسیایی‌هایی که شهروند اوگاندا نیستند باید ظرف ۹۰ روز این کشور را ترک کنند. این تصمیم بر زندگی حدود ۶۰ هزار مهاجر نسل دوم و سوم هندی که گذرنامه‌ی بریتانیایی داشتند، تأثیر گذاشت. بیش‌ترشان به‌اجبار از کسب‌وکار و املاک خود دست کشیدند و به بریتانیا گریختند، جایی که با آینده‌ای مبهم و نامعلوم روبه‌رو بودند.



۱۰ جولای ۱۹۷۵

قلع و قمع مخالفان

امین هر گونه صدای مخالفی را که علیه او برمی‌خاست به‌سرعت سرکوب می‌کرد. او برای دنیس هیلز[1]، تبعه‌ی بریتانیایی که در اوگاندا زندگی می‌کرد، حکم اعدام صادر کرد، چون در کتاب در دست نگارشش، او را یک «ظالم روستایی» توصیف کرده بود. امین زمانی هیلز را آزاد کرد که جیمز کالاهان[2]، وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، با هواپیما به اوگاندا رفت و شفاعت او را کرد.



۲۵ ژانویه‌ی ۱۹۷۷

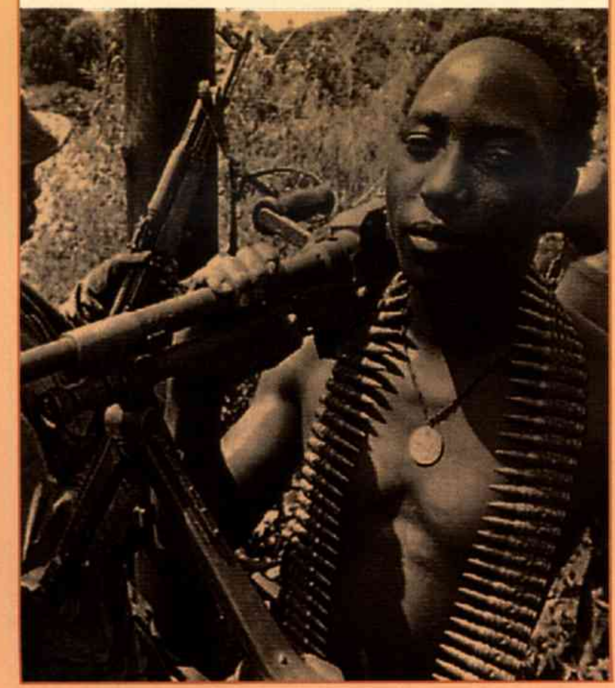
جنایتکار آفریقا

امین، آغاز هفتمین سال به قدرت رسیدنش را در کامپالا جشن گرفت. او همه‌ی مخالفانش را دور از خود نگه داشت و دستور قتل ژانانی لوهوم[5]، اسقف اعظم اوگاندا و دو وزیر کابینه را صادر داد. این دو وزیر جرأت به خرج داده و اقدامات خشونت‌آمیز او را تقبیح کرده بودند.

۳۰ اکتبر ۱۹۷۸

قوای مهاجم

در اکتبر ۱۹۷۸، امین به کشور همسایه‌اش، تانزانیا، حمله کرد. ژولیوس نایرره[3]، رئیس جمهور تانزانیا، با حمله به اوگاندا به این تهاجم پاسخ داد. ارتش تانزانیا با پشتیبانی «ارتش آزادی‌بخش میهنی اوگاندا»[4] کامپالا پایتخت را اشغال کردند. امین از کشور گریخت. او در سال ۲۰۰۳ در تبعید مُرد.





> **من قهرمان آفریقا هستم.**
>
> عیدی امین، نقل از نیوزویک
> ۱۲ مارس ۱۹۷۳

1.Denis Hills
2.James Callaghan
3.Julius Nyerere
4.The Uganda National Liberation Front (UNLF)
5.Janani Jakaliya Luwum

ناآرامی‌ها در ایرلند شمالی

۱۹۶۸ تا ۱۹۹۸

جرقه‌ی چند دهه کشمکش در ایرلند شمالی در ۱۹۶۸ زده شد و سی سال خشونت به بار آورد. یک سوی ماجرا، جمهوری‌خواهان کاتولیک بودند که یکپارچگی ایرلند شمالی با جمهوری ایرلند [جنوبی] را دنبال می‌کردند و در سوی دیگر، وحدت‌طلب‌های پروتستان قرار داشتند که می‌خواستند در قلمرو «بریتانیای کبیر» بمانند.

۵ اکتبر ۱۹۶۸



آغاز ناآرامی‌ها

در شهر دِری[1]، پلیس با استفاده از باتون و خودروهای آب‌پاش تظاهرات مسالمت‌آمیز حقوق مدنی کاتولیک‌ها را متفرق کرد. ناسیونالیست‌های ایرلندی با خشم به این مسأله واکنش نشان دادند که سبب بروز سه روز آشوبگری و اغتشاش شد.



۳۰ ژانویه‌ی ۱۹۷۲



یکشنبه‌ی خونین

سربازان چترباز انگلیسی به روی تظاهرکنندگان جنبش مدنی در باگساید[2] آتش گشودند. آنها ۱۳ نفر را کشتند و بیش از ۱۳ نفر را مجروح کردند. مراسم دعا و نیایش احتضار قربانیان در حالی برگزار شد که آنها کف خیابان افتاده بودند و نفس‌های آخر را می‌کشیدند. یک مقام قضایی گفت که ابتدا به سوی سربازان شلیک شده. تحقیقات جدید در سال ۲۰۱۰ نادرستی این حکم را اثبات کرد

۲۴ مارس ۱۹۷۲



کنترل مستقیم بریتانیا

متعاقب «یکشنبه‌ی خونین» حمایت از ارتش جمهوری خواه ایرلند[3] افزایش یافت و معترضان بارها و به نحو فزاینده‌ای با نیروهای ارتش بریتانیا درگیر شدند. در واکنش، ادوارد هیث[4]، نخست‌وزیر بریتانیا، پارلمان ایرلند شمالی را منحل و حکومتی ایالتی با مرکزیت لندن در مورد ایرلند اعمال کرد. در سال ۱۹۷۲، تعداد کشته‌شدگان ۴۹۶ تن بود که در کلّ دوره‌ی ناآرامی‌ها، بیش‌ترین میزان به حساب می‌آمد.

۳ می ۱۹۸۱



اعتصاب غذای ارتش جمهوری‌خواه ایرلند

مقامات بریتانیا با بازداشت و حبس شبه نظامیان مظنون در زندان مشهور «میز پریزِن»[5] در بیرون بلفاست، واکنش نشان دادند. بسیاری از این افراد را سال‌ها بدون محاکمه در این زندان نگه داشتند و طبق گزارش‌ها به دست نگهبان‌های زندان بی‌رحمانه شکنجه شدند. چندین زندانی، به رهبری بابی ساندز[6]، در اعتراض دست به اعتصاب غذا زدند.

۱۰ آوریل ۱۹۹۸



دستیابی به پیمان صلح

اقدامات دیپلماتیک، با حمایت ایالات متحده، سرانجام به ثمر نشست. احزاب سیاسی ایرلند شمالی و دولت‌های بریتانیا و ایرلند «پیمان جمعه‌ی نیک»[7] را امضا کردند. امضای این پیمان با حمایت چشمگیر مردم مواجه شد و راه را برای پایان دادن به خشونت‌های سال‌های بعد هموار کرد.

۱۵ نوامبر ۱۹۸۵

توافق بریتانیا و ایرلند

بریتانیا و جمهوری ایرلند برای پایان دادن به ناآرامی‌ها توافق‌نامه امضا کردند که به جمهوری ایرلند یک نقش مشورتی در ایرلند شمالی می‌داد. وحدت‌طلب‌های پروتستان که در بحث‌ها و مذاکرات این توافق حضور نداشتند، با این توافق‌نامه مخالفت کردند. آنها از این خشمگین بودند که بدین ترتیب، جمهوی‌خواهان کاتولیک حق اظهارنظر و تصمیم‌گیری در مورد امور ایرلند شمالی را خواهند داشت.

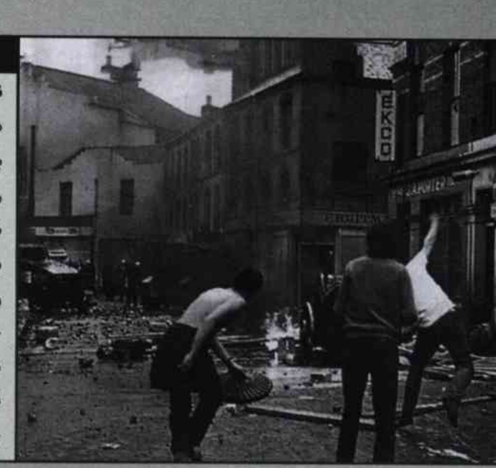
> **«آنها نمی‌توانند مرا به زانو درآورند، چرا که شعله‌ی آزادی در سینه‌ام پرفروغ است.»**
>
> آخرین صفحه از دفترچه‌ی خاطرات بابی ساندز، ۱۷ مارس ۱۹۸۱

1.Derry
2.Bogside
3.The Irish Republican Army (IRA)
4.Edward heath
5.Maze Prison
6.Boby Sands
7.The Good Friday Agreement (GFA)

۱۲ آگوست ۱۹۶۹

نبرد با گساید

درگیری‌ها میان گروه‌های فرقه‌ای بیش از پیش افزایش یافت. در راهپیمایی سالانه‌ی پروتستان‌ها در شهر دِری، در منطقه‌ی کاتولیک نشین باگساید، درگیری شد. دامنه‌ی آشوب و اغتشاش به بلافاصله رسید و کل خیابان‌های این شهر را مشتعل کرد. دولت بریتانیا کوشید خشونت‌ها را فرو نشاند و از این رو نیروهای نظامی بریتانیا را فرا خواند.



۱۵ آگوست ۱۹۶۹



منطقه‌ی ممنوعه

منطقه‌ی کاتولیک نشین باگساید خود را «دِری آزاد» اعلام کرد و به زور مانع از ورود پلیس و نیروهای نظامی بریتانیا به این منطقه شد.

۹ آگوست ۱۹۷۱

گسترش خشونت‌ها

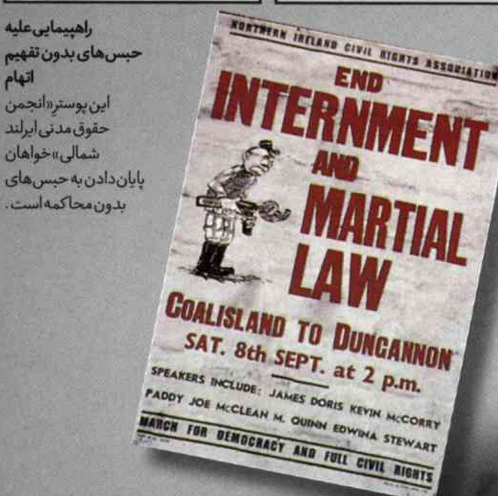
«ارتش جمهوری خواه ایرلند» چند دهه علیه حاکمیت بریتانیا جنگیده بود. آنها هم با «رزمندگان آزادی خواه اولستر»[1] می‌جنگیدند و هم با دیگر گروه‌های وحدت طلب. پلیس ـ «شهربانی سلطنتی اولستر»[2] ـ اغلب متهم بود که همانند تروریست‌ها خشن است و پنهانی به وحدت طلب‌ها کمک می‌کند.

۸ مارس ۱۹۷۳

عملیات‌های بمب‌گذاری

ارتش جمهوری خواه ایرلند تاکتیک‌های تروریستی را به بریتانیا آورد. در ۱۹۷۳، صدها نفر بر اثر انفجار یک خودروی بمب‌گذاری شده بیرون از دادگاه قضایی «اولد بیلی»[3] لندن مجروح شدند. در ۱۹۷۴، انفجار بمب دیگری ۲۱ نفر را در یک آبجوفروشی در بیرمنگام کشت. در ۱۹۸۴، نخست‌وزیر مارگارت تاچر هدف یک بمب‌گذاری در هتل برایتون قرار گرفت.




NORTHERN IRELAND CIVIL RIGHTS ASSOCIATION
END
INTERNMENT
AND
MARTIAL
LAW
COALISLAND TO DUNGANNON
SAT. 8th SEPT. at 2 p.m.
SPEAKERS INCLUDE: JAMES DORIS KEVIN McCORRY
PADDY JOE McCLEAN M. QUINN EDWINA STEWART
MARCH FOR DEMOCRACY AND FULL CIVIL RIGHTS

راهپیمایی علیه حبس‌های بدون تفهیم اتهام

این پوستر «انجمن حقوق مدنی ایرلند شمالی» خواهان پایان دادن به حبس‌های بدون محاکمه است.

۵ می ۱۹۸۱

مرگ بابی ساندز

بابی ساندز پس از ۶۶ روز اعتصاب غذا مُرد و بیش از ۱۰۰ هزار نفر در تشییع جنازه‌ی او در خیابان‌ها به صف شدند. نُه زندانی دیگر هم پیش از آن‌که اعتصاب غذا شکسته شود مُردند.





1.The Ulster Freedom Fighters
2.The Royal Ulster Constabulary
3.Old Bailly

قتل عام در بازی‌های المپیک

۱۹۷۲

پس از بازی‌های المپیک برلین در ۱۹۳۶ که در آلمان هیتلری برگزار شد، بازی‌های المپیک تابستانی مونیخ دومین دوره‌ی برگزاری این بازی‌ها در آلمان به حساب می‌آمد. برگزارکنندگان این بازی‌ها که مشتاق بودند بر چهره‌ی صلح‌طلبانه‌ی آلمان جدید تأکید کنند، شعار «بازی‌های شادی‌بخش» را برگزیدند. اما وقتی گروهی از فلسطینی‌ها به‌زور وارد دهکده‌ی بازی‌ها شدند و یازده ورزشکار تیم اسرائیل را به گروگان گرفتند، شادی‌ها به فاجعه تبدیل شد. فرجام مهاجمان و گروگان‌هایشان حادثه‌ی ناگواری بود که در حافظه‌ی بازی‌های المپیک باقی ماند و جهان را به وحشت انداخت.

۵ سپتامبر ۱۹۷۲

فلسطینی‌ها به‌زور وارد می‌شوند

در ساعت چهار و سی دقیقه‌ی صبح، هشت مرد گرمکن به تن و مسلسل به دست، از پرچین‌ها بالا رفتند و به سمت محل اقامت تیم اسرائیل حرکت کردند. آنها به گروه «سپتامبر سیاه»[1] تعلق داشتند که یک سازمان شبه‌نظامی فلسطینی بود. آنها به محض ورود، ساکنان آپارتمان‌های شماره‌ی یک و دو را دستگیر کردند. برخی از ورزشکارانِ قدرتمند با آنها درگیر شدند.

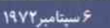


۵ سپتامبر ۱۹۷۲

انتقال فلسطینی‌ها

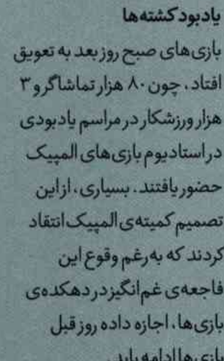
وقتی مذاکره شکست خورد، فلسطینی‌ها تقاضای یک وسیله‌ی نقلیه به مقصد قاهره کردند. پلیس آلمان وانمود کرد که موافق است، اما در واقع داشت دام پهن می‌کرد. آن‌ها را با اتومبیل به حوالی فرودگاه منتقل کردند. در آن‌جا به آنها گفتند دو فروند هلی‌کوپتر آنها را به هواپیمایشان خواهند رساند.

> «آنها اعلام کرده‌اند تعداد گروگان‌ها یازده نفر است. دیروز صبح، دو گروگان را در اتاقشان و نُه گروگان دیگر را امشب در فرودگاه به قتل رساندند. پس، همه‌ی گروگان‌ها کشته شده‌اند.»



جیمی مک‌کی، خبرنگار ای‌بی‌سی، به هنگام اعلام تأیید رسمی قتل گروگان‌ها، سپتامبر ۱۹۷۲





۶ سپتامبر ۱۹۷۲

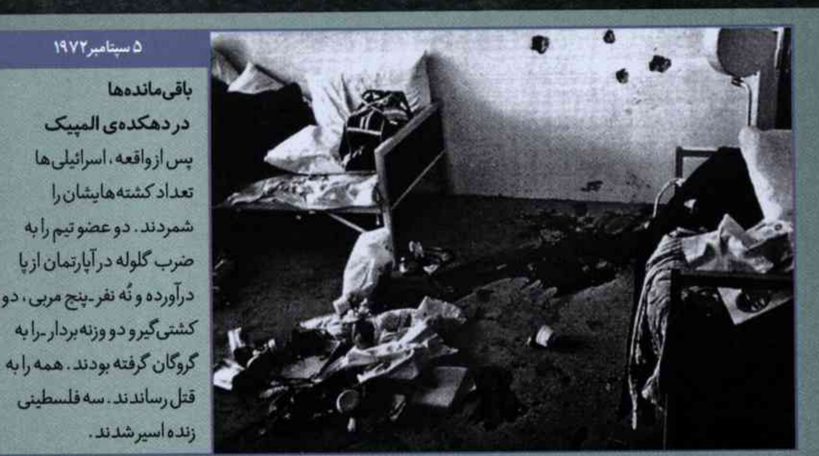
یادبود کشته‌ها

بازی‌های صبح روز بعد به تعویق افتاد، چون ۸۰ هزار تماشاگر و ۳ هزار ورزشکار در مراسم یادبودی در استادیوم بازی‌های المپیک حضور یافتند. بسیاری، از این تصمیم کمیته‌ی المپیک انتقاد کردند که به رغم وقوع این فاجعه‌ی غم‌انگیز در دهکده‌ی بازی‌ها، اجازه داده روز قبل بازی‌ها ادامه یابد.

۵ سپتامبر ۱۹۷۲

باقی‌مانده‌ها در دهکده‌ی المپیک

پس از واقعه، اسرائیلی‌ها تعداد کشته‌هایشان را شمردند. دو عضو تیم را به ضرب گلوله در آپارتمان از پا درآورده و نُه نفر -پنج مربی، دو کشتی‌گیر و دو وزنه‌بردار- را به گروگان گرفته بودند. همه را به قتل رساندند. سه فلسطینی زنده اسیر شدند.



1.Black September

۲۶ آگوست ۱۹۷۲

مراسم افتتاحیه

در جریان مراسم افتتاحیه، تیم اسرائیل (رژیم اشغالگر قدس) در «راهپیمایی ملت‌ها» در استادیوم بازی‌های المپیک حضور یافت. در هفته‌ی نخست، مارک اسپیتز[1]، شناگر آمریکایی، با ثبت یک رکورد جدید و دریافت هفت مدال طلا در صدر اخبار قرار گرفت. همه‌ی نشانه‌ها حاکی از این بود که این دوره، بهترین دوره‌ی بازی‌های المپیک خواهد بود.



۴ سپتامبر ۱۹۷۲

تدابیر پایین امنیتی

اعضای تیم اسرائیل پس از آن‌که برای تماشای یک فیلم سینمایی یک بعدازظهر را در بیرون از دهکده‌ی بازی‌ها گذراندند، به آپارتمان‌های خود بازگشتند که در قسمت نسبتاً پرتی از دهکده‌ی المپیک قرار داشت. برگزارکنندگان تعمداً تدابیر امنیتی را سبک گرفته بودند تا از برقراری یک جو آرامش بخش خاطرجمع شوند: آنها تنها یک پرچین سیم خاردار دور دهکده کشیده بودند.

۵ سپتامبر ۱۹۷۲

تحت محاصره

به رغم آن‌که گروگان‌گیرها تقاضای خود را صراحتاً بیان کردند، پلیس آلمان به سرعت واکنش نشان داد و ساختمان را محاصره کرد. آنها علاوه بر آزادی ۲۳۵ فلسطینی محبوس در زندان‌های اسرائیل، خواستار آزادی آندریاس بادر و اولریکه ماینهوف، دو شبه‌نظامی زندانی آلمانی نیز شدند. تروریست‌ها جسد موشه وینبرگ[2]، مربی تیم کشتی را به پایین پرتاب کردند تا اراده‌ی راسخ خود را نشان دهند.



۵ سپتامبر ۱۹۷۲

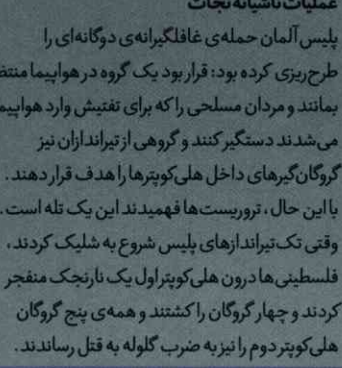
مذاکرات به طول می‌انجامد

مقامات آلمان تماس مستمر خود با تروریست‌ها را حفظ کردند تا از طریق مذاکره گروگان‌ها را آزاد کنند. اما گروگان‌گیرها کوتاه نیامدند و دولت اسرائیل هم آزادی ۲۳۵ زندانی فلسطینی را رد کرد.

۵ سپتامبر ۱۹۷۲

عملیات ناشیانه نجات

پلیس آلمان حمله‌ی غافلگیرانه‌ی دوگانه‌ای را طرح‌ریزی کرده بود: قرار بود یک گروه در هواپیما منتظر بمانند و مردان مسلحی را که برای تفتیش وارد هواپیما می‌شدند دستگیر کنند و گروهی از تیراندازان نیز گروگان‌گیرهای داخل هلی‌کوپترها را هدف قرار دهند. با این حال، تروریست‌ها فهمیدند این یک تله است. وقتی تک‌تیراندازهای پلیس شروع به شلیک کردند، فلسطینی‌ها درون هلی‌کوپتر اول یک نارنجک منفجر کردند و چهار گروگان را کشتند و همه‌ی پنج گروگان هلی‌کوپتر دوم را نیز به ضرب گلوله به قتل رساندند.



۷ سپتامبر ۱۹۷۲

خاکسپاری در اسرائیل (فلسطین اشغالی)

اجساد ۱۱ ورزشکار مقتول را با هواپیما به فرودگاه «لود» در اسرائیل بردند و در آن جا یک مراسم تدفین عمومی برگزار کردند. سه فلسطینی زنده‌مانده، تا پایان ماه اکتبر در زندان ماندند. این سه تن، پس از ربایش یک هواپیمای خطوط هوایی لوفتانزا طی ماجرای «سپتامبر سیاه» آزاد شدند. گروگان‌گیرها تهدید کرده بودند که هواپیما را با همه‌ی مسافرانش منفجر خواهند کرد.






ورزشکاران مقتول

تصاویر ورزشکاران کشته‌شده، در سراسر دنیا به نمایش درآمد.

1.Mark Spitz
2.Moshe Weinberg

آشوب در شیلی

۱۹۷۰ تا ۱۹۹۸

سالوادور آلنده، رئیس جمهور شیلی، نخستین مارکسیستی بود که در یک انتخابات دموکراتیک در آمریکای جنوبی به پیروزی رسید. به رغم حمایت اولیه‌ی مردمی، تلاش‌های آلنده برای نوسازی اقتصاد شیلی ناموفق و تفرقه‌انگیز از آب درآمد. در ۱۹۷۳، دولت آلنده در کودتایی دست‌راستی به رهبری ژنرال آگوستو پینوشه سرنگون شد. حکومت سرکوبگر و دیکتاتوری نظامی پینوشه تقریباً دو دهه به طول انجامید.



۴ نوامبر ۱۹۷۰

رئیس جمهور مارکسیست

در ۱۹۷۰، سالوادور آلنده[1]، سیاستمدار کهنه‌کار، با کسب ۳۶ درصد از آرا و با اختلاف ناچیزی نسبت به رقیب، به سمت ریاست جمهوری شیلی برگزیده شد. او بلافاصله اعلام کرد برنامه‌اش این است که شیلی را در مسیری دموکراتیک به سوسیالیسم بازگرداند. این خط مشی زنگ خطر را برای احزاب دست‌راستی به صدا درآورد.



۲۹ ژوئن ۱۹۷۳

تانک‌ها در خیابان‌ها

تا ۱۹۷۳، شیلی با بحران اقتصادی، تورم فزاینده و اعتصابات گسترده روبه‌رو بود. گروهی از افسران ارتش که فرصت را مغتنم می‌دیدند، دست به کودتا زدند. تانک‌ها به سوی ساختمان‌های دولتی آتش گشودند، اما نیروهای وفادار ارتش این شورش را ناکام گذاشتند. آلنده رئیس جمهور ماند، اما اعتراض‌ها ادامه یافت.





۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳

پینوشه قدرت را قبضه می‌کند

ژنرال پینوشه به هیچ وجه وقت را از دست نداد. او به عنوان رئیس شورای چهارنفره‌ی حکومت (دولت نظامی) سوگند یاد کرد و سپس رسماً اعلام کرد این کودتا برای نجات شیلی از یوغ مارکسیسم ضروری است. او دستور پاکسازی فوری حامیان آلنده و دیگر چپ‌گراها را صادر کرد. حاکمیت دموکراسی به طور مبهمی به تعویق افتاد.



۱۱ سپتامبر ۱۹۸۰

رژیم بی‌رحم

پینوشه با مشتی آهنین حکومت می‌کرد. او احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری و آزادی بیان را ملغی کرد و در ۱۹۸۰، از مردم خواست به قانون اساسی جدید رأی دهند که در آن قدرت و اختیارات رئیس جمهور افزایش یافته بود. مقامات رسمی مدعی شدند دوسوم مردم شیلی به این قانون رأی موافق دادند، اما بسیاری این رأی‌گیری را مهندسی شده دانستند.

> «کارگران کشور من! من به شیلی و سرنوشتش ایمان دارم.»



آخرین سخنرانی آلنده
۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳

1. Salvador Allende

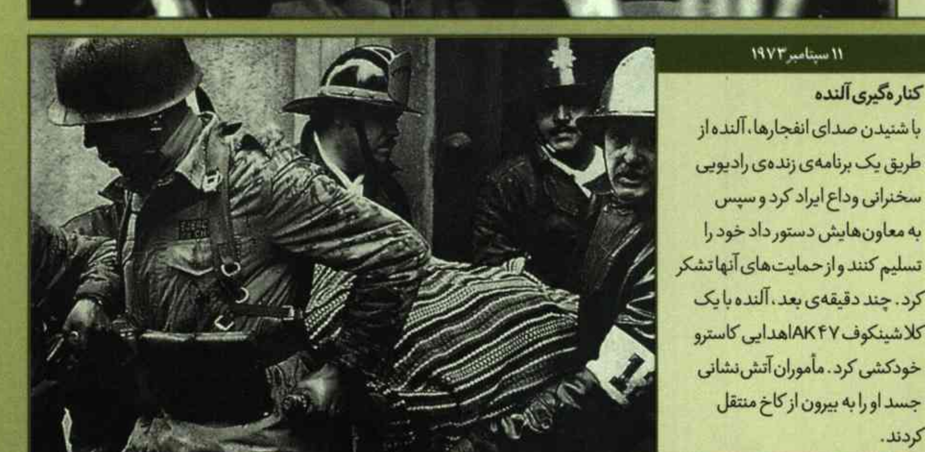


۱۰ نوامبر ۱۹۷۱

میهمان انقلابی

وقتی آلنده ترتیبی داد فیدل کاسترو، رهبر کمونیست کوبا به شیلی سفر کند، مناقشه عمیق‌تر شد. کاسترو، دوشادوش آلنده، از معادن مس بازدید و برای اجتماع عظیمی از کارگران سخنرانی کرد. در سانتیاگو، گروهی از زنان دست‌راستی در خیابان‌ها تظاهرات کردند و به نشانه‌ی اعتراض بر قابلمه‌ها کوفتند.





۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳

کناره‌گیری آلنده

با شنیدن صدای انفجارها، آلنده از طریق یک برنامه‌ی زنده‌ی رادیویی سخنرانی وداع ایراد کرد و سپس به معاونانش دستور داد خود را تسلیم کنند و از حمایت‌های آنها تشکر کرد. چند دقیقه‌ی بعد، آلنده با یک کلاشینکوف AK47 اهدایی کاسترو خودکشی کرد. مأموران آتش‌نشانی جسد او را به بیرون از کاخ منتقل کردند.

۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳

سرنگونی آلنده

ژنرال پینوشه، فرمانده ارتش، برنامه‌های خاص خود را برای به‌دست‌گیری قدرت داشت و از اشتباهات رئیس جمهور آموخته بود. در ۱۱ سپتامبر، نیروهای ارتش کاخ ریاست جمهوری را محاصره کردند. در ظهر، هواپیماهای جنگنده با شلیک بمب و راکت به کاخ حمله کردند.





۱۵ سپتامبر ۱۹۷۳

هزاران نفر به زندان می‌افتند

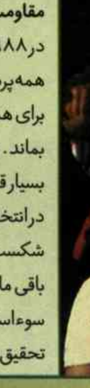
در روزهای پس از کودتا، از استادیوم ملی شیلی به عنوان بازداشتگاهی برای حبس حدود ۵ هزار مخالف سیاسی استفاده کردند. دیگر مراکز بازداشت و نگهداری مخالفان، در سراسر کشور پراکنده بود. دگراندیش‌های مظنون را دستگیر و جمع‌آوری کردند. بسیاری را شکنجه و اعدام کردند. تا به امروز، حدود ۳ هزار نفر از «ناپدیدشدگان» را به حساب نیاورده‌اند.



۵ اکتبر ۱۹۸۸

مقاومت مردمی

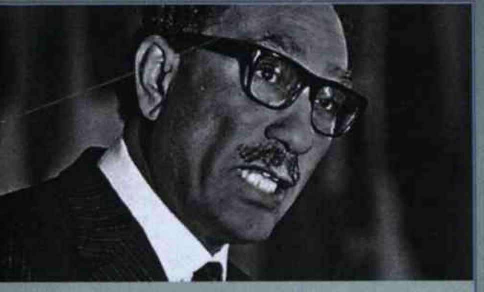
در ۱۹۸۸، پینوشه دستور برگزاری همه‌پرسی دیگری داد تا بار دیگر برای هشت سال دیگر رئیس جمهور بماند. با این حال، مخالفت مردم بسیار قدرتمند بود و او ناکام ماند. او در انتخابات ریاست جمهوری بعدی شکست خورد، اما فرمانده ارتش باقی ماند تا خاطرجمع شود در مورد سوءاستفاده‌ها و تعدی‌های رژیم او تحقیق و تفحص نخواهد شد.



۱۹ اکتبر ۱۹۹۸

پینوشه دستگیر می‌شود

ده سال قبل‌تر، تلاش‌هایی انجام شد تا پینوشه را به پای میز محاکمه بکشانند. پینوشه برای مداوا در بیمارستانی در لندن به سر می‌برد که به درخواست یک قاضی اسپانیایی - که به اتهام نقض حقوق بشر استرداد او را پی‌گیری می‌کرد - دستگیر شد. این دستگیری، سال‌ها مجادلات حقوقی در پی داشت. در ۲۰۰۶، پینوشه بدون آن‌که در دادگاه محاکمه شود مُرد.



انور سادات

سادات پیش از آن‌که در ۱۹۷۰ به عنوان رئیس جمهورِ جایگزین جمال عبدالناصر شود، شخصیتی گمنام بود. او مصمم بود پس از شکست تحقیر در جنگ شش روزه در ۱۹۶۷، غرور از دست رفته مصری‌ها را اعاده کند.

جنگ یوم کیپور

در ششم اکتبر ۱۹۷۳، مصر و سوریه همزمان حملاتی را به صحرای سینا و بلندی‌های جولان (مناطق اشغال‌شده توسط اسرائیل) آغاز کردند. این مناطق از ۱۹۶۷ در تصرف اسرائیل بود. آنها یوم کیپور (به‌عبری: روز بخشایش گناهان)، مقدس‌ترین روز یهودیان را برای آغاز حمله انتخاب کردند. بار دیگر، قوای نظامی اعراب برای رویارویی با ارتش قدرتمند اسرائیل ناآماده و بدون برنامه‌ریزی بود، اما این بار تأثیرات این نبرد در سراسر جهان ملموس بود.

۶ اکتبر ۱۹۷۳

حمله‌ی سوریه به بلندی‌های اشغالی جولان

سربازهای اسرائیلی مستقر در بلندی‌های جولان، با شلیک غیرمنتظره‌ی تک‌تیراندازها روبه‌رو شدند. این حمله، همانند تهاجم به صحرای سینا، ارتش اسرائیل را غافلگیر کرد؛ بسیاری از سربازان در مرخصی تعطیلات یوم کیپور بودند. تانک‌های سوری از «خط بنفش»[1] (مرز تعیین‌شده در آتش‌بس ۱۹۶۷) گذشتند و به سرعت به ماؤنت هبرون[2] (جبل الخلیل) در جنوب بلندی‌های جولان پیشروی کردند.

۷ اکتبر ۱۹۷۳

پیروزی‌های اولیه در سینا

قوای مهاجم مصری، ۸۰ هزار نفر بودند. آنها به خطوط اسرائیل نفوذ کردند که ردیفی از سنگرها و استحکامات بود که تنها ۵۰۰ نیروی اسرائیلی در آنها نگهبانی می‌دادند و ۲۴ کیلومتر به داخل صحرای سینا پیشروی کردند. سپس در آنجا برای خود خندق‌های دفاعی حفر کردند.





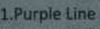
۱۷ اکتبر ۱۹۷۳

کمک‌های نظامی آمریکا

توپ‌های هویتزر[3]، ساخت آمریکا، به اسرائیل در مقابله با حملات ارتش سوریه کمک کردند. ریچارد نیکسون رئیس جمهور ایالات متحده در واکنش به آذوقه و تدارکات‌رسانی هوایی از سوی شوروی به سوریه و مصر، در ۱۲ اکتبر مجوز آغاز «عملیات نیکل گراس»[4] را صادر کرد. این اقدام آمریکا شامل ارسال تانک‌های جایگزین، توپ‌های دوربرد و مهمات‌های آمریکایی از طریق هواپیماهای ترابری ایالات متحده به اسرائیل بود.

> به خاطر نفت است که آرمان فلسطین در دنیای کنونی زنده است.
>
> شیخ احمد زکی یمانی، وزیر نفت عربستان سعودی،





1.Purple Line
2.Mount Hebron
3.Howitzer
4.Operation Nickel Grass

اسرائیل و همسایگانش

از زمان جنگ شش روزه، اسرائیل شبه جزیره‌ی سینا که پیش‌تر جزو خاک مصر بود و بلندی‌های جولان در مرز سوریه را در تصرف خود داشت. انور سادات و متحدانش برای بازپس‌گیری این مناطق مورد مناقشه، نقشه‌ی یک حمله‌ی غافلگیرانه را طرح‌ریزی کردند. حداقل نُه کشور عربی از طریق بودجه و تجهیزات، آنها را حمایت می‌کردند.

- اسرائیل ۱۹۴۹
- مناطق اشغال‌شده توسط اسرائیل پس از جنگ ۱۹۶۷
- مناطق اشغال‌شده توسط اسرائیل پس از جنگ ۱۹۷۳
- ۱۹۷۴: منطقه‌ی غیرنظامی‌شده‌ی در اختیار نیروهای سازمان ملل
- ۱۹۷۵: منطقه‌ی غیرنظامی‌شده‌ی در اختیار نیروهای سازمان ملل پس از دومین «موافقت‌نامه‌ی سینا»
- مرزهای مورد مناقشه

Beirut, Damascus, LEBANON, Golan Heights, SYRIA, Tel Aviv, West Bank, Gaza Strip, Gaza, Jerusalem, Dead Sea, ISRAEL, Suez Canal, JORDAN, EGYPT, Suez, Sinai, Eilat, Gulf of Aqaba, Gulf of Suez, SAUDI ARABIA, Red Sea

۶ اکتبر ۱۹۷۳

عبور از کانال

حمله‌ی مصری‌ها با یک تهاجم شدید هوایی به مواضع اسرائیلی‌ها در سینا، در شرق کانال سوئز آغاز شد. تا غروب، قوای پیش‌رونده در پنج سرپُل اصلی در امتداد کانال مستقر شده بود. پل‌های شناور موقت به این موقعیت‌ها منتقل شدند تا جریان پیوسته‌ی تانک‌ها از کانال عبور کنند.



۱۱ اکتبر ۱۹۷۳

اسرائیلی‌ها تلافی می‌کنند

ارتش اسرائیل با ورود نیروهای ذخیره تقویت شد و پاتک سنگینی را در شمال آغاز کرد. پس از چهار ساعت درگیری، نیروهای اسرائیلی ارتش سوریه را تا پشت «خط بنفش» عقب راندند و تا ۵۶ کیلومتری دمشق، پایتخت سوریه، پیشروی کردند. اسرائیلی‌ها پس از برقراری امنیت در بلندی‌های جولان، بر صحرای سینا متمرکز شدند.

۱۷ اکتبر ۱۹۷۳

جنگ در سینا



حمله‌ی بی‌امان اسرائیل، ابتدا با شکست‌هایی در سینا روبه‌رو شد؛ جایی که درگیری‌ها پیش از شکسته‌شدن خطوط مصری‌ها آرام بود. یک لشکر از جنوب اسماعیله، از کانال سوئز گذشت و در امتداد جاده‌ی قاهره-سوئز تا ۱۰۴ کیلومتری قاهره، پایتخت مصر، پیشروی کرد. سربازان اسرائیلی هزاران نفر از نیروهای مصری را اسیر کردند.



۲۰ اکتبر ۱۹۷۳

وضع تحریم‌های نفتی

کشورهای عربی عضو اوپک (سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت)، به تلافی کمک‌های نظامی ایالات متحده به اسرائیل، صدور نفت به اروپا و آمریکا را تحریم کردند. تا ماه دسامبر، قیمت نفت تا ۱۳۰ درصد بالا رفت. این تحریم که تا مارس ۱۹۷۴ ادامه داشت، سبب بروز یک رکود اقتصادی شد.



کارت سهمیه‌بندی سوخت

وقتی ذخایر نفتی رو به اتمام گذاشت، بریتانیا یکی از بی‌شمار کشوری بود که سهمیه‌بندی سوخت را بر رانندگان خودروها اعمال کرد.

۲۴ اکتبر ۱۹۷۳

میانجی‌گری سازمان ملل برای برقراری آتش‌بس



وقتی نیروهای اسرائیلی در آستانه‌ی نابودی ارتش سوم مصر بودند که در صحرای سینا محاصره شده بود، پادرمیانی سازمان ملل برای برقراری آتش‌بس نتیجه داد. نیروهای اسرائیلی تا ژانویه‌ی سال بعد در کرانه‌ی غربی کانال سوئز باقی ماندند.



۳۱ مارس ۱۹۷۴

تبادل اسرا

به‌رغم آتش‌بس، درگیری‌ها در مرز سوریه ادامه یافت. هنری کیسینجر[1]، وزیر خارجه‌ی ایالات متحده، به عنوان بخشی از موافقت‌نامه‌ی عقب‌نشینی، برنامه‌ای برای تبادل اسرای جنگی اسرائیل و سوریه ترتیب داد. اسرائیل پذیرفت تا پشت خط بنفش عقب‌نشینی کند و یک منطقه‌ی بی‌طرف تحت نظارت سازمان ملل نیز در بلندی‌های جولان تعیین شد.



۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸

پیمان کمپ دیوید

ماه‌ها فعالیت شدید دیپلماتیک به ابتکار جیمی کارتر، رئیس جمهور ایالات متحده، سرانجام به امضای پیمان تاریخ‌ساز کمپ دیوید از سوی مناخیم بگین و انور سادات، روسای جمهور اسرائیل و مصر انجامید. اسرائیل موافقت کرد سینا را به مصر بازگرداند و در عوض، مصر اسرائیل را به رسمیت بشناسد.



نارنجک روسی

نارنجک ضد تانک RKG-3 در زمره‌ی تسلیحاتی بود که اتحاد شوروی در خلال جنگ یوم کیپور برای ارتش مصر ارسال کرد.

1.Henry Kissinger

واترگیت

۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴

وقتی در آستانه‌ی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، خبر یک ورود غیرمجاز و ناشیانه به مجتمع دولتی واترگیت در رسانه‌ها پخش شد، کم‌تر کسی گمان می‌کرد این ماجرا به یکی از بزرگ‌ترین رسوایی‌های سیاسی در تاریخ آمریکا بدل خواهد شد. این ماجرا به محاکمه و محکومیت تعدادی از مقامات بلندپایه‌ی کاخ سفید و کناره‌گیری رئیس جمهور ریچارد نیکسون انجامید. نیکسون تنها رئیس جمهوری در تاریخ آمریکاست که از سمت خود استعفا داده است.



۱۷ ژوئن ۱۹۷۲

ورود غیرمجاز

پلیس ۵ سارق را که شبانه به محل ستاد انتخاباتی حزب دموکرات ایالات متحده‌ی در هتل واترگیت نفوذ کرده بودند دستگیر کرد. دو روز بعد، روزنامه‌ی واشنگتن پست فاش کرد که «سارقان» دستگاه‌های شنود در ستاد دموکرات‌ها کار گذاشته‌اند و این‌که یکی از آنها جیمز مک‌کورد[1]، از اعضای ستاد انتخاباتی ریچارد نیکسون است.



۷ نوامبر ۱۹۷۲

نیکسون بار دیگر به عنوان رئیس جمهور انتخاب می‌شود

به‌رغم پرسش‌ها در مورد واترگیت، وقتی زمان انتخابات فرا رسید، نیکسون با کسب آرای ۴۹ ایالت از مجموع ۵۰ ایالت آمریکا، طی یک پیروزی بزرگ برنده انتخابات شد. او این پیروزی را همراه معاون اول اسپیرو اگنو[2]، جشن گرفت که بعدتر در اکتبر ۱۹۷۳ به خاطر فرار از پرداخت مالیات بردرآمد مجبور به استعفا شد.



۱۷ می ۱۹۷۳

دادرسی‌های نمایندگان سنا آغاز می‌شود

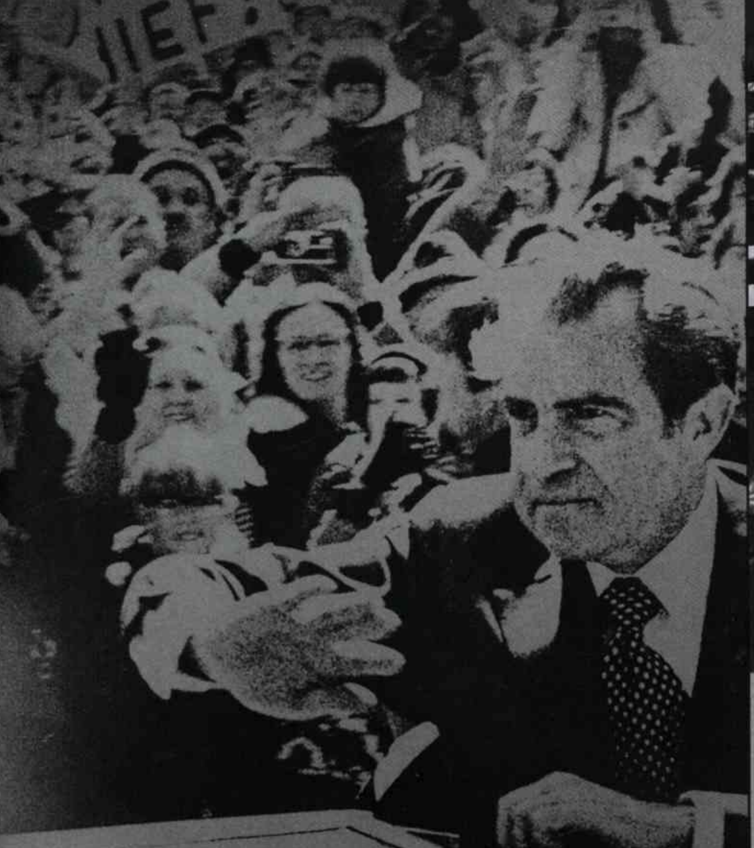
شایعاتی در مورد یک لاپوشانی از سوی کاخ سفید بر سر زبان‌ها افتاد. بنابراین، مجلس سنای ایالات متحده کمیته‌ای برای رسیدگی به این مسأله تشکیل داد. جلسات رسیدگی یک سال ادامه داشت و به صورت زنده و کامل از تلویزیون پخش شد. میلیون‌ها نفر در سراسر آمریکا این جلسات را تماشا کردند.



۳۰ جولای ۱۹۷۴

لو رفتن نوارها

به حکم دیوان عالی ایالات متحده، ریچارد نیکسون سرانجام نوارها را تحویل داد. یکی از مکالمات اصلی که در ۲۳ ژوئن ۱۹۷۲ ضبط شده بود، حاوی دستور ریچارد نیکسون برای تماس با سیا به منظور متوقف‌کردن تحقیقات اف‌بی‌آی در مورد ورود غیرمجاز به واترگیت بود. این موضوع بی‌هیچ تردیدی ثابت کرد او از ابتدا در ماجرای سرپوش‌گذاری نقش اصلی را داشته است.



1.James McCord
2.Spiro Theodore Agnew

۲۹ آگوست ۱۹۷۲

تکذیب کاخ سفید

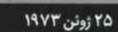
وقتی رئیس جمهور نیکسون با اتهامات جدی مواجه شد، اعلام کرد جان دین[5]، مشاور حقوقی کاخ سفید، تحقیقات و بررسی جامعی انجام داده و هیچ کسی از اعضای کاخ سفید یا کابینه‌ی نیکسون دخالتی در ماجرای هتل واترگیت نداشته است. در واقع، دین تحقیقاتی انجام نداده بود و بخشی از نقشه‌ی لاپوشانی دخالت کاخ سفید در ماجرای واترگیت بود.



۱۹ ژوئن ۱۹۷۲

مدرک مستدل

کارل برنستاین[1] و باب وودوارد[2]، دو خبرنگار واشنگتن پست، اطلاعات محرمانه‌ای دریافت کردند که ثابت می‌کرد کارکنان بلندپایه‌ی کاخ سفید از ورود غیرمجاز به هتل واترگیت اطلاع داشته‌اند و آن را تأیید می‌کنند. منبع اطلاعات این دو خبرنگار، خود را «دیپ تروث»[3] (ته حلق) معرفی کرد. بعدها معلوم شد او مارک فِلت[4]، مأمور بلندپایه‌ی اف بی آی بوده است.





۳۰ آوریل ۱۹۷۴

متن پیاده‌شده‌ی نوارها

نیسکون اتهامات را رد کرد، اما در خلال جلسات دادرسی معلوم شد او صحبت‌های جلسات کاخ سفید را ضبط کرده، جلساتی که طی آن نقشه‌ی لاپوشانی ماجرا طرح‌ریزی شده بود. رئیس جمهور سخت مقاومت کرد، اما سرانجام پذیرفت متن ویرایش‌شده‌ی نوارها را تسلیم کمیته‌ی تحقیقات کند که حجم آن به ۱۲۰۰ صفحه می‌رسید.



۲۵ ژوئن ۱۹۷۳

شاهد اصلی

جان دین، از ترس این‌که به خاطر نقشش در این توطئه تحت پیگرد قرار گیرد، موافقت کرد با کمیته‌ی تحقیقات همکاری کند. اظهارات او اعضای کمیته‌ی تحقیقات را مبهوت کرد. او گفت نیکسون در لاپوشانی ماجرا نقش داشته و از پرداخت پول برای ساکت‌کردن توطئه‌گران واترگیت مطلع بوده است.



۹ آگوست ۱۹۷۴

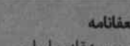
رئیس جمهور جدید

جرالد فورد[6] که پس از استعفای اِگنو معاون اول شده بود، به عنوان سی و هشتمین رئیس جمهور ایالات متحده سوگند یاد کرد. او در اقدامی بحث‌برانگیز جرایمی را که «نیکسون مرتکب شده بود و یا گمان می‌رفت مرتکب شده» به طور کامل بخشید و او را عفو کرد و به این رسوایی پایان داد.

۸ آگوست ۱۹۷۴

نیکسون استعفا می‌دهد

رئیس جمهور با جمعیت خشمگینی روبه‌رو بود که خواستار محاکمه‌ی وی بودند. نوار اتهام‌برانگیز، سرنوشتش را قطعی کرده بود. او در هشتم آگوست استعفا داد.



THE WHITE HOUSE
WASHINGTON

August 9, 1974

Dear Mr. Secretary:

I hereby resign the Office of President of the United States.

Sincerely,

[signature]

The Honorable Henry A. Kissinger
The Secretary of State
Washington, D.C. 20520

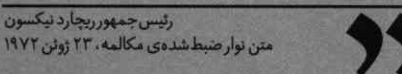
11.35 AM
HK

استعفانامه

نیکسون به قانون اساسی تمکین کرد و به وزیر امور خارجه نامه نوشت و استعفای خود را اعلام کرد.



کوتاه نیاید. آنها کوتاه نمی‌آیند، **ما هم** نباید **کوتاه بیاییم.**





رئیس جمهور ریچارد نیکسون
متن نوار ضبط شده‌ی مکالمه، ۲۳ ژوئن ۱۹۷۲

1.Carl Bernstein
2.Bob Woodward
3.Deep Throat
4.Mark Felt
5.John Dean
6.Gerald Ford

جدایی قبرس

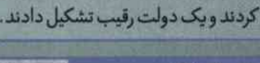
۱۹۶۰ تا ۱۹۷۴

قبرس، مستعمره‌ی سابق بریتانیا، پس از سال‌ها مبارزه با حکومت استعماری به استقلال دست یافت. کشمکش‌ها بین اکثریت یونانی‌تبار و اقلیت ترک‌تبار جزیره‌ی قبرس در خفا ادامه یافت. وقتی یگان‌های ارتش یونان و ترکیه برای دخالت وارد این جزیره شدند، قبرس با خطر جنگ مواجه شد.

۱۶ آگوست ۱۹۶۰

کسب استقلال قبرس

در آگوست ۱۹۶۰، بریتانیا به قبرس استقلال اعطا کرد. جمهوری قبرس تحت لوای مجموعه‌ی پیچیده‌ای از معاهدات تأسیس شد. این معاهدات نه نظر جوامع یونانی‌تبار این جزیره را تأمین کرد و نه نظر تُرک‌تبارها را. وقتی رئیس جمهور اسقف اعظم ماکاریوس سوم[1] که یک قبرسی یونانی‌تبار بود، پیشنهاد اصلاحات قانون اساسی را مطرح کرد، تُرک‌ها که موافق اصلاحات نبودند، کابینه را ترک کردند و یک دولت رقیب تشکیل دادند.

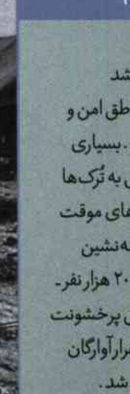




۲۶ مارس ۱۹۶۴

مداخله‌ی بریتانیا

معاهده‌ی تضمین[2]، به بریتانیا حق مداخله در قبرس را داده بود. وقتی وضعیت رو به وخامت گذاشت، سربازان بریتانیایی با پشتیبانی نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل مداخله کردند و فعالیت‌ها را در امتداد «خط سبز» زیر نظر گرفتند. همزمان که قبرسی‌های یونانی‌تبار نهضت «اتحاد با یونان» را ادامه دادند، وضعیت بی‌ثبات‌تر و وخیم‌تر شد.



۱۰ آوریل ۱۹۶۴

آوارگان تُرک

افزایش خشونت‌ها منجر شد قبرسی‌های تُرک‌تبار به مناطق امن و محصور عقب‌نشینی کنند. بسیاری به اردوگاه نیکوزیا که متعلق به تُرک‌ها و مملو از چادرها و آلونک‌های موقت بود سرازیر شدند و یک زاغه‌نشین شکل دادند. وقتی حدود ۲۰ هزار نفر-یک پنجم آوارگان-از مناطق پرخشونت گریختند، اردوگاه‌های استقرار آوارگان تُرک، به تاراج رفت و نابود شد.

۵ ژوئن ۱۹۶۴

ترکیه قبرس را تهدید به حمله‌ی نظامی می‌کن

در چند مرتبه، دخالت نظامی نزدیک به نق می‌رسید. در ژوئن ۱۹۶۴، تُرک‌ها بار دیگر تهدی به حمله‌ی نظامی کردند و با حملات هوایی خو کشتی‌های قبرسی را هدف قرار دادند. صرفاً هشدار لیندن جانسون، رئیس جمهور ایالات متحده، به رهبر ترکیه عصمت اینونو[3] بود که ای کشور را وادار به عقب‌نشینی کرد



> «قبرسی‌های یونانی‌تبار برای تکمیل پیروزی نهایی راهپیمایی خواهند کرد.»
>
> اسقف اعظم ماکاریوس، رئیس جمهور قبرس، ۱۶ آگوست ۱۹۷۴

1.Makarios III
2.Treaty of Guarantee
3.Mustafa İsmet İnönü

۲۱ دسامبر ۱۹۶۳

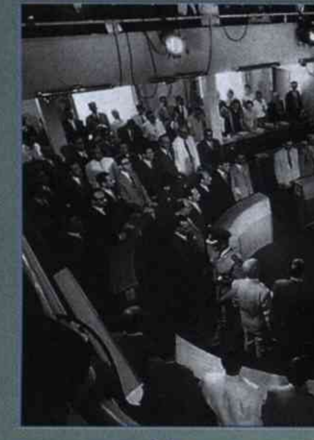
اغتشاش در نیکوزیا

وقتی یک پلیس گشتِ یونانی‌تبار دو قبرسی تُرک را در حاشیه‌ی محله‌ی تُرک‌نشین‌ها کُشت، خشونت‌های قومی در نیکوزیا، پایتخت قبرس، آغاز شد. با انتشار این خبر، درگیری‌ها در امتداد مرز جداکننده‌ی محلات یونانی‌نشین و تُرک‌نشین موسوم به «خط سبز» شدت گرفت.



تپانچه‌ی رزمندگان ملی‌گرای یونانی‌تبار قبرس

گروه شبه‌نظامی «رزمندگان ملی‌گرای یونانی‌تبار قبرس»[1] از این سلاح دست‌ساز ابتدا علیه حاکمان بریتانیایی و سپس علیه قبرسی‌های تُرک‌تبار استفاده کردند. این سلاح یک طراحی ابتدایی داشت و صرفاً به درد تیراندازی در فواصل نزدیک می‌خورد.





۱۰ می ۱۹۶۴

شکل‌گیری گارد ملی

مجلس نمایندگان که اکنون تنها با اعضای یونانی‌تبارش فعالیت می‌کرد، لایحه‌ی تشکیل گارد ملی را به تصویب رساند و همه‌ی مردان قبرسی ۱۸ تا ۵۹ سال را موظف به گذراندن خدمت وظیفه‌ی اجباری کرد. گارد ملی قبرس، گروه‌های شبه‌نظامی را جذب کرد و یک ارتش واحد پدید آورد تا به عنوان نیروی بازدارنده علیه حمله‌ی نظامی ترکیه عمل کند.





۲۱ آوریل ۱۹۶۷

...میان در یونان

...می از افسران ارتش طی کودتایی نظامی، ...ت را در یونان به دست گرفتند و سوگند ...دند با توسل به زور کشور را از بن‌بست خارج ... این اقدام وضعیت را بیش از پیش وخیم‌تر ... پس از آن‌که رئیس جمهور ماکاریوس تصمیم ...ت «اتحاد با یونان» در کوتاه‌مدت میسر ...ت، روابط میان کودتاچیان یونانی و او به ... روزافزونی تیره شد. یونان، گروه‌های قبرسیِ ...دار اتحاد بیش‌تری را سازماندهی کرد تا ...ت ماکاریوس را از درون فروبپاشند.

۱۵ جولای ۱۹۷۴

کودتایی به رهبری یونان

نظامیان حاکم بر یونان، به دفعات علیه جان ماکاریوس توطئه چینی کردند. در ۱۵ جولای، کودتایی خونین با حمایت دولت یونان، ماکاریوس را سرنگون و نیکوس سامپسون[2] را بر سر کار آورد. سامپسون، رهبر یک گروه شبه‌نظامی و از فعالان جنبش اتحاد با یونان بود. درگیری شدیدی بین طرفداران ماکاریوس و مخالفان او درگرفت، اما ماکاریوس دست از قدرت شُست و به بریتانیا گریخت. سامپسون رسماً تأسیس «جمهوری یونانی قبرس» را اعلام کرد.



۲۰ جولای ۱۹۷۴

...ه تلافی می‌کند

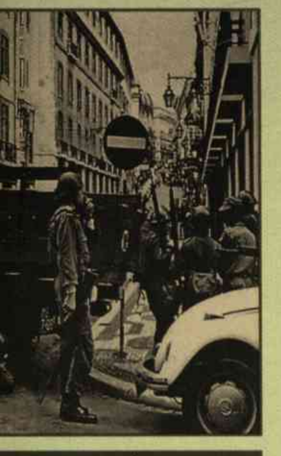
...ع کودتا، ترکیه را بر آن داشت تا به ...ال قبرس لشکرکشی کند. تُرک‌ها ...عی بودند این یک عملیات صلح‌بانی ...ت، اما یونانی‌ها این اقدام را تهاجم ...می قلمداد کردند. وقتی سه روز ... آتش‌بس برقرار شد، نیروهای ترکیه ... سوم شمال جزیره را در اشغال داشتند ... هزار قبرسی یونانی‌تبار به موطنشان ...ته بودند. جزیره‌ی قبرس عملاً به دو ...ن تقسیم شد.

صلح دشوار

در ۱۳ آگوست ۱۹۷۴، متعاقب یک معاهده‌ی صلح، قبرس به دو بخش شمالی (تُرک‌نشین) و جنوبی (یونانی‌نشین) تقسیم شد. به این ترتیب، تُرک‌های قبرس در یک سوم و یونانی‌ها در دو سوم خاک این جزیره مستقر شدند.



1.EOKA
2.Nikos Sampson



۲۶ آوریل ۱۹۷۴

انقلاب میخک

۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶

کودتای خونین ارتش، به پنجاه سال حکومت دیکتاتوری در پرتغال پایان داد و مردم شادمان به سوی سربازان ارتش گل میخک پرتاب کردند و آنها این شاخه‌های گُل را بر سرِ لوله‌های تفنگ‌هایشان فرو کردند. این وجد و سرخوشی به‌زودی جای خود را به ماه‌ها سردرگمی سیاسی و ناکارآمدی دولتی داد. اما معلوم شد مسیر منتهی به دموکراسیِ پایدار در پرتغال، مسیر دشواری خواهد بود.

میخک، نه

جمعیت عظیمی از مردم، به طرفدا
شورشیان، فوج‌فوج به خیابان‌ها آم
آنها به نشانه‌ی انقلاب مسالمت
به سربازها شاخه‌گل میخک دا
۱۴۰ افسر ارتش که «جنبش نیرو
مسلح»[1] را شکل داده بودند، این
را هدایت می‌کردند. آنها، سرخ
از چند دهه جنگ استعماری پ
در آفریقا، وعده‌ی صلح، دموکرا
آزادی بیان دا







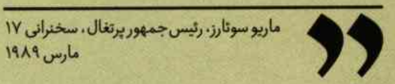
۲۵ می ۱۹۷۵

انتخابات در پرتغال

پس از پنجاه سال، نخستین انتخابات آزاد در پرتغال برگزار شد و ۹۰ درصد از افراد حائز صلاحیت در آن شرکت کردند. این انتخابات برای گزینش اعضای «مجلس مؤسسان» بود تا قانون اساسی کشور را بازنویسی کنند. حزب سوسیالیست ۴۶ درصد از آرا را به دست آورد و احزاب افراطی دست چپی شکست سختی خوردند.

“

با **انقلاب** ۲۵ آوریل، پرتغال **سنت** تساهل و **مدارا** با مخالفانش را احیا **کرد.**



ماریو سوئارز، رئیس جمهور پرتغال، سخنرانی ۱۷ مارس ۱۹۸۹

”

1.The Movement of the Armed Forces

۲۵ آوریل ۱۹۷۴

کودتای ارتش

دقیقاً پس از نیمه‌شب ۲۵ آوریل ۱۹۷۴، یک ایستگاه رادیویی در لیسبون، یک ترانه‌ی ممنوع سیاسی پخش کرد. این پیام رمزی بود برای ارتش تا دست به کار شود. تانک‌ها وارد لیسبون شدند و تا سپیده‌دم ارتش کنترل مراکز دولتی را در دست گرفت. تنها، بیرون از ستاد مرکزی پلیس امنیت لیسبون تبادل آتش اتفاق افتاد و چهار نفر کشته شدند. وقتی اخبار کودتا پراکنده شد، مردم ذوق‌زده در مرکز لیسبون گردهم آمدند.

۲۶ آوریل ۱۹۷۴



دستگیری طرفداران سالازار

نیروهای مسلح شورشی، به سرعت مراکز استراتژیک سراسر کشور را تصرف کردند. دیکتاتور پرتغال، آنتونیو دِ اولیویرا سالازار[1]، و جانشینش مارسلو کائتانو[2] از قدرت پلیس منفور امنیت پرتغال برای سرکوب آزادی‌های مدنی و سیاسی استفاده کردند. اعضای پلیس امنیت و مُخبرهای آنها اینک خود را در برابر تیغ تیز افکار عمومی می‌دیدند. بسیاری دیگر نیز دستگیر شدند.

۲۸ آوریل ۱۹۷۴

رودررو با رسانه‌ها

کائتانو که با مخالفت نیروهای مسلح و توده‌ی مردم مواجه شد، استعفا داد و ژنرال آنتونیو اسپینولا[3] به ریاست دولت موقت نظامی منصوب شد. او به خاطر حمایت از خروج نیروهای نظامی پرتغال از آفریقا، مورد بی‌مهری دیکتاتور سابق قرار گرفته بود. اینک او در کسوت رئیس دولت، جهان را خطاب قرار می‌داد.

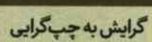


۱ می ۱۹۷۴



شور انقلابی

بیش از ۱۰۰ هزار نفر در سراسر لیسبون راهپیمایی کردند تا «روز اول می» و آزادی صدها زندانی سیاسی را جشن بگیرند. آزادی زندانیان سیاسی یکی از اولین اقدامات دولت نظامی بود.



۱ می ۱۹۷۴

گرایش به چپ‌گرایی

اسپینولا مصمم بود تا یک موضع سیاسی معتدل و میانه‌رو در پیش گیرد، اما مردم پس از سال‌ها حاکمیت استبدادی راست‌گرایان، تغییرات بنیادین می‌خواستند. آلوارو کونهال[4]، مارکسیست کارکشته که در دوران حکومت سالازار بیش از یازده سال در زندان بود، از تبعید بازگشت و به همراه ماریو سوئارز[5]، رهبر حزب سوسیالیست، در یک راهپیمایی سیاسی شرکت کرد. در این مقطع، بیش از ۵۰ حزب سیاسی پدید آمدند که بیشترشان احزاب افراطی دست‌چپی بودند.

۳۰ سپتامبر ۱۹۷۴

اسپینولا استعفا می‌دهد

تا ماه سپتامبر، موجی از اعتصابات پرتغال را فرا گرفت. بخش مهمی از ارتش همچنان تحت کنترل افسران رادیکال چپ‌گرا بود. اسپینولا به محض اطلاع از این اقدامات، خواستار راهپیمایی «اکثریت خاموش» شد، اما این اقدام برای جلب حمایت ناکام ماند و اسپینولا استعفا داد. در مارس ۱۹۷۵، او دست به کودتایی نافرجام زد و سپس از کشور گریخت.

۱ ژوئن ۱۹۷۵

پایان حکومت استعماری

رژیم جدید بلافاصله نیروهای نظامی خود را از مستعمراتش در آفریقا و اندونزی بیرون کشید و جنگ‌های طولانی‌مدت استعماری پرتغال سرانجام به پایان رسید. کشورهای تازه استقلال‌یافته آزادی خود را جشن گرفتند، اما این انتقال ناگهانی، سبب اغتشاش و در بعضی موارد جنگ داخلی شد. صدها هزار مستعمره‌نشین گریختند و به موطن‌شان بازگشتند.



۱۱ ژوئن ۱۹۷۵

کشمکش در روستاها

در بحبوبه‌ی بی‌ثباتی سیاسی، دهقان‌ها در اعتراض به گرایش‌های چپ‌گرایانه‌ی انقلاب، دست به یک عملیات بمب‌گذاری زدند. پیاده‌سازی سیاست‌های استعمارزُدایی و بازگشت گسترده‌ی شهروندان مفلس پرتغالی از مستعمرات، بر کشمکش‌های به اصطلاح «تابستان پرآشوب» افزود.

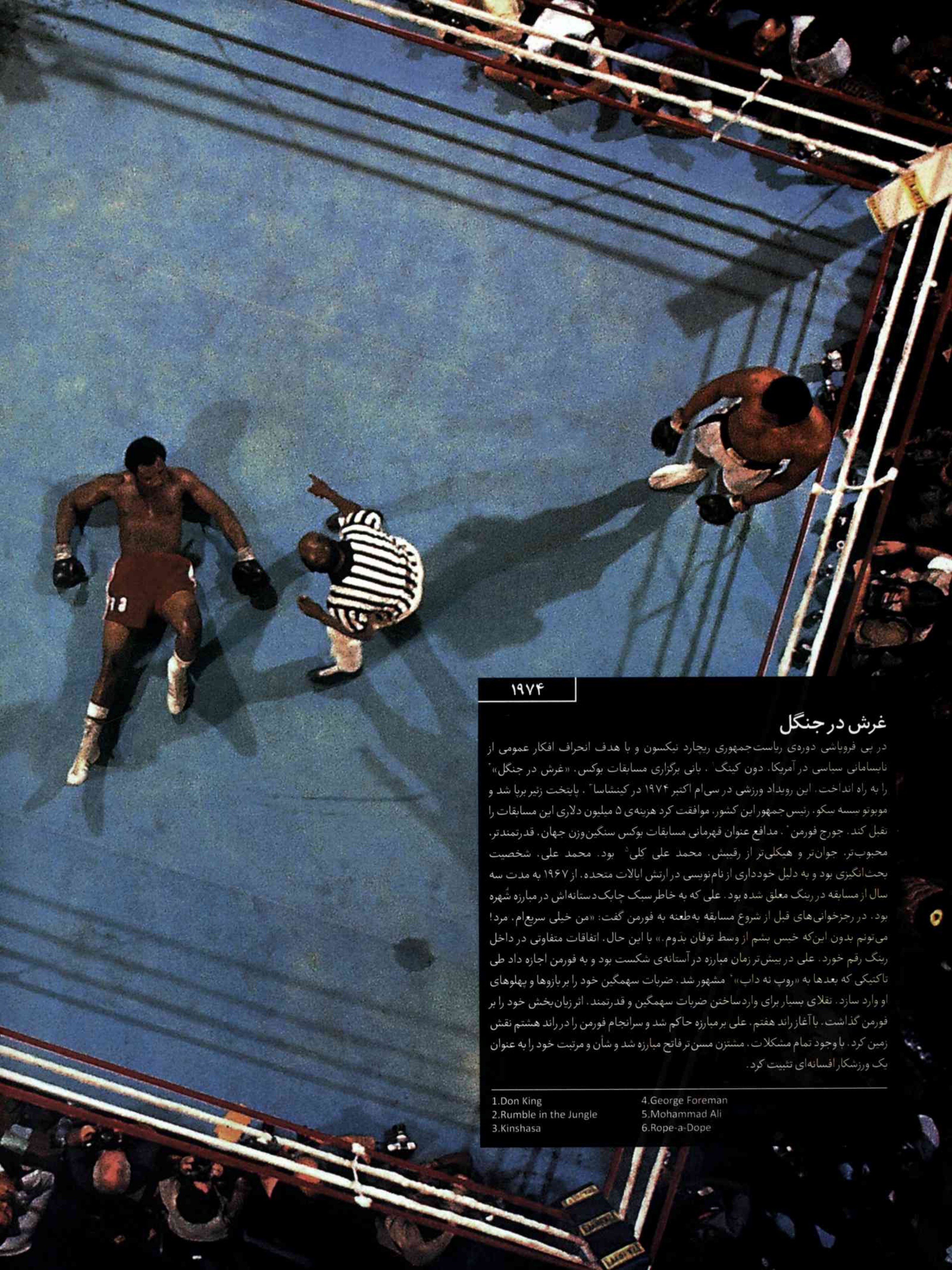
۲۵ می ۱۹۷۶



سوئارز نخست‌وزیر می‌شود

اولین انتخابات مجلس پرتغال، دقیقاً دو سال پس از انقلاب میخک برگزار شد و به پیروزی حزب سوسیالیست و ماریو سوئارز انجامید.

1. António de Oliveira Salazar
2. Marcelo Caento
3. António de Spínola
4. Álvaro Cunhal
5. Mario Soares



۱۹۷۴

غرش در جنگل

در پی فروپاشی دوره‌ی ریاست‌جمهوری ریچارد نیکسون و با هدف انحراف افکار عمومی از نابسامانی سیاسی در آمریکا، دون کینگ[1]، بانی برگزاری مسابقات بوکس، «غرش در جنگل»[2] را به راه انداخت. این رویداد ورزشی در سی‌ام اکتبر ۱۹۷۴ در کینشاسا[3]، پایتخت زئیر برپا شد و موبوتو سسه سکو، رئیس‌جمهور این کشور، موافقت کرد هزینه‌ی ۵ میلیون دلاری این مسابقات را تقبل کند. جورج فورمن[4]، مدافع عنوان قهرمانی مسابقات بوکس سنگین‌وزن جهان، قدرتمندتر، محبوب‌تر، جوان‌تر و هیکلی‌تر از رقیبش، محمد علی کِلی[5] بود. محمد علی، شخصیت بحث‌انگیزی بود و به دلیل خودداری از نام‌نویسی در ارتش ایالات متحده، از ۱۹۶۷ به مدت سه سال از مسابقه در رینگ معلق شده بود. علی که به خاطر سبک چابک دستانه‌اش در مبارزه شُهره بود، در رجزخوانی‌های قبل از شروع مسابقه به‌طعنه به فورمن گفت: «من خیلی سریع‌ام. مرد! می‌تونم بدون این‌که خیس بشم از وسط توفان بدوم.» با این حال، اتفاقات متفاوتی در داخل رینگ رقم خورد. علی در بیش‌تر زمان مبارزه در آستانه‌ی شکست بود و به فورمن اجازه داد طی تاکتیکی که بعدها به «روپ ئه داپ»[6] مشهور شد، ضربات سهمگین خود را بر بازوها و پهلوهای او وارد سازد. تقلای بسیار برای وارد ساختن ضربات سهمگین و قدرتمند، اثر زیان‌بخش خود را بر فورمن گذاشت. با آغاز راند هفتم، علی بر مبارزه حاکم شد و سرانجام فورمن را در راند هشتم نقش زمین کرد. با وجود تمام مشکلات، مشتزن مسن‌تر فاتح مبارزه شد و شأن و مرتبت خود را به عنوان یک ورزشکار افسانه‌ای تثبیت کرد.

1.Don King
2.Rumble in the Jungle
3.Kinshasa
4.George Foreman
5.Mohammad Ali
6.Rope-a-Dope





جنگ داخلی لبنان

۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰

وقتی «سازمان آزادی بخش فلسطین» (PLO) از اردن اخراج شد، پایگاه جدیدی در لبنان ایجاد کرد. این اقدام مورد استقبال مسلمانان لبنان قرار گرفت که معتقد بودند این سازمان می‌تواند به مبارزه‌ی آنها علیه فالانژها (یک حزب افراطی دست‌راستی مسیحی) کمک کند. نفرت پنهان این گروه‌ها، در قالب یک جنگ داخلی فوران کرد و تهاجم‌ها، ترورها و شناعت‌هایی از سوی هر دو طرف به بار آورد.



۱۴ مارس ۱۹۷۸

دخالت اسرائیل

حضور نیروهای سوریه نتوانست مانع از توقف حملات شبه‌نظامیان سازمان آزادی بخش فلسطین به اسرائیل شود و پس از دو سال صلح دشوار، نیروهای اسرائیلی به مواضع ارتش آزادی بخش فلسطین در جنوب لبنان حمله کردند. آنها طی تهاجمی که به قیمت جان ۱۵۰۰ غیرنظامی انجامید، منطقه‌ی وسیعی به وسعت ۱۰ کیلومتر را در امتداد مرز اشغال کردند.

۱۹ مارس ۱۹۷۸

ورود نیروهای پاسدار صلح

سازمان ملل، حکم به عقب‌نشینی اسرائیل داد، اما اسرائیلی‌ها امتناع کردند. این سازمان یک گروه ضربت اعزام کرد تا به دولت لبنان کمک کند کنترل اوضاع را دوباره در اختیار بگیرد. اسرائیل از سر ناچاری عقب‌نشینی کرد و منطقه را به متحدان مسیحی‌اش واگذار کرد.

۱۲ آگوست ۱۹۸۲

خروج سازمان آزادی بخش فلسطین

یک ارتش چندملیتی متشکل از قوای ایالات متحده، فرانسه و ایتالیا برای محافظت از غیرنظامیان و نظارت بر خروج ارتش آزادی بخش فلسطین وارد بیروت شدند. فیلیپ حبیب[1]، دیپلمات آمریکایی، فلسطینی‌ها را متقاعد کرده بود که خاک لبنان را ترک کنند. بیش از ۱۵ هزار چریک ارتش آزادی بخش فلسطین، به رهبری یاسر عرفات، بیروت را به مقصد تونس ترک کردند.



۲۴ سپتامبر ۱۹۸۲

بازگشت نیروهای پاسدار صلح

پس از کشتار صبرا و شتیلا، گروه دیگری متشکل از قوای نظامی آمریکا، فرانسه و ایتالیا به بیروت اعزام شدند تا از مردم محافظت کنند. دولت آمریکا بر خروج کامل همه‌ی نیروهای خارجی ـ از جمله نیروهای اسرائیل، سوریه و ایران که جملگی می‌کوشیدند بر تحولات لبنان تأثیر بگذارند ـ پافشاری کرد.



۲۳ اکتبر ۱۹۸۳

حملات تروریستی

وقتی شبه‌نظامیان اسلام‌گرا در قرارگاه نیروهای پاسدار صلح دو بمب منفجر کردند، همدلی و همراهی بین‌المللی با مسلمانان لبنان به‌کلی از بین رفت. در این حمله ۲۴۱ تفنگدار دریایی آمریکایی و ۵۶ چترباز فرانسوی کشته شدند. ایالات متحده با خشم به این ماجرا واکنش نشان داد و کل نیروهای پاسدار صلح از لبنان خارج شدند.

1.Philip Habib

۲۰ می ۱۹۷۵

درگیری فرقه‌ای

خشونت‌ها زمانی آغاز شد که مردان مسلح فالانژ[1] اتوبوسی پر از آواره‌های فلسطینی را به مسلسل بستند. این اقدام، به تلافی حمله‌ی یک اتومبیل در حال حرکت به رهبر فالانژها، پی یر جُمیل[2]، انجام شد. شبه نظامیان فلسطینی با حملات موشکی به محله‌های اسکان فالانژها به این اقدام واکنش نشان دادند.

۱ ژوئن ۱۹۷۶

نیروهای سوریه وارد لبنان می‌شوند

وقتی خشونت‌ها به درازا کشید، سلیمان فرنجیه[3] رئیس جمهور لبنان از سوریه درخواست کمک نظامی کرد تا مانع از فروافتادن کشور در ورطه‌ی هرج و مرج شود. مقامات سوریه که بیم داشتند فعالیت‌های ارتش آزادی‌بخش فلسطین آتش جنگ با اسرائیل را برافروزد، موافقت کردند و ارتش عظیمی برای برقراری آتش‌بس اعزام کردند.



۶ ژوئن ۱۹۸۲

تهاجم دوباره‌ی اسرائیل

غیبت نیروهای ارتش اسرائیل چندان نپایید. شلومو آرگوف[4]، سفیر اسرائیل در بریتانیا، در لبنان هدف گلوله قرار گرفت و زخمی شد. اسرائیل، سازمان آزادی‌بخش فلسطین را مسبب این حمله دانست و سه روز بعد بار دیگر به لبنان حمله کرد و بیروت پایتخت را محاصره کرد.



۱۶ سپتامبر ۱۹۸۲

قتل عام فلسطینی‌ها

یک بار دیگر، صلح گذرا بود. بشیر جُمیل[5]، رئیس جمهور مسیحی و منتخب لبنان، در یک بمب‌گذاری کشته شد. شبه نظامیان فالانژ، به تلافی به اردوگاه آوارگان فلسطینی صبرا و شتیلا حمله کردند. طی سه روز قتل عام آوارگان غیرمسلح، صدها نفر کشته شدند.



> «ما دیگر حضور هیچ نیروی مسلح خارجی را در سرزمین‌مان تحمل نخواهیم کرد.»
>
> بشیر جُمیل، رئیس جمهور منتخب لبنان، سپتامبر ۱۹۸۲

۲۷ آوریل ۲۰۰۵



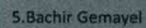
انقلاب سرو

نخست‌وزیر رفیق حریری[6] ترور شد. بسیاری مسبب قتل وی را مأموران اطلاعاتی سوریه دانستند. در پی اعتراضات مردمی، نیروهای ارتش سوریه خاک لبنان را ترک کردند. (م: برخی نیز دست موساد را در این حادثه می‌دیدند.)

۱۳ اکتبر ۱۹۹۰

پایان جنگ داخلی

جنگ چند سال ادامه داشت تا این‌که سوریه حمله‌ی وسیعی را به دولت لبنان آغاز کرد و کاخ ریاست جمهوری و ستاد اصلی ارتش را نابود کرد. حضور سوریه به نحو وسیعی سبب کاهش خشونت‌ها میان گروه‌های رقیب شد و عملاً به جنگ داخلی پایان داد. با این حال، پانزده سال بعد بود که لبنانی‌ها توانستند بار دیگر کنترل کشورشان را به دست گیرند.



1.Phalangist
2.Pierre Gemayel
3.Suleiman Frangieh
4.Shlomo Argov
5.Bachir Gemayel
6.Rafik Harriri

آمریکا از ویتنام خارج می‌شود

۱۹۶۸ تا ۱۹۷۵

تا سال ۱۹۶۸، به‌رغم افزایش دامنه‌ی دخالت ایالات متحده در جنگ ویتنام، پیروزی بر کمونیست‌ها همچنان مبهم و پیچیده بود. وقتی افزایش شمار کشته‌ها ادامه یافت و دهشت‌های این جنگ هر شب از تلویزیون‌های مردم پخش شد، افکار عمومی در غرب به مخالفت با جنگ برخاستند.

۳ مارس ۱۹۶۸

نبرد هوئه

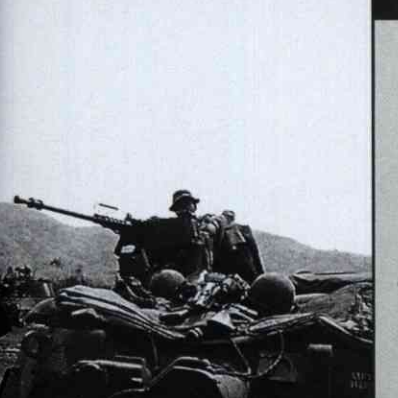
درگیری شدید خیابانی، شهر هوئه[1] در ویتنام جنوبی را با خاک یکسان کرد. گرچه این نبرد یک پیروزی نظامی برای ایالات متحده محسوب می‌شد، اما تعداد عظیم کشته‌شدگان، آن را به یک شکست تبلیغاتی تبدیل کرد و درخواست‌ها برای خروج ایالات متحده از ویتنام را افزایش داد.



۴ می ۱۹۷۰

تیراندازی در دانشگاه کِنت

در سراسر ایالات متحده، تظاهرکنندگانِ مخالف جنگ با پلیس و ارتش درگیر شدند. در یک حادثه، چهار دانشجوی دانشگاه ایالتی کِنت[2] در اوهایو به ضرب گلوله‌ی گارد ملی کشته شدند. اعتراض‌ها علیه جنگ و درخواست برای صلح جهانی، به بخشی از جنبش ضدفرهنگ تبدیل شد.



۵ مارس ۱۹۷۱

قوای خسته از جنگ

شرایط سخت و آمار بالای تلفات، اثر زیان‌بار خود را بر روحیه‌ی سربازان ایالات متحده گذاشت. سربازان بسیاری به خدمت احضار و به‌رغم میل باطنی‌شان در ورطه‌ی نبرد گرفتار شدند. درز اسناد سرّی و طبقه‌بندی‌شده‌ی پنتاگون به بیرون که حاوی وسعت کامل دخالت ایالات متحده در جنگ بود، درخواست‌ها برای عقب‌نشینی را افزایش داد.



۲۷ ژانویه‌ی ۱۹۷۳

صلح به بهای سنگین

افزایش اعتراض‌ها در داخل و ناکامی ارتش در میدان جنگ، ایالات متحده را بر آن داشت تا مسیر صلح را پی بگیرد. در ۱۹۷۳، قرارداد صلح پاریس امضا شد. سربازان ویتنام جنوبی و شمالی به جنگ ادامه دادند، اما نیروهای ایالات متحده سرانجام از این منطقه خارج شدند و به هشت سال عملیات بمباران پایان دادند.





۱۰ مارس ۱۹۷۵

پیشروی شمالی‌ها

ارتش ویتنام شمالی، «عملیات ۲۷۵» را آغاز کرد که حمله‌ای برق‌آسا به فلات مرکزی و استراتژیک ویتنام جنوبی بود. این حمله‌ی محدود، نیروهای ارتش اصلی ویتنام جنوبی را تارومار کرد. قوای جنوبی‌ها به‌سرعت شروع به عقب‌نشینی کردند که به‌سرعت به یک شکست کامل تبدیل شد.



۲۷ آوریل ۱۹۷۵

سقوط سایگون

ارتش ویتنام شمالی به‌سرعت به سمت سایگون، پایتخت ویتنام جنوبی، پیشروی کرد و طول نکشید که این شهر را محاصره کرد. سه روز بعد، در ۳۰ آوریل، شمالی‌ها با کم‌ترین مقاومت سایگون را تسخیر کردند. ویتنام جنوبی، دولت را منحل کرد و جنگ ویتنام سرانجام به پایان رسید.

1.Hue
2.Kent State University

۱۶ مارس ۱۹۶۸

جنایات جنگی ارتش آمریکا

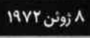
وقتی یک گروهان از تفنگداران دریایی آمریکایی در جست‌وجوی پارتیزان‌های ویت‌کنگ وارد دهکده‌ی می‌لای در ویتنام جنوبی شدند، با تصور این‌که روستاییان طرفداران کمونیست‌ها هستند، دست به حمله‌ی عنان‌گسیخته‌ای زدند و بیش از ۳۰۰ مرد و زن و کودک را کشتند که بسیاری‌شان غیرمسلح بودند. بازماندگان، بر صفحه‌ی تلویزیون ظاهر شدند و این قتل عام خشم مردم جهان را برانگیخت.



۸ ژوئن ۱۹۷۲

تلفات غیرنظامی

عملیات بمباران شدت گرفت و در یکی از حملات هوایی، بر روی ترانگ بانگ[1] در ویتنام جنوبی بمب ناپالم انداختند. تصویر فراموش‌نشدنی فان تی کیم فو[2]، دختر نُه ساله که از شراره‌های آتش می‌گریخت و لباس‌های مشتعلش را پاره می‌کرد، در سراسر جهان به نمایش درآمد. بدن او به شدت سوخت، اما زنده ماند.





اسناد پنتاگون

افشای اسناد سری نشان داد جزییات جنگ را از افکار عمومی پنهان کرده بودند.

«آمریکا، جنگ ویتنام را در اتاق‌های نشیمن باخت.»

مارشال مک‌لوهان، ۱۶ می ۱۹۷۵



۲۹ آوریل ۱۹۷۵

خروج آخرین افراد آمریکایی

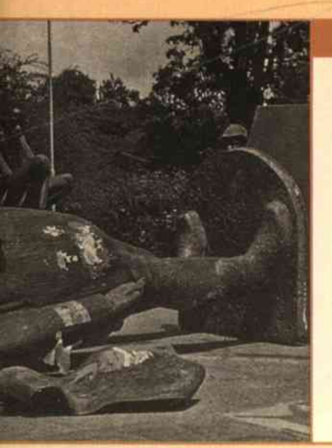
ورود ارتش ویتنام شمالی به سایگون، منجر به تخلیه‌ی شتابزده‌ی مابقی شهروندان آمریکایی شد. حدود ۷ هزار نفر توسط هلی‌کوپتر از سقف سفارت آمریکا منتقل شدند.

1.Trang Bang
2.Phan Thi Kim Phuc

جنگ داخلی آنگولا

۱۹۷۵ تا ۲۰۰۳

سال‌ها جنگ داخلی، جمهوری آنگولای سرشار از الماس و نفت را، فقیر و ضعیف کرده بود. این مستعمره‌ی پرتغال، در ۱۹۷۵ پس از سال‌های متمادی مبارزه‌ی خشونت‌بار، به استقلال دست یافت و مایه‌ی امید مردم این کشور شد. با این حال، ظرف چند روز، درگیری‌ها بار دیگر آغاز شد و کشور را به ورطه‌ی طولانی‌ترین مناقشه‌ی قاره‌ی آفریقا انداخت.



۱۱ نوامبر ۱۹۷۵

استقلال آنگولا

پس از سال‌ها استعمارگری خونبار، پرتغال به آنگولا استقلال داد. پایین کشیده شدن مجسمه‌های رهبران پرتغال، پیروزی جنبش استقلال‌طلبی آنگولا را نمایاند. در روز استقلال، «جنبش مردمی برای آزادسازی آنگولا»[1] خود را حزب حاکم و دکتر آگوستینو نتو[2] را رئیس جمهور جدید اعلام کرد.

۱۰ سپتامبر ۱۹۷۹

دوس سانتوس رئیس جمهور می‌شود

پس از مرگ رئیس جمهور نتو، یک دوره‌ی گذار نسبتاً یکنواخت سپری شد تا رهبر جدید، ژوزه ادواردو دوس سانتوس[3] در ۱۹۷۹ به قدرت برسد، اما خشونت‌ها میان احزاب متخاصم بی‌وقفه ادامه یافت. همه‌ی جناح‌ها حمایت‌هایی بین‌المللی کسب کردند. اتحاد جماهیر شوروی و کوبا از «جنبش مردمی برای آزادسازی آنگولا» حمایت کردند. ایالات متحده و آفریقای جنوبی نیز از «جبهه‌ی ملی برای آزادی آنگولا»[4] و «اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا»[5] حمایت کردند.



۲۲ دسامبر ۱۹۸۸

نیروهای کوبایی خاک آنگولا را ترک می‌کنند

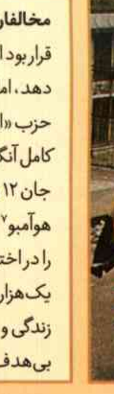
پس از آن‌که ماه‌ها مذاکره میان آنگولا، آفریقای جنوبی و کوبا به امضای موافقت‌نامه‌ی پایان حضور نیروی نظامی خارجی انجامید، امیدها برای دستیابی به صلح افزایش یافت. آفریقای جنوبی و کوبا به‌اتفاق متعهد شدند نیروهای خود را از خاک آنگولا خارج کنند. با این حال، این پیمان سه‌جانبه نتوانست مناقشه‌ی داخلی که کشور را چندپاره کرده بود حل‌وفصل نماید.



۲۹ سپتامبر ۱۹۹۲

انتخابات با نظارت سازمان ملل

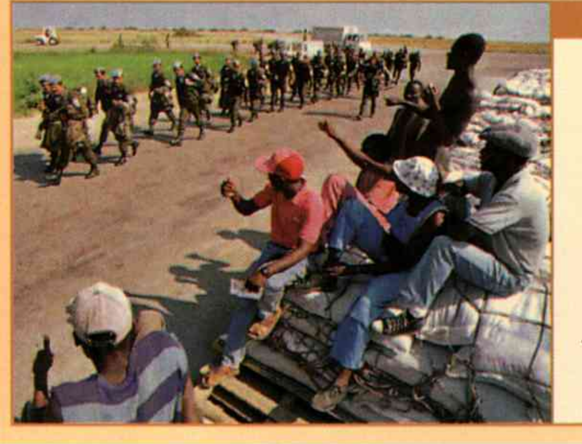
آتش‌بس موقت میان دولت و «اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا» به امضای موافقت‌نامه‌ای برای برگزاری انتخابات سراسری انجامید. دوس سانتوس برای پایان‌دادن به درگیری‌ها، با ژوناس ساویمبی[6]، رهبر «اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا» پیمان صلح امضا کرد. با این حال، وقتی «جنبش مردمی برای آزادسازی آنگولا» در ۱۹۹۲ برنده‌ی انتخاباتی شد که دیری انتظارش می‌رفت، ساویمبی بار دیگر آنگولا را به ورطه‌ی جنگ کشاند.



۱۴ سپتامبر ۱۹۹۳

مخالفان به جنگ ادامه می‌دهند

قرار بود انتخابات به جنگ پایان دهد، اما خشونت‌ها را بیش‌تر کرد. حزب «اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا»، در نبردی که به بهای جان ۱۲ هزار نفر تمام شد، کنترل هوآمبو[7]، دومین شهر بزرگ آنگولا را در اختیار گرفت. تا ۱۹۹۳، روزانه یک‌هزار نفر به خاطر وضع اسفبار زندگی و بمب‌گذاری‌های کور و بی‌هدف کشته می‌شدند.



۳۱ می ۱۹۹۵

مداخله‌ی سازمان ملل

پس از امضای پیمان صلح لوساکا[8] بین دولت و حزب «اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا»، سازمان ملل با اعزام نیروی پاسدار صلح به آنگولا موافقت کرد. حضور این نیروها منوط شد به این‌که دوس سانتوس و ساویمبی در ملأعام با هم دست بدهند. نیروهای سازمان ملل امیدوار بودند بر خلع سلاح و خروج نیروهای نظامی نظارت کنند.

۲۵ فوریه‌ی ۲۰۰۲

قتل ژوناس ساویمبی

روند صلح بار دیگر فروپاشید و کشور بار دیگر به ورطه‌ی خشونت افتاد. ژوناس ساویمبی که زمانی مورد احترام ایالات متحده بود، به یک شخصیت منفور بین‌المللی مبدل شد. او در ۲۵ فوریه‌ی ۲۰۰۲ به ضرب گلوله از پا درآمد. حزب «اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا» به‌سرعت از رونق افتاد و طرفین در ۳۰ مارس بر سر آتش‌بس توافق کردند.



پای مصنوعی برای قربانیان مین‌ها

جنگ داخلی، به وفور میادین مین‌گذاری‌شده در سراسر آنگولا انجامید. تخمین زده می‌شود از هر ۳۳۴ شهروند آنگولا، حداقل یک نفر یک پای خود را در میادین مین از دست داده است. آنگولا بیش‌ترین تعداد مقطوع‌العضو را در جهان دارد.

1. The Popular Movement for the Liberation of Angola
2. Agostinho Neto
3. José Eduardo dos Santos
4. National Front for the Liberation of Angola (FNLA)
5. The National Union for the Total Independence of Angola (UNITA)
6. Jonas Savimbi
7. Huambo
8. Lusaka Peace Treaty



پوستر ضد امپریالیستی

این پوستر، بزرگداشتی است از لحظه‌ی تاریخ‌ساز کسب استقلال آنگولا از پرتغال و در آن پرچم حزب پیروز «جنبش مردمی برای آزادسازی آنگولا» و پرچم جدید آنگولای استقلال‌یافته در هوا به اهتزاز درآمده است.

۸ آگوست ۱۹۷۶



درگیری آغاز می‌شود

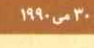
«جنبش مردمی برای آزادسازی آنگولا» دو حزب رقیب داشت: «جبهه‌ی ملی برای آزادی آنگولا» و «اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا». این احزاب در خلال دوران استقلال با هم در حال جنگ بودند.





راه‌حل نهایی، صرفاً برگزاری انتخابات است... در پایان، نه گلوله بلکه برگه‌های رأی ملاک داوری است.

ژوناس ساویمبی، رهبر حزب اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا، دسامبر ۱۹۷۵



۳۰ می ۱۹۹۰

اقتصاد آشفته

اقتصاد آنگولا به رغم برخورداری از منابع سرشار طبیعی مثل نفت، الماس، محصولات کشاورزی و شیلات، به دلیل جنگ طولانی در وضعیت بسیار بدی بود. دولت میلیون‌ها دلار صرف تسلیحات جنگ می‌کرد، در حالی که مردمش دچار قحطی بودند. وفور میادین مین‌گذاری شده در سراسر کشور، به کشاورزی آسیب زد. فعالیت‌های بازرگانی و تجاری متوقف و آموزش و پرورش نادیده گرفته شد و فساد و فزون‌خواهی طبقه‌ی حاکم، کشور را فرا گرفت.

۱ دسامبر ۲۰۰۳

کشور جنگ‌زده

تا پایان جنگ، آنگولا به‌کلی ویران شد. بیش از ۴/۵ میلیون نفر آواره و ۵۰۰ هزار نفر کشته شدند. حدود ۴۵۰ هزار آنگولایی نیز از کشور گریختند و مهاجر شدند. پس از خاتمه‌ی جنگ، خانواده‌ها به‌تدریج کار مشقت‌بار یافتن کودکان گمشده‌ی خود را آغاز کردند.

خمرهای سرخ

۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹

خمرهای سرخ یک ارتش پارتیزانی کمونیستی بود که با هدف مقاومت علیه حکومت استعماری فرانسه در کامبوج شکل گرفت. کامبوج که وقوع جنگ در همسایه‌اش ویتنام، آن را بی‌ثبات کرده بود، در سراسر دهه‌ی ۱۹۷۰ درگیر جنگ داخلی بود. در ۱۹۷۵، خمرهای سرخ به رهبری پُل پوت، کنترل کشور را در اختیار گرفتند و به رژیم «دموکراتیک کامبوج» تغییرنام دادند. دوره‌ی کوتاه حکومت آنها، بی‌رحم‌ترین رژیم قرن بیستم لقب گرفت.




پل پوت

پل پوت[1] در ۱۹۲۵ با نام سالوت سار[2] به دنیا آمد. او پس از پایان تحصیلات در فرانسه، به کامبوج بازگشت و رهبر حزب کمونیست این کشور (موسوم به خمرهای سرخ) شد.

۵ سپتامبر ۱۹۷۳

جنگ داخلی

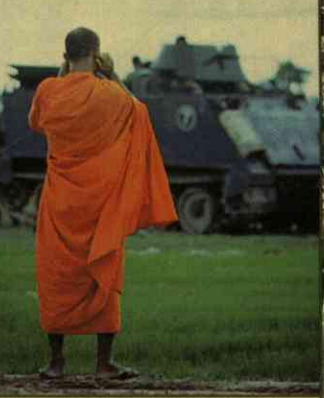
پارتیزان‌های پل پوت، با سیهانوک[3] متحد شدند تا علیه لون نول[4] بجنگند که رژیم فاسد او تنها با حمایت‌های ایالات متحده در قدرت باقی مانده بود. این جنگ با قساوت و بی‌رحمی بی حدومرزی از سوی طرفین ادامه یافت و تلفات فراوانی به جا گذاشت.



۱۷ آوریل ۱۹۷۵

پیروزی خمرهای سرخ

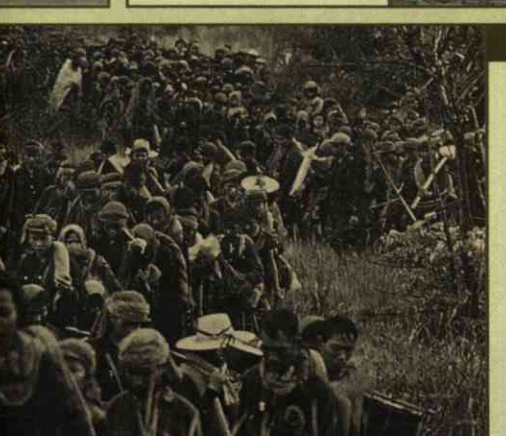
با خروج ایالات متحده از ویتنام، رژیم لون نول فروپاشید و نیروهای خمرهای سرخ وارد پنوم‌پن پایتخت شدند. مردم، عمدتاً آواره‌های جنگ داخلی، با شور و شوق از ارتش آزادی‌بخش پُل پوت استقبال کردند. شوربختانه آنها از هراس‌هایی که رژیم جدید به همراه خواهد آورد خبر نداشتند.



۱۷ می ۱۹۷۵

سرکوب بی‌رحمانه

لباس‌های هزاران راهب بودایی را از تن‌شان بیرون آوردند و آنها را مجبور کردند به عنوان کارگر در ارتش خدمت کنند. املاک خصوصی را غیرقانونی اعلام و مدارس را تعطیل کردند. هرکس که مظنون به تعلق به طبقه‌ی متوسط بود، یا این‌که روشنفکر بود (به معنای ساده، عینک به چشم می‌زد) اعدام می‌شد.

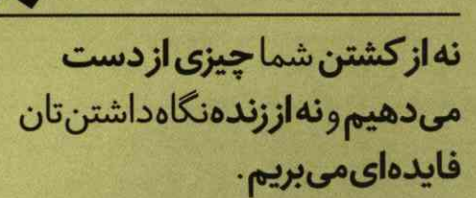


۱۳ آوریل ۱۹۷۹

حمله‌ی ویتنام

کشمکش‌ها با ویتنام، دشمن سنتی خمرهای سرخ، بالا گرفت، به‌رغم آن‌که هر دو کشور عقاید کمونیستی داشتند. متعاقب یک درگیری مرزی، ارتش ویتنام به کامبوج حمله کرد. وقتی تانک‌هایشان وارد پنوم‌پن شدند، خمرهای سرخ به مناطق کوهستانی در مرز تایلند گریختند.

1.Pol Pot
2.Saloth Sar
3.Norodom Sihanouk
4.Lon Nol



نه از کشتن شما چیزی از دست می‌دهیم و نه از زنده نگاه داشتن‌تان فایده‌ای می‌بریم.



گفته‌ی مشهور یک عضو خمرهای سرخ خطاب به عوامل «خرابکار»، ۱۹۷۵

۱۸ مارس ۱۹۷۰

مداخله‌ی ایالات متحده

شاهزاده سیهانوک، پادشاه حاکم بر کامبوج، در خلال جنگ ویتنام به سربازان ویتنام شمالی اجازه داد از درون خاک این کشور علیه ویتنام جنوبی فعالیت کنند. طی کودتایی با حمایت ایالات متحده، لون نول، ژنرال ارتش، پادشاه را عزل کرد. اندکی پس از آن، نیروهای آمریکایی و ارتش ویتنام جنوبی طی عملیاتی مشترک، با هدف بیرون‌کشیدن کمونیست‌های ویتنامی از مخفی‌گاهشان به کامبوج حمله کردند. هزاران غیرنظامی در بمباران‌های هوایی آمریکا کشته شدند.



۲۰ آوریل ۱۹۷۵

کشتزارهای مرگ

پل پوت بلافاصله شروع به تحکیم رژیم جدید خود کرد. کل جمعیت دو میلیون نفری پنوم‌پن را به زور سرنیزه به مناطق روستایی بردند و مجبورشان کردند به عنوان شالیکار کار کنند. بسیاری، تنها چند دقیقه فرصت داشتند تا مهیای ترک شهر شوند. هزاران نفر طی این مهاجرت گسترده مُردند.





۱۷ می ۱۹۷۵

سال صفر

خمرهای سرخ آغاز یک عصر جدید -«سال صفر»[1] - و یک برنامه‌ی هشت‌مرحله‌ای را اعلام کردند تا کامبوج را به سرعت از لوث کاپیتالیسم و نفوذ خارجی‌ها «تطهیر» کنند و کشور را به یک جامعه‌ی روستایی و فاقد طبقات اجتماعی تبدیل نمایند. هویت پل پوت و رهبری خمرهای سرخ همچنان گمنام باقی ماند: او را صرفاً به عنوان «آنگ‌کار»[2] (سازمان) می‌شناختند.

۵ ژوئن ۱۹۷۵

تسخیر آنگ‌کوروات

سربازان خمرهای سرخ، شهر معابد افسانه‌ای آنگ‌کوروات[3] را تسخیر کردند که قدمت آن به اوایل سده‌ی دوازدهم می‌رسید و عملیات مرمت آن را متوقف کردند. بسیاری می‌ترسیدند این نمادهای تاریخی را به شیوه‌ی انقلاب فرهنگی در چین ویران کنند. با این حال، معابد چندان آسیب ندیدند.

۶ آوریل ۱۹۷۸

شکنجه‌گاه

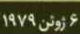
مدرسه‌ی توئول اسلِنگ[4] در پنوم‌پن تبدیل به زندان شد. در این زندان، پیوسته یک هزار زندانی نگهداری و بی‌رحمانه شکنجه و اعدام می‌شدند. تقریباً از هر ۱۷ هزار زندانی محبوس در این بازداشتگاه، تنها ۷۰ نفر زنده ماندند. در حال حاضر، توئول اسلنگ تبدیل به یک موزه‌ی نسل‌کشی شده. تصاویر قربانیان این زندان، از جمله کودکان، بر دیوارهایش آویزان است.



۶ ژوئن ۱۹۷۹

خمرهای سرخ به مقاومت ادامه می‌دهند

پل پوت در پایگاه عملیاتی‌اش در مناطق کوهستانی، طرفداران خود را از نو سازمان داد تا علیه دولت جدید کامبوج که از سوی ویتنام حمایت می‌شد مبارزه کند. او دستگیر نشد، اما هرگز هم نتوانست بار دیگر قدرت را در اختیار بگیرد. پل پوت در ۱۹۹۸ بدون آن‌که به خاطر جرایمش محاکمه شود مُرد.





۱۵ اکتبر ۱۹۷۹

میراث شوم

دولت جدید گورهایی دسته‌جمعی کشف کرد که شواهد هولناکی بودند از قتل‌عام‌های وحشیانه‌ای که خمرهای سرخ مرتکب شدند. در سال‌های حکومت پل پوت، تقریباً یک پنجم جمعیت این کشور کشته و ده‌ها هزار نفر یتیم شدند. مین‌هایی که طی این جنگ در زمین کاشته شدند همچنان کشته و معلول به جا می‌گذارند و خنثی‌سازی آنها یکصد سال به طول می‌انجامد.



1. Year Zero
2. Angkar
3. Angkor Wat
4. Tuol Sleng

قرن پزشکی

قرن بیستم شاهد دستاوردهای عظیمی در مراقبت‌های پزشکی بود. دانش فزون‌تر، به پیشرفت‌های عظیمی در تشخیص و درمان بیماری‌ها انجامید. تکنولوژی، مسبب برخی از بزرگ‌ترین تحولات بود و پیدایش جراحی به‌مدد ربات و رشته‌ی جدید مهندسی ژنتیک، تأثیرات عمیقی بر سلامت بشر گذاشت. تا پایان قرن، بیماری‌هایی که میلیون‌ها نفر را در سراسر تاریخ به کام مرگ فرستاده بودند، نه‌تنها علاج‌پذیر بودند بلکه در برخی موارد به‌کلی ریشه‌کن شده بودند.

۱۹۰۰ تا ۱۹۱۵

آغاز سده‌ی جدید، عصر مهیجی برای علم پزشکی بود. در ۱۹۰۱، کارل لندِشتاینر[1]، زیست‌شناس اتریشی، سه گروه متفاوت خون کشف کرد: A،B و O. با سازگارشدن گروه‌خون شخصِ دهنده و گیرنده، انتقال خون-اهدای خون از یک فرد به فردی دیگر - ایمن‌تر شد.

واکسن‌های جدید به نحو چشمگیری از شیوع بیماری‌های سابقاً مرگبار مثل دیفتری، کزاز و سیاه‌سرفه کاستند.

همزمان، افزایش دانشِ انسان در مورد شیمی بدن، سبب شد بیماری‌هایی که عاملشان کمبود ویتامین و نابرابری هورمونی بودند، شناسایی و درمان شوند.

گروه‌های خونی

کشف گروه‌های متمایز خونی توسط کارل لندشتاینر، راه را برای اهدای ایمن‌تر خون، تأسیس بانک خون و پیوند اعضا گشود.

۱۹۱۵ تا ۱۹۵۰

تولید داروهای ایمن و مطمئن چالشی مداوم بود. پل ارلیخ[2]، دانشمند آلمانی، معتقد بود یک «گلوله‌ی جادویی» محتوی دارو می‌تواند باکتری عامل یک بیماری را بکُشد بدون آن‌که به بدن شخص بیمار آسیب وارد سازد. او اولین داروی درمان سیفلیس موسوم به سالوارسان[3] را کشف کرد. این دارو موفقیت‌های جوراجوری کسب کرد. در ۱۹۳۵، گرهارد دُماگ[4] ثابت کرد سولفومید پرونتوسیل[5] تکثیر باکتری‌ها را متوقف می‌کند و باعث می‌شود بدن انسان خودْ برای نابودی آنها مبارزه کند. با این حال، پیشرفت واقعی زمانی از راه رسید که آلکساندر فلمینگ[6] نخستین آنتی‌بیوتیک، یعنی پنی‌سیلین را کشف کرد. تا ۱۹۴۰، پنی‌سیلین دارویی خاص و استثنایی شد و خاصیت باکتری‌کشی آن به‌تدریج انقلابی در درمان عفونت‌ها پدید آورد.

۲۰ هزار ژن

تعداد تقریبی ژن‌هایی که ژنوم انسان را می‌سازند. این دستاورد در خلال «پروژه‌ی ژنوم انسان» کشف شد.

۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰

در ۱۹۵۰، اختراع دستگاه ضربان‌ساز قلب[7]، نخستین عمل کنارگذر (بای‌پَس) قلب را میسر کرد و در ۱۹۶۷، دکتر کریستیان بارنارد[8] نخستین عمل پیوند قلب را انجام داد. عمل پیشگامانه‌ی او، در چند دهه بعد راه را برای پیوند ریه، کلیه و کبد گشود. در ۱۹۵۳، دو دانشمند انگلیسی به نام‌های فرانسیس کریک[9] و جیمز واتسون[10] ساختار مارپیچ دوگانه‌ی دی‌ان‌ای را کشف کردند. این کشف به پیدایش ژن‌ترَاپی انجامید که نقش مهمی در درمان بیماری‌های ژنتیکی دارد. در ۱۹۷۵، با معرفی تصویربرداری توموگرافی کامپیوتری[11]

برنامه‌ی واکسیناسیون

فلج اطفال، هزاران کودک را مبتلا کرد، اما در ۱۹۵۲، یوناس سالک و آلبرت سابین واکسن پیش‌گیری از این بیماری را کشف کردند.



دهه‌ی ۱۹۱۰

کیت انتقال خون

در ۱۹۰۱، طبقه‌بندی انواع گروه‌های خونی، عمل انتقال خون را به نحو چشمگیری بهبود بخشید. انتقال خون را به طور منظم در میدان‌های نبرد جنگ جهانی اول انجام می‌دادند.



دهه‌ی ۱۹۲۰

نمونه‌های انسولین

دکتر فردریک بانتینگ[12] شیوه‌ای برای تولید هورمون انسولین کشف کرد و انقلابی در درمان بیماری دیابت پدید آورد. تا پایان قرن، بیماران به نحو گسترده‌ای با این شیوه درمان می‌شدند.

دهه‌ی ۱۹۳۰

میکروسکوپ الکترونیکی

از اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ به این سو، میکروسکوپ‌های الکترونیکی رشته‌ی زیست‌شناسی سلولی را به‌کلی متحول کردند و دانشمندان را قادر ساختند جزییات بیش‌تری از سلول‌ها را مشاهده کنند.

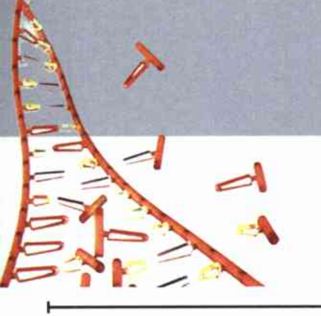




دهه‌ی ۱۹۵۰

مارپیچ دوتایی دی‌ان‌ای

دی‌ان‌ای - مواد ژنتیکی که تعیین‌کننده‌ی ویژگی‌های هر موجود زنده است - را کریک و واتسون کشف کردند و شناخت کاملاً جدیدی از مکانیسم حیات به دست دادند.



1.Karl Landsteiner
2.Paul Ehrlich
3.Salvarsan
4.Gerhard Domagk
5.Sulphomide dye Protonsil
6.Alexander Fleming
7.cardiac pacemaker
8.Christiaan Barnard
9.Francis Crick
10.James Watson
11.computed axial tomography (CAT scan)
12.Frederick Banting



قلب مصنوعی

قلب مصنوعی «جارویک ۲۰۰۰» در ۱۹۹۸ ساخته شد که می‌تواند بیمار را تا زمان پیوند قلبی زنده نگه دارد.

(سی‌ای‌اسکن) که تصاویری از مغز به دست می‌داد، شیوه‌های تشخیص بیماری جهشی رو به جلو داشت. در همین اثنا، پیشرفت روزافزون ابزارهای پیچیده‌ی پزشکی در مقاطع بعدی سده‌ی بیستم، جراحی‌های کم‌تر آسیب‌رسان رباتیک و جراحی‌های لاپاراسکوپی را امکان‌پذیر و جایگزین شیوه‌های سنتی کرد. تا پایان قرن، کسب دانش فزون‌تر در مورد ویروس‌ها به ریشه‌کنی آبله و فلج اطفال و درمان مالاریا کمک‌های شایانی کرد، اما توان بیماری‌زایی ایدز، سارس و برخی آنفولانزاهای خاص، چالش‌های جدیدی پیش روی پژوهش‌گران قرار داد.

۱۹۹۰ تا کنون

تا پایان قرن، «پروژه‌ی ژنوم انسان»[1] کل ژنوم‌های انسان را نقشه‌برداری و توالی آنها را تعیین کرد. این اقدام براساس مشخصات ژنتیکی افراد، درمان‌های پیشگامانه‌ی پزشکی را میسر ساخت. در ۲۰۱۰، پزشکان توانستند توالی ژن کامل یک بیمار را تعیین کنند و منشأ ژنتیکی برخی بیماری‌ها را کشف نمایند که نقطه‌ی عطفی در پیشرفت پزشکی خصوصی به حساب می‌آمد. هرچند تا پایان قرن، بیماری‌هایی چون ایدز و سرطان در برابر درمان مقاومت نشان دادند، تحقیقات جدید دستاوردهای بزرگی را در آینده نوید دادند.

توالی دی‌ان‌ای

در خلال «پروژه‌ی ژنوم انسان»، دی‌ان‌ای انسان را در سینی‌های مخصوص به منظور تجزیه و تحلیل و تعیین توالی شبیه‌سازی کردند.



> تعداد افرادی که **پیشرفت‌های پزشکی جانشان را نجات داده بیش‌تر از** تعداد کشته‌های همه‌ی جنگ‌های تاریخ است.



دکتر کارل ساگان، ۱۹۹۷

دهه‌ی ۱۹۶۰

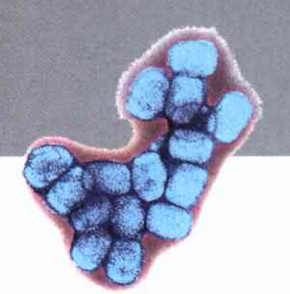
قرص‌های ضد بارداری

قرص‌های کنترل جمعیت که معمولاً «قرص ضد بارداری» نامیده می‌شوند.

دهه‌ی ۱۹۷۰

غلبه‌ی بر آبله

در ۱۹۶۶، سازمان بهداشت جهانی، برنامه‌ی ده‌ساله‌ای را در سراسر جهان برای ریشه‌کنی بیماری آبله آغاز کرد. آبله رسماً در ۱۹۷۹ ریشه‌کن شد.



دهه‌ی ۱۹۸۰

ایدز: یک بیماری جهانگیر

هنوز هیچ درمانی برای «سندرم نقص ایمنی اکتسابی» (ایدز) که در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ پدیدار شد کشف نشده است. «کمپین روبان قرمز» به افزایش آگاهی افراد کمک کرده است.



دهه‌ی ۱۹۹۰

تحقیقات سلول‌های بنیادی

درمان از طریق سلول‌های بنیادی، به‌مدد تولید سلول‌های تازه برای جایگزینی با بافت‌های آسیب‌دیده و بیمار بدن انسان، انقلابی در معالجه‌ی سرطان و بیماری‌های قلبی پدید آورده است.



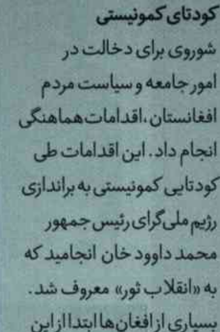
1.The Human Genome Project (HGP)

جنگ شوروی و افغانستان

۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸

در عید کریسمس ۱۹۷۹، شوروی به افغانستان حمله کرد. هدف روس‌ها این بود که دولت مورد حمایت کمونیست‌ها را از خطر شمار فزاینده‌ی قیام‌های اسلام‌گرایانه نجات دهد. جنگی که متعاقب آن به وقوع پیوست و ظهور پارتیزان‌های رزمنده‌ی مجاهدین مورد حمایت آمریکا، پیامدهایی بودند که هیچ کدام از طرفین پیش‌بینی‌شان نمی‌کردند.





۲۷ آوریل ۱۹۷۸

کودتای کمونیستی

شوروی برای دخالت در امور جامعه و سیاست مردم افغانستان، اقدامات هماهنگی انجام داد. این اقدامات طی کودتایی کمونیستی به براندازی رژیم ملی‌گرای رئیس جمهور محمد داوود خان انجامید که به «انقلاب ثور» معروف شد. بسیاری از افغان‌ها ابتدا از این تغییر استقبال کردند.

۱۴ ژوئن ۱۹۷۹

کمک‌های شوروی

با امضای «پیمان دوستی شوروی-افغانستان»[1] در دسامبر ۱۹۷۸، کمک نظامی و اقتصادی به افغانستان در صورت تقاضای این کشور امکان‌پذیر شد. روس‌ها یک یگان تانک گسیل داشتند تا در خواباندن شورش‌های روزافزون به دولت کمک کنند.



۳ جولای ۱۹۷۹

ایالات متحده نیروهای مقاومت را تجهیز می‌کند

ایالات متحده که می‌ترسید شوروی افغانستان را به یک دولت دست‌نشانده تبدیل کند، به نیروهای «مجاهدین» که مخالف دولت بودند کمک مالی و تسلیحاتی کرد و آنها را آموزش داد. آمریکایی‌ها مخفیانه به این کشور سلاح فرستادند و افغانستان به صحنه‌ی یکی از طولانی‌ترین و پرهزینه‌ترین عملیات‌های سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) تبدیل شد.

۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹

تغییر رهبری

نخست‌وزیر حفیظ‌الله امین[2] در مبارزه‌ای بی‌امان برای کسب قدرت، رئیس جمهور نور محمد ترکی[3] را برکنار و به قتل رساند و قدرت را در دست گرفت. این اقدام، خشم کرملین را برانگیخت، چون روس‌ها ترکی را متحد نزدیک شوروی قلمداد می‌کردند و امین را سیاستمداری ضعیف می‌دانستند که قادر نیست خشونتی که سراسر کشور را درنوردیده مهار کند.





۱۹ جولای ۱۹۸۰

تحریم بازی‌های المپیک

جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا تهاجم شوروی به افغانستان را اقدامی امپریالیستی دانست و آن را محکوم کرد. او اعلام کرد ورزشکاران آمریکایی در اعتراض به این اقدام بازی‌های المپیک ۱۹۸۰ مسکو را تحریم خواهند کرد. کارتر ۶۴ کشور دیگر شرکت‌کننده در این بازی‌ها را برای پیوستن به این تحریم ترغیب کرد. در پشت پرده، ایالات متحده مخفیانه داشت حمایت‌هایش را از نیروهای مخالف شوروی افزایش می‌داد و امیدوار بود اتحاد شوروی را به ورطه‌ی یک جنگ پارتیزانی طولانی و پرهزینه بکشاند.

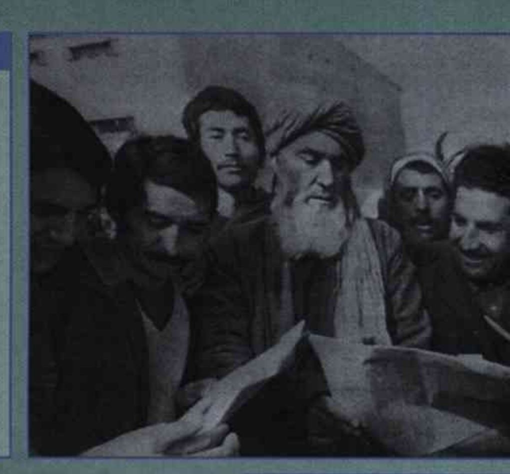


۲۸ مارس ۱۹۸۵

معضل آوارگان

روس‌ها مدام به مناطق پرجمعیت حمله می‌کردند و به آوارگی گسترده‌ی افغان‌ها دامن می‌زدند. بسیاری به کشورهای همسایه - پاکستان و ایران - گریختند. بیش از ۳ میلیون نفر، تنها به اردوگاه‌های پناهندگان پاکستان هجوم آوردند. از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۲، تقریباً ۶ میلیون افغان، یعنی بیش از یک پنجم جمعیت این کشور، میهنشان را ترک کردند. آنهایی که ماندند، با بی‌رحمی و خشونت‌های پیش‌بینی‌ناپذیر مواجه شدند.

1.Soviet-Afghan Friendship Treaty
2.Hafizullah Amin
3.Nur Muhammad Taraki



۳۰ آوریل ۱۹۷۸

آغاز کشمکش‌های درون حزبی

حزب کمونیست افغانستان به دو جناح منشعب شد: حزب خلق[1] و حزب پرچم[2]. هرچند آنها با تسهیم قدرت موافقت کردند، اما رئیس جمهور محمد ترکی، که به حزب «خلق» وفادار بود، شروع به پاکسازی اعضای حزب «پرچم» کرد. سیاست‌های او حتی اسلام‌گراهای سنتی را آزرد و قیام و شورش در سراسر کشور به راه انداخت.

۱۰ مارس ۱۹۷۹



مقاومت افغان‌ها

افغانستان به سرعت داشت به سمت جنگ داخلی می‌رفت. یک گروه مقاومت متشکل از رزمندگان اسلام‌گرا، علیه حکومت لائیک کمونیستی اعلام جهاد کرد. سربازان افغان سر به شورش گذاشتند و ۱۰۰ شهروند روس را در هرات در غرب افغانستان کشتند.

۲۴ دسامبر ۱۹۷۹

حمله‌ی شوروی به افغانستان

وس‌ها تحت لوای پیمان دوستی تصمیم به حمله گرفتند. پس از تسخیر مناصب لیدی در کابل، جاسوس‌های ک.گ.ب ر هیئت سربازان افغان درآمدند و به کاخ یاست جمهوری حمله کردند و حفیظ‌الله مین را به قتل رساندند و معاونش ببرک ارمل[3] را به ریاست جمهوری منصوب ردند. سپس نیروهای ارتش شوروی در سراسر کشور پراکنده شدند.

> اکنون **فرصتی** پیش آمده تا اتحاد جماهیر **شوروی** را درگیر **جنگ ویتنام** خودش کنیم.
>
> زبیگنو برژینسکی، مشاور امنیت ملی ایالات متحده، ۱۸ ژانویه‌ی ۱۹۷۸



۲۲ سپتامبر ۱۹۸۶

تأمین موشک‌های استینگر از سوی ایالات متحده

روس‌ها معتقد بودند حضورشان در افغانستان کوتاه خواهد بود، اما «مجاهدین» ارتش پارتیزانی مؤثری بودند و با یورش‌های جنگ و گریز خود روس‌ها را به ستوه آوردند. ایالات متحده سلاح‌های پیشرفته‌ی مجاهدین را تأمین می‌کرد، از جمله موشک‌های رودوشی استینگر که ده‌ها هلی‌کوپتر شوروی را ساقط کردند.

۲۰ جولای ۱۹۸۸

خروج شوروی از افغانستان

وقتی میخاییل گورباچف رهبر شوروی شد، قصد نداشت جنگی را که در داخل کشور منفور بود طولانی‌تر کند. در می ۱۹۸۸، پاکستان، افغانستان، ایالات متحده و شوروی موافقت‌نامه‌ای برای خروج نیروهای نظامی امضا کردند. این اقدام، افغانستان را به ورطه‌ی آشوب انداخت و راه را برای جنبش افراطی طالبان گشود تا در دهه‌ی ۱۹۹۰ قدرت را در افغانستان در دست گیرد.



1.Khalq
2.Parcham
3.Babrak Karmal



شاه ایران

اقدامات شاه برای مدرنیزه‌کردن ایران که همسو با سیاست‌های آمریـ
بود، مسلمانان محافظه‌کار شیعه را آزرده کرد. بی‌اعتمادی عمیقی به
حکومت استبدادی و سبک زندگی اسراف‌کارانه‌ی او وجود داشت.

انقلاب ایران

۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹

محمدرضا پهلوی، شاه ایران، نزدیک به چهار دهه همچون امپراتور بر ایران حکومت می‌کرد تا این‌که زمام قدرت از دستش خارج شد. اصلی‌ترین مخالف او، آیت‌الله خمینی، تبعید شده بود، اما همچنان مردم را دعوت می‌کرد تا به دوران حکومت شاهنشاهی پایان دهند. همزمان که حمایت‌ها از آیت‌الله خمینی افزایش یافت، وقوع انقلاب اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

۱۰ ژانویه‌ی ۱۹۷۷

تظاهرات‌ها در حمایت از آیت‌الله خمینی

مخالفان شاه حول آیت‌الله خمینی، روحانی مسلمان، جمع شدند که از ۱۹۶۳ در تبعید بود. او وعده‌ی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و بازگشت به ارزش‌های سنتی اسلامی داد.

۱۱ ژانویه‌ی ۱۹۷۹

زنان به انقلاب می‌پیوندند

زنان ایرانی از اقشار مختلف، در حمایت از آیت‌الله خمینی به خیابان‌ها آمدند و تحرک چشمگیری به تظاهرات دادند. در دوران رژیم شاهنشاهی، به زنان آزادی‌های چشمگیری داده بودند، اما بسیاری از خانواده‌های محافظه‌کار مسلمان معتقد بودند این اصلاحات به بهای قربانی‌کردن سنت‌های دینی به دست آمده است.

۱ ژانویه‌ی ۱۹۷۷

تظاهرات اعتراضی ضد شاه

مردم ایران به خیابان‌ها ریختند و موجی از تظاهرات‌های اعتراضی در مخالفت با شاه که روز‌به‌روز خودکامه‌تر می‌شد برپا کردند. وقتی نیروهای امنیتی به روی تظاهرکنندگان آتش گشودند، گفت‌وگو میان معترضان و رژیم شاهنشاهی به پایان رسید. وقتی وضعیت کشور عملاً به ورطه‌ی جنگ داخلی کشیده شد، شاه حکومت نظامی برقرار کرد.



۱ فوریه‌ی ۱۹۷۹





بازگشت آیت‌الله خمینی

در فوریه، آیت‌الله خمینی طی رویدادی پرماجرا به ایران بازگشت و مورد استقبال میلیون‌ها طرفدار پرشور قرار گرفت. آنها در بهشت زهرا گرد آمدند تا سخنان او را بشنوند. وقتی آیت‌الله برنامه‌های آینده‌اش را تشریح کرد، به نشانه‌ی تأیید مشت‌هایشان را گره کردند و تکبیر گفتند. (م: تصویر مربوط به دیدار امام در مدرسه علوی است.)

۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۷۹

ادامه‌ی ناآرامی‌ها

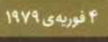
محمدرضا شاه پیش از ترک ایران شاپور بختیار را به عنوان نخست‌وزیر جدید منصوب کرد تا کشور را اداره کند. با این حال، بختیار نتوانست مخالفت‌ها را متوقف کند. تظاهرات‌های تازه‌ای در نزدیکی تهران به راه افتاد و افسران ارتش که از کشتار هم‌وطنان خود ناراضی بودند، پادگان‌های رژیم بختیار را ترک کردند.

۱۶ ژانویه‌ی ۱۹۷۹



فرار شاه

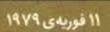
مخالفت‌های مردمی، شاه را مجبور به فرار کرد. یک میلیون نفر به خیابان‌ها آمدند و نسبت به آیت‌الله خمینی ابراز احساسات و شاه را نکوهش کردند. آنها تمام مجسمه‌های شاه مخلوع را پایین کشیدند.



۴ فوریه‌ی ۱۹۷۹

دولت موقت

ناآرامی سیاسی و اجتماعی به نقطه‌ی اوج خود رسید. همزمان که طرفین برای کسب اقتدار با هم رقابت می‌کردند، بین طرفداران آیت‌الله خمینی و حامیان رژیم شاهنشاهی درگیری‌های مسلحانه‌ی خیابانی درگرفت. آقای خمینی از پذیرش دولت بختیار امتناع کرد و مهدی بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر ایران منصوب نمود.



۱۱ فوریه‌ی ۱۹۷۹

پیروزی انقلاب

در ۱۱ فوریه‌ی ۱۹۷۹، انقلابیون سرمست، پیروزی دوران‌ساز خود را جشن گرفتند. آقای خمینی به قدرت چشمگیری دست یافت و به عنوان رهبر مادام‌العمر سیاسی و مذهبی منصوب شد. کشور نیز «جمهوری اسلامی ایران» نام گرفت. سران رژیم شاه محاکمه و اعدام شدند و بسیاری از کشور گریختند. برنامه‌ی غربی‌سازی ایران متوقف شد.



تغییر پرچم

پس از انقلاب اسلامی، پرچم ایران تغییر یافت. سه رنگ سبز، سفید و قرمز به ترتیب نماد اسلام، صلح و دلیری است.

بحران گروگان‌گیری سفارت آمریکا در تهران

۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱

در ۱۹۷۹، آیت‌الله خمینی، روحانی مسلمان، ولی فقیه ایران شد. او اجرای شریعت (شکلی از احکام اسلامی) را آغاز کرد و از پیروانش خواست به مخالفت با غرب به خصوص ایالات متحده برخیزند که از رژیم شاه مخلوع پشتیبانی می‌کرد. وقتی جیمی کارتر، رئیس جمهور آمریکا، با ورود محمدرضا شاه برای درمان سرطان به ایالات متحده موافقت کرد، خشم ایرانی‌ها از آمریکایی‌ها به اوج رسید.



۴ نوامبر ۱۹۷۹

دانشجویان ایرانی سفارت را تسخیر می‌کنند

آیت‌الله خمینی، رهبر جدید ایران، خواستار حمله به منافع آمریکایی‌ها شد. وقتی ایالات متحده به شاه ایران پیشنهاد معالجه‌ی پزشکی داد، گروهی از دانشجویان خشمگین ایرانی به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و پس از تصرف آن‌جا ده‌ها نفر را به گروگان گرفتند.

۹ نوامبر ۱۹۷۹

اعتراض آشکار

دانشجویان خط امام در چند رویداد در خلال بحران، پرچم ایالات متحده را روی دیوار سفارت آمریکا به آتش کشیدند. آیت‌الله خمینی از این اقدام آنها حمایت کرد و آن را حمله به امپریالیسم آمریکایی دانست.

۱۴ نوامبر ۱۹۷۹

کارتر تحریم‌های اقتصادی وضع می‌کند

آزادی گروگان‌ها به مهم‌ترین مسأله و دغدغه‌ی اول جیمی کارتر مبدل شد. اقدام نظامی بسیار پرمخاطره بود. کاری از دست او برنمی‌آمد، جز این‌که صادرات نفت ایران را با وقفه مواجه و این کشور را تحریم اقتصادی کند و در پشت پرده اقدامات قدرتمند دیپلماتیک را در دستور کار قرار دهد، به امید آن‌که ایران را متقاعد به آزادسازی گروگان‌ها نماید.





۱۸ نوامبر ۱۹۷۹

بارقه‌ی امید از سوی آیت‌الله خمینی

در اواسط نوامبر، وقتی آیت‌الله خمینی دستور داد ۱۳ گروگان زن و سیاه‌پوست آزاد شوند، امیدها افزایش یافت. با این حال، کمک چندانی به فرونشاندن تب‌وتاب این وضعیت نکرد. در زمره‌ی درخواست‌های ایران، یکی استرداد شاه و محاکمه‌ی او در تهران بود. اما رئیس جمهور جیمی کارتر این شرایط را رد کرد.



۲۴ آوریل ۱۹۸۰

عملیات پنجه‌ی عقاب

وقتی استیصال آمریکایی‌ها رو به افزایش گذاشت، رئیس جمهور جیمی کارتر فرمان اجرای یک عملیات نجات جاه‌طلبانه را صادر کرد. اما وقتی یک هلی‌کوپتر آمریکایی با یک هواپیمای نظامی در صحرای طبس برخورد کرد و هشت نظامی آمریکایی کشته شدند، این عملیات به یک فاجعه مبدل شد.



۲۱ جولای ۱۹۸۰

آزادی ریچارد کویین

گروگان ریچارد کویین[1]، پس از ۲۵۰ روز اسارت به دلایل انسان‌دوستانه آزاد شد. پیش‌تر به دلیل بیماری، او را به بیمارستانی در تهران منتقل کرده بودند که بعدتر بیماری‌اش فلج چندگانه تشخیص داده شد. در حالی که کویین در کسوت یک قهرمان مورد استقبال آمریکایی‌ها قرار گرفت، و به‌رغم مرگ شاه در ۲۷ جولای ۱۹۸۰، ۵۲ گروگان آمریکایی همچنان از آزادی بی‌نصیب بودند.



۲۰ ژانویه‌ی ۱۹۸۱

دیپلماسی پیروز می‌شود

سرانجام با مرگ شاه و به مدد میانجی‌گری الجزایر بحران پایان یافت. کارتر خستگی‌ناپذیر کوشیده بود تا گروگان‌ها را به میهن بازگرداند، اما در کمپین دور دوم انتخابات ریاست جمهوری شکست خورد. ایرانی‌ها برای تحقیر کارتر صبر کردند و دقیقاً پس از روی کار آمدن ریگان، گروگان‌ها را آزاد کردند.

1.Richard Queen

۴ نوامبر ۱۹۷۹

به نمایش گذاشتن گروگان‌ها

شش آمریکایی موفق شدند فرار کنند، اما ۶۶ نفر اسیر شدند. شهروندان غیرآمریکایی سفارت نیز از سوی گروگان‌گیرها آزاد شدند. دانشجویان در ژستی مبارزه‌خواهانه چشم‌بند بر گروگان‌ها زدند و آنها را جلوی دوربین‌های تلویزیونی به نمایش گذاشتند. گروگان‌گیرها خواستار اخراج شاه از ایالات متحده و محاکمه‌ی وی در تهران شدند. پخش این تصاویر مردم آمریکا را شوکه کرد.







«شما حق شکوه و گلایه ندارید. ایالات متحده تمام کشور ما را به گروگان گرفت.»

زندانبان ایرانی خطاب به بروس لینگن، گروگان آمریکایی، نوامبر ۱۹۸۰



۲۷ آوریل ۱۹۸۰

نمایش عمومی اجساد سربازان

باقی‌مانده‌ی اجساد نیم‌سوز خدمه‌ی عملیات نجات به تهران منتقل شد. ایرانی‌های خشمگین اجساد را در خیابان‌ها در معرض دید عموم گذاشتند که مایه‌ی غافلگیری و خشم ایالات متحده شد. اسناد طبقه‌بندی‌شده‌ی مربوط به این عملیات، از میان لاشه‌های هواپیما و هلی‌کوپتر ساقط‌شده به دست آمد و در رسانه‌های جهان پخش شد.



۲۱ ژانویه‌ی ۱۹۸۱

بازگشت گروگان‌ها

پس از ۴۴۴ روز اسارت، گروگان‌ها سرانجام وارد پایگاه نیروی هوایی آمریکا در آلمان غربی شدند. ایالات متحده در ازای آزادی آنها، با آزادسازی بخشی از دارایی‌های بلوکه‌شده‌ی ایران به ارزش ۸ میلیارد دلار موافقت کرد و به گروگان‌گیرها مصونیت داد. بازگشت گروگان‌ها وجهه‌ی ریاست جمهوری ریگان را فوق‌العاده تقویت و روابط میان ایران و آمریکا را تیره کرد.



انقلاب نیکاراگوئه

۱۹۷۲ تا ۱۹۹۰

از سال ۱۹۳۷، خاندان سُموسا با حفظ قدرت از طریق در اختیار گرفتن کنترل گارد ملی، با حمایت‌های آمریکا یک دیکتاتوری نظامی در نیکاراگوئه حاکم کرده بود. در ۱۹۶۱، گروهی از دانشجویان مارکسیست برای مبارزه با ظلم و تعدّی «جبهه‌ی آزادی بخش میهنی ساندینیستا» را پایه‌گذاری کردند. این جبهه به افتخار انقلابی قهرمان، آگوستو ساندینو[1] نام‌گذاری شد که در ۱۹۳۳ به دستور سُموسا به قتل رسید. جبهه‌ی آزادی بخش میهنی ساندینیستا سازمان کوچکی بود، اما خار چشم رژیم سُموسا به حساب می‌آمد و اعضایش مدام دستگیر و زندانی می‌شدند.



آناستاسیو سُموسا دِبایله

نام مستعارش «تاچیتو»[5] (تاچو کوچیکه) و همنام پدرش، آناستاسیو سُموسا گارسیا[6] بود. سُموسا سومین و آخرین عضو خانواده‌ای بود که رئیس جمهور شدند.



۲ ژانویه‌ی ۱۹۷۵

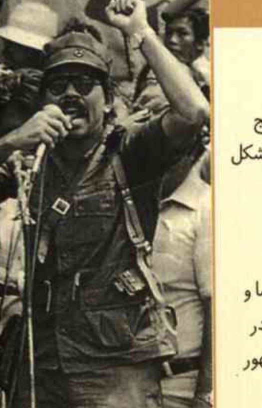
سرکوب نظامی

سُموسا در واکنش به این اتفاق، حکومت نظامی اعلام کرد و به گارد ملی دستور داد شورشیان را وحشیانه سرکوب کنند. روستاهایی که مظنون به پناه‌دادن به پارتیزان‌های ساندینیستا بودند، نابود شدند. هزاران دهقان ناپدید شدند که آنها را مقتول فرض کردند. کارلوس فونِسکا[4]، بنیان‌گذار ساندینیستا، از جمله‌ی کشته‌شدگان بود.

۱۹ جولای ۱۹۷۹

ساندینیستا وارد ماناگوآ می‌شوند

در ۱۹ جولای ساندینیستا کنترل ماناگوآ را در اختیار گرفتند و جمعیت کثیری از مردم با فریاد و هلهله به استقبال رزمندگان فاتح آمدند. یک روز بعد، شورای پنج نفره‌ی «بازسازی ملی» قدرت را به دست گرفت.



۲۲ آگوست ۱۹۷۹

اورتگا به قدرت می‌رسد

طولی نکشید که دانیل اُرتگا[1]، انقلابی کاریزماتیک بر شورای پنج نفره مسلط شد که اعضایش متشکل از ساندینیستا و شخصیت‌های میانه‌رو بودند. دولت جدید اصلاحات ارضی را به جریان انداخت و املاک و اموال سُموسا و هم‌قطارانش را ملی اعلام کرد. در ۱۹۸۴، اُرتگا به عنوان رئیس جمهور نیکاراگوئه انتخاب شد.



۳ نوامبر ۱۹۸۶

رسوایی ایران ـ کُنترا

وقتی معلوم شد سازمان سیا به «کُنترا»[2]ها (ضد انقلابیون نیکاراگوئه که مواد مخدر قاچاق و حقوق بشر را نقض می‌کردند) کمک مالی می‌کند، این رسوایی جایگاه ایالات متحده را متزلزل کرد. آن چه موضوع را وخیم‌تر کرد این بود که منابع این کمک‌ها از طریق فروش غیرقانونی سلاح به ایران تأمین شده بود. افشای این رسوایی، رئیس جمهور ریگان را نزد افکار عمومی تحقیر کرد.

1.Augusto Sandino
2.The Sandinista National Liberation Front
3.Somoza
4.Carlos Fonesca
5.Tachito
6.Anastasio Somoza Garcia
7.Brigadista



۲۳ دسامبر ۱۹۷۲

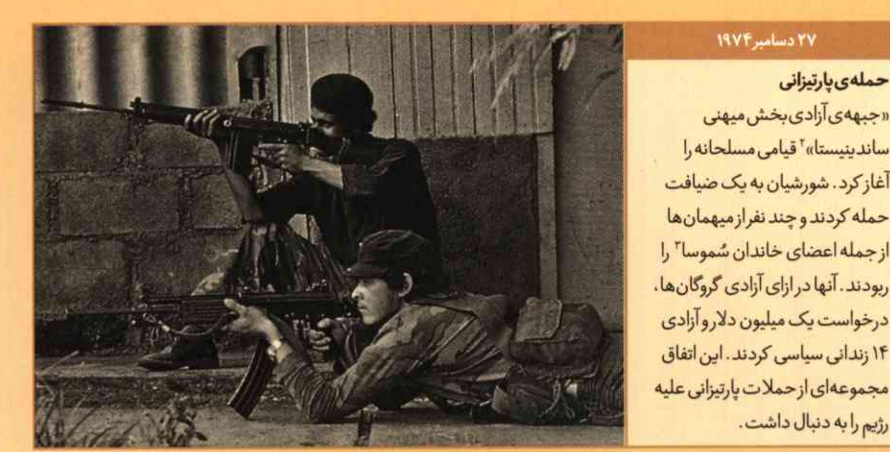
اختلاس وجوه زلزله

در زلزله‌ی مهیبی که ماناگوآ، پایتخت نیکاراگوئه را لرزاند بیش از ۱۰ هزار نفر کشته شدند. این زلزله بخش عمده‌ی شهر را ویران و هزاران نفر را بی‌خانمان کرد. میلیون‌ها دلار کمک جهانی به این کشور سرازیر شد، اما بخش عظیمش هرگز به دست قربانیان نرسید و به خزانه‌ی دولت واریز شد. سوءاستفاده‌ی آشکار دولت سُموسا از این وجوه، حمایت‌ها از انقلابیون ساندینیستا را افزایش داد.

۲۷ دسامبر ۱۹۷۴

حمله‌ی پارتیزانی

«جبهه‌ی آزادی‌بخش میهنی ساندینیستا»[2] قیامی مسلحانه را آغاز کرد. شورشیان به یک ضیافت حمله کردند و چند نفر از میهمان‌ها از جمله اعضای خاندان سُموسا[3] را ربودند. آنها در ازای آزادی گروگان‌ها، درخواست یک میلیون دلار و آزادی ۱۴ زندانی سیاسی کردند. این اتفاق مجموعه‌ای از حملات پارتیزانی علیه رژیم را به دنبال داشت.



۱۰ ژانویه‌ی ۱۹۷۸

اعتصابات سراسری

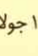
ترور پدرو خوآکین چامورو[3]، مخالف دیرین سُموسا، اعتراضات گسترده‌ای را برای پایان دادن به دیکتاتوری به دنبال داشت. گروهی از روشنفکرها، کشیش‌ها و بازرگانان برجسته حمایت آشکار خود را از معترضان اعلام کردند. ایالات متحده کمک‌های نظامی به رژیم سموسا را قطع کرد.



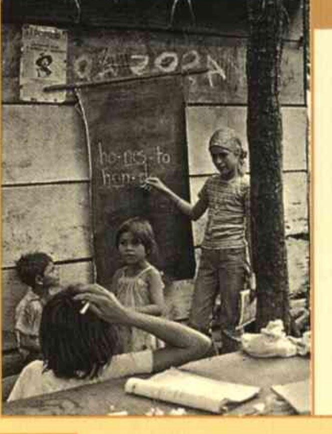
۱۷ جولای ۱۹۷۹

پایان راه سموسا

قیام، شهر به شهر افزایش یافت و درگیری شدید سراسر کشور را دربرگرفت، به طوری که تا اول جولای ۱۹۷۹، پارتیزان‌های ساندینیستا کنترل بیش‌تر نیکاراگوئه را در دست داشتند. سُموسا که چاره‌ی نداشت، استعفا کرد و در ۱۷ جولای به آمریکا گریخت.



> «هر نیکاراگوآیی باعزت یک ساندینیستایی است.»
>
> میگوئل دِسکوتو، کشیش رادیکال، در یک مصاحبه، ۲ جولای ۱۹۷۹



۲۳ آگوست ۱۹۸۰

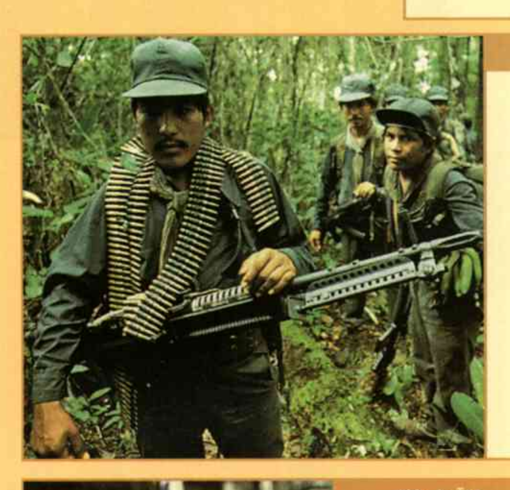
کارزار سوادآموزی

دولت به کمک ۹۵ هزار «بریگادیستا»[7]ی داوطلب ـ که از دانشجویان، معلمان، زنان خانه‌دار و مددکاران اجتماعی بودند ـ کارزار گسترده‌ی ریشه‌کنی بی‌سوادی را آغاز کرد. طبق گزارش‌ها، در دو سال نخستْ نرخ بی‌سوادی از بالای ۵۰ درصد تا ۱۳ درصد کاهش یافت.

۶ جولای ۱۹۸۴

شورشیان کُنترا

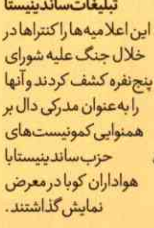
دولت جدید با دشمنی «کُنترا»ها روبه‌رو شد. کنتراها یک گروه نظامی پارتیزان و مخالف سیاست‌های دست‌چپیِ شورای پنج‌نفره بودند. رونالد ریگان رئیس جمهور ایالات متحده که از نفوذ کمونیسم در منطقه بیم داشت، به سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) اجازه داد پنهانی از کنتراها حمایت کنند.

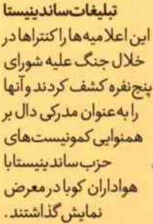




تبلیغات ساندینیستا

این اعلامیه‌ها را کنتراها در خلال جنگ علیه شورای پنج‌نفره کشف کردند و آنها را به عنوان مدرکی دال بر همنوایی کمونیست‌های حزب ساندینیستا با هواداران کوبا در معرض نمایش گذاشتند.





۲۳ مارس ۱۹۸۸

پایان جنگ

کنتراها و جبهه‌ی آزادی‌بخش میهنی ساندینیستا تحت فشارهای شدید بین‌المللی برای پایان دادن به جنگ که اقتصاد نیکاراگوئه را نابود کرده بود، پذیرفتند با هم مذاکره کنند. براساس موافقت‌نامه‌ی صلح که در ۱۹۸۸ به نتیجه رسید، تشکیلات کنتراها منحل شد. در عوض، اُرتگا با برگزاری انتخابات آزاد موافقت کرد.

۲۵ آوریل ۱۹۹۰

پیروزی ویولتّا

در کمال شگفتی بسیاری، ویولتّا چامورو، بیوه‌ی پدرو چامورو، به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. او زمانی عضو شورای پنج‌نفره بود و در اعتراض به سیاست‌های اُرتگا استعفا کرده بود. انتخاب او، عصر صلح در این کشور را نوید داد.

1.Daniel Otega
2.Contra
3.Pedro Joaquín Chamorro

۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	۱۹۸۱	۱۹۸۰

ناآرامی‌ها در ایرلند شمالی ... صص ۲۱۲ و ۲۱۳
شناعت از سوی دو طرف ادامه می‌یابد و امیدی به صلح نیست.

آشوب در شیلی ... صص ۲۱۶ و ۲۱۷
قانون اساسی جدید می‌کوشد به حاکمیت نظامیان بی‌رحم مشروعیت ببخشد.

جنگ داخلی لبنان ... صص ۲۲۸ و ۲۲۹
جناح‌های سیاسی متعددی برای به دست گرفتن کنترل کشوری ویران‌شده مبارزه می‌کنند.

جنگ داخلی آنگولا ... صص ۲۳۲ و ۲۳۳
دو جنبش آزادی‌بخش و متحدان جنگ داخلی‌شان، بر سر مستعمره‌ی سابق پرتغال با هم می‌جنگند.

بحران گروگان‌گیری سفارت آمریکا در تهران ... صص ۲۴۲ و ۲۴۳
بحران ادامه می‌یابد تا ایالات متحده تحقیر شود.

انقلاب نیکاراگوئه ... صص ۲۴۴ و ۲۴۵
ساندینیستای چپ‌گرا به قدرت می‌رسند و می‌کوشند نیکاراگوئه را متحول کنند.

جنگ شوروی و افغانستان ... صص ۲۳۸ و ۲۳۹
وقتی غرب از بنیادگراها حمایت می‌کند، ارتش شوروی درگیر جنگ می‌شود.

جنگ ایران و عراق ... صص ۲۴۸ و ۲۴۹
رقابت دو کشور در خاورمیانه به جنگی پرهزینه می‌انجامد.

جنبش همبستگی لهستان ... صص ۲۵۰ و ۲۵۱
اعتصاب کارگران کشتی‌سازی در لهستان، یک نارضایتی ضد کمونیستی را در سراسر اروپای شرقی برمی‌انگیزد.

جنگ فالکلند ... صص ۲۵۴ و ۲۵۵
نبرد بریتانیا و آرژانتین بر سر قلمرویی دورافتاده.

انقلاب در فیلیپین ... صص ۲۶۶ و ۲۶۷
قدرت مردم، دیکتاتور فاسد را نابود می‌کند.

۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹

۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵

فاجعه‌ی بوپال ... صص ۲۵۸ و ۲۵۹

وحشتناک‌ترین حادثه‌ی صنعتی تاریخ، هزاران نفر را در هندوستان به کام مرگ می‌فرستد.

قحطی اتیوپی ... صص ۲۶۰ و ۲۶۲

فاجعه به شاخ آفریقا می‌رسد.

گلاسنوست اتحاد جماهیر شوروی را دگرگون می‌کند ... صص ۲۶۲ و ۲۶۳

رهبر جدید درصدد بازسازی شوروی در حال فروپاشی برمی‌آید.

فاجعه‌ی چرنوبیل ... صص ۲۶۴ و ۲۶۵

فاجعه‌ی هسته‌ای اقتصاد روبه‌ویرانی شوروی را برجسته می‌کند.

بمب‌گذاری لاکربی

در انفجار بمبی در یک هواپیمای آمریکایی در اروپا، صدها نفر کشته می‌شوند.

فروپاشی دیوار برلین ... صص ۲۷۰ و ۲۷۱

آلمان شرقی دیگر نمی‌تواند مردم خود را محبوس نگه دارد.

میدان تیان‌آنمن ... صص ۲۷۲ و ۲۷۳

چین کمونیستی وحشیانه معترضان را سرکوب می‌کند.

جنگ ایران و عراق

۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸

ایران و عراق، دو کشور همسایه، دشمنان سرسختی بودند و بارها و چند سال بر سر مرزهای مشترک خود با هم جنگیده بودند. وقتی عراق در ۱۹۸۰ به ایران حمله کرد، آنچه تهاجم سریع و کوتاه قلمداد می‌شد، به یکی از طولانی‌ترین و خونین‌ترین جنگ‌های سده‌ی بیستم تبدیل شد. می‌گویند هزاران نفر جان خود را برای کسب کم‌ترین منافع سیاسی از دست دادند.





تهاجم سراسری

این نقشه تحرکات اصلی در خلال جنگ ایران و عراق را نشان می‌دهد. پس از پیروزی‌های ابتدایی عراقی‌ها، دو طرف میادین نفتی یکدیگر را هدف قرار دادند. در می ۱۹۸۲، نیروهای ایران طی یک پاتک مرزهای پیش از جنگ را بازپس گرفتند و آهنگ نبرد را تغییر دادند. طی دو سال بعد، ایرانی‌ها به تدریج و عمیق‌تر در خاک عراق پیشروی کردند.



۲۷ سپتامبر ۱۹۸۰

حمله‌ی متقابل ایران

ایران برای دفاع از خود بسیج شد. وقتی نیروهای این کشور آمد و شد دریایی به بنادر عراق را مسدود کردند، درگیری‌ها بالا گرفت. ایران آب‌های ساحلی خود را منطقه‌ی جنگی اعلام کرد و حملاتی را علیه دو پایگاه هوایی عراق آغاز نمود. درگیری‌ها در امتداد ۱۱۵۰ کیلومتر مرز دو کشور آغاز شد و آیت‌الله خمینی از مردم عراق خواست دولت این کشور را سرنگون کنند.





۹ فوریه‌ی ۱۹۸۶

ایران بندر فاو را تصرف می‌کند

هرچند ایرانی‌ها حفظ قلمروهای تصرف‌شده‌ی عراق را بسیار دشوار یافتند، در فوریه‌ی ۱۹۸۶ از آبراه شط‌العرب در دهانه‌ی خلیج فارس گذشتند و بندر متروکه و نفتی فاو را تصرف کردند. به‌رغم حملات مکرر عراقی‌ها برای بیرون راندن ایرانی‌ها از فاو، رزمندگان ایرانی دو سال فاو را حفظ کردند.

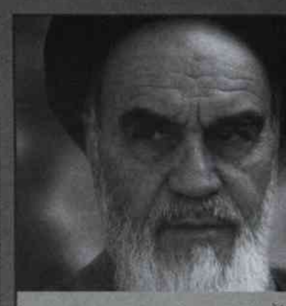




۱۶ مارس ۱۹۸۸

هدف قرار دادن غیرنظامیان

وقتی کُردهای عراق علیه حکومت عراق شوریدند و از حمله‌ی ایرانی‌ها در مناطق شمالی پشتیبانی کردند، صدام وحشیانه واکنش نشان داد. صدام مردم غیرنظامی شهرهای کردنشین را بمباران شیمیایی کرد. شدیدترین آسیب‌ها به حلبچه وارد شد، جایی که در آن ۵ هزار نفر کشته و ۷ هزار نفر متحمل زخم‌های شدید یا بیماری‌های تنفسی طولانی مدت شدند.



ت‌الله خمینی

ت‌الله خمینی، رهبر مذهبی ایران، معتقد
، صدام مهم‌ترین مانع گسترش اسلام در
طقه است.



صدام حسین

صدام حسین، حاکم عراق، از انقلاب نوپای اسلامی در ایران احساس خطر می‌کرد و معتقد بود رژیم آیت‌الله خمینی درصدد سرنگونی اوست.



۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰

تجاوز عراق به ایران

در سپتامبر ۱۹۸۰، صدام حسین دستور حمله به ایران را صادر کرد. او این اقدام را بر مبنای مناقشه‌ی ارضی بر سر آبراه شط‌العرب توجیه کرد که در مرز دو کشور قرار داشت. او معتقد بود این جنگ تهاجمی سریع و کوتاه خواهد بود.

۱۲ می ۱۹۸۴

جنگ نفت‌کش‌ها

عراق حمله به کشتی‌های ایرانی را آغاز کرد تا توانایی ایران در جنگ در دریا را تضعیف کند. آنها ابتدا فقط کشتی‌های حامل تجهیزات نظامی را هدف قرار می‌دادند. با این حال، تا سال ۱۹۸۴ عراق داشت از هواپیماهای مجهز به موشک‌های اگزوسه[1] استفاده می‌کرد تا کشتی‌های نفت‌کش را غرق کند.



۱۰ مارس ۱۹۸۵

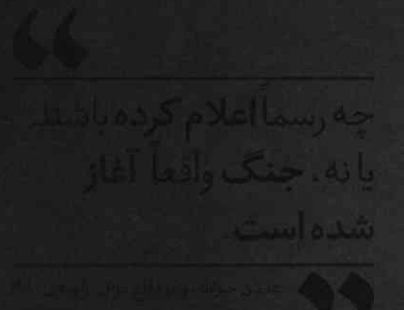
جنگ‌افزارهای شیمیایی

مقاومت ایران، عراق را شگفت‌زده کرد. نیروهای عراقی با حملات بی‌امان و موج عظیم نیروهای ایرانی مواجه بودند. عراقی‌ها برای مبارزه با این وضعیت از سلاح‌های شیمیایی استفاده کردند، از جمله گاز خردل (عامل تاول‌زا) و گاز تابون (عامل اعصاب). سازمان ملل به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی را محکوم کرد. این اقدام سبب قطع هرگونه حمایت بین‌المللی از عراق شد.

۱ نوامبر ۱۹۸۶

کویت بی‌طرف

در خلال جنگ، کویت رسماً بی‌طرف بود، اما علناً طرف عراق را می‌گرفت. حملات ایرانی‌ها به نفت‌کش‌ها، کویت را بر آن داشت تا از آمریکا بخواهد ۱۱ نفت‌کش این کشور را در فهرست کشتی‌های آمریکایی ثبت کند تا ناوهای آمریکایی آنها را در سراسر خلیج فارس اسکورت کنند. آمریکایی‌ها موافقت کردند.



> «چه رسماً اعلام کرده باشند یا نه، **جنگ** واقعاً آغاز شده است»
>
> عدنان خیرالله، وزیر دفاع عراق



۲۰ آگوست ۱۹۸۸

موافقت‌نامه‌ی آتش‌بس

پس از هشت سال جنگ خونبار، اعضای سازمان ملل در ژنو برای موافقت‌نامه‌ی آتش‌بس رایزنی کردند و دو طرف آن را پذیرفتند. این جنگ هیچ برنده‌ای نداشت. نیم میلیون نفر کشته شدند.

۳ جولای ۱۹۸۸

ساقط شدن هواپیمای مسافربری

رزوناو آمریکایی یواس‌اس وینسنس مشغول گشت‌زنی در خلیج فارس بود که کاپیتانْ یک هواپیمای جت غیرنظامی ایرانی را با یک جنگنده‌ی اف ۱۴ مهاجم ایرانی اشتباه گرفت و موشکی شلیک کرد که تمام مسافران و خدمه را کُشت. ایران با خشم واکنش نشان داد. مراسم تشییع و خاکسپاری کشته‌شدگان با تظاهرات‌های ضدآمریکایی همراه شد.

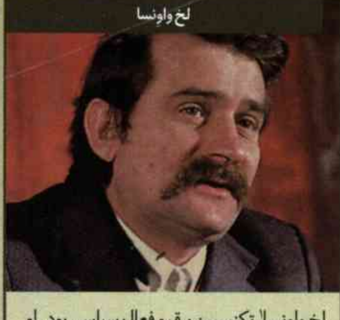


1. Exocet

جنبش همبستگی لهستان

۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹

تا دهه‌ی ۱۹۸۰، رکود اقتصادی و استانداردهای پایین زندگی، سبب نارضایتی گسترده‌ای در کشورهای کمونیستی اروپای شرقی شده بود. زمینه برای قیام مردمی علیه حاکمیت شوروی آماده بود. آتش خشم مردم زمانی برافروخته شد که کارگران کارخانه‌های کشتی‌سازی در شهر گِدانسک لهستان دست به اعتصاب زدند. آنها به اعتصاب ادامه دادند و «جنبش همبستگی» را پایه گذاشتند؛ جنبشی که کانون کمونیسم اروپای شرقی را به لرزه درآورد.



لخ واونسا

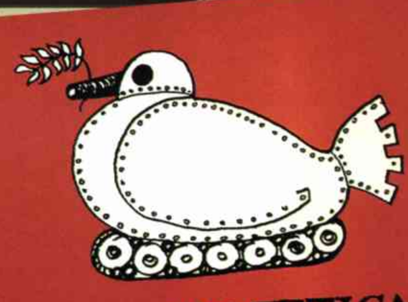
لِخ واوِنسا[1] تکنیسین برق و فعال سیاسی بود. او سال‌ها در تبلیغ و ترویج حقوق کارگری مشارکت داشت و اعتصاب‌های بسیاری را رهبری کرد.



۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰

همبستگی

مردم واونسا را در کسوت قهرمان دورانْ بزرگ داشتند. چند روز پس از موافقت‌نامه‌ی گِدانسک[2]، او نمایندگی کارگران را برای تشکیل یک اتحادیه‌ی سراسری کارگری برعهده گرفت. جنبش همبستگی[3] متولد شد و بیش از ۱۰ میلیون کارگر، روشنفکر و دانشجو، امیدوار به تغییرات متهورانه، به این اتحادیه پیوستند.



پوستر جنبش همبستگی

پس از برقراری حکومت نظامی، پوسترهایی نظیر این مخفیانه چاپ شدند. این پوستر پروپاگاندای اتحاد شوروی و وعده‌های پایان‌ناپذیرش در مورد صلح را هجو می‌کند.



۱۹ ژوئن ۱۹۸۳

پاپ وارد می‌شود

پس از آزادی واوِنسا از زندان، پاپ ژان پل دوم به لهستان سفر کرد که نشانه‌ی آشکاری بود بر تأیید این اتحادیه. پاپ دیالوگ و گفت‌وگو را ترویج کرد و از اعضای جنبش همبستگی مُصرانه خواست از تحریک جنگ داخلی اجتناب کنند.



۲۱ جولای ۱۹۸۳

بازگشت به وضعیت عادی

در ۱۹۸۳، حکومت نظامی لغو شد. هرچند مردم برای جشن و شادی به خیابان‌ها ریختند، همچنان یک بن‌بست سیاسی حاکم بود. جنبش همبستگی نتوانست رژیم کمونیستی را تهدید کند، اما دولت کمونیستی نیز در نابودی جنبش همبستگی یا اصلاح اقتصاد ناکام ماند.

1.Lech Wałęsa
2.Gdańsk Agreement
3.Solidarity

۱۴ آگوست ۱۹۸۰

اعتصابات کارخانه‌ی کشتی‌سازی لنین

کارگران کارخانه‌ی کشتی‌سازی لنین در گِدانسگ به دلیل دستمزدهای پایین دست به اعتصاب زدند. لِخ واوِنسا کارگران را تحریک کرد تا در محوطه‌ی کارخانه بمانند. او با همکاری شمار گسترده‌ای از مردم، اعتصابی عمومی را در لهستان طراحی کرد. آنها فهرستی از مطالبات تهیه کردند، از جمله آزادی مطبوعات و حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل تجاری.



۳۱ آگوست ۱۹۸۰

مطالبات پذیرفته می‌شود

اعتصاب، لهستان را به‌کلی تعطیل کرد. دولت کمونیستی با قید شرایطی تسلیم شد و توافق‌نامه‌ای امضا کرد که بر بسیاری از مطالبات کارگران صحه گذاشت. این تغییرات به «موافقت‌نامه‌ی گِدانسک» مشهور شد. دستیابی به حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری، مستقل از نظارت حزب کمونیست بی‌سابقه بود.



۵ آگوست ۱۹۸۱

ازسرگیری اعتصاب‌ها

جریان «همبستگی» که از حمایت سراسر کشور برخوردار بود، از یک اتحادیه‌ی تجاری به یک جنبش انقلابی تبدیل شد و از اعتصابات کارگری به منظور فشار برای تغییر سیاست‌های دولت بهره برد. در آگوست، آنها یک اعتصاب سراسری را سازماندهی کردند که لهستان را به زانو درآورد.

۱۷ دسامبر ۱۹۸۲

حکومت نظامی برقرار می‌شود

دولت که از وقوع انقلاب می‌ترسید حکومت نظامی برقرار کرد. نیروهای ارتش به خیابان‌های لهستان سرازیر شدند. مرزهای کشور بسته شد و هزاران نفر از اعضای جنبش همبستگی، از جمله واوِنسا دستگیر شدند.





> کسی که دستش را در چرخ تاریخ فرو کند تا آن را متوقف کند، انگشتانش را از دست خواهد داد.
>
> لخ واوِنسا، مصاحبه با شبکه‌ی سی‌بی‌اس، ۱۵ نوامبر ۱۹۸۹

۱۹ اکتبر ۱۹۸۴

قتل اسقف لهستان

در اکتبر، مأموران آژانس اطلاعات داخلی حزب کمونیست، یرژی پاپیووشکا[1]، کشیش لهستانی و از فعالان جنبش همبستگی را ربودند، کتک زدند و به قتل رساندند. قتل وی پیام صریحی بود به کلیسا که در سیاست دخالت نکند. همزمان که دعاهای جمعی در مراسم مرگ او برگزار می‌شد، آشوب‌های گسترده‌ای آغاز شد.

۴ ژوئن ۱۹۸۹

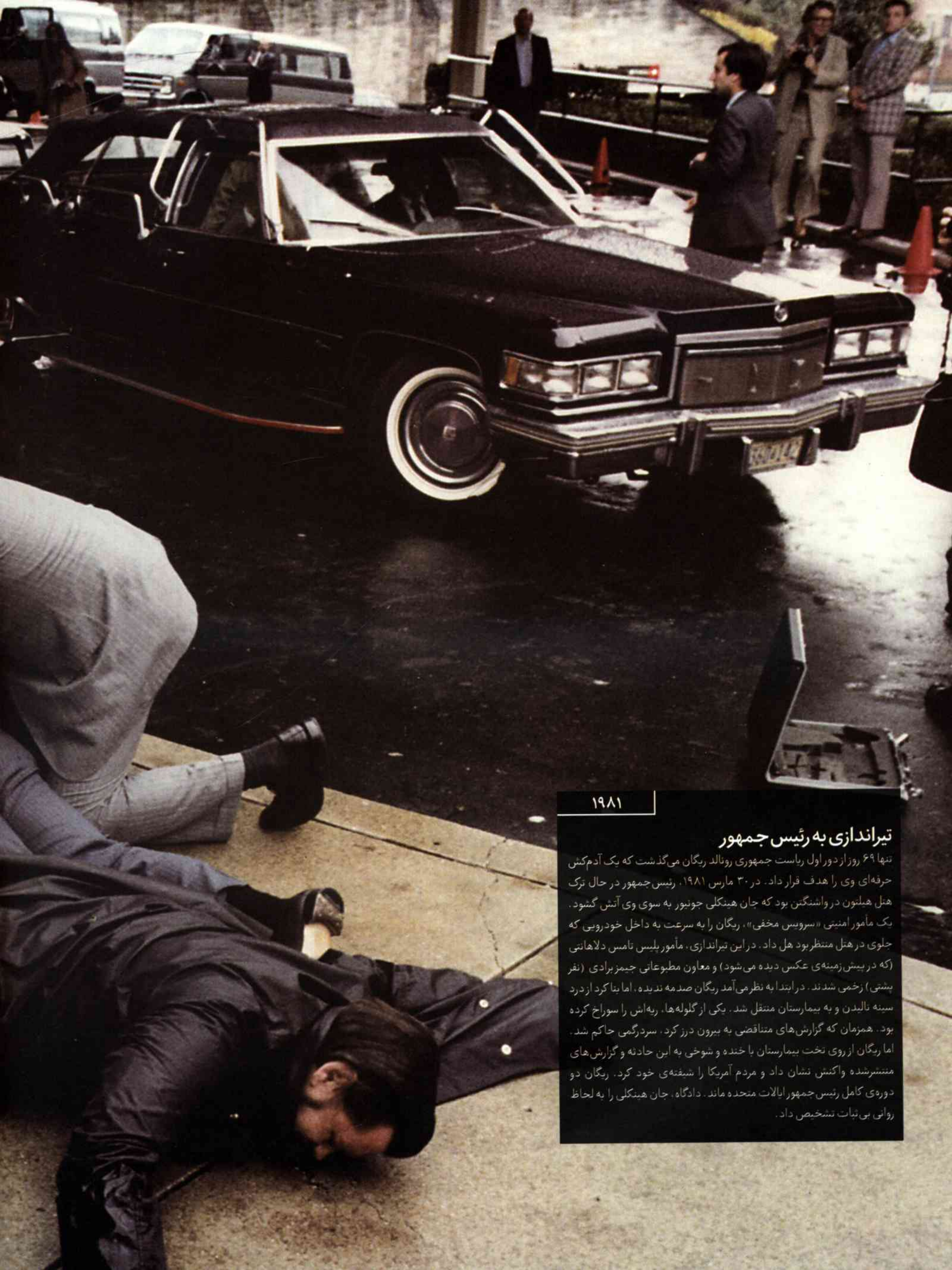
نخستین انتخابات آزاد در اروپای شرقی

نخست‌وزیر ژنرال وُیچخ یاروزلسکی[2]، سرانجام به فشارهای غرب و جنبش همبستگی و اقتصاد رو به فروپاشی تن داد و انتخابات دموکراتیک برگزار کرد. جنبش همبستگی پیروز شد و در ۱۹۹۰، واوِنسا اولین رئیس جمهور پساکمونیستی لهستان گردید. پیروزی او مایه‌ی الهام جنبش‌های ضدکمونیستی سراسر اروپا شد.





1. Jerzy Popiełuszko
2. Wojciech Jaruzelski



۱۹۸۱

تیراندازی به رئیس جمهور

تنها ۶۹ روز از دور اول ریاست جمهوری رونالد ریگان می‌گذشت که یک آدم‌کش حرفه‌ای وی را هدف قرار داد. در ۳۰ مارس ۱۹۸۱، رئیس جمهور در حال ترک هتل هیلتون در واشنگتن بود که جان هینکلی جونیور به سوی وی آتش گشود. یک مأمور امنیتی «سرویس مخفی»، ریگان را به سرعت به داخل خودرویی که جلوی در هتل منتظر بود هل داد. در این تیراندازی، مأمور پلیس تامس دلاهانتی (که در پیش‌زمینه‌ی عکس دیده می‌شود) و معاون مطبوعاتی جیمز برادی (نفر پشتی) زخمی شدند. در ابتدا به نظر می‌آمد ریگان صدمه ندیده، اما بنا کرد از درد سینه نالیدن و به بیمارستان منتقل شد. یکی از گلوله‌ها، ریه‌اش را سوراخ کرده بود. همزمان که گزارش‌های متناقضی به بیرون درز کرد، سردرگمی حاکم شد. اما ریگان از روی تخت بیمارستان با خنده و شوخی به این حادثه و گزارش‌های منتشرشده واکنش نشان داد و مردم آمریکا را شیفته‌ی خود کرد. ریگان دو دوره‌ی کامل رئیس جمهور ایالات متحده ماند. دادگاه، جان هینکلی را به لحاظ روانی بی‌ثبات تشخیص داد.



جنگ فالکلند

۱۹۸۲

جزایر فالکلند در اقیانوس اطلس جنوبی، مدت‌ها منشأ اختلاف میان بریتانیا و آرژانتین بود. اقتصاد آرژانتین رو به ویرانی بود و سردمداران رژیم نظامی این کشور که به نحو روزافزونی منفورتر می‌شدند، با هدف ایجاد اتحاد در کشور حمله‌ی گستاخانه‌ای را به این قلمرو تحت کنترل بریتانیا سازمان‌دهی کردند.

۲ آوریل ۱۹۸۲

ادعای مالکیت

تهاجم آرژانتین، بریتانیا را کاملاً بهت‌زده کرد. قوای آرژانتین طی یک عملیات آبی-خاکی با پیاده‌سازی حدود ۶۰۰ نیروی نظامی در این جزیره به فرودگاه، پادگان‌های ارتش و خانه‌ی فرماندار بریتانیا حمله کردند. روز بعد، نیروهای آرژانتین کنترل قلمروهای بریتانیا در جزایر جورجیا[1] و ساندویچ جنوبی[2] را در اختیار گرفتند.

۲ آوریل ۱۹۸۲

شکست اولیه‌ی بریتانیا

یگان کوچکی از نیروی دریایی سلطنتی که در جزایر فالکلند مستقر بودند، تا حدی مقاومت کردند اما لاجرم تعدادشان رو به کاهش گذاشت. نیروهای ویژه‌ی آرژانتین، اُسرا را وادار کردند روی شکم خود در گل‌ولای بخوابند. این تصویر تحقیرکننده ظرف چند ساعت در سراسر جهان منتشر شد. اینک وقوع جنگ اجتناب‌ناپذیر بود.

مأموریت دشوار

مهم‌ترین چالش بریتانیایی‌ها مسافت بود. در جایی که آرژانتینی‌ها بر فرودگاه‌های سرزمینی‌شان تکیه داشتند، هواپیماهای بریتانیا مجبور بودند از روی ناوهای هواپیمابر به پرواز درآیند.

۱ می ۱۹۸۲

بمباران فرودگاه از سوی بریتانیا

نقطه‌ی کانونی نخستین حمله‌ی بریتانیا، فرودگاه استنلی[3] در جزایر فالکلند بود. در سپیده‌دم اول می، یک فروند بمب‌افکن وُلکان[4] این فرودگاه را هدف قرار داد. متعاقب این یورش، جت‌های سی‌هَریر[5] روی باند فرودگاه بمب‌های خوشه‌ای انداختند تا جت‌های آرژانتینی نتوانند از این فرودگاه بلند شوند.

۲ می ۱۹۸۲

غرق شدن بلگرانو

در یکی از مناقشه‌برانگیزترین حوادث این جنگ، زیردریایی اتمی اچ‌ام‌اس کانکوئرر[6]، ناوچه‌ی جنرال بلگرانو[7] را غرق کرد و ۳۲۳ نفر از خدمه‌ی آن را کُشت. تصاویر مربوط به نجات‌یافتگان این ناوچه، مردم بریتانیا را شوکه و آرمان فعالان ضد جنگ را تحکیم کرد.

۴ می ۱۹۸۲

اولین ناو بریتانیایی هدف قرار می‌گیرد



آرژانتینی‌ها، به تلافی، به ناو اچ‌ام‌اس شفیلد[8] حمله کردند که ۲۰ نفر کشته و ۲۴ نفر زخمی شدند. این اولین ناو جنگی بریتانیایی بود که مورد حمله قرار می‌گرفت. ناوشکن آسیب‌دیده و مشتعل، در دریا غوطه‌ور بود، سپس واژگون شد و در ۱۰ می در اعماق اقیانوس فرو رفت. این حادثه بر امیدها برای یافتن راه‌حلی دیپلماتیک برای پایان‌دادن به این جنگ خط بطلان کشید.

۱۴ می ۱۹۸۲

بریتانیا نیروی نظامی پیاده می‌کند

هلی‌کوپترهای وست‌لند سی[9]، هزاران نیروی بریتانیایی را از روی عرشه‌ی دو ناو هواپیمابر هرمس[10] و اینوینسیبل[11] منتقل کردند. نخستین نیروها در ۱۴ می در جزایر فالکلند پیاده شدند.

موشک اگزوسه

وقتی آرژانتینی‌ها با موشک‌های اگزوسه، اچ‌ام‌اس شفیلد را غرق کردند، جنگ فالکلند موشک‌های هدایت‌شونده‌ی مدرنی را به عرصه‌ی جنگ‌افزارها معرفی کرد. این موشک‌های ضدّ کشتی ساخت فرانسه بودند، در ارتفاع پایین بر فراز امواج شلیک می‌شدند و برای هدف قرار دادن ناوهایی عظیم جنگی فوق‌العاده قدرتمند طراحی شده بودند.

۲۸ می ۱۹۸۲

آرژانتین اسیر می‌گیرد

اولین جنگ زمینی بزرگ، پیرامون روستاهای داروین[12] و گوس‌گرین[13] به وقوع پیوست. این نبرد بی‌امان، یک روز و یک شب به طول انجامید و طی آن ۲۵۰ آرژانتینی کشته شدند. به رغم این‌که نیروهای بریتانیایی نفرات بیش‌تری داشتند، اما بیش از یک هزار اسیر جنگی دادند.

1.South Georgia
2.South Sandwich
3.Stanely Airport
4.Volcan
5.Sea Harrier
6.HMS Conqueror
7.Genaral Belgrano
8. HMS Sheffield
9.Westland Sea
10.Hermes
11.Invincible
12.Darwin
13.Goose Green



۵ آوریل ۱۹۸۲

بریتانیا دست به حمله می‌زند

این تهاجم، بحرانی سیاسی در بریتانیا پدید آورد و دولت متهم شد به این‌که از این جزایر صرف‌نظر کرده است. دولت بریتانیا بلافاصله روابط دیپلماتیک خود با آرژانتین را قطع کرد و یک گروه ضربت عظیم دریایی، متشکل از ۳۰ ناو جنگی، ۶ هزار نیرو به همراه کشتی‌های ترابری و یدکی گرد آورد.

۱۴ ژوئن ۱۹۸۲

آرژانتین تسلیم می‌شود

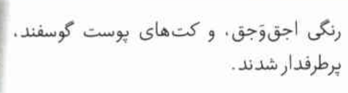
پیروزی در گوس‌گرین به نیروهای بریتانیایی امکان داد تا بندر استنلی پیشروی کنند، جایی که آنها موفق شدند مواضع آرژانتینی‌ها در ماونت‌کِنت[1] و ماونت چلنجر[2] را تصرف کنند. در ۱۴ ژوئن، ماریو مننِدز[3]، فرمانده قوای آرژانتین، سند تسلیم را امضا کرد و قوایش سلاح‌های خود را بر زمین گذاشتند.

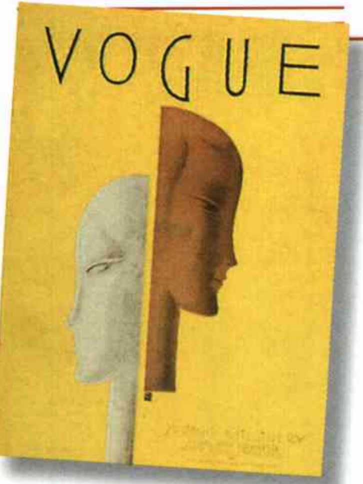
> این جا خاک **بریتانیاست**. کسی شما را **دعوت نکرده** ...
>
> سِررکس هانت، فرماندار بریتانیایی فالکلند، ۲ آوریل ۱۹۸۲

1.Mount Kent
2.Mount Challenger
3.Mario Menéndez

قرن مُد

در روندهای پیوسته در حال تغییر مُد، قدّ دامن‌ها بلند شدند، آب رفتند و دوباره بلند شدند. افزایش اوقات فراغت، تقاضا برای انواع مختلف لباس‌های ورزشی را به ارمغان آورد. تغییرات بنیادین در سبک زندگی زنان، به‌خصوص شاغل‌شدن آنها، سبب شد خانم‌ها به نحو روزافزونی رفاه و راحتی را ترجیح دهند و کاربردپذیری را بر شاخ‌وبرگ و جزییات مقدم بدارند. در آغاز سده‌ی بیستم، اشراف‌سالاری سبک‌های مد را رهبری می‌کرد. در پایان قرن، این شمایل‌های موسیقی پاپ و ستاره‌های سینما بودند که روندهای مُد را تعیین می‌کردند.





کتاب مقدس مُد در سال ۱۹۲۹
زنان آمریکایی، خوش‌قریحه بودند و به‌روزترین لباس‌های پاریسی را که در مجله‌ی وُوگ به نمایش درمی‌آمد انتخاب می‌کردند. وُوگ تأثیرگذارترین مجله‌ی مُد آن دوران، به خاطر طرح جلدهای شیک و مُد روزش معروف بود.

۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰

شهر پاریس آهنگ مُد دهه‌ی ۱۹۰۰ را تعیین می‌کرد و طراحان فرانسوی بر عالم طراحی و تولید جدیدترین مدِ لباس سیطره داشتند و لباس‌های دست‌دوز منحصربه‌فردی برای متمولین و مشتریان اسم‌ورسم‌دار می‌دوختند. لباس‌ها با زرق‌وبرق تزیین می‌شدند و زنان برای رسیدن به شکل پیچ‌درپیچ و سایه‌مانند رایج در آن ایام، خود را در شکم‌بندهای تنگ و کیپ می‌چپاندند. بانفوذترین طراح لباس این دوره پل پویری[1] بود. او الگوهای تنگ و شق و رَقی عرضه کرد که آزادی حرکت بیش‌تری فراهم می‌کردند، گرچه عجیب آن‌که یکی از نوآوری‌های او، یعنی دامن تنگ، زنان را وادار کرد گام‌های پرادا و اطوار بردارند. دیگر مبتکر این دوره، ماریانو فورتونی[2]، طراح ونیزی بود که به خاطر لباس‌های گشاد و لَخت که پیله‌های ابریشمی‌اش به بدن می‌چسبید شهره بود.

۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰

عصر زنان قرتی و ادا و اطواری در دهه‌ی ۱۹۲۰، تغییرات چشمگیری در رنگ‌های تیره و تار و لباس‌های جنگ جهانی اول پدید آورد. زنان جوان، موهایشان را مدل چتری زدند و پیراهن‌های تونیکِ راسته با دامن‌هایی دقیقاً تا بالای زانو بر تن کردند. جَز مُد روز بود و ستاره‌های هالیوود، مثل لوییز بروکس[3]، شمایل‌های مُد بودند. سوزان لاگلِن[4]، تنیس‌باز برجسته‌ی فرانسوی، با لباس تنیسی که فقط تا سر زانو می‌رسید در ویمبلدون ظاهر شد و مردم به‌شدت محافظه‌کار انگلیسی را شوکه کرد.

۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰

سال‌های رکود بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰، شاهد بازگشت به مُدهای فزون‌تر زنانه بود: لباس‌های کمرچسبان بازگشتند و دامن‌ها بلندتر شدند. در خلال جنگ جهانی دوم، پوشاک در معرض جیره‌بندی سختگیرانه‌ای قرار گرفت؛ طراحان پاریسی ملزم بودند برای یک کتْ چهار متر و برای یک بلوز یک متر پارچه استفاده کنند. وقتی در فوریه‌ی ۱۹۴۷، کریستین دیور[5]، طراح لباس پاریسی، «نیو لوک»[6] را با کمر باریک و دامن کامل به بازار عرضه کرد، استفاده‌ی اسراف‌کارانه‌اش از پارچه خشم عده‌ای را برانگیخت. معترضان فریاد می‌زدند: «آقای دیور، ما از دامن‌های بلندی که تا زمین می‌رسد متنفریم!»

۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰

تا دهه‌ی ۱۹۶۰، طراحی و تولید جدیدترین مدِ لباس رو به افول گذاشت، چون طراحان بر تولید لباس‌های ازپیش‌دوخته تمرکز کردند. اکنون پاریس صحنه‌های مُد را با نیویورک، لندن، میلان و توکیو تقسیم کرد.

مری کوآنت و آندره کوئژ با ابداع مینی‌ژوب، تن‌پوش اسطوره‌ای این دهه، شهرت و اسم‌ورسم یافتند. کت‌وشلوار زنانه و شلوار تنگ و کوتاه زنانه، به‌رغم آن‌که همیشه مورد اقبال نبودند، در همه‌جا دیده می‌شدند.

تا پایان دهه‌ی ۱۹۷۰، مُد و سر و وضع هیپی، به‌همراه دامن‌های بلندِ تا قوزک پا، طرح‌های رنگی اجق‌وجق، و کت‌های پوست گوسفند، پرطرفدار شدند.

از ۱۹۷۰ تاکنون

طراحان به روندهایی رو آوردند که ستاره‌های راک و گروه‌های پاپ در دهه‌ی ۱۹۷۰ باب کردند، مثل کفش‌های لژدار و لباس‌های پولک‌دوزی‌شده. کت‌های چرمی تزیین‌شده و موهای سیخ‌سیخ مُد پانک، در تضاد آشکاری با این مُدها قرار داشتند. دهه‌ی ۱۹۸۰، شاهد بازگشت به طراحی لباس با تأکید بر لباس رسمی و شغلی بود که سرشانه‌های اپل‌دار مظهر آن به شمار می‌آمد. طراحانی چون رالف لورن[7]، کالوین کلاین[8] و ورساچه[9] بر عرصه‌ی مُد حاکم شدند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، ملغمه‌ای از مُدها رواج یافت: مانولو بلاهنیک[10] کفش‌های پاشنه‌بلند زنانه را دوباره برقرار کرد و خانم‌ها همچنین به نحو گسترده‌ای کفش ورزشی پوشیدند. زنان، لباس را برای راحتی و شیک‌پوشی خودمانی انتخاب می‌کردند و جین کالای همه‌جا حاضر بود.

مُد راک ◀
ویوین وست‌وود، طراح لباس اهل انگلستان، مُدهای پانک را خلق کرد که گروه راک «سکس پیستولز» در دهه‌ی ۱۹۷۰ را تداعی می‌کرد.

۱۰۶ کمپانی

تعداد کمپانی‌های فعال در عرصه‌ی طراحی و تولید جدیدترین مُدِ لباس در پاریس در سال ۱۹۴۶. تا سال ۲۰۰۰، این تعداد به ۱۸ کمپانی تقلیل یافت.



◀ مُد در سال ۱۹۴۰
نمونه‌ای از نشریاتی که در دهه‌ی ۴۰ به موضوع مد می‌پرداختند. این نشریه زنان آمریکایی را به استفاده از مدل‌های مختلف کلاه ترغیب می‌کند.

> **عالم مُد واقعاً می‌تواند یک جنگل باشد... کسب‌وکاری به‌شدت رقابتی است.**
>
> کالوین کلاین، طراح لباس اهل آمریکا، مصاحبه با پلی‌بوی، می ۱۹۸۴

1.Paul Poiret
2.Mariano Fortuny
3.Louis Brooks
4.Suzanne Lenglen
5.Christian Dior
6.New Look
7.Ralph Lauren
8.Calvin Klein
9.Versace
10.Manolo Blahnik



فاجعه‌ی بوپال

۱۹۸۴

در ۳ دسامبر ۱۹۸۴، گازهای سمی از یک کارخانه‌ی تولید مواد شیمیایی در بوپال هندوستان به بیرون نشت کرد. در عرض چند ساعت هزاران نفر بر اثر این نشتی مُردند و هزاران نفر دیگر در ماه‌ها و سال‌های بعد بیمار شدند. وقتی جزییات این تراژدی هولناک برملا شد، فاجعه‌ی بوپال به عنوان یکی از بدترین حوادث صنعتی تاریخ شهرت یافت.



۳ دسامبر ۱۹۸۴

گاز سمی اثر می‌کند، مردم به بیمارستان‌ها هجوم می‌آورند

هزاران نفر به بیمارستان حمیدیه در بوپال سرازیر شدند، چون گازهای سمی چشم‌هایشان را می‌سوزاند و وارد دهان و ریه‌هایشان شده بود. کادر بیمارستان گیج و مستأصل بودند. تا یک هفته بعد، هر دقیقه چند قربانی را به بیمارستان می‌آوردند.



۳ دسامبر ۱۹۸۴

مسموم‌شدن دام‌ها، حیوانات اهلی و زمین‌های زراعی

حیوانات شروع به مُردن کردند. خیابان‌ها پر بود از لاشه‌ی هزاران سگ، گربه، موش خانگی و موش صحرایی. حیوانات کشاورزی از جمله بز، گاو و بوفالو در اثر بیماری‌های تنفسی تلف شدند و تل عظیمی از لاشه به وجود آمده بود که باید سوزانده می‌شد. با آلودگی خاک و آب، محصولات کشاورزی از بین رفتند و کشاورزان کل امرار معاش خود را از دست دادند.

۳ دسامبر ۱۹۸۴

یونیون کارباید وارد می‌شود

وقتی واژه‌ی «فاجعه» به دفتر یونیون کارباید در آمریکا رسید، وارن اندرسون[1]، مدیرعامل شرکت، به‌اتفاق یک تیم فنی عازم هندوستان شد. اندرسون به محض ورود به هندوستان دستگیر شد. دولت هندوستان مُصرانه از او خواست به خاطر حفظ جانش ظرف ۲۴ ساعت کشور را ترک کند.



۵ دسامبر ۱۹۸۴

سوزاندن گسترده‌ی اجساد قربانیان

شمار عظیمی از افراد چنان سریع مُردند که برای احصای تعدادشان به یک سرشماری اساسی نیاز بود. اجساد بسیاری از قربانیان هندو به طور دسته‌جمعی در تل عظیمی از هیزم سوزانده شدند. سوگواران مسلمان که اجسادشان را دفن می‌کردند، فضا برای خاکسپاری قربانیان جدید نداشتند و مجبور شدند گورهای قدیمی را نبش و قربانیان حادثه‌ی نشت گاز را دفن کنند.



۱۰ دسامبر ۱۹۸۴

کارزار اجرای عدالت

دولت هندوستان «قانون فاجعه‌ی نشت گاز بوپال»[2] را به تصویب رساند که به دولت اجازه داد به عنوان نماینده‌ی قانونی قربانیان، دست به اقدام حقوقی بزند. وکلا بلافاصله شکایتی علیه یونیون کارباید تنظیم کردند و خواستار پرداخت غرامت ۳/۳ میلیارد دلاری شدند. این نبرد حقوقی، چهار سال به طول انجامید، در حالی که قربانیان این فاجعه با بازسازی زندگی تباه‌شده‌شان دست به گریبان بودند.



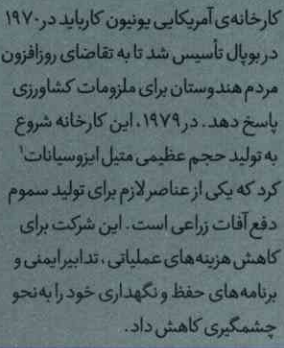
1.Warren Anderson
2.The Bhopal Gas Leak Disaster Act

۲ دسامبر ۱۹۸۴

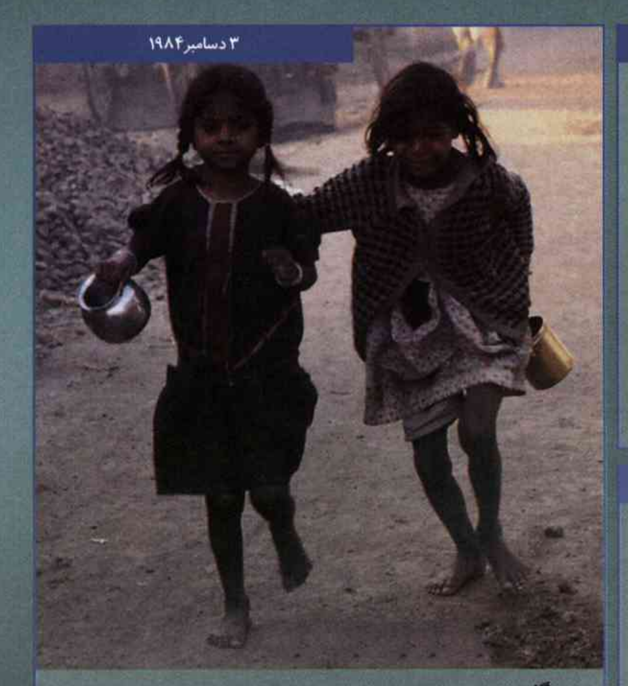
کارخانه‌ی یونیون کارباید

کارخانه‌ی آمریکایی یونیون کارباید در ۱۹۷۰ در بوپال تأسیس شد تا به تقاضای روزافزون مردم هندوستان برای ملزومات کشاورزی پاسخ دهد. در ۱۹۷۹، این کارخانه شروع به تولید حجم عظیمی متیل ایزوسیانات[1] کرد که یکی از عناصر لازم برای تولید سموم دفع آفات زراعی است. این شرکت برای کاهش هزینه‌های عملیاتی، تدابیر ایمنی و برنامه‌های حفظ و نگهداری خود را به‌نحو چشمگیری کاهش داد.





۳ دسامبر ۱۹۸۴



نشت گاز سمی

در ساعات اولیه‌ی سوم دسامبر، یکی از سیستم‌های ایمنی از کار افتاد. آب به داخل یک مخزن حاوی ۴۰ تُن متیل ایزوسیانات نشت کرد و واکنش شیمیایی حاصل، مقدار عظیمی گاز سمی تولید کرد. ابر سمی بر فراز شهر خفته غوطه‌ور شد، جایی که بسیاری از مردم در زاغه‌های فقیرنشین نزدیک کارخانه زندگی می‌کردند. هراس در سراسر شب پراکنده شد و گاز سمی تا سپیده‌ی صبح خیابان‌ها را انباشت.

۳ دسامبر ۱۹۸۴

تلاش مردم برای فرار

به مردم نگفته بودند در مواقع نشت گاز چه باید بکنند. توصیه‌ی کارخانه‌ی یونیون کارباید[2] این بود که مردم به مناطق مرتفع بروند یا در خانه‌هایشان بمانند. با این حال، هزاران نفر تصمیم گرفتند از شهر فرار کنند. آنها اسباب و اثاثیه ناچیزشان را محکم به دست گرفتند و راه خروجی شهر را در پیش گرفتند. وقتی این سیل عظیم جمعیت کوشیدند فرار کنند، اغتشاش و بلبشویی به راه افتاد. بسیاری زیر دست و پا له شدند.



> **نمی‌دانستیم به کدام طرف فرار کنیم.**
>
> احمد خان، از ساکنان بوپال، خطاب به خبرنگار بی‌بی‌سی، ۴ دسامبر ۱۹۸۴

۴ دسامبر ۱۹۸۴



افزایش مرگ و میرها

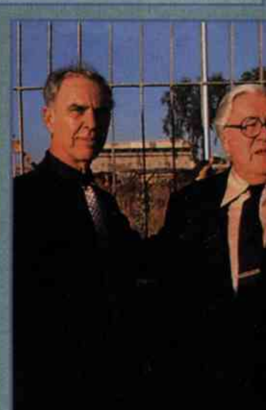
در روزهای نخست حادثه، دست‌کم ۳ هزار نفر کشته و بیش از هزاران نفر به‌شدت مجروح شدند. میزان مرگ‌ومیر نهایی، احتمالاً به بیش از ۲۵ هزار نفر می‌رسد، به‌همراه ۵۰۰ هزار نفر از بازماندگان که در این حادثه علیل شدند.

۳ دسامبر ۱۹۸۴

عصبانیت مستمر

یک سال پس از نشت گاز، مردم خشمگین در سراسر بوپال راهپیمایی کردند و خواستار اجرای عدالت شدند. رسیدگی حقوقی به این موضوع تا سال ۱۹۸۹ به طول انجامید. چند سال دیگر هم طول کشید تا غرامت قربانیان پرداخت شود. این غرامت برای قوم‌وخویشان کشته‌ها و آنهایی که با میراث مستمر بیماری و آلودگی شیمیایی زندگی می‌کردند، بسیار ناچیز و دیرهنگام بود.





1.methyl isocyanate
2.Union Carbide

قحطی اتیوپی

۱۹۸۴ تا ۱۹۸۵

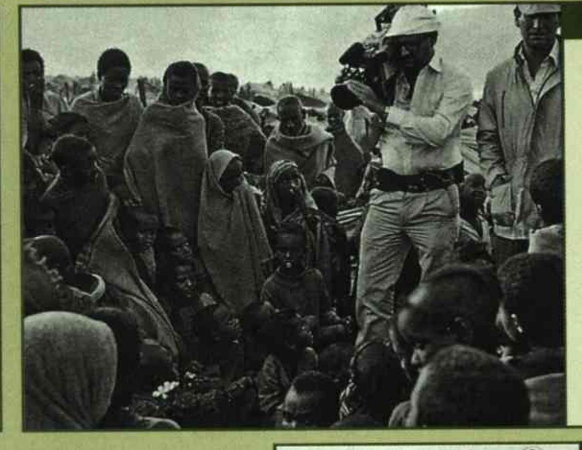
کشور اتیوپی از زمان سقوط حکومت امپراتور هایله سلاسی در ۱۹۷۴، با ایالت شمالی اریتره درگیر جنگ بود. اتیوپی یکی از فقیرترین کشورهای جهان و دچار خشکسالی بود. در ۱۹۸۴، این کشور که با یکی از بدترین سلسله قحطی‌های بزرگ خود مواجه بود، برای کمک دست به دامن کشورهای غربی شد. با این حال، دولت‌های غربی تمایلی به مشارکت در این مسأله نداشتند و می‌ترسیدند دولت نظامی منگیستو هایله ماریام این کمک‌ها را صرف تأمین بودجه‌ی جنگ کند. همزمان که غربی‌ها بر سر گام‌هایی که باید برداشته می‌شد بحث می‌کردند، هزینه‌های انسانی مداخله‌ی دیرهنگام جان میلیون‌ها نفر را تهدید می‌کرد.



۶ مارس ۱۹۸۴

بی‌بارانی در اتیوپی

کم‌بارانی بی‌سابقه مهم‌ترین دلیل قطحی بود. تخریب جنگل‌ها در کشور و فرسایش خاک توسط کشاورزان که نمی‌توانستند دست از زراعت بردارند، تأثیر خشکسالی را بزرگ‌تر کرد. گاوها لاغرتر و گرسنه‌تر شدند و سرانجام تلف شدند.



۲۳ اکتبر ۱۹۸۴

خبرقحطی

افکار عمومی سراسر جهان از تراژدی قریب‌الوقوع اطلاع نداشتند. در ماه اکتبر، محمد امین[1]، گزارشگر-عکاس کنیایی، و مایکل بورک[2]، خبرنگار بی‌بی‌سی، یک گزارش احساسی از شرایط ناگوار مردم اتیوپی منتشر کردند. تصاویر کودکان قحطی‌زده که پوستشان تقریباً به استخوان رسیده بود، جهان را شوکه کرد و یک واکنش گسترده‌ی بین‌المللی برانگیخت. در عرض کم‌تر از چند روز، میلیون‌ها دلار کمک به این کشور اهدا شد.



۱ نوامبر ۱۹۸۴

نشانه‌های کمک‌رسانی

تا ماه نوامبر، هواپیماهای کمک‌رسانی به‌تدریج وارد اتیوپی شدند. قحطی بیش از ۶ میلیون نفر را تهدید می‌کرد و توزیع کمک‌ها بسیار دشوار بود. بروکراسی اداری و بحث‌های طولانی بر سر گزینش فرودگاه‌ها، تلاش‌ها برای ترابری هوایی مواد غذایی و دارو را با شکست مواجه کرد. کمک‌رسانی به منطقه‌ی جنگ‌زده‌ی شمال اتیوپی پرمخاطره بود. پرتاب محموله‌های غذا و دارو با چترکار پرزحمتی بود، چون هوای توفانی شن‌های صحرا را بلند می‌کرد. صدها نفر برای استقبال از نخستین هواپیماها ازدحام و گاه بر سر غذا زدوخورد کردند.



سلاح جنگ

تفنگ AK-47 سلاح برگزیده‌ی پارتیزان‌های غیرنظامی بود که علیه حکومت اتیوپی می‌جنگیدند. این سلاح ارزان و مطمئن بر وفور سلاح‌های کوچک در این کشور دلالت می‌کرد.

۲۵ مارس ۱۹۸۵

کمک‌های مالی صرف برافروختن جنگ می‌شود

رژیم مارکسیست اتیوپی حدود نیمی از بودجه‌ی ملی خود را صرف هزینه‌های نظامی جنگ با شورشیان کرده بود. جامعه‌ی بین‌الملل دولت اتیوپی را محکوم و متهم کرد که پول حاصل از کمک‌های مالی را صرف خرید تجهیزات جنگی و تأمین تدارکات قوای نظامی کرده است.



۱۳ جولای ۱۹۸۵

«لایو اید» برای آفریقا

باب گِلداف[3]، نوازنده‌ی ایرلندی، در کنسرت زنده‌ی پرمخاطب «لایو اید»[4] هدایت یک برنامه‌ی جمع‌آوری کمک‌های مالی را به عهده گرفت. مشهورترین ستارگان عالم موسیقی در استادیوم‌های ومبلی در لندن و جان اف. کندی در فیلادلفیا نواختند. دو میلیارد نفر این کنسرت را تماشا کردند و پول کلانی جمع شد، اما این کمپین اثر بلندمدت چندانی نداشت و بحث‌هایی را در مورد بهترین راه کمک به مردم آفریقا به راه انداخت.

1.Mohammad Amin
2.Michael Buerk
3.Bob Geldof
4.Live Aid



23 آوریل 1984

تأخیر در کمک رسانی

اتیوپی برای کمک دست به دامن غرب شد، اما نگرانی‌هایی وجود داشت که پول‌های اهدایی ممکن است حیف و میل شوند. کشورهای غربی از اتیوپی به خاطر سیاست‌های سوسیالیستی‌اش انتقاد کردند و معتقد بودند پیشگیری از این قحطی ممکن بوده است. آژانس‌های کمک رسانی، دولت‌های غربی را به کم‌کاری متهم کردند. سرانجام پول پرداخت شد.



نزدیک‌ترین نقطه‌ی روی زمین به جهنم، این جاست.

یک امدادگر
در اردوگاه کمک رسانی کورم





تأمین غذا
کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ، کیسه‌های غذا به اتیوپی ارسال کرد. این کمک‌ها ماحصل تاکتیک‌های فشار آژانس‌های کمک رسانی بودند.



24 ژانویه‌ی 1985

جنگ به سرعت بالا می‌گیرد

وقتی تعداد کانون‌های خوراک‌رسانی به اتیوپی با سیل افراد مستأصل جویای غذا افزایش یافت، فلاکت رو به وخامت گذاشت، به خصوص زمانی که دولتِ جنگ با جنبش‌های شورشی در اریتره و تیگاری را تشدید کرد. وقوع این جنگ در طول یک هزار کیلومتر مرز که شامل محدوده‌ای از زمین‌های حاصلخیز ارزشمند بود، اتیوپی را از منابع ذی‌قیمت که از آنها برای مبارزه با تأثیرات خشکسالی استفاده می‌کردند تهی کرد. بیش از یک میلیون نفر از گرسنگی جان باختند.



14 می 1985

آوارگی هزاران نفر

واکنش دولت به قحطی، آواره‌کردن شمار عظیمی از دهقان‌های ساکن در مناطق قحطی‌زده‌ی شمال و اسکان آنها در جنوب کشور بود. حدود 600 هزار نفر، بسیاری‌شان را به زور، کوچاندند. هزاران نفر نیز به اردوگاه‌های پناهندگان در کشور همسایه سودان گریختند.

گِلاسنوست اتحاد جماهیر شوروی را دگرگون می‌کند

۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱

وقتی میخاییل گورباچف رهبر اتحاد شوروی شد، میراث دار یک اقتصاد دچار رکود، مردم ناراضی و خسته از چند دهه جنگ سرد، و نظام سیاسی زهوار دررفته‌ای بود که بر کنترل سختگیرانه‌ی دولت استوار شده بود. راه حل او برای این مشکلات، انجام اصلاحات بنیادین بود. پروستریکا، یا بازسازی [اقتصادی]، کارآمدی چشمگیر اقتصاد را نوید داد و گِلاسنوست، یا گشایش [فضای سیاسی]، آزادی بی سابقه‌ی مطبوعات و آزادی بیان سیاسی را میسر ساخت. با این حال، برنامه‌های او، هم با مخالفت کمونیست‌های مرتجع و هم مبارزان هواخواه دموکراسی مواجه شد، به طوری که پیاده سازی این برنامه‌ها چالش بزرگی از کار درآمد.





۱۵ می ۱۹۸۸

قوای شوروی خاک افغانستان را ترک می‌کنند

جنگ در افغانستان سد راه برنامه‌های گورباچف بود: این جنگ بسیار پرهزینه و در داخل کشور فوق‌العاده منفور بود. در آوریل ۱۹۸۸، افغانستان و پاکستان با ضمانتِ اتحاد شوروی و ایالات متحده پیمان امضا کردند. این پیمان مجالی فراهم کرد تا قوای شوروی بدون آبروریزی از افغانستان خارج شوند. در ۱۵ می، آخرین نیروها خاک افغانستان را ترک کردند.



۳ دسامبر ۱۹۸۹

اجلاس سران مالت

اندکی پس از فروپاشی دیوار برلین در نوامبر ۱۹۸۹، گورباچف با جورج بوش پدر، رئیس جمهور ایالات متحده، در اجلاس سران در مالت دیدار کرد. رهبران دو کشور اعلام کردند جنگ سرد پایان یافته است. گورباچف بر تعهد خود بر ایجاد تغییرات بنیادین در روابط خارجی تصریح کرد، چرا که فرسودگی اقتصاد، اتحاد جماهیر شوروی را وا داشته بود در جست‌وجوی صلح برآید.



۷ نوامبر ۱۹۹۰

معترضان هواخواه دموکراسی

گلاسنوست انتقاد مردم از دولت را ممکن ساخت. با این حال، برگزاری تظاهرات گسترده در میدان سرخ مسکو در خلال جشن‌های انقلاب اکتبر، گورباچف را برآشفت. معترضان پایان حاکمیت کمونیست‌ها را فریاد زدند و خواستار برگزاری انتخابات چند حزبی شدند و ولادیمیر لنین، معمار و نخستین رهبر اتحاد شوروی را به باد انتقاد گرفتند.

۱۱ مارس ۱۹۸۵



رباچف به عنوان دبیرکل
تخاب می‌شود

رباچف فاتح، پس از
تخاب به عنوان دبیرکل
زب کمونیست با ملت
خن گفت. به قدرت رسیدن
ریع وی، نشانه‌ی تغییری
یب‌الوقوع دانسته شد.
متعهد شد پویایی تازه‌ای
خصوص در حوزه‌ی اقتصاد
ودزده ایجاد کند.

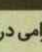
۴ مارس ۱۹۸۶



اعلام سیاست‌های جدید

گورباچُف در بیست‌وهفتمین کنگره‌ی حزب کمونیست خواستار گلاسنوست[1] (گشایش) در امور اتحاد شوروی شد. چند ماه بعد، او پروسترویکا[2] را معرفی کرد که برنامه‌ی بازسازی بنیادینی بود که آزادی‌های اقتصادی بیش‌تری فراهم می‌کرد. هر دو مفهوم، بدیع و بی‌سابقه بودند.

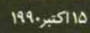
۲۳ آگوست ۱۹۸۹



ناآرامی در کشورهای حوزه‌ی دریای بالتیک

تقاضا برای استقلال از اتحاد شوروی در کشورهای حوزه‌ی دریای بالتیک رو به افزایش بود. احزاب جدیدی شکل گرفتند و ناآرامی‌های میان‌قومی افزایش یافت. حدود ۲ میلیون نفر از ساکنان، زنجیره‌ای انسانی به طول ۶۰۰ کیلومتر در سراسر لیتوانی، لتونی و استونی شکل دادند و به پنجاهمین سالگرد حاکمیت شوروی اعتراض کردند.

۱۵ اکتبر ۱۹۹۰



سین جهانی

غم مشکلات داخلی، صداقت
فزون گورباچف با جهان پهناورتر،
سین جهانی را به همراه آورد. در ۱۹۹۰،
باچف برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل شد و
ران جهان به عنوان قهرمان دموکراسی
استقبال کردند. با این حال، در مسکو
دچار کمبود مواد غذایی و کالاهای
رفی اساسی بود، با منزلت اجتماعی
ه عنوان یک شخصیت برجسته، با
یاط بیش‌تری برخورد کردند.

۱ فوریه‌ی ۱۹۹۰



خشونت در آذربایجان

ناآرامی‌های مدنی در آذربایجان به سرکوب شدید مردم از سوی شوروی انجامید که طی آن ده‌ها نفر کشته شدند. مردم ارمنستان، گلاسنوست را مجالی برای اتحاد با ناگورنو-قره‌باغ[3] (قره‌باغ کوهستانی) تعبیر کردند؛ منطقه‌ای در خاک آذربایجان که طالب استقلال بود.



ما همان قدر که به هوا برای تنفس نیازمندیم، به دموکراسی هم نیاز داریم.

میخاییل گورباچف، ۲۷ ژانویه‌ی ۱۹۸۷



۱۲ ژوئن ۱۹۹۱

یلتسین در انتخابات پیروز می‌شود

اصلاحات گورباچف از منظر برخی بیش از حد ترقی‌خواهانه و از نظر برخی دیگر ناکافی بود. بزرگ‌ترین منتقد او، بوریس یلتسین، رئیس دولت روسیه، مُصر بود کمونیست‌ها دیگر نباید بر دولت حاکم باشند. در ۱۹۹۰، او در اعتراضی آشکار به گورباچف، با عصبانیت از حزب کمونیست کناره‌گیری کرد. در نخستین انتخابات دموکراتیک شوروی در ژوئن ۱۹۹۱، یلتسین به اتفاق آرا به عنوان رئیس جمهور روسیه انتخاب شد. این اتفاق مصادف شد با آغاز پایان یافتن نظام حکومتی شوروی.

1.Glasnost
2.Perestroika
3.Nagorno-Karabakh

فاجعه‌ی چرنوبیل

۱۹۸۶

انرژی هسته‌ای معجزه‌ی علم جدید به نظر می‌رسید و وعده‌ی آن را می‌داد که با اندکی تغییر می‌توان خطرناک‌ترین تکنولوژی جنگ سرد را برای اهداف صلح‌آمیز به کار گرفت. نیروگاه برق هسته‌ای چرنوبیل در اوکراین، از جمهوری‌های اتحاد شوروی، ظاهراً به این وعده جامه‌ی عمل پوشانیده بود ـ تا این‌که یکی از روندهای ایمنیِ آزمایشی به‌شدت عیب و ایراد پیدا کرد و بدترین حادثه‌ی هسته‌ای جهان تا آن زمان رقم خورد.

۲۶ آوریل ۱۹۸۶



آزمون ایمنی

در ساعت ۱ و ۲۳ دقیقه‌ی بامداد، مهندسان، سیستم‌های اضطراری رآکتور شماره‌ی ۴ را تست کردند. این تست باعث افزایش ناگهانی نیرو و انفجار رآکتور شد.



۲۶ آوریل ۱۹۸۶

اقدامات بازدارنده

آتش‌نشان‌ها در خاموش‌کردن شعله‌های کوچک موفق بودند، اما موفق نشدند آتش قلب رآکتور را خاموش کنند. هلی‌کوپترهای ارتش، فراخوانده شدند تا شن، خاک، سرب، و بُورون روی رآکتور خالی کنند و از ارتفاع شعله‌های آتش بکاهند. آنها طی دو هفته بیش از ۵ هزار تُن مواد روی شعله‌ها ریختند تا سرانجام آتش را اطفا کردند.

۲۷ آوریل ۱۹۸۶



مردم در مخاطره

وقتی سطح بالا و خطرناکی از تشعشعات اتمی در پریپ‌یات[1]، شهر همجوار نیروگاه کشف شد، حدود ۵۳ هزار سکنه‌ی شهر را تخلیه کردند. به آنها گفتند چمدان‌هایشان را برای سه روز ببندند؛ بیش‌ترشان هرگز بازنگشتند.



۱ ژوئن ۱۹۸۶

اروپا اقدامات احتیاطی پیشه می‌کند

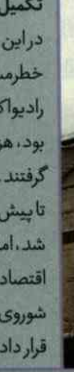
با گسترش غبار رادیواکتیو، دولت‌های اروپایی دست به کار شدند تا مانع ورود آلاینده‌های رادیواکتیو به مواد غذایی مردم شوند. به کشاورزان دستور دادند محصولات زراعی و حیوانات اهلی را از بین ببرند. بیش‌ترین سطح آلودگی به غبار رادیواکتیو در اوکراین، بلاروس و روسیه شناسایی شد و این نواحی بیش از همه از این فاجعه متأثر شدند.



۲۴ ژوئن ۱۹۸۶

عملیات پاکسازی

وقتی تأثیرات فوری فاجعه تحت کنترل درآمد، اتحاد جماهیر شوروی با مأموریت تشویش‌آور رسیدگی به بقایای رآکتور شماره‌ی ۴ مواجه شد. نقشه‌ای ترسیم شد برای ساخت یک تابوت عظیم فلزی ـ بتونی، تا بقایای رآکتور ویران‌شده و محتویات مرگبارش را درون آن قرار دهند و از نشت بیش‌تر مواد رادیواکتیو به بیرون جلوگیری کنند.



۳۰ نوامبر ۱۹۸۶

تکمیل تابوت بتونی

در این پروژه‌ی عمرانی که خطر مستمر مسمومیت رادیواکتیو آن را دشوار کرده بود، هزاران کارگر را به خدمت گرفتند. احداث تابوت بتونی، تا پیش از پایان سال تکمیل شد، اما هزینه‌ی سرسام‌آورش اقتصاد پرتلاش اما ناموفق شوروی را در تنگنای سختی قرار داد.

۱۵ دسامبر ۱۹۸۶

سرزمین منزوی شده

غبار رادیواکتیو مناطق پیرامون نیروگاه را به ناحیه‌ای غیرقابل سکونت مبدل کرد. بیش از ۱۳۰ هزار نفر را به صورت دائمی تخلیه و تمام زمین‌ها تا شعاع ۳۰ کیلومتری را منطقه‌ی ممنوعه اعلام کردند. امروزه هم بحث و جدل‌هایی بر سر تأثیرات بلندمدت این فاجعه بر سلامتی درمی‌گیرد و ادعاهایی طرح شده در مورد این‌که نرخ سرطان در این منطقه افزایش چشمگیری داشته است.

1. Pripyat

۲۶ آوریل ۱۹۸۶

قهرمان‌های محکوم به مرگ

انفجار با آتش‌سوزی در مرکز رآکتور آغاز شد. آتش‌نشان‌ها به‌سرعت به صحنه سرازیر شدند. بسیاری از آنها نمی‌دانستند این سایت خطرناک و آلوده به رادیواکتیو است.

ایمنی ناکافی

کارگران وضعیت اضطراری، فقط لباس ایمنی ساده‌ای برتن داشتند که در برابر تشعشعات رادیواکتیو از آنها محافظت نمی‌کرد.





۲۶ آوریل ۱۹۸۶



میزان آسیب‌ها آشکار می‌شود

وقتی صبح از راه رسید، میزان دقیق آسیب‌ها معلوم شد. انفجار، مجاری رآکتور را ناگهان و با فشار گشوده بود و سبب شده بود عناصر رادیواکتیو درون رآکتور در معرض هوا قرار گیرند. میله‌های مهار گرافیتِ درون رآکتور همچنان می‌سوختند و دود حاصل، ذرات غبار رادیواکتیو را به هوا می‌فرستاد.



۲۸ آوریل ۱۹۸۶

گسترش غبار رادیواکتیو

باد، غبار رادیواکتیوِ حاصل از رآکتور مشتعل را به سراسر اتحاد جماهیر شوروی و اروپای غربی بُرد. وقتی مانیتورهای رصدِ تشعشعات در سوئد آلودگی رادیواکتیو موجود در هوا را کشف کردند، میخاییل گورباچف رهبر شوروی تحت فشار قرار گرفت تا از این فاجعه نزد کشورهای اتحاد شوروی و دیگر کشورهای جهان پرده بردارد.

۱۱ می ۱۹۸۶



تاوان سنگین

وقتی چند هفته گذشت، آتش‌نشان‌ها و مأموران بر اثر تابش زدگی شروع به مُردن کردند. بدترین مبتلایان کسانی بودند که در ساعات ابتدایی آتش‌سوزی در محل حاضر شده و مقادیر مهلکی از اشعه دریافت کرده بودند. بسیاری دیگر، از تأثیرات بلندمدت تشعشعات آسیب دیدند.

۲۹ فوریه‌ی ۱۹۹۰

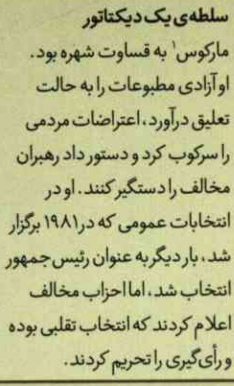
شهر ارواح

پریپ‌یات را رها کردند تا مخروبه شود. تنها کم‌تر از یک‌صد دانشمند و تکنیسین در آن ساکن بودند تا وضعیت را رصد کنند و کار حفظ و نگهداری تابوت بتونی را انجام دهند. چند سال که گذشت، معدودی از ساکنان پیشین شهر به صورت غیرمجاز به خانه‌هایشان بازگشتند، اما بیش‌تر شهر خالی از سکنه ماند که یک یادآور آشکار از این فاجعه بود.

انقلاب در فیلیپین

۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶

بیش از ۲۰ سال بود رئیس جمهور فردیناند مارکوس بر فیلیپین حکومت می‌کرد و بخش عمده‌ی این دوره تحت حکومت نظامی گذشته بود. در ۱۹۸۶، او انتخاباتی فرمایشی برگزار کرد و در عرض تنها چند روز انقلابی مردمی او را از سریر قدرت به زیر کشید، انقلابی که مشخصه‌ی بارزش نه خشونت بلکه قدرت مستقیم اراده بود.



۱۶ ژوئن ۱۹۸۱

سلطه‌ی یک دیکتاتور

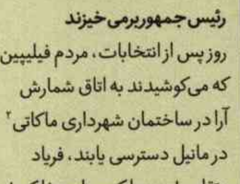
مارکوس[1] به قساوت شهره بود. او آزادی مطبوعات را به حالت تعلیق درآورد، اعتراضات مردمی را سرکوب کرد و دستور داد رهبران مخالف را دستگیر کنند. او در انتخابات عمومی که در ۱۹۸۱ برگزار شد، بار دیگر به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد، اما احزاب مخالف اعلام کردند که انتخاب تقلبی بوده و رأی‌گیری را تحریم کردند.

۷ فوریه‌ی ۱۹۸۶

مارکوس اعلام پیروزی می‌کند

شمار چشمگیری از مردم فیلیپین در انتخابات شرکت کردند، اما در مورد نتیجه سردرگمی وجود داشت که به خشم شدید اقشار مردم انجامید. مارکوس در بحبوحه‌ی طرح اتهام تقلب، خود را برنده‌ی انتخابات اعلام کرد. بسیاری این انتخابات را محکوم کردند.





۸ فوریه‌ی ۱۹۸۶

شهروندان به مخالفت با رئیس جمهور برمی‌خیزند

روز پس از انتخابات، مردم فیلیپین که می‌کوشیدند به اتاق شمارش آرا در ساختمان شهرداری ماکاتی[2] در مانیل دسترسی یابند، فریاد «تقلب!» و «مارکوس استعفا کن!» سر دادند. ۳۰ کاربر کامپیوتر نیز از مرکز شمارش آرا بیرون آمدند و به دست‌کاری نتیجه‌ی انتخابات اعتراض کردند.



۲۳ فوریه‌ی ۱۹۸۶

قیام بالا می‌گیرد

کاردینال شین از طریق رادیو وریتاس[3] که زیر نظر کلیسای کاتولیک اداره می‌شد، از شهروندان خواست از قیام حمایت کنند. پاسخ خیره‌کننده بود. هزاران نفر به خیابان‌ها آمدند، به جای سلاح تسبیح و شاخه‌ی گل به دست گرفتند و به سمت کمپ کرِیم حرکت کردند تا مانع فرود هواپیماهای جنگی شوند. راموس این رویداد را «انقلاب مردم» اعلام کرد

۲۵ فوریه‌ی ۱۹۸۶

فساد یک حکومت

صدها فیلیپینی به کاخ مالاکِن‌آنگ[4]، منزل خانواده‌ی مارکوس[5]، هجوم بردند تا رفاه و ثروتی را تماشا کنند که رهبر سابقشان از آن برخوردار بود. اتاقی ۳ هزار و ۴۰۰ جفت کفش را در خود جا داده بود که متعلق به بانوی اول ایملدا مارکوس بود. آن‌طور که می‌گفتند، رئیس جمهور میلیاردها دلار از پول مردم را به سرقت برده بود.



۲۵ فوریه‌ی ۱۹۸۶

ابراز احساسات مردم از خروج مارکوس

در ۲۵ فوریه، هم آکوئینو[6] و هم مارکوس جسورانه مراسم‌های جداگانه‌ای برای شروع به کار رسمی خود ترتیب دادند، اما مارکوس تمام اعتبار خود را از دست داده بود. او که به بیهودگی مقاومت خود پی برده بود، به‌اتفاق خانواده و حامیانش به هاوایی گریخت. بیرون کمپ کرِیم[7] [مقر اصلی پلیس ملی فیلیپین] مردم با شادی وصف‌ناپذیری از این خبر استقبال کردند.

1.Ferdinand Marcos
2.Makati
3.Radio Veritas
4.Malacanang
5.Imelda Marcos
6.Benigno Aquino
7.Camp Crame

۱ فوریه ی ۱۹۸۶

مخالفت‌ها قوت می‌گیرد

بسیاری معتقد بودند نینوی را به دستور مارکوس به قتل رسانده‌اند. مرگ او، مظهر وحدت مخالفان شد. در انتخابات سال ۱۹۸۶، کوری آکوئینو[2]، بیوه‌ی نینوی، دولت مارکوس را به چالش کشید. منتقدان او را به عنوان یک زن خانه‌دار نادیده گرفتند، اما او به نماد مقتدر مخالفت با خانواده‌ی فاسد مارکوس مبدل شد.



۲۱ آگوست ۱۹۸۳

نینوی به قتل می‌رسد

بنینو آکوئینو، با نام مستعار نینوی[1]، زمانی که در ایالات متحده در تبعید بود، مخالفان رژیم مارکوس را رهبری می‌کرد. در ۱۹۸۳، وخامت اوضاع اقتصادی در فیلیپین او را بر آن داشت تا به وطن بازگردد. به محض این‌که از پله‌های هواپیما پایین آمد، در فرودگاه مانیل هدف گلوله قرار گرفت و به قتل رسید.



۲۲ فوریه‌ی ۱۹۸۶

طرفداران مارکوس تغییر جناح می‌دهند

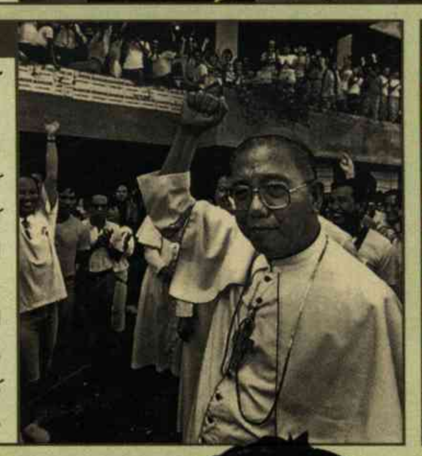
در ۲۲ فوریه، هوآن انریل[4]، وزیر پیشین دفاع، و ژنرال فیدل راموس[5]، فرمانده کل شهربانی‌های فیلیپین، به دولت مارکوس پشت کردند و به مخالفان پیوستند. آنها در پایگاه‌های نظامی کمپ آگوینالدو[6] و کمپ کریم ستادهای شورش برپا کردند.



۱۴ فوریه‌ی ۱۹۸۶

کلیسا دخالت می‌کند

در فیلیپین، کلیسای کاتولیک فوق‌العاده بانفوذ و تأثیرگذار بود. کاردینال چیم شین[3]، که رهبری این کلیسا را برعهده داشت، تقلب در انتخابات را محکوم کرد و مُصرانه خواستار مبارزه‌ای مسالمت‌آمیز برای اجرای عدالت شد. با این حال، محافظه‌کارترین عناصر کلیسای کاتولیک، سرانجام به کارزار مخالفت با مارکوس پیوستند.





دیگر کافی است، آقای رئیس جمهور. وقت شما تمام است!

هوآن انریل، وزیر پیشین دفاع، ۲۳ فوریه‌ی ۱۹۸۶

۲۵ فوریه‌ی ۱۹۸۶

لگد به صورت

انقلاب عمدتاً مسالمت‌آمیز بود. معدود تیراندازی‌های انجام‌گرفته بیش‌تر هوایی بودند و کم‌ترین تلفات یا غارت اموال را گزارش کردند. مردم در ورودی کاخ محل اقامت رئیس جمهوری را شکستند و با زور وارد آن‌جا شدند، تصاویر تمام‌قد و اثاثیه‌ی منزل مارکوس را نابود کردند و از این طریق نفرت خود را از رهبر سابقشان نشان دادند. پس از انقلاب، این کاخ به موزه تبدیل شد.



1.Ninoy
2.Cory Aquino
3.Jaime Lachica Sin
4.Juan Enrile
5.Fidel Ramos
6.Camp Aguinaldo



۱۹۸۶

تراژدی شاتل فضایی

در ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۸۶، پرتاب شاتل فضایی چلنجر در مقابل دیدگان بهت‌زده میلیون‌ها بیننده که با دلهره این رویداد را تماشا می‌کردند، به نحو تراژیکی بدفرجام شد. این شاتل تنها ۷۳ ثانیه پس از پرتاب از مرکز فضایی کندی در فلوریدا، منفجر و تکه‌تکه شد و تمام هفت فضانوردش کشته شدند. آن روز، خوب آغاز نشده بود و برنامه‌ی زمان‌بندی پرتاب چند بار به تعویق افتاده بود. سرانجام در ساعت ۱۱ و ۳۸ دقیقه‌ی صبح، شاتل از زمین برخاست. طولی نکشید که معلوم شد یک جای کار ایراد دارد، چون از یکی از موشک‌های بوستر شاتل دود بلند شد. کم‌تر از یک دقیقه از پرتاب نگذشته بود که شعله‌های آتش از موشک خارج شدند و مخزن سوخت را منفجر کردند. رونالد ریگان، رئیس جمهور ایالات متحده، پیامی خطاب به مردم آمریکا صادر و به خدمه‌ی درگذشته ادای احترام کرد. یکی از فضانوردها، کریستا مک‌اُولیف بود، آموزگاری که قرار بود کلاس درسش را از فضا اداره کند. تحقیقات، علت حادثه را نقص فنی در یک واشر عایق حلقه‌ای شکل بسیار مهم دانست که سبب نشت گاز داغ و بروز انفجار شده بود. ناسا تقریباً تا سه سال بعد، شاتل دیگری به فضا پرتاب نکرد.



فروپاشی دیوار برلین

۱۹۸۹

شهر برلین طی چند دهه کانون جنگ سرد و دیوار برلین که بخش شرقی کمونیستی را از بخش غربی جدا می‌ساخت، نماد بدهیبت اختلافات عمیق دو ایدئولوژی بود. در یک شب سرنوشت‌ساز، این دیوار فرو ریخت و مردمی که یک نسل از هم جدا افتاده بودند متحد شدند. فروپاشی دیوار، پایان حاکمیت کمونیسم در اروپا را نوید داد.





۱ می ۱۹۸۹

برچیدن پرده‌ی آهنین

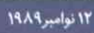
در می ۱۹۸۹، میکلوش نِمت[1]، نخست‌وزیر مجارستان، به نگهبان‌ها دستور داد حصارها و سیم خاردارهایی که در سراسر مرز این کشور با اتریش کشیده بودند برچینند. اهالی آلمان شرقی شروع به مسافرت به مجارستان کردند تا از طریق اتریش به آلمان غربی بروند. تا ماه سپتامبر، ۱۳ هزار نفر از ساکنان آلمان شرقی از این کشور گریخته بودند.



۸ نوامبر ۱۹۸۹

کنفرانس مطبوعاتی

گونتر شابووسکی[2]، سخنگوی حزب کمونیست، طی یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد که محدودیت‌های سفر برطرف خواهد شد و ساکنان آلمان شرقی می‌توانند از طریق دیوار برلین به آن سو بروند. بیانیه‌ی مبهم او، این‌گونه تعبیر شد که عصر جدایی به سرآمده است.



۱۲ نوامبر ۱۹۸۹

مردم به دیوار هجوم می‌برند

جمعیت کثیری، سرمست و هیجان‌زده، به کار تخریب دیوار پیوستند و قطعات بزرگی از این مانع ۴۵ کیلومتری را کندند. پس از چند هفته، ساکنان برلین با پُتک‌ها و کلنگ‌ها از راه رسیدند تا دیوار را تکه‌تکه کنند و برچینند.







قطعه‌ای از دیوار برلین

بسیاری از برلینی‌ها بخش‌هایی از دیوار را خُرد کردند تا به عنوان یادگاری نگه دارند. صدها قطعه از دیوار برلین را به عنوان نماد صلح و آزادی به نهادها و سازمان‌های سراسر جهان اهدا کردند.

1.Miklós Németh
2.Günter Schabowski





۴ نوامبر ۱۹۸۹

راهپیمایی گسترده‌ی مردمی

بیش از یک میلیون نفر با شعار «برای کشورمان» در یک راهپیمایی دموکراسی‌خواهانه در میدان مرکزی برلین شرقی شرکت کردند. این قیام مردمی، حاصل سال‌ها مخالفت با تقسیم برلین بود. وقتی اتحاد جماهیر شوروی با ویرانی اقتصادی مواجه شد، سلطه‌ی کمونیست‌ها بر آلمان غربی متزلزل شد.





۹ نوامبر ۱۹۸۹

مرزها گشوده می‌شوند

وقتی سرانجام پُست‌های بازرسی مرزی باز شدند، پیش از نیمه‌شب جمعیت گسترده‌ای از سراسر برلین شرقی به سمت برلین غربی سرازیر شدند. در آن سوی دیوار، ساکنان برلین غربی، آنها را با آغوش باز و بطری‌های شامپاین در آغوش گرفتند. دوستان و اعضای خانواده‌هایی که چند دهه از هم جدا افتاده بودند سرانجام به هم رسیدند.

۹ نوامبر ۱۹۸۹

جمعیت عظیمی روی دیوار گرد می‌آیند

نتیجه‌ی بیانیه، شگرف بود. با فرا رسیدن شب، صدها هزار نفر از ساکنان برلین -غربی و شرقی- روی دیوار برلین گرد آمدند و همگرا شدند. وقتی نگهبان‌های مرزی آلمان شرقی با این جمعیت عظیم مواجه شدند، به آنها اجازه عبور دادند.



۱۰ نوامبر ۱۹۸۹

دیوار فرو می‌ریزد

با تشویق و شادی تماشاچیان، یگان‌های ارتش آلمان شرقی برج‌های نگهبانی خود را ترک کردند و به کمک سربازهای آلمان غربی آمدند و شروع به برچیدن بخش‌هایی از دیوار کردند تا مسیر عبور بیش‌تری در مرز خلق کنند. ظرف ۴۸ ساعت، بیش از ۳ میلیون نفر از مرز عبور کرده بودند.



۹ نوامبر ۱۹۹۰

یک سال بعد

یک سال پس از فروپاشی دیوار برلین، هزاران نفر از ساکنان برلین گرد هم آمدند تا این رویداد سرنوشت‌ساز را جشن بگیرند. در ۳ اکتبر، پروسه‌ی اتحاد دوباره‌ی آلمان غربی و شرقی رسماً به نتیجه رسید و مُعرِّف تولد اروپای جدید شد.



۳ دسامبر ۱۹۸۹

دیدار گورباچف با بوش

وقتی نفوذ شوروی در اروپا رو به افول گذاشت، جنگ سرد رسماً به پایان رسید. جورج بوش پدر، رئیس جمهور آمریکا، و میخاییل گورباچف، رهبر شوروی، روی عرشه‌ی یک ناو روسی در بندر مارساشلوک[1] در جزیره‌ی مالت، به منظور برگزاری یک اجلاس تاریخی با هم دیدار کردند. مناقشه‌ی جنگ سرد، چهار دهه به طول انجامیده و گاه تا آستانه‌ی فرو بردن جهان در خشونت پیش رفته بود.

1.Marsaxlokk

میدان تیان‌آنمن

۱۹۸۹

بهار ۱۹۸۹ شاهد بزرگ‌ترین تظاهرات دمکراسی‌خواهی در تاریخ رژیم کمونیستی چین بود. اعتراضات را دانشجویان دانشگاه پکن آغاز کردند، اما به‌سرعت در سراسر کشور گسترش یافت. این اعتراضات در چهارم ژوئن با سرکوب شدید از سوی سربازان ارتش آزادی‌بخش خلق به پایان رسید.



۱۵ آوریل ۱۹۸۹

مرگ اصلاح‌طلب پیشگام

وقتی هُو یائوبانگ[1] سیاستمدار صریح‌اللهجه درگذشت، طرفدارانش که عمدتاً دانشجویان بودند، در میدان تیان‌آنمن پکن تجمع کردند. این تجمع، هم مجالی برای سوگواری بود و هم فرصتی برای ابراز ناخشنودی از آهنگ کُند اصلاحات. این اعتراضات به سراسر کشور کشیده شد.

۲۶ آوریل ۱۹۸۹

دِنگ اعتراضات را محکوم می‌کند

در پکن، مقامات دولت خلق از اقدام دانشجویان خشمگین شدند. دنگ ژیائوپینگ[2]، رهبر حزب کمونیست، که عمیقاً از ناآرامی‌های روزافزون وحشت‌زده بود، دستور داد تظاهرکنندگان را سرکوب کنند. نیروهای نظامی را به پکن آوردند و دستور دادند تا اعتراضات را فرو نشانند.



۱۳ می ۱۹۸۹

اعتصاب غذا

وقتی مطالبات معترضان برای اصلاحات نادیده گرفته شد، آنها دست به اعتصاب غذا زدند. این اعتصاب غذا به‌سرعت از ۸۰۰ به ۳ هزار دانشجو گسترش یافت. موج عظیم شهروندانِ همدل و همساز به خیابان‌ها هجوم آوردند و این نهضت از حمایت فزاینده‌ی جامعه، از جمله راهب‌های بودایی و روشنفکران بانفوذ برخوردار شد. سازمان صلیب سرخ چین گروه بزرگی اعزام کرد تا کمک‌های دارویی و درمانی به دانشجویان برسانند.

۱۵ می ۱۹۸۹

سفر گورباچف به چین

ایام پرتنشی بود و زمان حضور میخاییل گورباچف، رهبر شوروی، در نخستین اجلاس چین-شوروی در سی سال گذشته فرا رسیده بود، اما جنبش دانشجویی تهدید به آشوب و ناآرامی فزون‌تر کرد. دولت دستپاچه، مدام در حال تغییر برنامه بود تا از مزاحمت‌های معترضان جلوگیری کند و حتی مجبور شد مراسم استقبال در میدان تیان‌آنمن را لغو نماید.



۱۹ می ۱۹۸۹

ژائو ژیانگ درصدد مصالحه برمی‌آید

ژائو ژیانگ، دبیرکل حزب کمونیست چین، از مذاکره با دانشجویان حمایت کرد. او اصلاح‌طلب بود و کوشید از فرصت استفاده کند، شاید به مدد آن به قدرت برسد. با دانشجویان دیدار کرد و به نحو پراحساسی تقاضای مصالحه کرد. این آخرین حضورش در انظار عمومی بود. طولی نکشید که از سمت خود برکنار شد.

۵ ژوئن ۱۹۸۹

اعتراض آشکار

در بحبوحه‌ی خشونت‌ها، یک مرد شمایل مقاومت مسالمت‌آمیز شد. او با ایستادن در مسیر ستونی از تانک‌ها راهشان را سد کرد. این عکس مظهر شاخص اعتراضات شد، اما چنین اقداماتی نتوانستند جلوی پیشروی ارتش را بگیرند.



> **بزرگ‌ترین نمایش اعتراض در تاریخ چهل ساله‌ی چین کمونیستی.**
>
> روزنامه‌ی واشنگتن‌پُست، ژوئن ۱۹۸۹

الهه‌ی دموکراسی

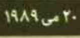
دانشجویان مجسمه‌ای ساختند و به تقلید از «مجسمه‌ی آزادی» در ایالات متحده، آن را «الهه‌ی دموکراسی» نام نهادند. این مجسمه مظهر شاخص اعتراضات شد.

1.Hu Yaobang
2.Deng Xiaoping

۱۸ آوریل ۱۹۸۹

موج ناآرامی‌ها

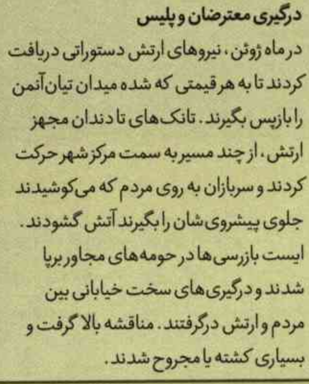
تظاهرکنندگان در سراسر کشور خواستار آزادی بیش‌تر، دموکراسی و پایان فساد شدند. هزاران دانشجو به سمت میدان تیان‌آنمن حرکت کردند، به‌رغم آن‌که بهشان هشدار داده بودند مجازاتی شدید در انتظار آن‌ها خواهد بود.



۲۰ می ۱۹۸۹

حکومت نظامی برقرار می‌شود

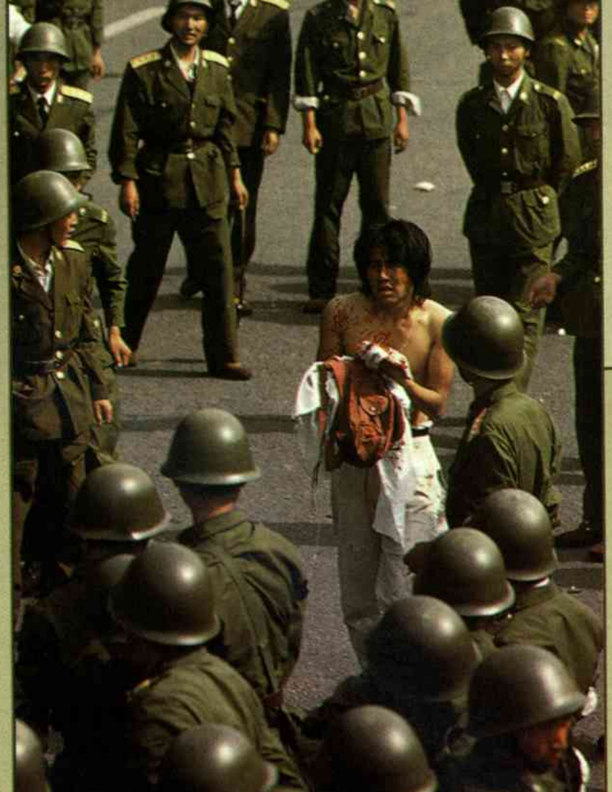
دنگ به این نتیجه رسید که حکومت نظامی تنها راه متفرق‌کردن دانشجویان است. او ارتش را به مرکز شهر فرستاد، اما شهروندان از خانه‌هایشان به خیابان‌ها ریختند و مسیر نیروهای ارتش را سد کردند. در خیابان، بسیاری خود را در مقابل تانک‌ها انداختند و هزاران نفر از معترضان در سراسر شهر راهپیمایی کردند. در ۲۳ می، نیروهای ارتش به حومه‌ی پکن عقب نشینی کردند.



۴ ژوئن ۱۹۸۹

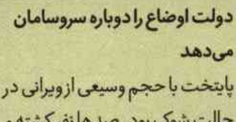
درگیری معترضان و پلیس

در ماه ژوئن، نیروهای ارتش دستوراتی دریافت کردند تا به هر قیمتی که شده میدان تیان‌آنمن را بازپس بگیرند. تانک‌های تا دندان مجهز ارتش، از چند مسیر به سمت مرکز شهر حرکت کردند و سربازان به روی مردم که می‌کوشیدند جلوی پیشروی‌شان را بگیرند آتش گشودند. ایست بازرسی‌ها در حومه‌های مجاور برپا شدند و درگیری‌های سخت خیابانی بین مردم و ارتش درگرفتند. مناقشه بالا گرفت و بسیاری کشته یا مجروح شدند.





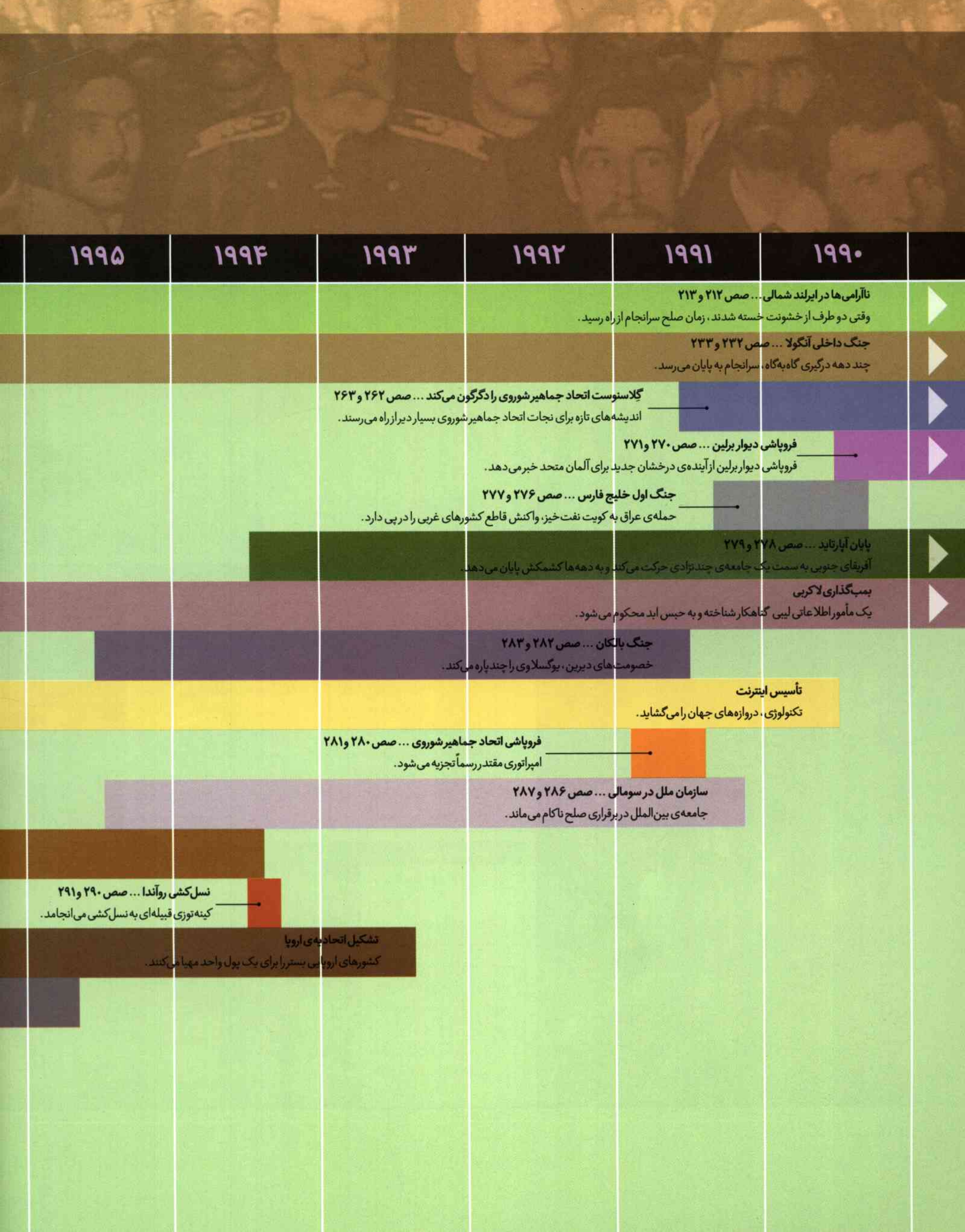
۹ ژوئن ۱۹۸۹



دولت اوضاع را دوباره سروسامان می‌دهد

پایتخت با حجم وسیعی از ویرانی در حالت شوک بود. صدها نفر کشته و هزاران نفر مجروح شده بودند. ارتش ادعا می‌کرد پیروزی بزرگی در مقابله با دانشجویان معترض غیرمسلح به دست آورده است. دنگ در انظار عمومی ظاهر شد و سخنرانی کرد و تلاش‌های قهرمانانه‌ی افسران ارتش را ستود.




۱۹۹۵
۱۹۹۴
۱۹۹۳
۱۹۹۲
۱۹۹۱
۱۹۹۰
ناآرامی‌ها در ایرلند شمالی ... صص ۲۱۲ و ۲۱۳
وقتی دو طرف از خشونت خسته شدند، زمان صلح سرانجام از راه رسید.
جنگ داخلی آنگولا ... صص ۲۳۲ و ۲۳۳
چند دهه درگیری گاه‌به‌گاه، سرانجام به پایان می‌رسد.
گلاسنوست اتحاد جماهیر شوروی را دگرگون می‌کند ... صص ۲۶۲ و ۲۶۳
اندیشه‌های تازه برای نجات اتحاد جماهیر شوروی بسیار دیر از راه می‌رسند.
فروپاشی دیوار برلین ... صص ۲۷۰ و ۲۷۱
فروپاشی دیوار برلین از آینده‌ی درخشان جدید برای آلمان متحد خبر می‌دهد.
جنگ اول خلیج فارس ... صص ۲۷۶ و ۲۷۷
حمله‌ی عراق به کویت نفت‌خیز، واکنش قاطع کشورهای غربی را در پی دارد.
پایان آپارتاید ... صص ۲۷۸ و ۲۷۹
آفریقای جنوبی به سمت یک جامعه‌ی چندنژادی حرکت می‌کند و به دهه‌ها کشمکش پایان می‌دهد.
بمب‌گذاری لاکربی
یک مأمور اطلاعاتی لیبی گناهکار شناخته و به حبس ابد محکوم می‌شود.
جنگ بالکان ... صص ۲۸۲ و ۲۸۳
خصومت‌های دیرین، یوگسلاوی را چندپاره می‌کند.
تأسیس اینترنت
تکنولوژی، دروازه‌های جهان را می‌گشاید.
فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ... صص ۲۸۰ و ۲۸۱
امپراتوری مقتدر رسماً تجزیه می‌شود.
سازمان ملل در سومالی ... صص ۲۸۶ و ۲۸۷
جامعه‌ی بین‌الملل در برقراری صلح ناکام می‌ماند.
نسل‌کشی رواندا ... صص ۲۹۰ و ۲۹۱
کینه‌توزی قبیله‌ای به نسل‌کشی می‌انجامد.
تشکیل اتحادیه‌ی اروپا
کشورهای اروپایی بستر را برای یک پول واحد مهیا می‌کنند.

۱۹۹۰ تا ۲۰۱۱

۱۹۹۶ | ۱۹۹۷ | ۱۹۹۸ | ۱۹۹۹ | ۲۰۰۰ | ۲۰۱۰

بحران چچن ... صص ۲۸۸ و ۲۸۹

روسیه می‌کوشد اراده‌ی خود را بر چچن تحمیل کند که عواقب خونباری به دنبال می‌آورد.

استیضاح کلینتون ... صص ۲۹۴ و ۲۹۵

برای دومین بار در تاریخ، رئیس جمهور ایالات متحده محاکمه می‌شود.

جنگ کوزوو

حملات هوایی ناتو نمی‌تواند مانع از وقوع بحرانی انسانی شوند.

یازده سپتامبر و جنگ علیه تروریسم ... صص ۲۹۸ و ۲۹۹

حمله به مرکز تجارت جهانی، جهان را دگرگون می‌کند.

بحران جهانی اقتصاد ... صص ۳۰۰ و ۳۰۱

با بروز رکود، غرب با بدهی‌هایش به مشکل می‌خورد.

بهار عربی ... ۳۰۲ و ۳۰۳

قیام‌هایی در سراسر جهان عرب به وقوع می‌پیوندد.

جنگ اول خلیج فارس

۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱

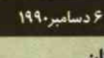
صدام حسین، رهبر عراق، هنوز از خاکستر جنگی پرهزینه با ایران برنخاسته بود که کویت را تهدید به حمله کرد. این تهدید از روی استیصال سیاسی بود و صدام شرط بسته بود که غربی‌ها مداخله نخواهند کرد. با این حال، اقدامات او واکنش نظامی همه‌جانبه‌ی جامعه‌ی بین‌الملل را برانگیخت.



عراق و کویت

کویت کشوری است کوچک در حاشیه‌ی خلیج فارس که از غنی‌ترین ذخایر نفتی جهان برخوردار است. با این حال، واقع‌شدن در جنوب عراق و شرق عربستان سعودی این کشور را در معرض حمله قرار داد. بارها اختلافاتی میان عراق و این کشور بر سر تولید نفت و پولی درگرفته بود که کویت بابت کمک مالی‌اش به عراق در خلال جنگ با ایران در دهه‌ی ۱۹۸۰ طلب داشت.

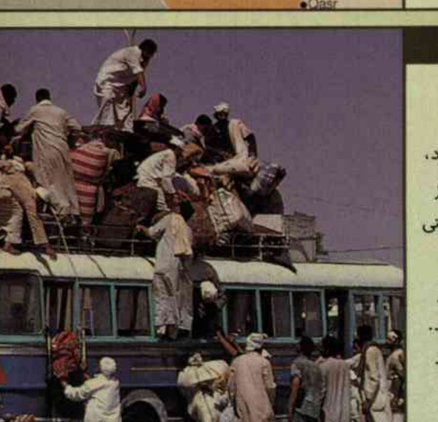
۱۸ آگوست ۱۹۹۰



گروگان‌های خارجی

واکنش صدام حسین این بود که ۸۰۰ تبعه‌ی خارجی را گروگان گرفت و آنها را در مکان‌های مهم کویت قرار داد و از آنها به عنوان سپر انسانی برای جلوگیری از حمله‌ی نیروهای ائتلاف استفاده کرد. استوارت لاک‌وود[1] پنج‌ساله به اجبار به همراه صدام در یک نمایش تبلیغاتی تلویزیونی جلوی دوربین قرار گرفت.

۶ دسامبر ۱۹۹۰



فرار آوارگان

با بالا گرفتن تنش‌ها، صدام گروگان‌های خارجی را آزاد کرد، اما از خارج‌کردن نیروهایش از کویت امتناع کرد. هزاران کویتی در خودروهای خاک‌آلود و کامیون‌های پر از اثاثیه‌شان از طریق بیابان به اردن گریختند. آواره‌ها از کمبود غذا و برخورد خشن سربازهای عراقی خبر دادند.

۱۸ ژانویه‌ی ۱۹۹۱



حمله به اسرائیل (فلسطین اشغالی)

عراق با موشک‌های اسکاد شهرهای حیفا و تل‌آویو در اسرائیل را هدف قرار داد. صدام امید داشت با کشاندن اسرائیل به این مناقشه، میان نیروهای ائتلاف دودستگی ایجاد خواهد کرد و از حمایت کشورهای عربی که به کمکش خواهند آمد برخوردار خواهد شد. در بحبوحه‌ی وحشت ناشی از گسترش مناقشه به سراسر خاورمیانه، اسرائیل، به اصرار ایالات متحده، از تلافی خودداری کرد.

۱۳ فوریه‌ی ۱۹۹۱



سانحه‌ی تراژیک

وقتی نیروهای ائتلاف با دو بمب دقیقِ هدایت‌شونده با لیزر، پناهگاه مردمی الفردوس در غرب بغداد را هدف قرار دادند، معتقد بودند این پناهگاه زیرزمینی محل استقرار رهبران نظامی و سیاسی است. در عوض، موشک‌ها بیش از ۳۰۰ غیرنظامی را کشتند. ایالات متحده، عراق را متهم کرد از شهروندان عادی به عنوان سپر انسانی استفاده می‌کند. صرف‌نظر از این حادثه، تعداد قربانیان غیرنظامی نسبتاً ناچیز بود.

۲۵ فوریه‌ی ۱۹۹۱



بزرگراه مرگ

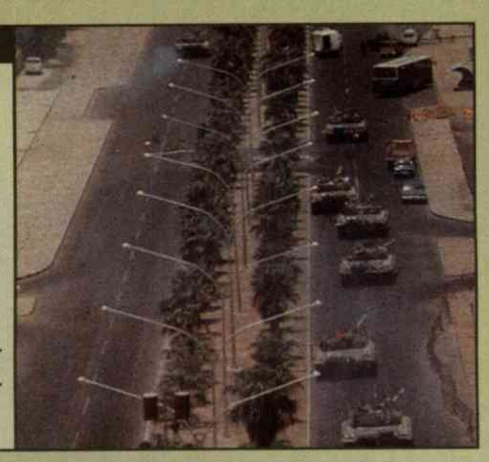
ارتش عراق تار و مار شد و قوایش عجولانه دست به عقب‌نشینی زدند. اصلی‌ترین بزرگراه مرزی کویت، انباشته بود از وسائط نقلیه‌ای پر از اموال غارت‌شده‌ی شهر کویت که به سمت عراق در حال فرار بودند. وقتی این بزرگراه هدف حمله‌ی هوایی قرار گرفت، هزاران سرباز عراقی کشته و مجروح شدند.

1.Stuart Lockwood

۲ آگوست ۱۹۹۰

حمله‌ی عراق به کویت

صدام حسین معتقد بود کویت دارد با نفت ارزان قیمت بازار را اشباع می‌کند و این اقدام سبب می‌شود عراق از محل فروش نفت خود ضرر دهد. عراق پس از بارها تهدید با ارتشی متشکل از ۱۰۰ هزار نیرو و چند صد تانک به کشور نفت‌خیز همسایه‌اش حمله کرد. پس از دو روز درگیری، بخش عمده‌ی کویت اشغال شد.



۸ آگوست ۱۹۹۰



عملیات سپر صحرا[1]

سازمان ملل بلافاصله خواستار عقب‌نشینی نیروهای عراقی از کویت شد و عراق را تحریم تجاری کرد. ایالات متحده ائتلافی از ۳۴ کشور تشکیل داد و همزمان که نیروهای متحد در عربستان سعودی گرد آمدند، عملیات لجستیکی عظیمی را آغاز کرد.

۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۹۱

نخستین یورش به بغداد

سازمان ملل به عراق اعلام کرد باید داوطلبانه تا ۱۵ ژانویه‌ی ۱۹۹۱ از کویت خارج شود. وقتی عراق این ضرب‌العجل را نادیده گرفت، نیروهای ائتلاف با حمله‌ی هوایی همه جانبه‌ای علیه مواضع استراتژیک عراق، «عملیات توفان صحرا»[2] را آغاز کردند. طی این حمله، آسمان بغداد با آتش گلوله‌های رسامِ ضدهوایی روشن شد، با این حال خسارت سنگینی به شهر وارد آمد.



۱ فوریه‌ی ۱۹۹۱

عراق چاه‌های نفت را به آتش می‌کشد

نیروهای ارتش عراق در مسیر عقب‌نشینی خود به پشت مرزهای کویت، بیش از ۶۰۰ حلقه چاه نفت را به آتش کشیدند و مقدار عظیمی از نفت خام را به خلیج فارس ریختند. این اتفاق، به تلخی وابستگی غربی‌ها به نفت خاورمیانه را یادآوری کرد.

۲۴ فوریه‌ی ۱۹۹۱



عملیات زمینی

نیروهای ائتلاف با قدرتی کوبنده وارد کویت شدند. آنها ماسک‌های ضد گاز توزیع کردند، چون پیش‌بینی می‌کردند عراق از سلاح شیمیایی استفاده می‌کند. این تهاجم، سریع و به خوبی سازمان‌یافته بود، به طوری که ظرف ۴۸ ساعت بیش از ۲۵ هزار نیرو را اسیر کردند و ۲۷۰ تانک عراقی را به غنیمت گرفتند.

۲۷ فوریه‌ی ۱۹۹۱

آزادسازی کویت

در ۲۶ فوریه، صدام به ارتش خود دستور داد از کویت عقب‌نشینی کنند. روز بعد، شهر کویت پس از ۲۰۸ روز اشغال آزاد شد. در ۲۸ فوریه، جورج هربرت واکر بوش (پدر)، رئیس جمهور آمریکا، آتش‌بس اعلام کرد. اقدام مشترک جهانی، تهاجم وحشیانه‌ی صدام را شکست داده بود.



> «مادر همه‌ی جنگ‌ها در حال وقوع است.»
>
> صدام حسین، ۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۹۱

1.Operation Desert Shield
2.Operation Desert Storm

پایان آپارتاید

۱۹۶۰ تا ۱۹۹۴

نظام آپارتاید تمام شئون زندگی در آفریقای جنوبی را تحت تأثیر قرار داده بود. سیاه‌پوستان و دورگه‌ها حتی از حقوق اساسی خود محروم بودند. مبارزه با رژیم این کشور، با هدایت گروه‌های مدافع حقوق سیاهان مثل «کنگره‌ی ملی آفریقا»، یکی از کارزارهای تعیین‌کننده در مبارزه برای برابری نژادی شد.

۱ مارس ۱۹۶۰

سرکوب وحشیانه

پلیس به روی معترضان ضدآپارتاید در شارپ‌ویل[1] آتش گشود. «کنگره‌ی ملی آفریقا»[2] و دیگر گروه‌ها با خشونت به این موضوع واکنش نشان دادند. در ۱۹۶۴ رهبران «کنگره‌ی ملی آفریقا»، از جمله نلسون ماندلا، به زندان افتادند.

۱۹ اکتبر ۱۹۷۸

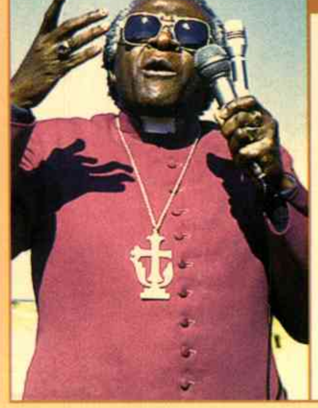
اصلاحات بوتا

پس از استعفای جان وُرشتر[3]، پیتر وِلیم بوتا[4] نخست‌وزیر شد. او به هم‌قطاران سفیدپوستش گفت خود را تغییر دهند و پیشنهاد داد «رنگین‌پوستان و سرخ‌پوستان» باید در پارلمان نماینده داشته باشند. این اصلاحات، افراطی‌های دست‌راستی را به‌شدت عصبانی کرد و خشم سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی را که به حساب نیامده بودند برانگیخت.

۱ جولای ۱۹۸۴

دزموند توتو، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل

در ۱۹۸۴، دزموند توتو[5]، مبارز خستگی‌ناپذیر ضد آپارتاید، به خاطر سخنرانی علیه رژیم آفریقای جنوبی جایزه‌ی صلح نوبل را دریافت کرد. این اتفاق، پیام قدرتمندی به دولت بوتا ارسال کرد مبنی بر این‌که جامعه‌ی بین‌الملل مخالف آپارتاید و حامی مبارزه علیه نژادپرستی است.



۱۵ اکتبر ۱۹۸۹

آزادی والتر سیسیلو

یکی از اقدامات شاخص دی کلرک[6]، آزادی زندانیان سیاسی بود، از جمله رهبران کنگره‌ی ملی آفریقا که به همراه نلسون ماندلا پس از محاکمه در دادگاه ریوُنیا[7] در ۱۹۶۴ در حبس بودند. به یمن آزادی والتر سیسیلو[8]، دبیرکل سابق کنگره‌ی ملی آفریقا، راهپیمایی ترتیب دادند و با شادی از او استقبال کردند.





تک‌آهنگ شهر خورشید

این موسیقی اثر مبارزان ضد آپارتاید بود و از تحریم فرهنگی آفریقای جنوبی حمایت کرد.

۴ فوریه‌ی ۱۹۹۰



حمایت جهانی از ماندلا

کمپین ضد آپارتاید در سراسر جهان گسترش یافت و تظاهرات‌هایی در حمایت از ماندلا، از نیویورک تا استکهلم برگزار شد. آفریقای جنوبی در معرض تحریم‌های اقتصادی، فرهنگی و آکادمیک قرار گرفت و حضورش در رویدادهای ورزشی ممنوع شد. معترضان با خوشحالی از اصلاحات استقبال کردند.

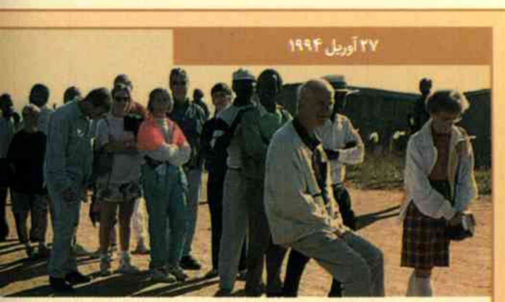
۴ می ۱۹۹۰

دیدار دی‌کلرک و ماندلا

دی‌کلرک و ماندلا که حالا رهبر کنگره‌ی ملی آفریقا بود، مذاکرات برای برچیدن رژیم آپارتاید را آغاز کردند. این گفت‌وگوها به‌رغم پیشینه‌ای از خشونت سیاسی به وقوع پیوست. در ۴ می ۱۹۹۰، آنها بر سر برنامه‌ای برای مهار خشونت و استقرار ثبات به توافق رسیدند. دست‌دادن مشهور آن دو، از آغازی جدید در سیاست‌های آفریقای جنوبی خبر داد.



۲۷ آوریل ۱۹۹۴



نخستین انتخابات چندنژادی

در ۲۷ آوریل ۱۹۹۴، میلیون‌ها نفر از مردم سیاه‌پوست و سفیدپوست آفریقای جنوبی بی‌صبرانه منتظر شرکت در نخستین انتخابات چندنژادی بودند که از زمان روی کار آمدن آپارتاید در این کشور برگزار می‌شد.

1.Sharpvill
2.The African National Congress (ANC)
3.John Vorster
4.Pieter Willem Botha
5.Desmond Tutu
6.Frederik Willem de Klerk
7.The Rivonia Trial
8.Walter Sisulu



۱۲ سپتامبر ۱۹۷۷

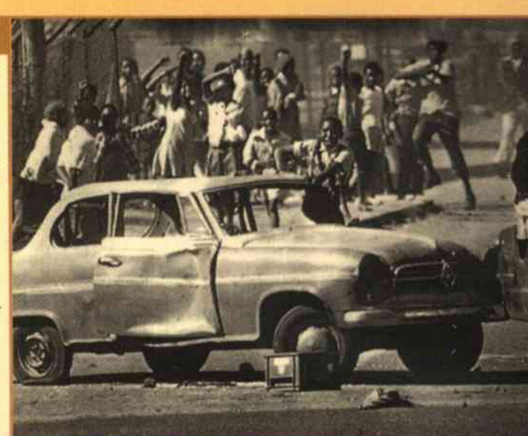
قتل استیون بیکو

مرگ استیون بیکو[2]، فعال ضد آپارتاید در بازداشتگاه پلیس، بلافاصله سبب بروز اختلاف نظر و خشم بین‌المللی شد. ۱۵۰ هزار سوگوار در مراسم تدفین او شرکت کردند.

۱۶ ژوئن ۱۹۷۶

قیام سووتو

در ۱۶ ژوئن ۱۹۷۶، تظاهرات ۱۰ هزار دانشجو که به به‌کارگیری زبان آفریکانس به عنوان زبان اصلی تعلیم و تربیت در مدارس معترض بودند، با خونریزی به پایان رسید. جوانان خشمگین در سووتو[1]، سنگ پرتاب کردند و با خودروها خیابان‌ها را بستند. پلیس با سلاح‌های سنگین واکنش نشان داد. این بدترین خشونتی بود که طی ۱۶ سال در این کشور رخ داده بود.





۲ فوریه‌ی ۱۹۹۰

خشونت در پیترماریتزبرگ

در ۲ فوریه‌ی ۱۹۹۰، دی‌کلارک از کنگره‌ی ملی آفریقا و دیگر احزاب سیاسی رفع ممنوعیت کرد. وقتی فعالان «حزب آزادی اینکاتا»[3] و کنگره‌ی ملی آفریقا بر سر قدرت سیاسی به مبارزه پرداختند، خشونت‌ها در پیترماریتزبرگ[4] بالا گرفت.





۱۱ فوریه‌ی ۱۹۹۰

اندلا آزاد می‌شود

ادی نلسون ماندلا، فعال
جسته‌ی کنگره‌ی ملی
ریقا، پس از ۲۷ سال
بس، با پایان رسمی
رتاید مصادف شد.
یلیون‌ها نفر در سراسر
هان، راهپیمایی او پس
آزادی‌اش را تماشا کردند
جمعیت به‌وجدآمده
یش جشن گرفتند.



در سراسر عمرم، خود را وقف مبارزه برای مردم آفریقا کرده‌ام.



نلسون ماندلا، پس از آزادی از زندان، ۱۱ فوریه‌ی ۱۹۹۰

۱۰ می ۱۹۹۴

رئیس جمهور ماندلا

نلسون ماندلا، اولین رئیس جمهور آفریقای جنوبی شد و به بیش از ۳۰۰ سال حکومت سفیدپوستان پایان داد. او مُصرانه بر خط‌مشی صداقت و وفاق برای التیام اختلافات دیرین و اتحاد سیاه‌پوستان و سفیدپوستان آفریقای جنوبی تأکید کرد.

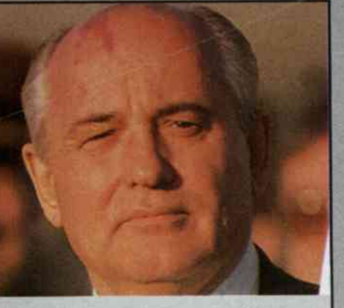


1.Soweto
2.Stephen Biko
3.The Inkatha Freedom Party (IFP)
4.Pietermaritzburg

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

۱۹۹۱

اتحاد شوروی در آستانه‌ی فروپاشی اقتصادی قرار داشت. میخاییل گورباچف، رهبر شوروی، برای پیاده‌سازی اصلاحات می‌جنگید، اما با مقاومت دو گروه روبه‌رو بود؛ هم کمونیست‌های افراطی و تندرو که مشتاق حفظ راه‌کارهای قدیمی بودند و هم اصلاح‌طلبان رادیکال که خواستار تغییرات سریع بودند. اتحاد شوروی رو به زوال بود و با نابودی دست‌وپنجه نرم می‌کرد، اما فروپاشی دراماتیکش در سال ۱۹۹۱، جهان را مبهوت کرد.



میخاییل گورباچف در کسوت رهبر حزب کمونیست و اتحاد شوروی، کوشید اصلاحات بنیادینی را در این کشور صورت دهد.





۱۹ آگوست ۱۹۹۱

افزایش قدرت

شهروندان عادی، که برخی از آنها خریدهایشان را محکم چسبیده بودند، به سمت پارلمان روسیه سرازیر شدند تا از این ساختمان در برابر حملات محافظت کنند. سال‌ها اصلاحات لیبرال به عوام‌الناس آموخته بود خطر مردم و رژیم سابق در هنگام اعتراض بیش‌تر نمایان می‌شود. کارکنان تلویزیون این قیام را به روی آنتن بردند و دیگران را ترغیب به پیوستن کردند.

۲۰ آگوست ۱۹۹۱

مردم سنگر درست می‌کنند

حمله به ساختمان پارلمان، قریب‌الوقوع بود. به‌رغم هشدارهای مکرر در مورد این‌که تانک‌های بیش‌تری در راهند، هزاران نفر سراسر شب را کار کردند تا سنگر و موانع دفاعی ایجاد کنند. آنها موانع و زنجیره‌های انسانی درست کردند.

۲۲ آگوست ۱۹۹۱

شکست کودتا

وقتی تندروها با مخالفت عظیم مردم روبه‌رو شدند و متوجه شدند جهان آنها را زیر نظر دارد، کوتاه آمدند. یلتسین، رهبر مخالفان، چهره‌ی صاحب‌نامی بود. او اکنون از حمایتی که نیاز داشت تا برپایان حکومت کمونیست‌ها پافشاری کند برخوردار بود. یلتسین با تکیه بر حمایت خیل جمعیت دست‌افشان، حزب کمونیست را در روسیه به حالت تعلیق درآورد.

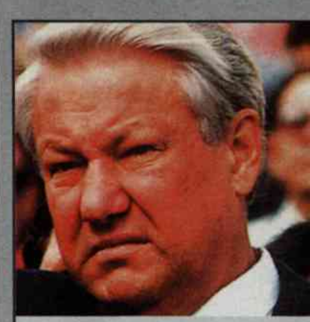
۲۴ آگوست ۱۹۹۱

پیروزی

یلتسین می‌دانست باید اقدامات سریعی صورت دهد. او با رهبران بلاروس و اوکراین متحد شد و پایان اتحاد جماهیر شوروی را اعلام کرد. تا پایان دسامبر، گورباچف استعفا کرد و از ۱۵ کشور عضو اتحاد شوروی، ۱۰ کشور اعلام استقلال کردند. دیگر از اتحاد شوروی، آن ابرقدرت پهناور سابق، چیزی باقی نمانده بود.



> «فارغ از هر دستور صادره، تصمیم گرفته بودم شلیک نکنم.»
>
> سرگرد سرگئی یودُوکیموف، فرمانده تانک، ۱۹ آگوست ۱۹۹۱



...س یلتسین، رئیس جمهور روسیه، رقیب و منتقد ...سخت گورباچف بود و معتقد بود اصلاحات ...یه اندازه‌ی کافی موفق نبوده است.

۱۹ آگوست ۱۹۹۱

توان نظامی

شهروندان شوروی با این خبر از خواب بیدار شدند که می‌گفت گورباچف بیمار شده است. در واقع، کمونیست‌های تندرو طی کودتایی نظامی گورباچف را به زندان انداخته بودند. تانک‌ها آرام‌آرام وارد خیابان‌های مسکو شدند و شبکه‌های تلویزیونی فرامین رهبران کودتا را که اعلام وضعیت اضطراری می‌کردند بلندبلند خواندند. هدف آنها از بین بردن اصلاحات دموکراتیک گورباچف بود.



۱۹ آگوست ۱۹۹۱

لحظه تاریخی

بوریس یلتسین این زمان را برای بالا رفتن از تانک و ایراد یک سخنرانی برانگیزاننده برای سربازان انتخاب کرد تا به آنها بقبولاند به مردم خودی شلیک نکنند. او کودتا را محکوم و آن را عملی تروریستی اعلام کرد. سخنرانی یلتسین به سراسر جهان مخابره شد و به نماد مقاومت توده در برابر طبقه نخبه‌ی کمونیستِ ناسازگار بدل شد که مصمم است روسیه را به روزهای دیکتاتوری حزبی بازگرداند.

۲۰ آگوست ۱۹۹۱

پروپاگاندا

کودتا متوقف شد. توطئه‌گران بدون حمایت ارتش نمی‌توانستند قدرت را به چنگ آورند. آنها به تدریج کنترل خود بر رسانه‌ها را هم از دست دادند. وقتی رسانه‌های آنها، ادعا کردند گورباچف بیمار است و همزمان شورشیانْ کابینه‌ی قانونی معرفی کردند، حقیقت به تدریج آشکار شد.





۲۳ آگوست ۱۹۹۱

گورباچف تحقیر می‌شود

این قیام حیات سیاسی گورباچف را نابود کرد. وقتی او به پارلمان در مسکو بازگشت، یلتسین مُصر بود گورباچُف نام توطئه‌گران را علناً اعلام کند. توطئه‌ی کمونیست‌های تندرو برای بازگردان کشور به وضعیت گذشته، افکار عمومی را به نفع فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تشویق کرد.





۱۷ سپتامبر ۱۹۰۸

اتحاد شوروی به ۱۵ کشور مستقل تجزیه شد. این کشورها توافق کردند در قالب «کشورهای مستقل مشترک‌المنافع» آزادانه با هم همکاری کنند. آنها کوشیدند براساس گستره‌ای از مسائل اقتصادی، از جمله تجارت و تأمین انرژی، خط‌مشی تدوین کنند، اما «کشورهای مستقل مشترک‌المنافع» موفق نشد به امیدها برای تشریک مساعی پس از فروپاشی شوروی جامه‌ی عمل بپوشاند.



جنگ بالکان

۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵

با فروپاشی کمونیسم، یوگسلاوی به‌تدریج چندپاره شد. کشور سابق تشکیل شده بود از ائتلافی سست از گروه‌های قومی و مذهبی که اینک جویای استقلال بودند. صرب‌ها بزرگ‌ترین گروه بودند و رهبرشان، اسلوبودان میلوشویچ، می‌خواست این کشور به هر قیمتی شده متحد بماند. وقتی طرفداران میلوشویچ جنبش‌های استقلال‌طلبانه را سرکوب کردند، صحنه برای یک جنگ خونین داخلی آماده شد.

اسلوبودان میلوشویچ

صرب‌ها نقش مهمی در اداره‌ی یوگسلاوی داشتند و وقتی این جمهوری سابق سوسیالیستی تکه‌تکه شد، اسلوبودان میلوشویچ[1]، رئیس جمهور صرب‌ها، در جست‌وجوی آن برآمد تا سلطه‌ی صرب‌ها را حفظ کند.



۶ آوریل ۱۹۹۲

ناآرامی‌ها گسترش می‌یابد

وقتی بوسنی که اقلیت صرب مسیحی قابل توجهی داشت اعلام استقلال کرد، نیروهای نظامی میلوشویچ بار دیگر به صحنه آمدند. آنها عملیات دهشت‌افزایی را آغاز کردند و کروات‌ها و مسلمانان منطقه‌ی بوسنی را هدف حملات خشونت‌بار قرار دادند. وقتی صرب‌ها سارایوو پایتخت بوسنی را محاصره کردند، قوای محلی، پرتلاش ولی ناموفق کوشیدند از غیرنظامیان محافظت کنند.

۱۴ آگوست ۱۹۹۲



پاکسازی قومی

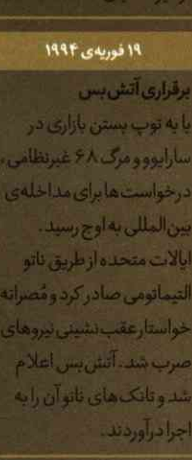
نیروهای میلوشویچ مبادرت به معدوم‌سازی کسانی کردند که آنها را غیرصرب قلمداد می‌کردند. مردها را در اردوگاه‌ها زندانی کردند و زن‌ها را مرتباً مورد تجاوز قرار دادند تا فرزندان اصیل صرب به دنیا آورند. دخالت نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل در بوسنی ناکارآمد از آب درآمد.

۱۸ آوریل ۱۹۹۳



میلیون‌ها نفر آواره و بی‌خانمان می‌شوند

رادُوان کارادیچ[2]، رهبر سیاسی صرب‌ها در بوسنی، بر اخراج بیش از یک میلیون کروات و مسلمان از بوسنی صحه گذاشت. سازمان ملل کوشید پناهگاه‌های امنی ایجاد کند، اما اعمال شنیع ادامه یافت.



۱۹ فوریه‌ی ۱۹۹۴

برقراری آتش‌بس

با به توپ بستن بازاری در سارایوو و مرگ ۶۸ غیرنظامی، درخواست‌ها برای مداخله‌ی بین‌المللی به اوج رسید. ایالات متحده از طریق ناتو اولتیماتومی صادر کرد و مُصرانه خواستار عقب‌نشینی نیروهای صرب شد. آتش‌بس اعلام شد و تانک‌های ناتو آن را به اجرا درآوردند.



۸ آگوست ۱۹۹۵

فرار صرب‌های مقیم کرواسی

ارتش کرواسی علیه صربستان وارد جنگ شد و به شهر کراجینا[3] در کرواسی که در تصرف صرب‌ها بود حمله کرد. بیش از ۲۰۰ هزار صرب مقیم کرواسی مجبور شدند طی وخیم‌ترین بحران آواره‌های جنگ، از خانه‌هایشان بگریزند. ارتش کرواسی، خود متهم شد که دست به پاکسازی نژادی زده است.

۳۰ آگوست ۱۹۹۵



حملات ناتو

ناتو در اقدامی نمایشی برای پایان دادن به خشونت‌ها، یک سری حملات هوایی را علیه ارتش صربستان در بوسنی آغاز کرد. این حملات هرچند بحث‌انگیز بودند، اما میلوشویچ را برای مذاکره تحت فشار قرار دادند.

۱۴ دسامبر ۱۹۹۵

توافق‌نامه‌ی صلح

میلوشویچ به نمایندگان بوسنی و کرواسی در پاریس پیوست تا قرارداد دیتون را که به این مناقشه پایان می‌داد امضا کند. به رغم پافشاری بر صلح، مدارک روزافزونی از عملیات تجاوز و قتل غیرنظامیان توسط نیروهای صرب در دست بود. چند تن از رهبران صرب، از جمله میلوشویچ، با اتهام جنایت علیه بشریت مواجه شدند.



1.Slobodan Milošević Radovan
2.Karadzic
3.Krajina

۲۵ آگوست ۱۹۹۱

تسخیر وُوکوار[1]

وقتی کرواسی رسماً در جولای ۱۹۹۱ اعلام استقلال کرد، اکثریت صرب‌های ارتش یوگسلاوی به‌کمک گروه‌های شبه‌نظامی صربستان، شهر ووکوار در شرق کرواسی را تصرف کردند. براساس تخمین‌ها، حدود ۱۷۰۰ کروات قتل عام شدند.

کلاه نظامی صرب‌های یوگسلاوی

ستاره‌ی سرخ روی این کلاه نظامی متعلق به ارتش فدرال یوگسلاوی، روزگاری نماد مقاومت در برابر فاشیسم بود.

> زمانه‌ی ما .... نشان داده که میزان شرارت بشر حد و مرز نمی‌شناسد.
>
> کوفی عنان
> دبیرکل سازمان ملل، اظهارنظر در مورد پاکسازی قومی، ۱۹۹۷

۱ جولای ۱۹۹۵

قتل عام سربرنیتسا

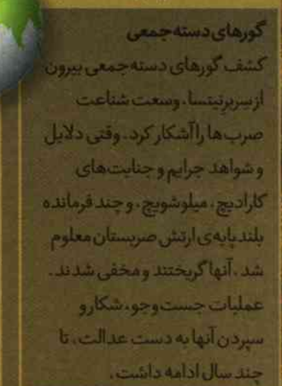
آرامش پیش از توفان حاکم بود. در ۱۹۹۵، صرب‌های بوسنیایی توفانی از خشونت علیه مسلمانان شهر سربرنیتسا در شرق بوسنی به راه انداختند. در وحشتناک‌ترین قتل عام در اروپا از زمان جنگ جهانی دوم، ۸۰۰۰ هزار مسلمان بوسنیایی را از خانواده‌هایشان جدا و سلاخی کردند.



دولت‌های جدید

وقتی آتش جنگ فروکش کرد، یوگسلاوی سابق به شش کشور مستقل تجزیه شده بود. خشونت‌های فرون‌تر ادامه یافت: وقتی ناحیه‌ی کوزوو در خلال سال‌های ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ درصدد خودمختاری برآمد، حدود ۱ میلیون نفر بی‌خانمان شدند و ناتو حملات هوایی بیش‌تری را علیه ارتش صربستان صورت داد. تلاش برای صلح در این منطقه، سال‌ها به طول انجامید.





۱۸ سپتامبر ۱۹۹۷

گورهای دسته‌جمعی

کشف گورهای دسته‌جمعی بیرون از سربرنیتسا، وسعت شناعت صرب‌ها را آشکار کرد. وقتی دلایل و شواهد جرایم و جنایت‌های کارادیچ، میلوشویچ، و چند فرمانده بلندپایه‌ی ارتش صربستان معلوم شد، آنها گریختند و مخفی شدند. عملیات جست‌وجو، شکار و سپردن آنها به دست عدالت، تا چند سال ادامه داشت.



1.Vukovar



۱۹۹۵

عواقب یک قتل‌عام

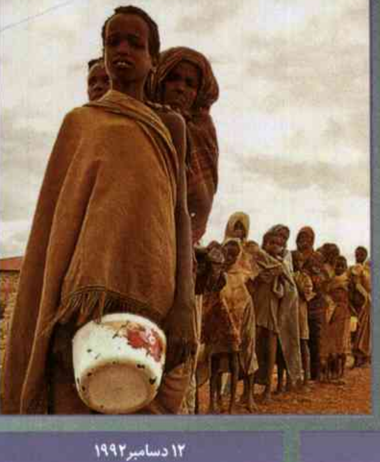
جنگ بوسنی شاهد هولناک‌ترین شناعت‌ها در اروپا از زمان پایان جنگ جهانی دوم بود. ارتش و گروه‌های شبه‌نظامی صربستان که مصمم بودند کشور را از اقوام مسلمان و کروات پاک‌سازی کنند، اُسرا را به اردوگاه‌های کار اجباری فرستادند. مردها یا از گرسنگی مُردند یا به ضرب گلوله کشته شدند. صرب‌ها به زن‌ها بارها تجاوز کردند تا خاطرجمع شوند بچه‌هایی با نژاد اصیل صرب به دنیا خواهند آمد. در شهر کوچک سربرنیتسا، بیش از ۸ هزار نفر را، اغلب مرد و پسر به قتل رساندند و اجسادشان را در گورهای دسته‌جمعی دفن کردند. این تصویر تعدادی از ۲۰ هزار بازمانده‌ی این جنگ را نشان می‌دهد که مجبور شدند در جست‌وجویی مأیوسانه برای یافتن مکانی امن منطقه‌ی تحت کنترل دشمن را پای پیاده بپیمایند. کشتار وحشیانه‌ی سربرنیتسا بسیار هولناک بود، چون سازمان ملل این شهر را منطقه‌ای امن اعلام کرده بود: ۴۰۰ سرباز پاسدار صلح سازمان ملل نتوانستند مانع از اشغال شهر توسط صرب‌ها شوند. این، لحظه‌ی شرم‌آوری برای سازمان ملل بود و راه را برای مداخلات نظامی تجاوزکارانه‌تر از سوی جامعه‌ی بین‌الملل در سال‌های بعدی هموار کرد.



سازمان ملل در سومالی

۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵

جنگ داخلی، سومالی را ویران کرده بود و آن را به کشوری تقلیل داده بود که راهزن‌های تا دندان مسلح اداره‌اش می‌کردند. وقتی خشکسالی و قحطی به این مصیبت افزوده شد، سازمان ملل برای کمک به پایان‌دادن به این بحران مداخله کرد. با این حال، حضور نیروهای سازمان ملل از کنترل خارج شد و تبدیل شد به یکی از نامعقول‌ترین مأموریت‌های بشردوستانه‌ای که تا آن زمان انجام شده بود.



۱۰ ژانویه‌ی ۱۹۹۱

بحران انسانی

وقتی رژیم سیاد بری[1]، رهبر سومالی، در ژانویه‌ی ۱۹۹۱ سرنگون شد، کشور از داخل فروپاشید. رقابت‌های خشن قبیله‌ای به جنگ داخلی انجامی[د] و درگیری در سراسر کشور گسترش یافت و کشاورزی را نابود کرد و قحطی بالا گرفت. بنا به تخمین‌ها، در آن سال حدود ... هزار نفر از قحطی مُردند.



۴ دسامبر ۱۹۹۲

نیروهای نظامی سازمان ملل در سومالی

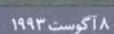
تلاش‌های سازمان ملل برای توقف خشونت‌ها و آوارگی مردم سومالی ناکام ماند. جورج بوش پدر، رئیس جمهور آمریکا، پیشنهاد کرد ارتش ایالات متحده، رهبری نیروهای نظامی بین‌المللی سازمان ملل را برعهده گیرد تا به این بحران پایان دهد. در دسامبر ۱۹۹۲، قوای نظامی ۱۴ کشور عضوِ سازمان ملل وارد سومالی شدند.



۱۲ دسامبر ۱۹۹۲

توزیع مواد غذایی

نیروهای نظامی ایالات متحده که فرماندهی یک «نیروی رزمی متحد»[2] را برعهده داشتند، با یک کشمکش و وضعیت به سرعت متغیر مواجه شدند. هدف اصلی آنها، مصون ساختن توزیع غذا و حفاظت از تدارکات در مقابل راهزن‌ها بود. در عرض چند ماه، تأمین مواد غذایی جریان گرفت، دارودسته‌ها سرکوب شدند و محموله‌های بذر و دام بین مردم توزیع شد.



۱۷ ژوئن ۱۹۹۳

عیدید احساسات ضد سازمان ملل را تحت تأثیر قرار می‌دهد

دستگیری ژنرال فرح حسن عیدید[1] به یک مسأله‌ی مهم مبدل شد، اما عیدید گریزپا بود. حملات سازمان ملل به پایگاه‌های او صرفاً جایگاهش را تحکیم کرد. او متمرد ماند و پیوسته در مخالفت با مداخله‌ی سازمان ملل سخن گفت و خود را قربانی این تهاجم معرفی کرد. در ایالات متحده، او را قانون‌شکن می‌دانستند اما در داخل سومالی او داشت به قهرمانی مردمی تبدیل می‌شد.



۸ آگوست ۱۹۹۳

ورود نیروهای رزمی

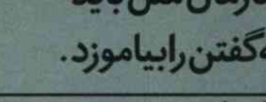
کشته شدن سربازان آمریکایی در جریان درگیری‌های سومالی، بیل کلینتون را مطمئن ساخت که سازمان ملل به قدرت بیش‌تری نیاز دارد. او «یگان رزمی تکاورها»[2]-نیرویی تهاجمی مشتمل بر یک یگان از هلی‌کوپترها-را به موگادیشو پایتخت سومالی اعزام کرد. مأموریت آنها دستگیری عیدید بود.

۵ می ۱۹۹۵

سازمان ملل کنار می‌کشد

رئیس جمهور کلینتون تصمیم گرفت تا نیروهای آمریکایی را از سومالی خارج کند، هرچند دیپلمات‌های او در این کشور ماندند. جست‌وجو برای یافتن عیدید متوقف شد؛ در عوض، سازمان ملل درصدد مذاکره با این جنگ‌سالار برآمد. در می ۱۹۹۵، نیروهای سازمان ملل شکست را پذیرفتند و جنگ داخلی ادامه یافت. این مأموریت سازمان ملل، شکستی فاجعه‌آمیز قلمداد شد.





> **سازمان ملل باید نه‌گفتن را بیاموزد.**
>
> بیل کلینتون، رئیس جمهور آمریکا، نقل قول از مجله‌ی «اکونومیست»، ژوئن ۲۰۰۳



1.Farrah Hassan Aidid
2.The Unified Task Force



کلاه بره سازمان ملل

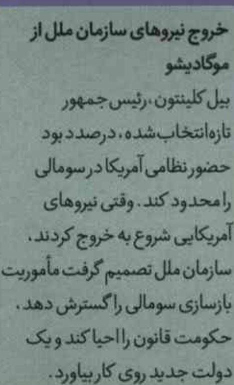
کلاه بره[3] ی لاجوردی، نماد شاخص نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل است و آنها را درکسوت حافظان و میانجیان از رزمندگان متمایز می‌سازد. با این حال، در سومالی، آنها به طور روزافزونی درگیر مناقشه‌ی داخلی این کشور شدند.



۳ دسامبر ۱۹۹۲

برنامه‌ی امدادرسانی سازمان ملل

قرارداد آتش‌بس در ۱۹۹۲، به هیئتی از بازرسان سازمان ملل که به سومالی اعزام شده بود امکان داد تا بر برنامه‌ی تأمین کمک‌های بشردوستانه نظارت کنند. با این حال، فرستادگان سازمان ملل را ربودند، مواد غذایی را به تاراج بردند و در ازای سلاح معاوضه کردند. همچنین به مددکاران نیز حمله کردند. حدود ۳ میلیون نفر دچار قحطی شدند و ۲ میلیون نفر از کشور گریختند.



۴ می ۱۹۹۳

خروج نیروهای سازمان ملل از موگادیشو

بیل کلینتون، رئیس جمهور تازه‌انتخاب‌شده، درصدد بود حضور نظامی آمریکا در سومالی را محدود کند. وقتی نیروهای آمریکایی شروع به خروج کردند، سازمان ملل تصمیم گرفت مأموریت بازسازی سومالی را گسترش دهد، حکومت قانون را احیا کند و یک دولت جدید روی کار بیاورد.



۱۰ ژوئن ۱۹۹۳

آغاز حملات نیروهای سازمان ملل

با تقلیل شدید حضور نیروهای آمریکایی، درگیری‌ها بین جنگ‌سالاران سومالی از سر گرفته شد. در ۵ ژوئن ۱۹۹۳، ۲۴ سرباز پاکستانی سازمان ملل در حین بازرسی از یک سایت ذخیره‌سازی سلاح سومالی کشته شدند. اعتقاد بر این بود که فرح عیدید، شاخص‌ترین جنگ‌سالار سومالی، مسبب این حادثه است. از این رو، نیروهای سازمان به اهداف مرتبط با او حمله کردند.

۳ اکتبر ۱۹۹۳

نبرد موگادیشو

حمله‌ی «یگان رزمی تکاورها»[2] به هتل المپیک در موگادیشو به منظور دستگیری فرح عیدید به نبردی طولانی انجامید که طی آن دو هلی‌کوپتر بلک‌هاوک[4] (شاهین سیاه) هدف قرار گرفتند و سقوط کردند. سومالیایی‌ها اجساد سربازهای آمریکایی کشته‌شده در این نبرد را بر کف خیابان‌ها کشیدند که این اقدام ایالات متحده را شوکه و خشمگین کرد.

1.Mohamed Siad Barre
2.Task Force Ranger
3. Beret
4.Black Hawk

بحران چچن

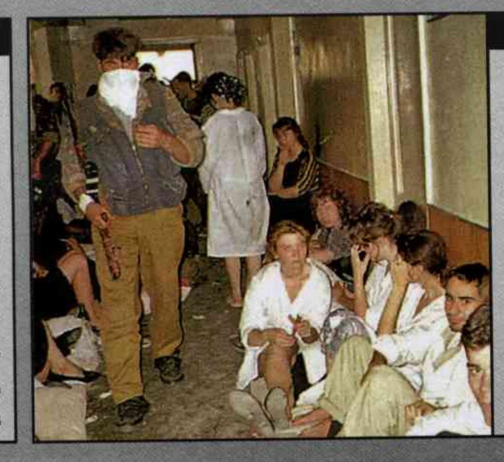
۱۹۹۱ تا ۲۰۰۶

ناحیه‌ی چچن بیش از دویست سال تحت کنترل روس‌ها بود. با فروپاشی اتحاد شوروی، مردم چچن درصدد تحقق رؤیای دیرپای کسب استقلال برآمدند. اما روس‌ها اندیشه‌های دیگری در سر داشتند و عزمشان برای حفظ کنترل این ایالت به هر قیمت، جرقه‌ی یک عملیات خشن جنگ و تروریسم را زد.



ناحیه مورد اختلاف

چچن منطقه‌ای است در ۱۷۰۰ کیلومتری جنوب مسکو که پیشینه‌ای دیرین در مقابله با سلطه‌ی روسیه دارد. در سال ۱۹۹۱، در بحبوحه‌ی هرج‌ومرج‌ها پیرامون تجزیه‌ی اتحاد شوروی، یک ژنرال نیروی هوایی شوروی به نام جوهر دودائیف[1] این منطقه را مستقل و خودمختار اعلام کرد.



۱۹ ژوئن ۱۹۹۵

چچنی‌ها اقدام به گروگان‌گیری می‌کنند

انقلابیون چچنی به رهبری شامل باسائیف[2] وارد ناحیه‌ی روسی استاوْروپول[3] شدند و ۱۵۰۰ نفر را در بیمارستانی در بودیونوفسک[4] به گروگان گرفتند. در حمله‌ی نافرجام نیروهای روسیه که کوشیدند گروگان‌ها را آزاد کنند، بیش از یک صد نفر کشته شدند. گروگان‌گیرهای چچنی موفق به فرار شدند.



۲۳ جولای ۱۹۹۷

دوران حکومت ماسخدوف

نیروهای روسیه سرانجام در ۱۹۹۷ عقب‌نشینی کردند. عملیات آنها ظالمانه و خشونت‌آمیز بود و گفته می‌شد حدود ۶۰ تا ۱۰۰ هزار نفر در این جنگ کشته شدند. اصلان ماسخدوف[5]، یک فرمانده ارتش چچن، به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. با این حال، چچن درگیر آشوب و هرج‌مرج بود و او تقلا می‌کرد تا این ناآرامی‌های عمیق را مهار کند.

۱۳ فوریه‌ی ۲۰۰۰

روس‌ها گروزنی را ویران می‌کنند

جنگنده‌های روس حمله‌ی وحشیانه‌ای را به گروزنی[6] آغاز کردند و ارتش روسیه طی آن‌چه عملیات ضدتروریسم می‌نامیدش، شهر را محاصره کرد. بیش‌تر بخش‌های شهر را با خاک یکسان کردند و هزاران بی‌خانمان بر جا گذاشتند.



۲۳ اکتبر ۲۰۰۲

اشغال سالن تئاتری در مسکو

خشونت‌ها بی‌وقفه ادامه یافت. جدایی‌طلب‌های چچنی ۷۰۰ نفر را در یک سالن تئاتر به گروگان گرفتند. شورشیان، که همگی کمربندهای انفجاری داشتند، خواستار خروج نیروهای روسیه از چچن شدند. در یورش نیروهای روسیه به محل نگه‌داری گروگان‌ها، ۱۲۹ گروگان و ۴۱ شبه‌نظامی چچنی کشته شدند.

۲۷ نوامبر ۲۰۰۵

انتخاباتی با حمایت روسیه

چچن در تلاش برای آن‌که نشان دهد دارد به کشوری باثبات‌تر تبدیل می‌شود، با برقرار تدابیر شدید امنیتی انتخابات پارلمانی برگزار کرد. به جدایی‌طلبان اجازه‌ی شرکت در انتخابات ندادند. حزب «روسیه‌ی متحد»[7] که طرفدار روسیه بود، بیش‌ترین میزان آرا را کسب کرد و رمضان کادیروف[8] نخست‌وزیر شد. ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، از نتایج انتخابات تمجید کرد و قول داد گروزنی را بازسازی کند.

1.Dzhokhar Dudaev
2.Shamil Basayev
3.Stavropol Krai
4.Budyonnovsk
5.Aslan Maskhadov
6.Grozny
7.United Russia
8.Ramzan Kadyrov



۱۰ دسامبر ۱۹۹۴

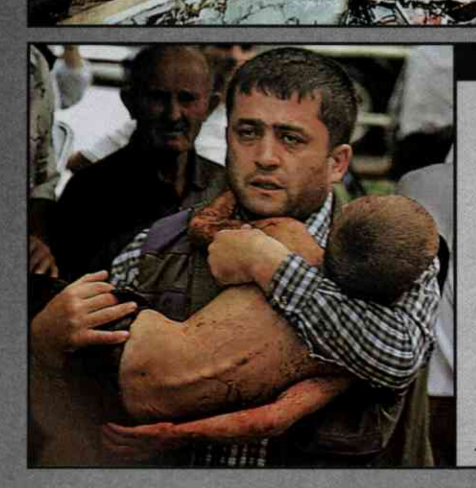
مقاومت چچنی‌ها

نیروهای روسیه در مسیر پیشروی خود به گروزنی، پایتخت چچن، با مقاومتی بی‌امان روبه‌رو شدند. آنها تاکتیک‌های شبه‌نظامی مورد استفاده از سوی شورشیان چچنی را دست‌کم گرفته بودند. حدود سه هفته طول کشید تا روس‌ها به پایتخت رسیدند. گروزنی ویران شد و تلفات هر دو طرف بی‌شمار بود. شورشیان مجبور به عقب‌نشینی شدند و روسیه یک دولت «احیای ملی‌گرایی» در چچن روی کار آورد.

۷ دسامبر ۱۹۹۴

... روسیه وارد چچن می‌شود

...۱۹۹، جنگی داخلی درگرفت ...طرفداران دودائف و چچنی‌های ...ف که از سوی روسیه حمایت ...دند. بوریس یلتسین، رئیس جمهور ...ه، درخواست وضعیت اضطراری ... به ارتش دستور آماده‌باش داد. ...سامبر، نیروهای روسیه با مأموریت ...دادن به تلاش‌های استقلال‌طلبی ...ن منطقه و دستگیری دودائف، وارد ...ن شدند.



۹ سپتامبر ۱۹۹۹

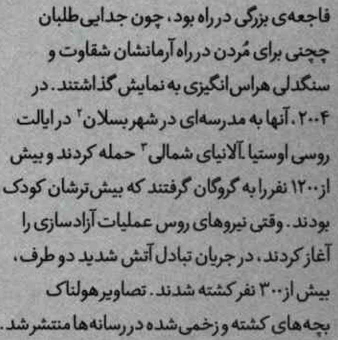
بمب‌گذاری در روسیه

در سپتامبر ۱۹۹۹، در حملات بمب‌گذاری در چند شهر روسیه بیش از ۲۰۰ نفر کشته شدند. روسیه شورشیان چچن را مسبب این اقدامات دانست، اما چچنی‌ها معتقد بودند این دستاویزی برای آغاز یک جنگ دیگر است. روسیه انقلابیون چچنی را تروریست نامید و تهدید کرد آنها را نابود خواهد کرد.

۱ می ۱۹۹۸

برقراری حکومت نظامی

با آغاز خشونت‌ها بین جناح‌های مخالف و موافق ماسخدوف، بار دیگر چچن به ورطه‌ی هرج‌ومرج افتاد. در ۱ می ۱۹۹۸، والنتین ولاسوف[1]، فرستاده‌ی ویژه‌ی رئیس جمهور روسیه به چچن، ربوده شد و باعث شد ماسخدوف به اجبار حکومت نظامی برقرار کند.



۱ سپتامبر ۲۰۰۴

گروگان‌گیری در بسلان

فاجعه‌ی بزرگی در راه بود، چون جدایی‌طلبان چچنی برای مُردن در راه آرمانشان شقاوت و سنگدلی هراس‌انگیزی به نمایش گذاشتند. در ۲۰۰۴، آنها به مدرسه‌ای در شهر بسلان[2] در ایالت روسی اوستیا ـ آلانیای شمالی[3] حمله کردند و بیش از ۱۲۰۰ نفر را به گروگان گرفتند که بیش‌ترشان کودک بودند. وقتی نیروهای روس عملیات آزادسازی را آغاز کردند، در جریان تبادل آتش شدید دو طرف، بیش از ۳۰۰ نفر کشته شدند. تصاویر هولناک بچه‌های کشته و زخمی‌شده در رسانه‌ها منتشر شد.





به لحاظ اخلاقی، هیچ کس حق ندارد به ما بگوید با بچه‌کُش‌ها مذاکره کنید!



ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، در مورد درخواست‌ها برای مذاکره با جدایی‌طلبان چچن، سپتامبر ۲۰۰۴

۷ اکتبر ۲۰۰۶

ساکت‌کردن منتقدان

آنا پولیتکوفسکایا[4]، منتقد سرسخت کرملین و یکی از معدود روزنامه‌نگاران روسیه که جسارت به خرج داد و درباره‌ی جنگ چچن نوشت، به ضرب گلوله کشته شد. او علیه جنایات جنگی و نقض مستمر حقوق بشر از سوی ارتش روسیه در این منطقه مبارزه‌ای به راه انداخته بود. مرگ او، مظهر تنگ‌ترشدن آزادی مطبوعات در روسیه و مبارزه‌ی مستمر برای پایان دادن به خشونت‌ها در چچن بود.

1.Valentine Vlasov
2.Beslan
3.North Ossetia-Alania
4.Anna Politkovskaya

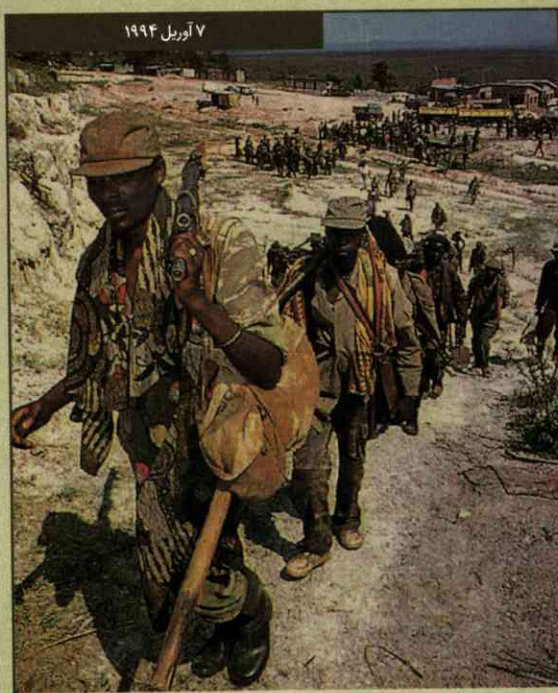


نسل‌کشی روآندا

۱۹۹۴

روآندا کشوری کوچک در آفریقای مرکزی است که شاهد چند دهه درگیری و آشوب بین قبایل اکثریت هوتو و اقلیت توتسی بود. اقتصاد کشور در وضعیت وخیمی قرار داشت و رئیس جمهور جووینال هابیاریمانا که از اعضای قبیله‌ی هوتو بود، محبوبیت خود را از دست داد و مخالفت با رژیم بالا گرفت. قتل او در ۱۹۹۴، یک افراط‌کاری در پاکسازی قومی به دنبال داشت که به ورطه‌ی نسل‌کشی کشیده شد.

۷ آوریل ۱۹۹۴



بسیج نیروی شبه‌نظامی

پس از آن‌که ارتش روآندا یک ارتش غیرنظامی غیررسمی ایجاد کرد متشکل از جوانان هوتو به نام اینتراهاموی[1] -به معنای «کسانی که به‌اتفاق عمل می‌کنند» -کشت‌وکشتارها تشدید شد. اعضای این نیروی شبه‌نظامی در سراسر کشور به گشت‌زنی می‌پرداختند و هر که را می‌خواستند می‌کُشتند.

۹ آوریل ۱۹۹۴



خارج‌کردن اتباع خارجی

وقتی نیروهای «جبهه‌ی میهنی روآندا» در واکنش به حمله‌ی هوتوها بسیج شدند، وضعیت رو به وخامت گذاشت و سبب شد اتباع خارجی کشور را ترک کنند. کارکنان سازمان ملل به آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها کمک کردند تا از روآندا خارج شوند.

۲۱ آوریل ۱۹۹۴

سازمان ملل کنار می‌کشد

متعاقب قتل ۱۰ سرباز بلژیکی، سازمان ملل تعداد نیروهای خود در روآندا را از ۲۵۰۰ به ۵۰۰ نفر کاهش داد. به‌رغم گزارش‌های سازمان صلیب سرخ جهانی مبنی بر این‌که بیش از ۱۰۰ هزار روآندایی به قتل رسیده‌اند، به مابقی نیروهای پاسدار صلح اجازه دخالت ندادند و آنها با درماندگی نظاره‌گر بودند.





۴ جولای ۱۹۹۴

پیروزی جبهه‌ی میهنی روآندا

«جبهه‌ی میهنی روآندا»، یک گروه شبه‌نظامی منضبط و سازمان‌یافته بود که یک رهبر شورشی به نام پُل کاگامه[2] آن را هدایت می‌کرد. شمار این گروه شبه‌نظامی به‌سرعت از نیروهای نظامی دولت در کیگالی و شهر بوتاره[3] در جنوب روآندا فراتر رفت. رهبری جبهه‌ی میهنی روآندا هدف خود را تشکیل یک دولت جدید اعلام کرد و هوتوهای بیش‌تری را مجبور به فرار کرد.

۶ جولای ۱۹۹۴

بچه‌سربازها

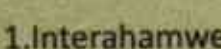
در روآندا، کودکان را که برخی از آنها نُه‌سال هم سن نداشتند، به عنوان سرباز به خدمت می‌گرفتند. این کودکان به مشخصه‌ی رایج جنگ مبدل شدند. در اردوگاه‌های ویژه، آنها را به‌خوبی تعلیم می‌دادند و شست‌وشوی مغزی می‌کردند. اعتقاد بر این است که بیش از ۵ هزار کودک در جنگ شرکت داشتند که بسیاری از آنها را جبهه‌ی میهنی روآندا جذب کرده بود.

۲۱ جولای ۱۹۹۴



تحقق دیرهنگام صلح

قرارداد صلح زمانی مورد توافق قرار گرفت که جبهه‌ی میهنی روآندا کنترل بیش‌تر بخش‌های کشور را در اختیار داشت. در ۱۸ جولای، پایان جنگ داخلی اعلام و یک دولت وحدت ملی تشکیل شد. خبر برقراری صلح برای هزاران آواره‌ی گریخته از کشور، بسیار دیرهنگام بود. اسهال خونی و وبا در اردوگاه‌های پناهندگان فراگیر شده بود. بنا به تخمین‌ها، حدود ۱۲ هزار نفر مُردند و در گورهای دسته‌جمعی دفن شدند.



1.Interahamwe
2.Paul Kagame
3.Butare

۶ آوریل ۱۹۹۴

هدف قراردادن هواپیمای رئیس جمهور

هواپیمای حامل رئیس جمهور هابیاریمانا[1] برفراز کیگالی[2]، پایتخت روآندا، هدف قرار گرفت و سرنگون شد و همه‌ی ۱۰ سرنشینش کشته شدند. هیچ گروهی مسئولیت این حمله را برعهده نگرفت. هوتوها[3]، شورشیان توتسی عضو «جبهه‌ی میهنی روآندا»[4] را مسبب این حادثه دانستند و مدعی شدند توتسی‌ها[5] پیش‌تر هم برای براندازی حکومت رئیس جمهور توطئه کرده بودند.

۷ آوریل ۱۹۹۴

قتل‌عام توتسی‌ها

قتل‌عام یک روز پس از مرگ رئیس جمهور آغاز شد. جوخه‌های مرگ با پشتیبانی دولت شروع به قتل‌عام توتسی‌ها کردند. هوتوهایی که پیشنهاد مذاکره با توتسی‌ها را مطرح کرده بودند نیز به قتل رسیدند. هوتوها به نیت پاکسازی اقلیت توتسی به‌سرعت خشونت را در سراسر کشور گستراندند. قمه، سلاح برگزیده بود و زخم‌های هولناکی بر قربانیان وارد می‌کرد.



۳۰ آوریل ۱۹۹۴

هزاران نفر بی‌خانمان و آواره می‌شوند

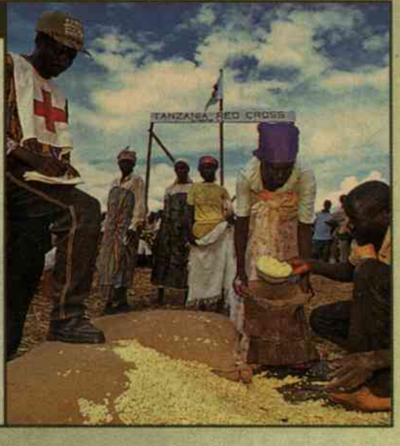
وقتی حدود ۲ میلیون پناهنده به کشورهای زئیر، تانزانیا، بوروندی و اوگاندا گریختند، مصایب بیش‌تری از پی آمد. بسیاری از آنها، نه توتسی، بلکه هوتوهایی بودند که می‌کوشیدند از دست جبهه‌ی میهنی اوگاندا که در مواجهه با ارتش روآندا سریع‌تر پیشروی کرده بود فرار کنند. هزاران نفر در اردوگاه‌های پهناور آوارگان با بحران انسانی مواجه بودند.



۱۱ می ۱۹۹۴

کمک‌رسانی به اردوگاه‌ها

وقتی پناهندگان به مراکز کمک‌رسانی در گوما[6] در زئیر سرازیر شدند، منابع این شهر به‌سرعت رو به پایان گذاشت. مصیبت مستمر بود، چون بهداشت ناکافی باعث شیوع بیماری شد. صلیب سرخ و دیگر آژانس‌های کمک‌رسانی برای تأمین غذا و امدادهای پزشکی خستگی‌ناپذیر فعالیت می‌کردند، اما حضور بیش از ۳۰۰ هزار نفر در یک اردوگاه سبب شد وضعیت به‌سرعت رو به وخامت گذارد.



۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۹۸

دهشت‌های جنگ

حدود ۸۰۰ هزار نفر-بیش از یک‌دهم جمعیت روآندا- در یک کشت‌وکشتار یک‌صدروزه به قتل رسیدند. پس از جنگ، در محل وقوع هولناک‌ترین قساوت‌ها، بناهای یادبود همچون قارچ سربرآوردند. در یک بنای یادبود نسل‌کشی در کلیسای نیتاراما[8] در نزدیکی کیگالی، جمجمه‌های قربانیان را روی قفسه‌هایی چیده‌اند؛ جایی که ۵ هزار نفر در حمله‌ای فجیع جان خود را از دست دادند.





به لحاظ بالینی، روآندا کشوری مرده است.



وُوله سویینکا[7]، نویسنده‌ی نیجریه‌ای و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات، نقل‌شده در لس‌آنجلس تایمز، ۱۱ می ۱۹۹۴

1.Juvénal Habyarimana
2.Kigali
3.Hutu
4.The Rwandan Patriotic Front
5.Tutsi
6.Goma
7.Wole Soyinka
8.Ntarama

قرن تکنولوژی

در سراسر سده‌ی بیستم، پیشرفت‌های جدید در حوزه‌ی تکنولوژی، تغییرات بنیان‌افکنی در حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بشر پدید آورد. در واقع، تخمین زده می‌شود که از ابتدای سده‌ی بیستم، در مقایسه با مابقی تاریخ بشر، اختراعات بیش‌تری ابداع شده‌اند. توفان دستاوردهای جدید، بشر را از یک زندگی عمدتاً روستایی به «دهکده‌ی جهانیِ» ارتباطات همگانی آورد. هم‌زمان که قرن بیست‌ویکم شکل می‌گرفت، به نظر می‌آمد هیچ حد و مرزی برای آن‌چه تکنولوژی می‌تواند به آن دست یابد وجود ندارد ـ حداقل برای کسانی که توان آن را داشتند.

۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰

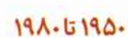
استفاده از برق برای مصارف خانگی در همه‌جا در دسترس قرار گرفت و تکنولوژیِ جدید را مستقیماً به خانه‌ها آورد. بخاری برقی و لامپ برقی، جایگزین نفت و شمع شدند و ابزارهایی چون جاروبرقی ـ که در ۱۹۰۲ اختراع شد ـ خانه‌داری را دگرگون کردند. در آشپزخانه، مشکل نگه‌داری غذا به‌مدد اختراع یخچال حل شد. کارِ خانه دیگر هرگز شبیه گذشته نبود. به‌تدریج سروکله‌ی اولین ظروف پلاستیکی نیز در میان لوازم خانگی پیدا شد.

۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰

با اختراع لامپ خلأ، رادار و رادیو و تلویزیون به عرصه آمدند و با خود عصر پخش رادیو- تلویزیونی را به ارمغان آوردند. خبرها به‌جای چند هفته ظرف چند ساعت به سراسر جهان می‌رسیدند. موسیقی ناگهان در هر مکان و هر زمانی در دسترس شد. تلویزیون، ژانرهای سرگرم‌کننده‌ی کاملاً جدیدی خلق کرد و میلیون‌ها بیننده‌ی تلویزیونی آنها را تماشا کردند. تکنولوژیِ لامپ خلأ، نخستین کامپیوترهای الکترونیکی را نیز به کار انداخت، از جمله «انیاک»[1] («شمارشگر و یکپارچه‌ساز رقومی الکترونیکی») که در ۱۹۴۵ در دانشگاه پنسیلوانیا ساخته شد. با این حال، چند سال مانده بود تا کامپیوترها با توانمندی‌هایشان بر سر زبان‌ها بیفتند.

۱،۵۶۵ دلار

قیمت یک دستگاه کامپیوتر شخصی آی‌بی‌ام که شامل سیستم اصلی، صفحه‌کلید و صفحه‌نمایش رنگی بود.



ماشین لباس‌شویی
این ابزار که متعلق به ۱۹۲۹ است، برای زیرورو کردن لباس‌ها در گردونه، از موتوری برقی استفاده می‌کند. ماشین‌هایی نظیر این به‌شدت از مشقت خانه‌داری کاستند.

۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰

تکنولوژی جدیدی که در خلال جنگ جهانی دوم توسعه یافت، دستاوردهای دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را به حرکت درآورد. در ۱۹۵۱، احداث نخستین نیروگاه برق اتمی در شهر آرکو در ایالت آیداهوی آمریکا، قدرت بمب اتم را مهار کرد.

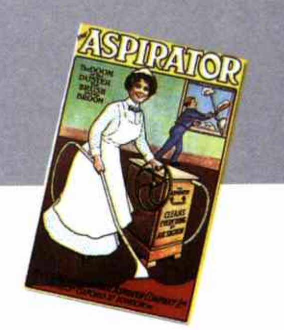
موشک‌هایی که آلمان در جریان جنگ از آنها استفاده کرد، بنیان عصر فضا را پایه گذاشت و در ۱۹۵۷ «اسپوتنیک یک»، ساخت شوروی، نخستین ماهواره‌ی مصنوعی نام گرفت. وقتی ترانزیستورها جای لامپ‌های خلأ را گرفتند، کامپیوترها سرانجام در برخی کارهای خاص مفید و به‌دردبخور شدند. ترانزیستورها حائل‌های بسیار ریز الکترونیکی از جنس کریستال و سیلیکون بودند که در ساخت ریزتراشه‌ها (میکروچیپ‌ها) کاربرد داشتند. به‌یک‌باره، تکنولوژی از ابعاد عظیم به اندازه‌های فوق‌العاده ریز تغییر مقیاس داد و دستاوردهای شگفت‌انگیزی به بار آورد؛ از تلویزیون رنگی تا کارت‌های اعتباری، ربات‌ها



نخستین کامپیوتر
تکنیسین‌های بی‌شماری روی انیاک، اولین کامپیوتر تمام‌الکترونیکی جهان، کار کردند. همه‌ی ۱۸ هزار لامپ خلأ و محفظه‌هایش، یک اتاق کامل را اشغال می‌کرد.

دهه‌ی ۱۹۰۰

جاروبرقی
نخستین جاروبرقی‌های مستقل، سهولت در تمیزی فرش‌ها را وعده می‌دادند، اما گُندگی و وزنشان استفاده از آنها را محدود می‌کرد.



دهه‌ی ۱۹۱۰

لامپ رشته‌ای
لامپ‌ها از اواخر سده‌ی نوزدهم در دسترس بودند، اما در دهه‌ی ۱۹۱۰ که مدل‌های جدید، مطمئن‌تر و پردوام‌تری به بازار آمد، کاربرد این لامپ‌ها بسیار فراگیر شد.



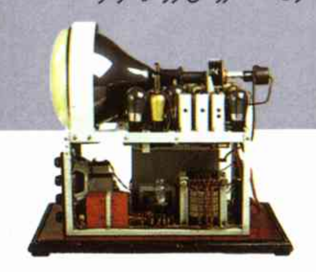
دهه‌ی ۱۹۲۰

رادیو
رادیو به عصر رسانه‌های همگانی جان تازه‌ای بخشید و با خود موسیقی، اخبار و گپ و گفت‌وگو به زندگی شهروندان معمولی آورد. نخستین ایستگاه رادیوییِ غیرخصوصی تجاری، در دهه‌ی ۱۹۲۰ در ایالات متحده تأسیس شد.



دهه‌ی ۱۹۳۰

تلویزیون
اولین تصاویر تلویزیونی در دهه‌ی ۱۹۲۰، مات و تیره و تار بودند. با این حال، با آغاز دهه‌ی ۱۹۳۰، اختراع لامپ‌های پرتوهای کاتدی، پخش تصاویر فوق‌العاده روشن‌تر را میسر کرد.



1.ENIAC (Electronic Numerical Integrator And Computer)

و دوربین‌های عکاسی ارزان و با کاربرد آسان موسوم به اینستاماتیک[1].

۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰

تکنولوژی ریزتراشه، کامپیوترها را کوچک‌تر، ارزان‌تر و قدرتمندتر از قبل کرد. در ۱۹۸۱، شرکت آی‌بی‌ام نخستین کامپیوتر شخصی (PC) را عرضه کرد و شرکت اپل نخستین مکینتاش را در ۱۹۸۴ به بازار فرستاد. پیشرفت سریع کامپیوترها تقریباً تمام شئون زندگی بشر را دگرگون ساخت، از کار و یادگیری تا خرید و معاشرت. ماهواره‌ها توانستند در مدار زمین بچرخند و با ایجاد پیوندهای ارتباطی نقشی اساسی در توسعه‌ی ارتباطات راه دور در جهان ایفا کنند. تصاویر ارسالی از فضا، درک جدیدی از صدمات مخرب بشر بر سیاره‌ی زمین به انسان‌ها داد و سبب شد کارزارهایی به راه بیفتد برای مقابله با تخریب لایه‌ی اُزون و کاهش قطع درختان جنگل‌ها.

۱۹۹۰ تا عصر حاضر

در ۱۹۹۱، پیدایش اینترنت که نظامی جهانی متشکل از شبکه‌های به هم پیوسته از کامپیوترهاست، انقلاب دیجیتال را به‌همراه آورد. امکان آن میسر شد تا با لمس یک دکمه بتوان افکار و اندیشه‌ها و اطلاعات را در سراسر جهان به اشتراک گذاشت. تلفن‌های همراه، ارتباط جهانیان را حتی در هنگام حرکت با هم حفظ کردند و اختراع تلفن‌های هوشمند، اینترنت را مبدل به یک منبع سیار کرد. به نظر می‌رسد به لطف پیشرفت‌های تازه‌ای که هر سال از راه می‌رسند، انقلاب دیجیتال عزم کرده تا جهان را به سمت آینده‌ای هیجان‌انگیز هدایت کند، آینده‌ای که به همه تریبونی برابر را نوید می‌دهد.



کامپیوترهای شخصی
در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، کامپیوترها در دسترس‌تر شدند و به مدارس و خانه‌ها راه یافتند. پیشگامانی چون بیل گیتس به برخی از ثروتمندترین مردان جهان مبدل شدند.



توربین‌های بادی صحرایی
نخستین نیروگاه بادی، در دهه‌ی ۱۹۸۰ در ایالات متحده احداث شد. این نیروگاه بخشی از تحقیقات برای یافتن منابع جدید انرژی بود که آسیب کمی به محیط زیست وارد می‌کنند.




> «.... تکنولوژی پیشرفته را نمی‌توان کاملاً از جادو تشخیص داد.»
>
> آرتور سی. کلارک، نویسنده‌ی کتاب‌های علمی ـ خیالی «نماهایی از آینده»[2]، ۱۹۶۱.

دهه‌ی ۱۹۵۰

دستگاه ضبط صوت
تا دهه‌ی ۱۹۵۰، دستگاه‌های ضبط صوتِ حلقه به حلقه، که از نوارِ مغناطیسی با جلدی پلاستیکی استفاده می‌کردند، در همه جا در دسترس بودند. نسل بعدی این دستگاه‌ها، ضبط صوت‌های کاست و دستگاه‌های پخش قابل حمل کاست بودند.



دهه‌ی ۱۹۶۰

دوربین پولاروید
تا اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰، دوربین‌های پولاروید که عکس‌های فوری می‌انداختند، ارزان و در دسترس بودند. فیلم رنگیِ جدید داخل این دوربین را می‌شد ظرف یک دقیقه ظاهر کرد.



دهه‌ی ۱۹۸۰

تلفن بی‌سیم
فرکانس با بُرد بیش‌تر سبب شد تلفن‌های بی‌سیم به یکی از لوازم ضروری هر مکانی تبدیل شوند. با این حال، تداخل امواج و پارازیت در نخستین روزهای این تکنولوژی، کاربران را ملزم می‌کرد هنگام مکالمه جُم نخورند!



دهه‌ی ۲۰۰۰

آی‌پد
کامپیوترهای تبلت با صفحه‌نمایش‌های لمسی، نظیر این آی‌پد ساخت شرکت اپل، مظهر سبک زندگی‌ای است که بر حرکت و تکنولوژی ارتباطی استوار است.




1.Instamatic
2.Profiles of the Future

استیضاح کلینتون

۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹

سال‌ها بود شایعاتی در مورد بی‌ملاحظگی جنسیِ بیل کلینتون، رئیس جمهور آمریکا، دست از سرش برنمی‌داشت. وقتی گزارش‌هایی منتشر شد در مورد رابطه‌ی نامشروع او با یک کارآموز کاخ سفید ـ و این‌که در مورد این رابطه سوگند دروغ یاد کرده ـ کلینتون با پایان حیات سیاسی‌اش روبه‌رو شد. با پی‌گیری‌های بی‌وقفه‌ی کِنِت استار، دادستان ایالات متحده، کلینتون دومین رئیس جمهور آمریکا بود که از سوی مجلس نمایندگان استیضاح و با خطر عزل قانونی از پُست ریاست جمهوری مواجه می‌شد.

۱۵ نوامبر ۱۹۹۵

نوارهای محرمانه

مونیکا لووینسکی[1]، کارآموز کاخ سفید، در ۱۹۹۵ رابطه‌ی نامشروعی را با کلینتون رئیس جمهور آمریکا آغاز کرد. طی ۱۸ ماه بعدی، لووینسکی جزییات این رابطه را با همکارش لیندا تریپ[2] در میان می‌گذاشت و تریپ مکالمات آن دو را مخفیانه ضبط می‌کرد. همزمان کلینتون به اتهام باج‌خواهی جنسی از یک کارمند سابق کاخ سفید به نام پائولا جونز[3] تحت پی‌گرد قرار گرفت.

> **من با آن خانم رابطه‌ی جنسی نداشتم... این اتهامات بی‌پایه و اساس‌اند.**
>
> رئیس جمهور بیل کلینتون، ۲۶ ژانویه‌ی ۱۹۹۸

۲۲ ژانویه‌ی ۱۹۹۸

کنت استار موضوع را پی‌گیری می‌کند

در جریان پرونده‌ی باج‌خواهی جنسی از پائولا جونز، لووینسکی و کلینتون که در دادگاه سوگند یاد کرده بودند، منکر داشتن رابطه‌ی جنسی شدند. کنت استار[4] که یک وکیل مستقل حقوقی بود و نوارهای مکالمه‌ی لووینسکی و کلینتون را برایش فرستاده بودند، درصدد بود رئیس جمهور را متهم کند شهادت دروغ داده است.



۲۶ ژانویه‌ی ۱۹۹۸

انکار برقراری رابطه

رسانه‌ها سرانجام ماجرای رابطه‌ی نامشروع جنسی نسبت‌داده‌شده به کلینتون ـ لووینسکی را منتشر کردند و این موضوع به تیتر صفحات اول مطبوعات سراسر آمریکا تبدیل شد. کلینتون که همسرش هیلاری نیز کنارش ایستاده بود، به کنفرانس مطبوعاتی رفت و با عصبانیت داشتن رابطه‌ی جنسی را تکذیب کرد. سخنانش در این کنفرانس، طی چند ماه بعد، دغدغه‌ی ذهنی‌اش بود و او را رنج داد.



۱۲ مارس ۱۹۹۸

تریپ، نوارها را تحویل هیئت منصفه می‌دهد

هیئت منصفه اعلام کرد برای رسیدگی به ادای شهادت دروغ رئیس جمهور در مورد رابطه‌اش با لووینسکی، شواهد کافی در دست هست. لیندا تریپ، یکی از شهود اصلی پرونده بود. در جریان محاکمه، تریپ به خاطر خیانت به اعتماد و رازداری دوستش، منفورترین زن آمریکا لقب گرفت.



۱۷ آگوست ۱۹۹۸

کلینتون شهادت می‌دهد

در آگوست، کلینتون در محضر هیئت منصفه شهادت داد و فاش کرد که بی‌تردید «تماس نامناسبِ خودمانی و صمیمی» با لووینسکی داشته، اما تأکید داشت که در جریان پرونده‌ی پائولا جونز، شهادت دروغ یاد نکرده است. او استار را به باد انتقاد گرفت و تأکید کرد که حق دارد یک زندگی خصوصی داشته باشد.



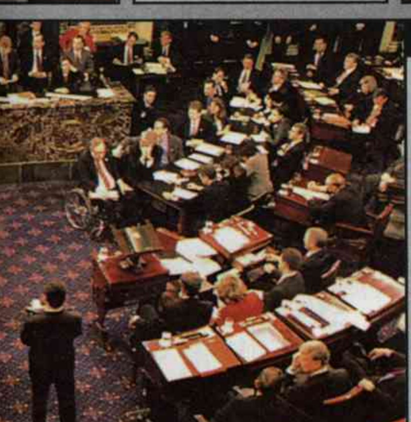
لباس: مدرک جرم

اف‌بی‌آی لباس متعلق به لووینسکی را که گفته می‌شد در جریان رابطه‌ی جنسی با رئیس جمهور آلوده به منی شده مورد آزمایش قرار داد. آزمایش دی‌ان‌ای نشان داد منبع آلودگی بی‌تردید کلینتون است. این خبر، جنجالی به پا کرد و تبدیل به رویدادی مهیج شد.

۷ ژانویه‌ی ۱۹۹۹

دادگاه استیضاح آغاز می‌شود

در جریان فرصت اظهارنظر، ۱۳ دادستان جمهوری‌خواه خواستار برکناری کلینتون از ریاست جمهوری شدند. دموکرات‌ها، دادستان‌های مذکور را متهم کردند که دارند این پرونده را تبدیل به دادگاهی سیاسی می‌کنند. در واکنش، جمهوری‌خواهان تمرکزشان را بر بحث‌هایی گذاشتند تا پی‌گرد قضایی رئیس جمهور را توجیه کنند و مشارکت در انتقام‌گیری سیاسی را منکر شدند. کلینتون در این جلسه شرکت نکرد.



1.Monica Lewinsky
2.Linda Tripp
3.Paula Jones
4.Kenneth Starr

۱۲۳ اکتبر ۱۹۹۶

رابطه آشکار می‌شود

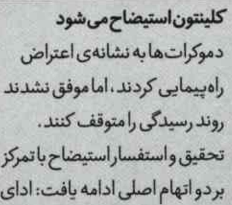
وقتی عکاس‌ها در یک مراسم گردآوری اعانه عکس‌هایی شکار کردند از لووینسکی و کلینتون که یکدیگر را در آغوش گرفته بودند، شایعات در مورد رابطه‌ی آن دو تقویت شد. با این حال، رسانه‌ها تصمیم گرفتند تا زمان تأیید مدرک قابل استناد این ماجرا را منتشر نکنند.

۹ سپتامبر ۱۹۹۸

گزارش استار به اطلاع عموم می‌رسد

گزارشی که استار در مورد پرونده منتشر کرد، شامل ۱۱ دلیل برای احتمال استیضاح بود ـ فرآیندی که طی آن مقامات دولتی را می‌توان به دلیل رفتار ناشایست از مقام یا پُستشان برکنار کرد. کنگره رأی داد گزارش به اطلاع عموم برسد. گزارش کامل از طریق مطبوعات و اینترنت منتشر شد و میلیون‌ها نفر جزییات بی‌پرده‌ی آن را خواندند.





۱۹ دسامبر ۱۹۹۸

کلینتون استیضاح می‌شود

دموکرات‌ها به نشانه‌ی اعتراض راه‌پیمایی کردند، اما موفق نشدند روند رسیدگی را متوقف کنند. تحقیق و استفسار استیضاح با تمرکز بر دو اتهام اصلی ادامه یافت: ادای شهادت دروغ به‌رغم سوگند یاد کردن، و تلاش برای کارشکنی در برقراری عدالت، از طریق ترغیب دیگران به دروغ‌گفتن. کلینتون در مجلس سنا محاکمه شد.



۱ فوریه‌ی ۱۹۹۹

لووینسکی به سنا احضار می‌شود

به‌رغم مخالفت‌های دموکرات‌ها، دادستان‌ها لووینسکی را احضار و دو ساعت از او بازجویی کردند و شهادتش را به صورت ویدیویی ضبط کردند.

۱۲ فوریه‌ی ۱۹۹۹

تبرئه‌ی کلینتون

سنا به دوسوم اکثریت آرا نیاز داشت تا رئیس جمهور را محکوم کند، اما نمایندگان موفق نشدند حتی اکثریت آرا را کسب کنند. ۴۵ نماینده‌ی دموکرات و ۱۰ نماینده‌ی جمهوری‌خواه اتهام شهادت دروغ را رد کردند و رأی «گناهکار نیست» دادند. در مورد اتهام کارشکنی در مسیر برقراری عدالت، آرای سنا پنجاه‌ـ پنجاه تقسیم شد. کلینتون تبرئه شد.





۱۹۹۹

جشن هزاره

در نیمه‌شب اول ژانویه‌ی ۲۰۰۰، بیش از ۲۰ تُن مواد محترقه در دل آسمان شب بر فراز پل بندرگاه و اپراخانه‌ی سیدنی منفجر شد و آتش‌بازی‌های تماشایی، طلیعه‌ی هزاره‌ی جدیدی را نوید داد. مراسم‌هایی در سراسر جهان برگزار شد. گستردگی این جشن‌ها، از روشن‌کردن یک فشفشه‌ی ساده و به صدادرآوردن ناقوس کلیسا تا ضیافت‌های مجلل ساحلی و گردهم‌آیی‌های عمومی متغیر بود. هراس‌ها از یک فروپاشی تکنولوژیک موسوم به «باگ هزاره» گزافه‌گویی از کار درآمد. برخی معتقد بودند این مشکل تکنولوژیک سبب خواهد شد به محض این‌که عقربه‌های ساعت روی نخستین دقیقه‌ی سال ۲۰۰۰ بایستند، کامپیوترها از کار بیفتند و هواپیماها از اوج آسمان سرنگون شوند. رهبران جهان از یک روحیه‌ی همکاری بین‌المللی و رویارویی مطمئن، توأم با اعتمادبه‌نفس و خوش‌بینی با مسائل آینده سخن گفتند. در هزاره‌ی جدید، چالش‌های جهانی نظیر تهدید تروریسم و بلاهای طبیعی با همکاری کشورهای جهان حل‌وفصل خواهد شد.



یازده سپتامبر و جنگ علیه تروریسم

اسامه بن لادن، رهبر سازمان شبه‌نظامی اسلامی «القاعده» و مغز متفکر پشت بسیاری از حملات تروریستی بود.

۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱

در سال ۲۰۰۱، حملات تروریستی به ایالات متحده‌ی آمریکا از سوی بنیادگراهای اسلام‌گرا همه‌ی جهان را بهت‌زده کرد. ایالات متحده و هم‌پیمانانش در تلاش برای آن‌که مقصران این حادثه را به سزای اعمالشان برسانند، به افغانستان لشکر کشیدند. وقتی جنگ علیه تروریسم گسترش یافت و به مناقشه‌ای جهانی بدل شد، حملات تروریستی بیش‌تری در جهان رخ داد.



۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱

بوش رسماً جنگ علیه تروریسم را اعلام می‌کند

جهان بهت‌زده بود. رئیس جمهور جورج بوش پسر وعده‌ی تلافی داد. سرویس‌های اطلاعاتی، این حادثه را به القاعده ربط دادند و بوش به مردم آمریکا گفت مهیای جنگ شوند. تونی بلر، نخست وزیر بریتانیا، و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) حمایت کامل خود را از بوش اعلام کردند.



کلاه‌خود به جامانده از یازده سپتامبر ۳۴۳ آتش‌نشان و پیراپزشک در حمله به مرکز تجارت جهانی نیویورک جان خود را از دست دادند. محل این حادثه به «گراند زیرو» (با خاک یکسان) مشهور شد.

۱۱ ژانویه‌ی ۲۰۰۲



گشایش زندان گوآنتانامو

ایالات متحده حدود ۶۰۰ نفر را دستگیر کرد و آنها را به اردوگاهی در پایگاه نیروی دریایی آمریکا در خلیج گوآنتانامو در کوبا فرستاد. آنها را به طور بحث‌انگیزی بدون محاکمه نگهداری کردند و به خاطر احتمال همکاری با شبکه‌های تروریستی مورد بازجویی قرار دادند.

۱۳ اکتبر ۲۰۰۲



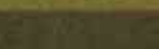
بمب‌گذاری‌های بالی

حملات تروریستی ادامه یافتند. انفجار دو بمب در یک منطقه‌ی شلوغ گردشگری در جزیره‌ی بالی اندونزی، باعث کشته شدن ۲۰۲ نفر شد. یک گروه مرتبط با القاعده مسئولیت این انفجارها را بر عهده گرفت.

۱ مارس ۲۰۰۳

دستگیری مغز متفکر یازده سپتامبر

مقامات امنیتی پاکستان با همکاری سازمان جاسوسی آمریکا (سیا)، خالد شیخ محمد[1] را دستگیر کردند. می‌گفتند او یکی از رهبران ارشد القاعده و مسبب حوادث یازده سپتامبر است. دستگیری او، مهم‌ترین اتفاق از زمان آغاز جنگ علیه تروریسم بود.





۱۱ مارس ۲۰۰۴

بمب‌گذاری قطار در مادرید

چند بمب در چهار قطار در مادرید منفجر شدند و ۱۹۱ نفر را کشتند و حدود ۲ هزار نفر را زخمی کردند. طولی نکشید معلوم شد یک گروه کوچک که تحت تأثیر القاعده بوده مسئول این حوادث است. تروریست‌های این حادثه را دستگیر و به طور نمادین به بیش از ۳۹ هزار سال زندان محکوم کردند.

1. Khalid Sheikh Mohammed

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

حملات یازده سپتامبر

در یازده سپتامبر ۲۰۰۱، افراطی‌های اسلام‌گرا یک سری حملات ویران‌کننده‌ی تروریستی را علیه اهدافی در آمریکا آغاز کردند. دو هواپیمای مسافربری به برج‌های مرکز تجارت جهانی در نیویورک اصابت کردند. هواپیمای دیگری به ساختمان وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) در واشنگتن دی‌سی برخورد کرد و هواپیمای چهارم در پنسیلوانیا سقوط کرد. حدود ۳ هزار نفر در این حوادث کشته شدند.

۱۰ دسامبر ۲۰۰۱

تهاجم به افغانستان

ایالات متحده به افغانستان، محل آموزش نیروهای القاعده، حمله کرد. طالبان، رژیم غیرنظامی قدرتمند اسلامی، از تحویل بن لادن خودداری کرد. جنگنده‌های آمریکایی اهداف طالبان و پایگاه‌هایی را که گفته می‌شد متعلق به شبکه‌ی القاعده هستند بمباران کردند.



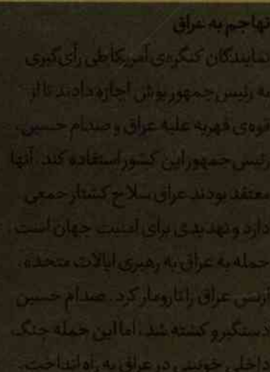
اگر کشتن کسانی که فرزندان ما را می‌کشند تروریسم است، پس بگذارید تاریخ گواهی دهد که ما تروریست هستیم.

اسامه بن لادن، اکتبر ۲۰۰۱

۹ آوریل ۲۰۰۳

تهاجم به عراق

نمایندگان کنگره‌ی آمریکا طی رأی‌گیری به رئیس جمهور بوش اجازه دادند تا از قوه‌ی قهریه علیه عراق و صدام حسین، رئیس جمهور این کشور استفاده کند. آنها معتقد بودند عراق سلاح کشتار جمعی دارد و تهدیدی برای امنیت جهان است. حمله به عراق به رهبری ایالات متحده، رژیم عراق را تار و مار کرد. صدام حسین دستگیر و کشته شد، اما این حمله جنگ داخلی خونینی در عراق به راه انداخت.

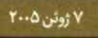


۷ ژوئن ۲۰۰۵

حملات تروریستی لندن

کم‌تر از چهار سال پس از یازده سپتامبر، افراطی‌های اسلام‌گرا به اهدافی در مرکز شهر لندن حمله کردند. بمب‌گذارهای انتحاری، به تلافی مشارکت بریتانیا در حمله به عراق و افغانستان، خود را در سه قطار متروی لندن و یک اتوبوس دوطبقه منفجر کردند. ۵۶ نفر کشته و بیش از ۷۰۰ نفر مجروح شدند.





۱ می ۲۰۰۱



کشته شدن بن لادن

اوباما رئیس جمهور آمریکا دستور حمله به ویلایی در ابیت‌آباد[1] پاکستان را صادر کرد. همان‌طور که رئیس جمهور و تیمش منتظر بودند، خبری منتشر شد مبنی بر این که بن لادن کشته شده است. مرحله‌ی اول جنگ علیه تروریسم به پایان رسید، اما فعالیت طرفداران القاعده ادامه یافت.

1.Abbottabad

بحران جهانی اقتصاد

۲۰۰۷ تا کنون

هزاره‌ی جدید نشانه‌های شومی از رکود جهان‌گستر به ارمغان آورد. محصولات رهنی نامتعارف و رشد پُرشیب اعتبار مصرف‌کنندگان برای خرید کالاهای مصرفی، بدهی‌ها و دیون را در سراسر جهان افزایش دادند. وقتی اخبار ناگوار از بانک سرمایه‌گذاری «بی‌ان‌پی پاریبا»[1]ی فرانسه جرقه‌ی افزایش شدید در هزینه‌ی اعتبار را زد، جهان مالی به تدریج متوجه شد وضعیت چقدر وخیم و جدی است.

۸ فوریه‌ی ۲۰۰۷



بحران مسکن

سال‌های متمادی بود بانک‌ها وام‌های رهنی و باوثیقه به متقاضیان «درجه دو»[2] [از حیث اعتبار و درآمد] می‌دادند مشتریانی که استطاعت بازپرداخت آنها را نداشتند. وقتی این حباب ترکید، بازار مسکن آمریکا فروپاشید.

۴ سپتامبر ۲۰۰۷

هجوم مردم به بانک‌ها

بحران شروع به گسترش کرد. «بانک انگلستان»[3] به بانک بریتانیایی «نورثرن راک»[4] حمایت مالی اضطراری اعطا کرد، اما در میان وام‌گیرنده‌ها وحشت به راه افتاد. سپرده‌گذاران هجوم آوردند و صف کشیدند تا پول‌هایشان را از بانک‌ها بیرون بکشند. این هجوم تنها زمانی به پایان رسید که دولت تضمین داد جای پس‌اندازها امن است.





۷ سپتامبر ۲۰۰۸

کمک مالی دولت آمریکا برای جلوگیری از ورشکستگی

در سال یأس‌آور سرمایه‌گذاران بازار بورس، چند رویداد در «دوشنبه‌ی سیاه» سبب شد سهام بانک‌های جهان به طور چشمگیری تنزل پیدا کند. دولت آمریکا به توصیه‌ی هنک پالسن[5]، وزیر خزانه‌داری، به دو غول مالی اعطاکننده‌ی وام‌های رهنی در آمریکا، یعنی فنی مِی[6] و فردی مک[7]، کمک مالی کرد تا از ورطه‌ی ورشکستگی نجات یابند.

۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸

ورشکستگی لمن برادرز

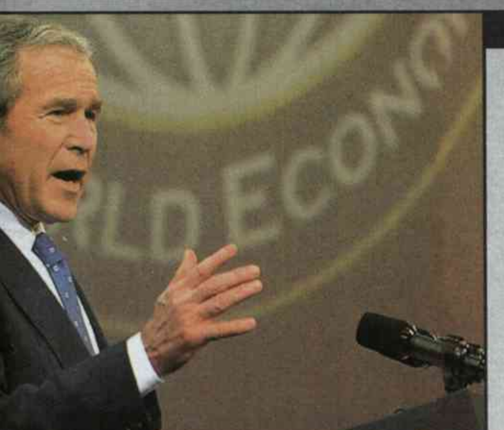
لمن برادرز[8]، بانک غول‌پیکر وال‌استریت ورشکست شد. این بانک به خاطر بحران وام‌های رهنی و قیمت‌گذاری بر دارایی‌هایش بیش از ارزش واقعی آنها دچار پریشانی شده بود. فروپاشی این غول مالی، جهان را بهت‌زده کرد و دولت‌های غربی را مجبور ساخت میلیاردها دلار نقدینگی به بانک‌های خود تزریق کنند تا مانع گسترش بحران شوند.



۱۴ نوامبر ۲۰۰۸

نشست گروه جی-۲۰

رهبران گروه جی-۲۰، متشکل از بیست اقتصاد بزرگ جهان، برای نخستین‌بار در ایالات متحده گرد هم آمدند تا جلوی یک فروپاشی مالی جهانی را بگیرند. آنها به میزبانی رئیس جمهور جورج بوش پسر برای یافتن راه‌حلی که بتواند بازارهای بحران‌زده را آرام و اعتماد کسب‌وکارها را جلب کند، جبهه‌ی متحد تشکیل دادند.



۱۶ ژانویه‌ی ۲۰۰۹

آشوب و ناآرامی در لیتوانی

بحران به اقتصادهای اروپای مرکزی و شرقی سرایت کرد. در لیتوانی، اقتصاد به رکودی ژرف فرو رفت و خشم شهروندان را برانگیخت. در اوایل سال ۲۰۰۹، تجمع حدود ۷ هزار معترض در مقابل پارلمان لیتوانی در ویلنیوس[9]، درگیری‌های خشونت‌آمیز با پلیس را به همراه آورد.



۲۸ ژانویه‌ی ۲۰۰۹

کمک‌های مالی بحث‌انگیز دولتی

آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، یک بسته‌ی نجات اقتصادی ۵۰ میلیارد دلاری را برای موسسات مالی اروپا به اجرا درآورد به این امید که رشد اقتصادی را به حرکت درآورد. این اقدام بسیاری را خشمگین کرد. آنها معتقد بودند بهتر است این پول را صرف آموزش و مراقبت از کودکان کرد.



1.BNP Paribas
2.Subprime
3.The Bank of England
4.Northern Rock
5.Hank Paulson
6.Fannie Mae
7.Freddie Mac
8.Lehman Brothers
9.Vilnius

۹ آگوست ۲۰۰۷

توقف بازارهای اعتبار

بحران زمانی عمیق‌تر شد که بانک فرانسوی بی‌ان‌پی پاریبا به سرمایه‌گذارها اجازه نداد از دو صندوق سرمایه‌گذاری این بانک پول برداشت کنند. این نشانه‌ای بود از این‌که بانک‌ها دارند از معامله‌ی با هم خودداری می‌کنند. به‌تدریج معلوم شد بانکدارها روی تریلیون‌ها دلار ارزش سرمایه‌گذاری‌های ریسک‌دار قمار کرده‌اند و این سرمایه‌گذاری‌ها به نحو چشمگیری ارزش خود را از دست داده است. بانک‌ها به جای قرض دادن پول نقد، شروع به احتکار کردند.

بحران یورو

همزمان که اقتصادهای ضعیف‌تر اتحادیه‌ی اروپا برای غلبه‌ی بر بحران بدهی‌ها به تقلا افتادند، یورو در معرض خطری شدید قرار گرفت.

> **«این وضعیت اقتصادی، به احتمال قوی وخیم‌ترین وضعیت اقتصادی در ۶۰ سال اخیر است.»**
>
> آلیستر دارلینگ
> وزیر دارایی انگلستان، ۳۰ آگوست ۲۰۰۸



۲۸ نوامبر ۲۰۰۸

ناآرامی در ایسلند

رهبران گروه جی-۲۰ نتوانستند مانع بروز اغتشاش و ناآرامی شوند. سه بانک بزرگ ایسلند ورشکست شدند و این کشور را در رکودی ژرف فرو بردند. دولت استعفا کرد و جمعیت کثیری از معترضان در مقابل ساختمان پارلمان در ریکیاویک تظاهرات کردند. بحران آغاز شده بود تا نه تنها بانک‌ها بلکه کل کشورها را ساقط کند.

۲۱ جولای ۲۰۱۱

بحران بدهی‌های منطقه‌ی یورو

یونان، پرتغال، اسپانیا، ایرلند و ایتالیا تحت فشار قرار گرفتند تا از حجم بدهی‌های سرسام‌آور و کسری بودجه‌شان بکاهند. پس از هفته‌ها رایزنی و مذاکره، هم شرکای اروپایی یونان و هم «صندوق بین‌المللی پول» به این کشور کمک مالی کردند تا بتواند بدهی‌هایش را بازپرداخت کند. در بحبوحه‌ی نگرانی‌ها در مورد بقای منطقه‌ی یورو، وقتی ایرلند و پرتغال نیز تقاضای دریافت کمک مالی کردند، یک برنامه‌ی نجات تدوین شد. صدها میلیارد یورو طی یک سری قرارداد اعطا شدند، اما منطقه‌ی یورو همچنان شکننده باقی ماند.



۵ می ۲۰۱۰

ناآرامی گسترش می‌یابد

بیکاری در کشورهای سراسر جهان غرب، سر به فلک کشید. دولت‌ها با بدهی‌ها دست به گریبان بودند و معترضان علیه کاهش بودجه‌ی خدمات همگانی راهپیمایی می‌کردند. یونان یکی از کشورهایی بود که بیش‌ترین آسیب را متحمل شد، جایی که بدهی‌ها اقتصاد این کشور را به خاک سیاه نشاند. در جریان آشوب‌ها در شهر آتن سه نفر کشته شدند.

بهار عربی

۲۰۱۱ تا کنون

چند ماه از آغاز سال ۲۰۱۱ نگذشته بود که چهره‌ی شمال افریقا و خاورمیانه به‌کلی دگرگون شد. مجموعه‌ای از قیام‌ها و خیزش‌ها از کشوری به کشور دیگر سرایت کرد و مقاومت مردمی، مجموعه‌ای از رژیم‌های خودکامه‌ی پرسابقه و دیرپا را سرنگون کرد.



اعتراضات از تونس آغاز شد و به‌سرعت سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا را درنوردید و ۱۷ کشور را تحت تأثیر قرار داد.



۲۸ ژانویه‌ی ۲۰۱۱

فعالیت سیاسی در مصر

در مصر، هزاران معترض به‌رغم به‌کارگیری خشونت‌های مرگبار از سوی نیروهای دولتی، به خیابان‌ها آمدند. پس از ۱۸ روز اعتراض، رئیس جمهور حسنی مبارک مجبور به استعفا شد. مبارک به اتهام صدور دستور کشتار تظاهرکنندگان دستگیر شد.



۱۴ فوریه‌ی ۲۰۱۱

اعتراضات در بحرین

تظاهرکنندگان مخالف دولت در بحرین قیام کردند، اما با توسل به زور و اقدامات وحشیانه‌ی پلیس و ارتش سرکوب شدند.



۲۰ اکتبر ۲۰۱۱

آزادسازی در لیبی

وقتی شمار تلفات غیرنظامیان لیبی رو به افزایش گذاشت، سازمان ملل برای حفاظت از غیرنظامیان در برابر حملات ارتش قذافی، اجازه‌ی اقدام نظامی در این کشور را صادر کرد. «شورای ملی انتقالی» کنترل شهرهای بزرگ را به دست گرفت. قذافی دستگیر و در خانه‌اش در شهر سِرت[1] کشته شد. هزاران لیبیایی، در حالی که پرچم جدید این کشور را به اهتزاز درآورده بودند، با تجمع در میدان شهدای طرابلس آزادسازی کشور را جشن گرفتند.



1.Sirte



۵ ژانویه‌ی ۲۰۱۱

درگیری‌ها در تونس

دستفروشی تونسی به نام محمد بوعزیزی[1] در اعتراض به خشونت‌های پلیس این کشور خودسوزی کرد. ماجرای او پراکنده شد و وقتی روی تخت بیمارستان در حال مرگ بود، رئیس جمهور زین‌الدین بن علی[2] به ملاقاتش رفت. تظاهرکنندگان که در سراسر تونس خواستار دموکراسی بودند، به نحو خشونت‌باری با پلیس درگیر شدند. در ۱۴ ژانویه، زین‌الدین بن علی و خانواده‌اش از کشور گریختند. بهار عربی آغاز شده بود.

۱۶ ژانویه‌ی ۲۰۱۱

ناآرامی در الجزایر

ناآرامی‌های مدنی تونس، به الجزایر سرایت کرد، جایی که مردم به خاطر فقدان کار و قیمت بالای مواد غذایی قیام کردند. در الجزیره، پایتخت، هزاران شهروند الجزایری هشدارهای دولت مبنی بر ممنوعیت تظاهرات را نادیده گرفتند و خواستار اصلاحات دموکراتیک و برکناری رئیس جمهور عبدالعزیز بوتفلیقه[3] شدند. کارمندان بانک‌ها و پرسنل بیمارستان‌ها دست به اعتصاب زدند و خواستار پرداخت دستمزد و مزایای بهتر شدند.

۱۵ فوریه‌ی ۲۰۱۱

جنگ داخلی در لیبی

سرهنگ معمر قذافی، دیکتاتور لیبی، کوشید مخالفان سیاسی‌اش را با برنامه‌ی مشابهی از طریق اقدامات خشونت‌بار سرکوب کند که سبب بروز جنگ داخلی شد. مخالفان قذافی، یعنی «شورای ملی انتقالی لیبی»[4]، خود را دولت قانونی لیبی اعلام کردند و برای سرنگونی او از جامعه‌ی بین‌الملل کمک خواستند.

۱۸ فوریه‌ی ۲۰۱۱

سایر قیام‌ها

قیام‌های دیگری در یمن، اردن، مراکش، لبنان، عمان و عربستان سعودی رخ داد، اما همگی با خشونت شدید نیروهای امنیتی دولت مواجه شدند. برخی از رژیم‌ها مجبور شدند اصلاحات قانون اساسی متعادلی را به اجرا گذارند. در یمن، دولت علی عبدالله صالح[5] در سال ۲۰۱۲ سرنگون شد.



آزادی ما قابل مذاکره نیست.

محمد البرادعی
رهبر مقاومت مصر، ۲ فوریه‌ی ۲۰۱۱



۲۳ اکتبر ۲۰۱۱



تونسی‌ها به پای صندوق‌های رأی می‌روند

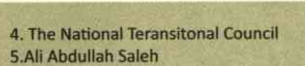
متعاقب خروج بن علی از کشور، تونس اولین انتخابات دموکراتیک خود را برگزار کرد. حزب اسلام‌گرا و میانه‌رو النهضه[6] پیروز شد. اعضای این حزب قول دادند در عمل ثابت کنند اسلام و دموکراسی با هم سازگارند و وعده دادند این مدل حکومت، الگویی برای جهان عرب جدید خواهد شد.

۵ ژانویه‌ی ۲۰۱۲

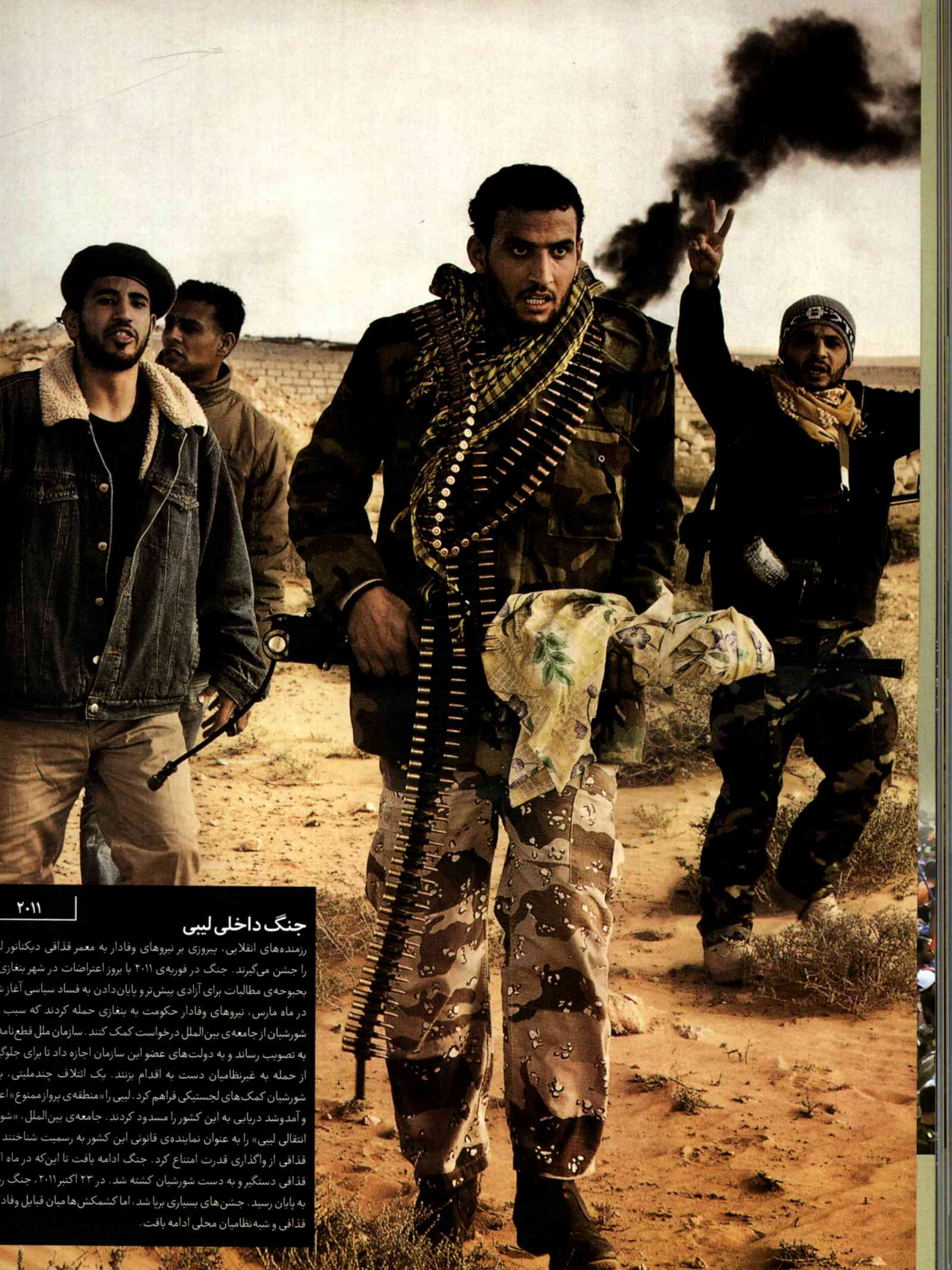
آینده‌ی نامعلوم

یک سال پس از نخستین اعتراضات، پیامدها همچنان نامعلوم بود. دولت‌های تونس و لیبی سرنگون شده بودند، اما مصر به رغم عزل مبارک همچنان تحت حکومت نظامیان ماند. رهبران عراق، سودان و یمن وعده‌ی اصلاحات دموکراتیک دادند، اما مخالفت‌ها ادامه داشت.





1.Mohamed Bouazizi
2.Zineel Abedin
3.Abdelaziz Bouteflika
4. The National Teransitonal Council
5.Ali Abdullah Saleh
6.Ennahda



۲۰۱۱

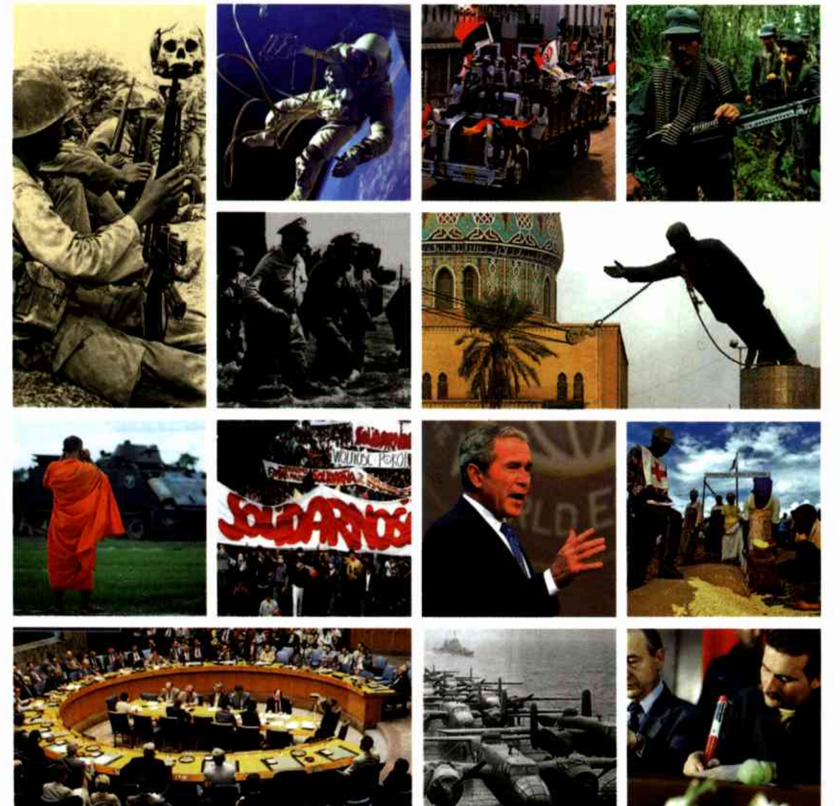
جنگ داخلی لیبی

رزمنده‌های انقلابی، پیروزی بر نیروهای وفادار به معمر قذافی دیکتاتور ل
را جشن می‌گیرند. جنگ در فوریه‌ی ۲۰۱۱ با بروز اعتراضات در شهر بنغازی
بحبوحه‌ی مطالبات برای آزادی بیش‌تر و پایان‌دادن به فساد سیاسی آغاز ش
در ماه مارس، نیروهای وفادار حکومت به بنغازی حمله کردند که سبب
شورشیان از جامعه‌ی بین‌الملل درخواست کمک کنند. سازمان ملل قطع‌نامه
به تصویب رساند و به دولت‌های عضو این سازمان اجازه داد تا برای جلوگ
از حمله به غیرنظامیان دست به اقدام بزنند. یک ائتلاف چندملیتی، ب
شورشیان کمک‌های لجستیکی فراهم کرد. لیبی را «منطقه‌ی پرواز ممنوع» اع
و آمدوشد دریایی به این کشور را مسدود کردند. جامعه‌ی بین‌الملل، «شو
انتقالی لیبی» را به عنوان نماینده‌ی قانونی این کشور به رسمیت شناختند
قذافی از واگذاری قدرت امتناع کرد. جنگ ادامه یافت تا این‌که در ماه آ
قذافی دستگیر و به دست شورشیان کشته شد. در ۲۳ اکتبر ۲۰۱۱، جنگ ر
به پایان رسید. جشن‌های بسیاری برپا شد، اما کشمکش‌ها میان قبایل وفاد
قذافی و شبه‌نظامیان محلی ادامه یافت.





تاریخ قرن بیستم از حیث خشونت هیچ کم نداشته است. این کتاب حاوی بیشمار تصویر مهیب از خشونت، تبعیض و سرکوب‌گری است که گویا این عصر را متمایز می‌کند. با این حال، پیش از آنکه واپسین صدسال تاریخ بشر را «عصر مصایب» نام بنهیم، مهم است که دوره‌های طولانی صلح، جوامعی که به استقلال، خودمختاری، امنیت، و توفیق‌های اقتصادی دست یافته‌اند، پیشرفت‌های پزشکی و کشاورزی که زندگی مردمان بسیاری را نجات داده، و رشد فرهنگ عمومی که به جهان ما حیات و غنا بخشیده‌اند را به یاد آوریم. پایان قرن بیستم، همکاری بین‌المللی برای گسترش آزادی سیاسی، افزایش فرصت‌های اقتصادی و حفظ محیط‌زیست جهان را نوید داد. اگر این درس‌ها را بیاموزیم، تصاویر قرن بیست‌ویکم شاید داستان درخشان‌تری را برایمان روایت کنند.



ISBN: 978-600-8269-00-7

